

فروغ جاويدان

(سيرة النبي ﷺ جلد دوم)

صحيح ترين و جامع ترين كتاب
سيرة نبوى و تاريخ صدر اسلام

تأليف:

انديشمندان بزرگ

علامه شبلى نعمانى و علامه سيد سليمان ندوى

ترجمه:

ابوالحسين عبدالمجيد مرادزهی خاشی

عنوان کتاب:	فروغ جاویدان (سیره النبي ﷺ جلد دوم)
عنوان اصلی:	سیرت النبي ﷺ (به زبان اردو) ج ۲
تألیف:	علامه شبلی نعمانی و علامه سید سلیمان ندوی
مترجم:	ابوالحسن عبدالمجید مرادزهی خاشی
موضوع:	سیره نبوی
نوبت انتشار:	دوم (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	خرداد (جوزا) ۱۳۹۶ شمسی، رمضان المبارک ۱۴۳۸ هجری
منبع:	کتابخانه قلم www.qalamlib.com



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۱	دیباچه از علامه سید سلیمان ندوی.....
۳	گسترش اسلام، برقراری امنیت تأسیس خلافت، تکمیل شریعت...۳
۵	برقراری امنیت.....
۸	خطرات و تهدیدهای خارجی.....
۹	نیرو و قدرت یهود.....
۱۳	دعوت و نشر اسلام.....
۱۵	اسلام آوردن طفیل بن عمرو.....
۱۵	اسلام آوردن عمرو بن عبسہ.....
۱۶	اسلام آوردن ضماد بن ثعلبه.....
۱۷	اسلام آوردن قبیله «ازد».....
۱۷	اسلام آوردن حضرت ابوذر.....
۱۸	اسلام آوردن قبیله غفار.....
۱۸	اسلام آوردن قبیله اسلم.....
۱۹	اسلام آوردن اوس و خزرج.....
۱۹	گسترش اسلام در دوران اقامت در مدینه.....
۱۹	اسلام آوردن بعضی از قریشیان بدر.....
۲۰	اسلام آوردن قبیله مزینه.....
۲۰	اسلام آوردن قبیله اشجع.....
۲۰	اسلام آوردن قبیله جهینه.....
۲۱	تأثیر صلح حدیبیه.....
۲۱	نتیجه و تأثیر فتح مکه.....

- ۲۷..... سرزمین یمن
- ۳۰..... نجران
- ۳۱..... اسلام در بحرین، (سال هشتم هجری)
- ۳۳..... اسلام در عمان (سال هشتم هجری)
- ۳۳..... اسلام در مرزهای شام (سال نهم هجری)
- ۳۵..... هیأت‌های نمایندگان عرب در محضر پیامبر اکرم ﷺ**
- ۳۷..... هیأت‌های نمایندگان عرب
- ۳۸..... مزینه
- ۳۸..... بنو تمیم
- ۴۰..... بنو سعد
- ۴۱..... اشعریین (سال هفتم هجری)
- ۴۲..... دوس (سال هفتم هجری)
- ۴۲..... بنو حارث بن کعب (سال نهم هجری)
- ۴۳..... قبیلة طی (سال نهم هجری)
- ۴۳..... عدی بن حاتم (سال نهم هجری)
- ۴۴..... هیأت نمایندگی ثقیف
- ۴۸..... هیأت نمایندگی نجران (سال نهم هجری)
- ۵۰..... هیأت بنو اسد، سال نهم هجری
- ۵۰..... هیأت بنو فزاره، سال نهم هجری
- ۵۰..... هیأت کنده، سال دهم هجری
- ۵۱..... هیأت نمایندگی عبدالقیس
- ۵۲..... نمایندگی بنو عامر، سال نهم هجری
- ۵۴..... هیأت نمایندگی «حَمیر» و غیره
- ۵۵..... تأسیس حکومت الهی جانیشینی خداوند در زمین**

۵۷	تأسیس حکومت الهی
۶۰	نظم و انضباط حکومت اسلامی
۶۰	فرماندهی در جهاد
۶۱	إفتاء
۶۱	داوری و حل و فصل قضایا
۶۲	دبیری و منشی‌گری
۶۲	میزبانی و پذیرایی از میهمانان
۶۳	عیادت از بیماران
۶۴	بازرسی و تنبیه متخلفان
۶۵	صلح و آشتی میان مردم
۶۶	کاتبان و دبیران
۶۷	والیان و امیران
۷۱	مأموران وصول زکات و جزیه
۷۵	قضات
۷۶	جلاد
۷۶	بستن معاهدات و پیمان با بیگانگان
۷۷	منابع درآمد و مصارف آن
۸۱	آبادکردن زمین‌های موات
۸۳	تشکیلات و برنامه‌ریزی‌های مذهبی
۸۳	دعوت‌گران و مبلغان اسلام
۸۴	آموزش و تربیت معلمان
۸۷	ساختن مساجد
۹۲	تعیین ائمه مساجد
۹۵	اذان‌گویندگان
۹۷	تکمیل شریعت

۹۹	تكميل دين الهى.....
۱۰۵	عبادات.....
۱۰۵	طهارت.....
۱۰۶	تيمم.....
۱۰۷	نماز.....
۱۱۲	نماز جمعه و عيدين.....
۱۱۴	نماز خوف.....
۱۱۴	روزه.....
۱۱۷	زکات.....
۱۱۸	حج.....
۱۲۰	اصلاحات حج.....
۱۲۵	معاملات.....
۱۲۵	ارث.....
۱۲۷	وصيت.....
۱۲۷	وقف.....
۱۲۸	نکاح و طلاق.....
۱۲۹	حدود و تعزيرات.....
۱۳۱	حدود و تعزيرات.....
۱۳۶	حلال و حرام.....
۱۳۸	حرمت شراب.....
۱۴۲	حرمت ربا.....
۱۴۵	حجة الوداع پايان رسالت آن حضرت ﷺ.....
۱۴۷	پايان رسالت.....

۱۵۰.....خطبهٔ عرفات

۱۵۱.....منشور عدالت

۱۶۳.....وفات رسول اکرم ﷺ

۱۶۵به سوی رفیق اعلیٰ

۱۶۹.....امامت حضرت ابوبکر رضی الله عنه

۱۷۹.....آخرین وداع با دخت گرامی

۱۸۳.....مراسم غسل و دفن

۱۸۵.....ترکه و ثروت آن حضرت

۱۸۶.....زمین

۱۸۷.....جانوران

۱۸۹.....سلاح‌های جنگی

۱۸۹.....نُه قبضه شمشیر به نام‌های:

۱۹۰.....هفت زره به نام‌های:

۱۹۰.....شش قبضه تیر و کمان به نام‌های:

۱۹۱.....اشیاء و یادگارهای متبرک آن حضرت

۱۹۲.....مسکن مبارک

۱۹۴.....دایه

۱۹۴.....خدمتگزاران خاص

۱۹۷.....شمائل حضرت رسول اکرم ﷺ

۱۹۹حُلیهٔ گرامی (بیان صفات ظاهری)

۲۰۰.....مُهر نبوت

۲۰۰.....موهای مبارک

۲۰۱.....گفتگو، خنده و تبسم

۲۰۲.....لباس پیامبر اکرم ﷺ

۲۰۲	رداء (شال)
۲۰۲	عباء
۲۰۳	رختخواب
۲۰۳	حُلَّةُ حمراء (لباس سرخ رنگ)
۲۰۳	انگشتر
۲۰۴	خود و زره
۲۰۴	غذاهای مرغوب
۲۰۵	نوشیدنی‌ها
۲۰۵	روش آن حضرت در غذا خوردن
۲۰۶	استفاده از لباس‌های عالی
۲۰۶	رنگ‌های مرغوب
۲۰۷	رنگ‌های نامرغوب
۲۰۷	استفاده از مواد خوشبو
۲۰۸	رعایت بهداشت
۲۱۰	مرکب‌های ایشان
۲۱۰	علاقه به اسب‌سواری
۲۱۳	معمولات رسول خدا ﷺ
۲۱۳	اعمال صبح تا شام
۲۱۴	عبادات شب
۲۱۵	روش آن حضرت در نماز
۲۱۷	روش پیامبر اکرم ﷺ در خطبه
۲۱۸	روش آن حضرت ﷺ در سفر
۲۲۰	روش آن حضرت ﷺ در جهاد
۲۲۱	روش آن حضرت ﷺ در عیادت و تعزیت
۲۲۲	روش آن حضرت در ملاقات

۲۲۴.....	عادات و روش‌های عمومی آن حضرت.....
۲۲۵	مجالس پرفیض بارگاه نبوت.....
۲۲۵.....	دربار نبوت.....
۲۲۷.....	مجالس وعظ و ارشاد.....
۲۲۷.....	آداب مجالس.....
۲۲۸.....	اوقات مجالس.....
۲۳۰.....	جلسات مخصوص زنان.....
۲۳۰.....	روش دعوت و ارشاد.....
۲۳۲.....	لطف و صفا در مجالس.....
۲۳۳.....	فیض صحبت.....
۲۳۴.....	خطابهٔ نبوی.....
۲۳۴.....	طرز بیان و ایراد خطبه.....
۲۳۵.....	نوعیت خطبه‌های آن حضرت.....
۲۴۴.....	تأثیر خطبات آن حضرت.....
۲۴۹.....	عبادات نبوی.....
۲۵۱.....	الگوی بندگی.....
۲۵۱.....	دعا و نماز.....
۲۵۷.....	روزه.....
۲۵۸.....	زکات.....
۲۵۹.....	حج.....
۲۶۰.....	انهماک و مشغولیت در ذکر الهی.....
۲۶۱.....	شوق و ذوق در نماز.....
۲۶۳.....	پایمردی و یاد الهی در میدان جنگ.....
۲۶۷.....	خوف و خشیت الهی.....

۲۷۰ محبت الہی
۲۷۳ توکل و اعتماد بر اللہ
۲۷۸ صبر و شکر

۲۸۵ اخلاق نبوی

۲۸۷ اخلاق زیبای پیامبر اکرم ﷺ
۲۸۸ گفتاری جامع درباره اخلاق نبوی
۲۹۱ مداومت بر عمل
۲۹۳ حسن خلق
۲۹۹ درستکاری در معاملات
۳۰۲ عدل و انصاف
۳۰۶ جود و سخاوت
۳۱۰ ایثار و از خودگذشتگی
۳۱۲ میہمان نوازی
۳۱۴ تنفر از تکدی گری
۳۱۶ دوری از خوردن صدقہ
۳۱۶ قبول ہدایا
۳۱۷ ہدیہ دادن آن حضرت ﷺ
۳۱۸ عدم قبول احسان
۳۱۸ تساہل و عدم تشدد
۳۲۱ دوری از تقشّف و رهبانیت
۳۲۳ تنفر از مداحی
۳۲۴ سادگی و بی تکلفی
۳۲۵ دوری از خوشگذرانی
۳۲۹ مساوات و برابری
۳۳۱ تواضع و فروتنی

۳۳۴.....	منع از تعظیم و ستایش بیجا
۳۳۵.....	شرم و حیاء
۳۳۶.....	انجام امور شخصی
۳۳۸.....	انجام کارهای دیگران
۳۳۸.....	عزم و استقلال
۳۴۱.....	شجاعت
۳۴۲.....	صداقت
۳۴۴.....	وفای به عهد
۳۴۵.....	زهد و قناعت
۳۴۹.....	عفو و حلم
۳۵۵.....	رفتار نیکو با دشمنان و عفو آن‌ها
۳۵۹.....	برخورد با کفار و مشرکان
۳۶۲.....	برخورد و رفتار با یهود و نصارا
۳۶۴.....	محبت و شفقت با غرباء
۳۶۷.....	عفو و گذشت از دشمنان شخصی
۳۷۰.....	دعای خیر در حق دشمنان
۳۷۲.....	شفقت و عطوفت بر کودکان
۳۷۵.....	شفقت و کرم بر غلامان
۳۷۷.....	برخورد با زنان
۳۸۰.....	رحم بر حیوانات
۳۸۲.....	رحمت و محبت عمومی
۳۸۳.....	رَقَّت و رأفت قلبی
۳۸۵.....	عیادت، تعزیت و غمخواری
۳۸۷.....	ظرافت و لطافت طبع
۳۸۸.....	محبت با فرزندان

۳۹۳	ازواج مطہرات و فرزندان گرامی
۳۹۵	ازواج مطہرات
۳۹۵	حضرت خدیجہ <small>رضی اللہ عنہا</small>
۳۹۶	حضرت سودہ بنت زمعہ <small>رضی اللہ عنہا</small>
۳۹۸	اخلاق و عادات
۳۹۸	روایت حدیث
۳۹۹	وفات
۳۹۹	حضرت عایشہ صدیقہ <small>رضی اللہ عنہا</small>
۴۰۰	وفات
۴۰۱	زندگی علمی
۴۰۱	حضرت حفصہ <small>رضی اللہ عنہا</small>
۴۰۳	وفات
۴۰۴	حضرت زینب أم المساکین <small>رضی اللہ عنہا</small>
۴۰۴	حضرت ام سلمہ <small>رضی اللہ عنہا</small>
۴۰۵	وفات
۴۰۶	فضل و کمال
۴۰۶	حضرت زینب <small>رضی اللہ عنہا</small>
۴۰۷	وفات
۴۰۸	حضرت جویریہ <small>رضی اللہ عنہا</small>
۴۰۸	حضرت ام حبیبہ <small>رضی اللہ عنہا</small>
۴۱۰	حضرت میمونہ <small>رضی اللہ عنہا</small>
۴۱۰	وفات
۴۱۰	حضرت صفیہ <small>رضی اللہ عنہا</small>
۴۱۳	فرزندان گرامی
۴۱۳	حضرت قاسم

۴۱۴.....	حضرت زینب <small>رضی الله عنها</small>
۴۱۶.....	حضرت رقیه <small>رضی الله عنها</small>
۴۱۷.....	ام کلثوم <small>رضی الله عنها</small>
۴۱۷.....	حضرت فاطمه زهراء <small>رضی الله عنها</small>
۴۲۰.....	وفات حضرت فاطمه زهراء <small>رضی الله عنها</small>
۴۲۰.....	حضرت ابراهیم
۴۲۲.....	معاشرت با ازواج مطهرات
۴۲۶.....	ساده زیستی ازواج مطهرات و اهل بیت
۴۲۸.....	انتظام امور خانه
۴۲۹.....	مخارج ازواج مطهرات

دیباچه

از علامه سید سلیمان ندوی

جلد اول کتاب «سیره النبی ﷺ» در سال ۱۳۳۶ هجری مطابق با سال ۱۹۱۸ میلادی چاپ و منتشر گردید حالا جلد دوم آن در نیمه سال ۱۳۳۸ هجری مطابق با ۱۹۲۰ میلادی چاپ و منتشر می‌شود. مشتاقان و علاقه‌مندان خواهان چاپ و انتشار سریع جلدهای کتاب هستند و شاید غافل از مشکلاتی هستند که جنگ‌های اول و دوم جهانی در سطح جهان در تمام ابعاد زندگی انسان به وجود آورده است.

گرچه از پایان جنگ دوم جهانی یک سال می‌گذرد ولی هنوز صلح آغاز نشده و از مشکلات چیزی کاسته نشده است، با توجه به مشکلاتی که در چاپ جلد اول کتاب داشتیم تصمیم گرفتیم که چاپ جلد دوم در چاپخانه «معارف» انجام شود. لکن مشکلی دیگر این بود که ماشین مورد نیاز در این چاپخانه وجود نداشت. با تلاش و زحمت فراوان توانستیم ماشین را فراهم سازیم وقتی ماشین فراهم شد کاغذ در بازار نایاب گردید، پس از مدتی مشکل کاغذ برطرف شد، با مشکل زینگ مواجه شدیم، آنگاه از «لکنو» تا «کلکنه» و «بمبئی» با تمام مراکز چاپ و توزیع کاغذ برای تهیه کاغذ مناسب تماس برقرار کردیم، بازهم نتوانستیم کاغذ مرغوب و مناسب را تهیه کنیم و هرچه میسر شد همین است که کتاب را با آن تقدیم خوانندگان گرامی می‌نماییم. والحمد لله علی ذلك.

جلد اول کتاب مشتمل بر عهد غزوات و دوران پرآشوب زندگی رسول اکرم ﷺ بود و جلد دوم مشتمل بر دوران سه ساله صلح و امنیت زندگی آن حضرت ﷺ است.

به عبارتی دیگر، جلد اول تاریخ بیست ساله اول نبوت و جلد دوم تاریخ سه ساله پایان عصر نبوت است. در جلد دوم، اخلاق و شمایل رسول اکرم ﷺ و حالات ازواج مطهرات و فرزندان گرامی نیز مذکور است. پس از وفات مؤلف وقتی یادداشت‌های ایشان به دستم رسید، کمبودهای زیادی در آن‌ها احساس نمودم، ولی توان و جرأت افزودن مطالبی را بر مباحث و نوشته‌های استاد گرانقدر را نداشتم و در لعل به

سر می بردم تا این که فرجی حاصل شد و یادداشتی از استاد بزرگوار به دستم رسید که پنج ماه قبل از وفات در یک کشتی نوشته شده بود و عنوان آن «آخرین یادداشت» بود. وقتی آن را خواندم دیدم کمبودها و نیازهایی را که بنده احساس کرده بودم، مؤلف مرحوم نیز آن‌ها را احساس و یادداشت کرده بود که بعداً اضافه شوند. شادی وصف‌ناپذیری متوجه بنده شد و آن یادداشت را وصیت‌نامه غیبی تلقی کردم که فرشته غیب از دست و قلم استاد مرحوم به منظور تسلی خاطر من به رشته تحریر درآورده بود.

حل این عقده هم از روی نگار آخر شد

مبحث اخلاق را مؤلف مرحوم به‌طور کامل ننوشته بود و بیشتر حالت یادداشتی داشت. بسیاری از عنوان‌ها ساده بودند، بسیاری از آن‌ها شروع شده و تکمیل نشده بودند. بنده آن‌ها را کامل نمودم. حواشی و توضیحات زیادی نیز لازم به نظر می‌رسید که در مکان‌های مورد نظر افزودم و آن‌ها را داخل پرانتز قرار دادم تا عبارات بنده با عبارات مؤلف آمیخته نشود.

سید سلیمان ندوی

**گسترش اسلام، برقراری امنیت
تأسیس خلافت، تکمیل شریعت**
(سال‌های نهم، دهم، یازدهم هجری)

برقراری امنیت

با توجه به مطالعه فصل‌ها و مباحث گذشته، این حقیقت واضح و روشن است که گرچه اعراب به لحاظ صلاحیت‌ها و استعدادهای فطری، آینده درخشانی داشتند، ولی پیرو یک نظام مدون و دارای یک برنامه صحیحی نبودند. ظاهراً تمام جزیره العرب سرزمینی واحد و ملت عرب، ملتی واحد به شمار می‌آمد. لکن تاریخ هیچ‌گاه نشانه‌ای از وحدت ملی آنان ارائه نکرده است، به لحاظ سیاسی هم، جامعه عرب، هرگز در زیر یک پرچم گرد نیامده است. چنانکه هر خانواده‌ای معبودی مستقل و هر قبیله‌ای رئیس جدا و مستقلی برای خود داشت.

در جنوب جزیره العرب (یعنی مناطق یمن و...) قبایل «اذواء» و «اقیال» از «حمیر» تشکیلات ملوک الطوایفی برای خود داشتند. در شمال آن، قبایل «بکر»، «تغلب»، «شیبان»، «أزد»، «قضاعه»، «کنده»، «لخم»، «جذام»، «بنوحیفه»، «طی»، «أسد»، «هوازن»، «غطفان»، «أوس»، «خزرج»، «ثقیف»، «قریش» و غیره قبایل مستقلی بودند که همواره مشغول جنگ‌های داخلی با یکدیگر بودند. جنگ چهل‌ساله، به تازگی میان «بکر» و «تغلب» متوقف نشده بود. قبایل «کنده» و «حضر موت» بر اثر جنگ با یکدیگر، نابود شده بودند. «أوس» و «خزرج» تمام سران خود را در جنگ‌های خانمان‌سوز از دست داده بودند.

در حرم و در ماه‌های حرام، جنگ «فجار» میان «بنوقیس» و «قریش» روی داد. بدین طریق، تمام سرزمین جزیره العرب معرکه نبرد و کارزار قرار گرفته بود. در کوهستان‌ها و بیابان‌ها، قبایل خود مختار، جرایم مختلف را پیشه خود ساخته بودند. تمام محدوده عربستان در ورطه قتل و غارتگری، سفاکی و خونریزی قرار گرفته بود. تمام قبایل، اسیر جنگ‌ها و نزاع‌ها شده بودند. عطش و تشنگی انتقام و خونریزی، بعد از کشتن هزاران نفر نیز، برطرف نمی‌شد. درآمد زندگی آنان بعد از غارتگری، فقط تجارت بود ولی عبور کاروان‌های تجاری از محلی به محلی دیگر، کاری بس دشوار بود.

در شمال عربستان گرچه پادشاه «حیره» از اقتدار قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود، بازهم کاروان تجاری وی به آسانی به بازار «عکاظ» نمی‌رسید^(۱).

اعراب به ماه‌های حج، احترام خاصی قائل بودند و آن‌ها را مقدس می‌دانستند ولی به منظور مشروعیت بخشیدن به جنگ‌ها، گاهی تعداد آن‌ها را کم و گاهی اضافه می‌کردند.

«ابوعلی قالی» در کتاب «الأمالی» مرقوم می‌دارد:

«وذلك لأنهم كانوا يكرهون أن تتوالى عليهم ثلاثة أشهر لا تمكنهم الإغارة فيها لأن معاشهم كان من الإغارة». «این را برای این نمی‌پسندیدند که نمی‌توانستند تحمل کنند که سه ماه پیپی بر آنان بگذرد و نتوانند غارتگری کنند، زیرا که غارت و چپاول، تنها راه امرار معاش آنان بود».

برای بسیاری از قبایل جنایت‌کار و غارتگر، این ماه‌ها فرصت مناسبی بودند تا در آن‌ها به غارت و چپاول بپردازند. در اطراف مکه، قبایل «اسلم» و «غفار» زندگی می‌کردند و سابقه سوئی در غارت اموال و کالاهای حجاج داشتند^(۲). «سلیک بن السلکه» و «تأبط شراً» از شاعران مشهور عرب بودند، ولی بیشترین سروده‌های آنان در باب دزدی، غارتگری و مکاری آن‌ها است. وحشت و ناامنی به حدی وجود داشت که قبیله «عبدالقیس» که یکی از قبایل مقتدر بحرین بود، تا سال پنجم هجری، از ترس حملات قبایل مصری، غیر از «ماه‌های حرام» در سایر ماه‌ها نمی‌توانستند به سرزمین حجاز سفر کنند^(۳).

پس از فتح مکه، گرچه حاکمیت امنیت و آرامش بر منطقه، شروع شده بود با این وجود، سفر میان مدینه و مکه، خطرناک و مشکل بود و بسیاری از مردم، هنوز

۱- «عکاظ» یکی از بازارهای معروف عرب دوران جاهلیت که به فاصله سه روز راه از مکه و بین «نخله»، «طائف» و «ذی المجاز» واقع بود. هنگامی که اعراب قصد حج داشتند بیست روز اول ذی القعدة در آنجا مقیم می‌شدند و سپس برای ادای مراسم حج به مکه می‌رفتند. بازار مزبور محل به نمایش گذاشتن کالاها و اجناس مختلف، محل تجمع شاعران و شعرگویی، محل گردآمدن خطیبان و ایراد خطابه و محل گردهم آیی و فخرفرشی بر یکدیگر بود. مترجم.

۲- صحیح بخاری ذکر اسلم و غفار.

۳- صحیح بخاری، کتاب ایمان.

غارتگری و راهزنی می‌کردند^(۱). پنج، شش سال پس از هجرت نیز، کاروان‌های تجارتنی شام در روز غارت و چپاول می‌شدند^(۲)، تا حدی که گاهی بر چراگاه‌های دارالاسلام، واقع در اطراف مدینه منوره نیز حمله و تاخت و تاز می‌کردند^(۳). هنگامی که رسول اکرم ﷺ به مردم نوید امنیت و آرامش می‌دادند و می‌فرمودند: «زمانی فرا می‌رسد که یک زن کجاوه‌نشین از «حیره» به تنهایی سفر می‌کند و جز خدا از دیگر کسی بیم و هراس نخواهد داشت»^(۴)؛ مردم تعجب می‌کردند.

شخصی در سال نهم هجری به محضر آن حضرت ﷺ حاضر شد و اظهار داشت: «مال‌های مرا دزدان و راهزنان غارت کرده‌اند». آن حضرت ﷺ فرمودند: «به‌زودی آن زمان فرا خواهد رسید که کاروان‌ها بدون نگهبان به مکه خواهند رفت»^(۵). در چنان سرزمین وسیع و گسترده‌ای، فقط محیط حرم، جایی بود که مردم از امنیت و آرامش برخوردار بودند. قرآن مجید بر اهل مکه احسان الهی را ذکر کرده چنین می‌فرماید:

﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ۗ الَّذِي أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَعَأَمَنَهُم مِّن خَوْفٍ ۗ﴾
[قریش: ۳-۴].

«پس باید پروردگار این بیت را پرستش کنند آن که در گرسنگی به آنان طعام داد و در ترس، امنیت داد».

﴿أَو لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا وَيَتَخَفُّ النَّاسُ مِّن حَوْلِهِمْ﴾ [العنكبوت: ۶۷].
«آیا آنان نمی‌بینند که چگونه حرم امنی قرار دادیم، در حالی که از اطراف آن مردم ربوده می‌شوند».

اسلام نیز در آن روزها مظلوم واقع شده بود. پیامبر اکرم ﷺ پس از «عام الحزن» (سال غم و اندوه، سالی که دو حامی و غمخوار خویش، یعنی ابوطالب و حضرت خدیجه رضی الله عنها) را از دست داد) سه سال پیاپی نزد تمام قبیله‌ها می‌رفت و از آنان

۱- ابوداود، کتاب الأدب.

۲- ابن سعد، جزء مغازی / ۶۴.

۳- غزوه سویق و غزوه غابه.

۴- صحیح بخاری، باب علامات النبوة.

۵- صحیح بخاری / ۱۹۰.

درخواست پناهندگی می‌کرد، تا بتواند در پناه آنان، پیام خدا را به گوش مردم برساند، ولی احدی حاضر نشد به ایشان پناهندگی بدهد و یا از ایشان حمایت کند. تمام مسلمانان در سرزمین عربستان، نمی‌توانستند خواب راحتی داشته باشند. به منظور امنیت و آسایش خویش ریگستان‌های عربستان را طی کرده به آفریقا سفر کردند (مهاجرت به حبشه). آن‌هایی که در عربستان باقی مانده بودند، هدف ظلم و وحشیگری مشرکان عرب قرار می‌گرفتند، قرآن مجید آن وضع اسفبار مسلمانان را چنین توصیف می‌کند:

﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ﴾
[الأنفال: ۲۶].

«و یاد آورید زمانی را که شما اندک و ضعیف بودید در زمین و از این بیم و هراس داشتید که مردم شما را بربایند».

نتیجه این ناامنی و آشوب عمومی این بود که برای هیچ نهضت و حرکتی بدون این که در زیر چتر حفاظت نظامی افراد آن قرار گیرد، احتمال پیروزی و موفقیت وجود نداشت. وظیفه اصلی پیامبر اکرم ﷺ دعوت اسلام بود و برای این امر، نیازی به نیزه و شمشیر و لشکرکشی نبود. ولی از یک سو دشمن پیاپی حمله می‌کرد و از سوی دیگر، جان داعیان و مبلغان اسلام در هر جا در معرض خطر جدی قرار داشت. کاروان‌های تجاری که نبض حیات اقتصادی جامعه بودند، همواره ناامن و مورد تاخت و تاز قرار می‌گرفتند. چنانکه وقایعی در این باره به‌طور مفصل در بیان اسباب غزوات نبوی ذکر شد.

خطرات و تهدیدهای خارجی

به هر حال، اوضاع نابسامان داخلی و تهدیدهای خارجی نیز، قابل توجه بود. تمام مناطق سرسبز و حاصل خیز «جزیره العرب»، تحت سیطره دو ابر قدرت فارس و روم قرار داشت. تقریباً در حدود شصت سال، ایرانیان؛ «یمن، عمان و بحرین» را در تصرف خویش داشتند و در آن‌ها حکام عرب که تحت سیطره ایران بودند، به‌طور اسمی حکومت می‌کردند. در عراق «آل منذر» حکومت می‌کرد. ایرانیان حکومت آنان را مورد حمله قرار داده به داخل خاک عراق پیشروی می‌کردند.

نهضت اسلامی را که در سرزمین حجاز، در حال شکل‌گیری بود نیز، جزو قلمرو حکومت خویش می‌دانستند. چنانکه در سال ششم هجری، شاه ایران به والی یمن که

ایرانی بود، این فرمان را نوشت: «این غلام حجازی مرا که ادعای نبوت کرده است، دستگیر و نزد من اعزام کن».

رومی‌ها سرزمین شام را تصرف کرده بودند. «آل غسان» و دیگر سران کوچک عرب که از مدت‌ها قبل، آیین مسیحیت را پذیرفته بودند، زیر نفوذ آنان قرار داشتند. پس از سال هشتم هجری، رومی‌ها با کمک رؤسای عرب، برای حمله به مدینه خود را آماده کردند که بعداً غزوه «تبوک» و «موتّه» را به دنبال داشت.

نیرو و قدرت یهود

رومی‌ها در قرن دوم میلادی، حاکمیت اسمی یهود را از سرزمین شام و فلسطین نیز سلب کردند. آنان به ناچار از سرزمین شام تا عمق حجاز عقب‌نشینی کردند و در مسیر مدینه تا شام، قلعه‌ها و دژهای محکم و متعددی ساخته بودند. از این قلعه‌ها و استحکامات نظامی، به‌عنوان انبار نگهداری کالاهای تجاری خود استفاده می‌کردند. «قریظه»، «قینقاع»، «خیبر»، «فدک»، «تیمنا»، «وادی القری» و غیره^(۱) مراکز بزرگ نظامی و تجاری آنان بودند. در قرآن مجید در آیات زیر به همین قلعه‌های یهود اشاره شده است:

﴿لَا يُقْتَلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُحْصَنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ﴾ [الحشر: ۱۴].

«با شما به‌طور دستجمعی نمی‌جنگند مگر در قلعه‌های محکم و یا از پشت دیوارها».

﴿وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ﴾ [الأحزاب: ۲۶].

«خداوند آن دسته از یهود اهل کتاب را که به مشرکان یاری رسانده بودند، از قلعه‌های آنان فرود آورد».

در دوران قدیم، همچنانکه وسعت امور مالی، آنان را عنصر خطرناک اسپانیا و دیگر ممالک اروپا قرار داده بود، عیناً حال آنان در جزیره العرب چنین بود. بر اعتماد همین قلعه‌ها، نسبت به عظمت و اقتدار اسلام بی‌اعتنا بودند که بر اثر شرارت آن‌ها، رسول اکرم ﷺ چند بار با آنان جنگید. در جنگ بدر، هنگامی که مسلمانان غالب شدند، یهودیان با اظهار غرور و نخوت چنین می‌گفتند:

۱- صحیح بخاری، أبواب قتل کعب بن اشرف و رافع بن خدیج.

«قریش مکه، بیچاره‌ها اهل جنگ نیستند و نمی‌دانند چگونه بجنگند؟ اگر مسلمانان با نیروهای ما مواجه شوند، آن وقت حقیقت روشن خواهد شد!». خلاصه، سرزمین عرب، آنقدر با مشکلات داخلی و خارجی مواجه بود که برای رهایی از آن، دست و بازوی انسان‌های عادی، عاجز و ناتوان بود و دست بی‌مثال قدرت الهی در آستین محمد رسول الله ﷺ مخفی بود:

﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾.

پس از هجرت، نتیجه هشت سال تلاش و مجاهدت‌های پیاپی این شد که آنچه محال به نظر می‌رسید، رنگ و صورت واقعیت به خود گرفت. رمز ضعف سیاسی اعراب در اختلاف و نزاع با یکدیگر نهفته بود. علت این اختلاف و جنگ‌های داخلی این بود که تمام اعراب در خاندان‌ها و قبایل مختلف تقسیم شده بودند. برای وحدت و یکپارچگی ملی، هیچ رشته مستحکمی وجود نداشت. پیامبر گرامی اسلام ﷺ برای شیرازه بندی جامعه عرب، رابطه برادری در اسلام را برقرار کردند ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ ناگهان این رابطه و پیوند روحانی، تار و پود خویشاوندی، خون و نسل آن‌ها را درهم آمیخت. نیروی کلمه «لا إله إلا الله محمد رسول الله» عاطفه وحدت و اخوت اعراب را تحریک نمود. خداوند متعال این وحدت و اخوت را نعمت مخصوص خویش بیان فرموده است:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ [آل عمران: ۱۰۳].

خداوند پیامبر اکرم ﷺ را خطاب نموده فرمود: این کار شما نبود بلکه من بودم که دل‌ها را به هم پیوند دادم:

﴿هُوَ الَّذِي بَنَىٰ رِجْعَهُ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ۶۲ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۶۳﴾ [الأنفال: ۶۲-۶۳].

«اوست آن کسی که تو را به وسیله مدد خویش و به وسیله مؤمنان یاری کرد و میان دل‌های مؤمنان الفت به وجود آورد، امری که اگر تمام دارایی‌های زمین را گرد می‌آوردی نمی‌توانستی میان آنان الفت به وجود بیاوری لکن خداوند میان دل‌هایشان الفت به وجود آورد، همانا او غالب و با حکمت است».

مؤاخات و برادری‌ای که آن حضرت ﷺ پس از هجرت، میان مهاجران و انصار ایجاد کرده بود، نخستین حلقه از این زنجیره بود و آخرین حلقه آن، خطبه‌ای بود که آن حضرت در حجة الوداع ایراد فرمودند. قرآنکریم در بیانات پیاپی خود فتنه و فساد فی الأرض را بدترین عمل انسانی قرار داده و برای مرتکبین آن کیفرهای سختی را اعلام داشته است. برای دزدی قطع دست، برای راهزنی تعزیرهای قتل و اعدام، قطع دست و تبعید را تعیین نموده است. در سوره مائده برای جلوگیری از قتل و خونریزی قانون قصاص نازل گردید. رسول اکرم ﷺ برای برقراری امنیت، چندین بار لشکریان را اعزام می‌کرد، قبایل راهزن و غارتگر را مورد حمله قرار می‌داد. قبایلی در حجاز که شغل و پیشه آنان راهزنی و غارتگری بود توبه کردند و مسلمان شدند^(۱).

قوانینی برای فیصله و انجام امور اداری و نظامی، تنظیم شد و عاملان و نمایندگان حکومت اسلامی، در جاهای مختلف تعیین شدند.

لیکن همه این‌ها بر مبنای فطرت ظاهری انسان‌ها انجام می‌گرفت و گرنه وظیفه یک پیامبر از وظایف یک قانون‌گذار و یک سیاستمدار به مراتب بالاتر است. بیش از این که قوانین تعزیری اسلام نقش خود را ایفا کند، تأثیر روحانی قرآن و فیض تلقین و ارشاد رسول گرامی ﷺ مواد قوانین جزایی را محو و نابود کرده بود. قانون و ترس از مجازات‌های کیفری و تعزیری فقط در بازارها و مجامع عمومی از ارتکاب جرائم بازمی‌دارد.

ولی اثر و نتیجه دعوت اسلام قلب‌ها را کاملاً به‌سوی خداوند متوجه کرد که بر اثر آن قلب‌ها در تاریکی‌های شب و پشت درهای بسته نیز مسایل را درک می‌کرد. از آن پس در تمام مناطق امنیت و آرامش حاکم بود. این هم عدی بن حاتم است شهادت می‌دهد که طبق پیشگویی رسول اکرم ﷺ از «صنعا» تا «ذی المجاز» تک و تنها سفر می‌کردند و در طول مسیر راه جز خشیت و خوف الهی دیگر بیم و هراسی برای آن‌ها وجود نداشت^(۲).

۱- صحیح بخاری ذکر غفار و اسلم.

۲- صحیح بخاری.

«مارگولیوٹ» یکی از مؤرخان اروپایی که قلمش بسیار اندک در مدح و ستایش رسول اکرم ﷺ به حرکت درآمده نیز به این حقیقت اعتراف کرده است:

«هنگام وفات محمد امور سیاسی وی ناتمام نمانده بود. ایشان اساس یک مرکز سیاسی و مذهبی را برای حکومت خود بنیان نهاد و قبایل پراکندهٔ عرب را متحد و منسجم ساخت و آیین و مذهب جدیدی برای عرب به ارمغان آورد که براساس آن چنان رابطه و پیوند اخوت و برادری میان آنان ایجاد کرد که از رابطه و پیوندهای خاندانی و قبیله‌ای مستحکم‌تر و مستقل‌تر بود»^(۱).

خداوند متعال برای جلوگیری از خطرات خارجی اسباب و وسایل عجیب و غریبی مهیا ساخت. با تحریک قریش و منافقین مدینه، یهودی‌ها خواستند تا اسلام را محو و نابود کنند ولی خود آن‌ها نابود شده و از بین رفتند. از سال سوم هجری تا سال هفتم هجری جنگ‌ها و درگیری‌های پیاپی میان مسلمانان و یهود جریان داشت. سرانجام، در غزوة خیبر اقتدار سیاسی یهود در هم شکست و نابود شد. رومی‌ها و مسیحیان مرزهای شام، برای استیصال اسلام کمر بستند.

از میان مسیحیان اعراب، «غسانی‌ها» بیش از همه، قوی‌تر و مغرورتر بودند که تحت نفوذ و سیطرهٔ رومیان قرار داشتند و مانند افرادی که هیچ اختیار و اراده‌ای از خود ندارند، برای رومیان کار می‌کردند. «بهرار»، «بکر»، «لخم»، «جدام»، «عامله» و غیره، از قبایل عرب تحت نفوذ آن‌ها بودند. علاوه بر این‌ها در مناطق «دومة الجندل»، «ایله»، «جربا»، «أذرح»، «تباله» و «جرش» سران کوچکی از مسیحیان و یهودیان نیز قرار داشتند. چگونگی حمله «غسانیان» قبلاً ذکر شد. غسانی‌ها «حارث بن عمیر» را که دعوت‌نامهٔ آن حضرت را نزد شاه «بُصری» برده بود، در بین راه به قتل رساندند. رسول گرامی ﷺ برای انتقام از آنان، یک سپاه هزار نفری اعزام داشت. غسانی‌ها با یک لشکر یکصد هزار نفری به میدان آمدند و این خبر هم شایع شد که رومی‌ها نیز با همان تعداد از لشکریان خود، در همان نزدیکی‌ها به محل «مواب» رسیده‌اند. با وجود این، جمعیت اندک مسلمانان از آن لشکر عظیم بیم و هراسی به خود ندادند و با تقدیم

چند شهید به بارگاه الهی، سپاه کفر را وادار به عقب‌نشینی کردند. این جنگ به نام «غزوهٔ موته» معروف است.

سپس در سال نهم هجری «غزوهٔ تبوک» روی داد. لحظه به لحظه خبر می‌رسید که رومی‌ها به منظور حمله به مسلمانان، سپاه عظیمی از اعراب مسیحی تشکیل داده و حقوق یک سال آن‌ها را پیشاپیش پرداخت کرده‌اند. از سوی دیگر «غسانی‌ها» نیز، مشغول آرایش جنگی هستند و به اسب‌ها نعل می‌زنند. روی این اساس، رسول اکرم ﷺ با یک سپاه سی هزار نفری به سوی دشمن حرکت کردند و بیست روز تمام در انتظار دشمنان ماندند، ولی دشمن برای رویارویی حاضر نشد. یکی از منافع این اقدام، این شد که علاوه بر غسانی‌ها تمام سران قبایل آن اطراف، رومیان را رها کرده، از اسلام و مسلمانان اعلام حمایت نمودند^(۱).

آن حضرت ﷺ در سال یازدهم هجری، در دوران بیماری وفات خویش، دوباره سپاهی به فرماندهی «اسامه بن زید» برای مقابله با رومیان اعزام کرد، ولی این مهم در دوران خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه عملی شد.

حکومت ایرانیان آخرین مراحل حیات خود را سپری می‌کرد. در سال دهم هجری، همزمان با رسیدن داعیان و مبلغان اسلام، بدون جنگ و درگیری، رشتهٔ حکومت ایرانیان در یمن، عمان و بحرین از هم گسیخت. خلاصه بر اثر تلاش و مجاهدت‌های ده‌ساله و با تأییدات غیبی، در سراسر حکومت اسلامی، امنیت و آرامش حاکم شد. طلسم توطئه‌های قریش و یهود شکست. جنگ‌های داخلی قبایل با یکدیگر، از میان برداشته شد، تمام راهزنان و دزدان تسلیم شدند. خطرات خارجی از بین رفت. حالا زمان آن فرا رسیده بود که با توجه به برقراری صلح و امنیت برحسب فرمان الهی راهی هدف و مقصود اصلی شد.

دعوت و نشر اسلام

وظیفهٔ اصلی رسول اکرم ﷺ دعوت و نشر اسلام در سراسر گیتی بود، نشر اسلام فقط منحصر به دعوت و تبلیغ نبود، بلکه برای گسترش اسلام، استفاده از هر وسیلهٔ

۱- تفصیل تمام این وقایع در غزوهٔ موته و تبوک بیان گردید.

جایز و ممکن، الزامی بود. برای این هدف نیازی به شمشیر و اسلحه و سپاه نبود، بلکه فقط این قدر کافی بود که صدای دعوت الهی به اطراف و اکناف عالم برسد.

ولی تا مدت سیزده سال، دشمنان قبایل عرب از دور و نزدیک می آمدند. پیامبر اکرم ﷺ نزد هر کدام از آن قبایل می رفت و این درخواست را بر آن ها عرضه می کرد که «قریش مرا از ابلاغ پیام الهی منع می کنند، شما مرا در این راه یاری کنید و خودتان به این پیام گوش دهید». اما از آنجایی که قریش اثر و نفوذ زیادی داشتند، احدی حاضر نمی شد تا از آن حضرت حمایت کند.

با وجود این، شعاع آفتاب هدایت از آن ابرهای تیره نیز نفوذ می کرد و دل هایی را با نور حق منور می ساخت و آن محیط تاریک را روشن می نمود. اسلام فقط به دعوت و گسترش نیاز داشت و این وظیفه را نیز دشمنان اسلام انجام دادند. هنگامی که موسم حج فرا می رسید، سران قریش در گذرگاه های عمومی، خیمه می زدند. مردم اطراف و اکناف به دیدن آن ها می آمدند و چون خبر بعثت پیامبر در همه جا شایع شده بود، مردم برای اطلاع از واقعیت امر، چه سؤال می کردند و چه نمی کردند، خود قریش به عنوان پیشگیری به آن ها اعلام می کردند که در شهر ما، یک فرد گمراه و منحرف قد علم کرده و به معبودان و خدایان ما اهانت می کند، حتی به «لات و «عزی» هم بد می گوید!

به زبان عربی به فرد گمراه و کسی که عقیده انحرافی داشته باشد، «صابئی» می گویند، به همین مناسبت و یا به دلیل این که بعضی از احکام اسلام مانند هیأت نماز با اعمال صابئی شباهتی دارند، قریش به رسول اکرم ﷺ لقب «صابئی» داده بودند و سرانجام، با این لقب، میان تمام اعراب مشهور شده بودند^(۱).

در «کتاب المغازی صحیح بخاری»، از یکی از اصحاب روایت است که وقتی من خردسال بودم از کسانی که به مکه رفت و آمد داشتند، می شنیدم که می گفتند: شخصی در مکه هست که ادعای نبوت می کند^(۲). وقتی این لقب و خبر آن حضرت در سراسر عربستان شایع شد و بر افکار عمومی نیز تأثیر منفی بر جای گذاشت، باز هم کسانی بودند که تمایل داشتند تا از اصل واقعیت و جریان اطلاع حاصل کنند.

۱- صحیح بخاری کتاب التیمم.

۲- کتاب المغازی صحیح بخاری.

گروه خاصی از اعراب، تنفر و انزجار طبیعی از بت پرستی داشتند و در تلاش حق و حقیقت بودند. بعضی از آن‌ها از این حد هم فراتر رفته، عنوان «حنفی» (یک سو از بت پرستی) را بر خود گذاشته بودند، همچنانکه در اول کتاب ذکر شد. حافظ ابن حجر، در «اصابه» اسامی افراد متعددی از صحابه را ذکر کرده که از «یمن» و دیگر جاهای دور برای تحقیق از حال رسول اکرم ﷺ به طور مخفیانه وارد مکه شدند و به محضر آن حضرت ﷺ رسیده، ایمان آوردند و به شهرهای خود بازگشتند. گسترش اسلام در خاندان‌های «ابوموسی اشعری یمنی» و «طفیل بن عمرو دوسی یمنی»، از همان ابتدای دعوت اسلام در مکه، آغاز شده بود.

اسلام آوردن طفیل بن عمرو

«طفیل بن عمرو دوسی»، از شاعران معروف عرب بود و چون شاعران نفوذ فوق العاده‌ای در میان قبایل عرب داشتند، قریشیان همواره سعی و تلاش می‌کردند تا وی به هیچ وجه به محضر رسول اکرم ﷺ باریاب نشود. ولی یک بار به طور اتفاق، صدای قرآن را از زبان رسول گرامی ﷺ شنید. این صدا او را تحت تأثیر قرار داد و فوراً مسلمان شد^(۱). در همان دوران، اسلام در میان قبیله «دوس» انتشار یافت. با وجود این، عموم افراد قبیله از قبول دعوت طفیل سر باز زدند. وی آزرده خاطر شد و به محضر آن حضرت ﷺ حضور یافت و اظهار داشت: یا رسول الله! قبیله دوس تمرد کرده است. علیه آن‌ها دعا کنید. پیامبر گرامی دست‌ها را بالا برد و چنین دعا کرد: «بار الها! دوس را هدایت کن و آن‌ها را به جانب اسلام بیاور». سپس قبیله «دوس» مسلمان شد^(۲).

اسلام آوردن عمرو بن عبس

«عمرو بن عبس» نیز از کسانی است که با شنیدن خبر بعثت پیامبری در مکه، مشتاقانه به مکه آمد. پیامبر گرامی اسلام ﷺ تا آن موقع بر اثر مظالم قریش در خفا به

۱- زرقانی صحیح مسلم کتاب الإیمان.

۲- صحیح بخاری، باب قصه دوس.

سر می بردند. «عمرو» به طریقی به محضر ایشان حضور یافت و عرض کرد: شما چه کاره هستید؟

آن حضرت ﷺ فرمودند: «من پیامبر خدا هستم».

او پرسید: پیامبر به چه کسی می گویند؟

آن حضرت ﷺ فرمودند: «مرا خدا فرستاده است».

او باز پرسید: چه پیامی به شما داده است؟

آن حضرت ﷺ فرمودند: «خداوند به من این پیامها را داده است که حق خویشاوندی ادا شود، بتها شکسته شوند، او را به یگانگی بپرستید و احدی را با وی شریک قرار ندهید».

عمرو پرسید: این مذهب و آیین، چه تعداد پیروانی دارد؟

آن حضرت فرمودند: «یک فرد آنها آزاد (به نام ابوبکر) و یک فرد غلام (به نام بلال)».

عمرو گفت: من هم می خواهم از شما پیروی کنم.

آن حضرت ﷺ فرمودند: «فعلاً ممکن نیست. می بینی من در چه وضعی به سر

می برم حالا برگرد و هرگاه خبر پیروزی مرا شنیدی نزد من بیا».

چنانکه عمرو بازگشت و بعد از هجرت، وقتی خبر پیروزی آن حضرت ﷺ را شنید، به

محضر ایشان حاضر شد^(۱).

اسلام آوردن ضماد بن ثعلبه

«ضماد بن ثعلبه»، رئیس قبیله «ازد شنوئه» و از دوستان دوران قبل از بعثت

آن حضرت ﷺ بود. او به مکه آمد و شنید که محمد به بیماری جنون دچار شده است.

او در افسون و دعانویسی مهارت داشت. نزد آن حضرت ﷺ آمد و اظهار داشت: من

می توانم شما را معالجه و درمان کنم. آن حضرت ﷺ فرمودند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ وَكَسْتَعِينُهُ، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ،

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

۱- صحیح مسلم، باب الأوقات التي نهى عن الصلوة فيها.

این خطبه کوتاه، اثر فوق العاده‌ای بر «ضماد» گذاشت، او گفت: دوباره آن را بخوانید. آن حضرت دوباره خواندند. ضماد بار سوم نیز درخواست کرد و آن حضرت قرائت فرمودند. در این مرحله، او کاملاً تحت تأثیر قرار گرفته بود و اظهار داشت:

«من سخنان کاهنان، قصاید شاعران و افسون‌های جادوگران را بسیار شنیده‌ام، ولی چنین کلامی تا به حال نشنیده‌ام. این کلام در اعماق دریاها نیز اثر و نفوذ می‌کند. دست‌تان را دراز کنید تا بر اسلام بیعت کنم». چنانکه بر دست آن حضرت بیعت کرد و مسلمان شد.

اسلام آوردن قبیله «ازد»

سپس آن حضرت فرمودند: از جانب قبیله خود نیز بیعت کن. چنانکه وی از جانب تمام افراد قبیله بیعت کرد. یک بار سپاه اسلام بر آن قبیله گذر کرد. فرمانده سپاه پرسید: آیا کسی از شما چیزی از این قبیله را برداشته است؟ یکی اظهار داشت: آری، یک آفتابه نزد من هست. وی گفت: او را به صاحبش برگردان.

اسلام آوردن حضرت ابوذر

داستان اسلام آوردن ابوذر قابل توجه است.

هنگامی که خبر بعثت پیامبر ﷺ در میان قبیله غفار (که بر سر راه شام قرار داشتند و کاروان تجارته قریش از آنجا گذر می‌کرد)، شایع شد، ابوذر که از بت‌پرستی متنفر شده و در تلاش و جستجوی حق و حقیقت بود، به برادرش «انیس» گفت: به مکه برو و ببین این شخصی که ادعای پیامبری می‌کند، تعلیم و کلام او چیست؟ انیس به مکه آمد و پس از کسب اطلاعات لازم بازگشت و اظهار داشت: او به مکارم اخلاق دعوت می‌کند و کلام او هیچ شباهتی با کلام شاعران ندارد. ابوذر از این گزارش مختصر قانع نشد و خودش را برای سفر به مکه آماده کرد. با خود یک مشک آب و مقداری آذوقه برداشت و راهی مکه شد. وقتی به مکه رسید، از ترس قریش جرأت نمی‌کرد نام و آدرس آن حضرت را از کسی سؤال کند. در حرم خانه کعبه با علی رضی الله عنه ملاقات کرد. او ابوذر را به خانه برد و از وی به عنوان میهمان پذیرایی کرد. ابوذر تا سه روز در این باره سؤال نکرد. پس از سه روز، علی از وی پرسید: هدف از سفرتان به مکه چه

بوده است؟ او با بیم و هراس اظهار کرد، ولی تأکید نمود که احدی نباید از این امر آگاه شود. علی او را به محضر رسول اکرم برد و آن حضرت ﷺ اسلام را به وی آموخت و فرمود: «فَعَلًا بِهٖ خَانَاتٍ بَرَّگَرْد، هِرگَاه مَن دَسْتورَاتِی بِهٖ تُو اَعْلَام کَنَم اَن هَا رَا اَجْرَا کَن.» ولی او شیدا و فریفتهٔ اسلام شد و اظهار داشت: من اسلام را علنی تبلیغ خواهم کرد. سپس به حرم آمد و با صدای بلند اعلام داشت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، با شنیدن این صدا، مردم از اطراف یورش بردند و او را مورد ضرب قرار دادند. حضرت عباس ؓ آمد و او را از دست آنان نجات داد و به مردم گفت: مگر شما نمی دانید که راه تجاری شما از مسیر آبادی های قبیلهٔ «غفار» می گذرد و این از افراد همان قبیله است. آنگاه مردم او را رها کردند. روز بعد نیز، ابوذر به حرم رفت و به همان صورت اسلام را اعلان نمود و مانند روز قبل مورد حمله قرار گرفت. اتفاقاً در این روز نیز، حضرت عباس وارد حرم شد و او را از دست قریش رهانید^(۱).

اسلام آوردن قبیله غفار

هنگامی که ابوذر ؓ از مکه برگشت نزد قبیلهٔ خود رفت و آنان را به اسلام دعوت کرد. نصف قبیله مسلمان شد. بقیه افراد قبیله اظهار داشتند: وقتی محمد به مدینه بیاید ما مسلمان می شویم. چنانکه وقتی آن حضرت به مدینه آمدند، بقیه افراد قبیله غفار نیز مسلمان شدند^(۲).

اسلام آوردن قبیله اسلم

در جوار قبیلهٔ غفار، قبیله «اسلم» زندگی می کرد. این هردو قبیله از قدیم الأيام با یکدیگر رابطه داشتند، این قبیله نیز همزمان با قبیلهٔ غفار مسلمان شدند^(۳). (در حالی که این دو قبیله قبل از اسلام مبتلا به عمل دزدی بودند و می دانستند که اسلام از این عمل شنیع منع خواهد کرد).

۱- تمام این روایت از صحیح بخاری اخذ شده در صحیح مسلم به گونه ای دیگر منقول است.

۲- صحیح مسلم، اسلام ابی ذر.

۳- صحیح بخاری ذکر اسلم و غفار.

اسلام آوردن اوس و خزرج

اکثر قبایل عرب در موسم حج گرد هم می‌آمدند. آن حضرت نزد هریک از آنها می‌رفتند و آنان را به اسلام دعوت می‌دادند. چنانکه گروه کثیری از قبایل اوس و خزرج در همانجا مشرف به اسلام شدند.

گسترش اسلام در دوران اقامت در مدینه

وقتی «مصعب بن عمیر» به عنوان داعی و سخنگوی اسلام به مدینه اعزام شد، به میمنت ارشاد و دعوت وی، در مدت چند ماه، تمام خاندان‌ها به جز دو خاندان، مشرف به اسلام شدند. پس از هجرت، هنگامی که آن حضرت به مدینه تشریف آوردند، از قبایل اطراف، «غفار» و «اسلم» نیز اسلام آوردند.

اسلام آوردن بعضی از قریشیان بدر

بعد از چند روز، معرکه بدر به وقوع پیوست که در آن، قریش شکست سختی را متحمل شد و هفتاد نفر از آنان به اسارت مسلمانان درآمدند. قریشیان برای رهایی آنان، رفت و آمد به مدینه را آغاز کردند. این آمد و شدها باعث ملاقات و ارتباط مسلمانان با آنها شد و چندین نفر از این طریق مسلمان شدند. بسیاری از آنان کسانی بودند که صدای قرآن به طور اتفاقی در گوش‌هایشان طنین افکند و دل‌هایشان که مانند سنگ سخت بود، موم گردید.

«جبیر بن مطعم» برای رهایی اسیران بدر فدیة آورده بود و خودش نیز در کنار آنها اسیر بود. روزی رسول اکرم ﷺ این آیات را می‌خواندند:

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿۳۵﴾ أَمْ خَلِقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿۳۶﴾﴾ [الطور: ۳۵-۳۶].

جبیر این آیات را شنید و طبق اظهاراتش می‌گوید: چنین برایم معلوم شد که دلم از جا پرید. این واقعه در صحیح بخاری، ذیل تفسیر سوره «طور» مذکور است.

پیامبر گرامی ﷺ در مکه مکرمه درباره جنگ ایرانیان و رومیان پیشگویی فرموده بود. این پیشگویی در جنگ بدر صادق آمد و طبق پیشگویی قرآن مجید، پس از هفت سال، رومیان بر ایرانیان غلبه حاصل کردند. نتیجه این معجزه بزرگ این شد که جمع

کثیری از مردم به صداقت و راستی اسلام اعتراف کردند و بدین طریق اسلام روز به روز با آهستگی، گسترش می‌یافت.

در سال پنجم هجری، «قریش»، «غطفان»، «اسد» و قبایلی دیگر باهم متحد شدند و بر مدینه حمله کردند و شکست خوردند. نام این جنگ «جنگ احزاب» است که شرح آن قبلاً بیان شد. این شکست، تا حدی از ابهت و نفوذ قریش کاست و قبایلی که آمادگی داشتند اسلام را قبول کنند، ولی بر اثر ترس از قریش، اسلام خویش را اظهار نمی‌کردند، شروع به فرستادن نمایندگان و هیأت‌هایی به محضر رسول اکرم ﷺ نمودند.

اسلام آوردن قبیلهٔ مزینه

اولین هیأت نمایندگی از جانب قبیلهٔ «مزینه» که تعداد آن‌ها چهار صد نفر بود، به محضر پیامبر اکرم حضور یافت. آنان اظهار تمایل کردند که اگر آن حضرت اجازه دهند به مدینه هجرت کنند، ولی آن حضرت فرمودند: «در محل خودتان باقی بمانید، همانجا مهاجر هستید»^(۱).

اسلام آوردن قبیلهٔ اشجع

یکصد نفر به عنوان نماینده، از جانب قبیلهٔ «اشجع» به مدینه آمدند و به آن حضرت ﷺ گفتند: ما قصد جنگ با شما را نداریم و می‌خواهیم با شما پیمان صلح امضاء کنیم. آن حضرت پذیرفتند. تا آن موقع، آن‌ها کافر بودند، ولی وقتی معاهده صلح منعقد شد، خود به خود مشرف به اسلام شدند^(۲).

اسلام آوردن قبیلهٔ جهینه

قبیله «جهینه» نیز، در همان حول و حوش زندگی می‌کرد. پیامبر اکرم ﷺ آنان را به اسلام دعوت داد. آن‌ها با یک هزار نفر به مدینه آمدند و اسلام را پذیرفتند و پس از آن، در اکثر غزوه‌ها با مسلمانان همراه بودند^(۳). (همین اطاعت و رقابت اسلامی قبایل

۱- طبقات ابن سعد ۱ / ۳۸.

۲- طبقات ابن سعد ۱ / ۴۸.

۳- اسبابه تذکره بشیر بن عرفطه.

«غفار»، «اسلم»، «مزینه»، «اشجع» و «جهینه» بود که آن حضرت ﷺ در حق آنان دعای خیر فرمودند^(۱).

تأثیر صلح حدیبیه

در دوران صلح حدیبیه (همچنان که قبلاً ذکر شد)، کفار و مسلمانان به راحتی و آزادی، با یکدیگر ملاقات می‌کردند و از این طریق فرصتی پیش آمده بود تا منکران و مخالفان در ظاهر و باطن کلام مسلمانان را گوش کنند^(۲). نتیجه این شد که با وجود غزوه‌ها و جنگ‌ها، کسانی که قبلاً مسلمان شده بودند، در مدت دو سال، چند برابر آن‌ها مشرف به اسلام شدند. چنانکه وقتی پیامبر گرامی اسلام ﷺ در سال صلح حدیبیه، برای ادای عمره از مدینه حرکت کردند، فقط هزار و پانصد نفر مسلمان با ایشان همراه بود و هنگامی که بعد از دو سال، برای فتح مکه خارج شدند، یک سپاه ده هزار نفری از مجاهدان اسلام در رکاب ایشان قرار داشت.

گرچه صلح حدیبیه تمام اعراب را تحت تأثیر قرار نداد، زیرا در این پیمان فقط قریش و قبیله «کنانه» شریک بودند، و کسانی که مستقیماً تحت تأثیر قریش و هم‌پیمان آن‌ها نبودند، همچنان اندیشهٔ حمله به مدینه را در سر می‌پروراندند، با وجود این، به جاهایی که امن تشخیص داده می‌شد، داعیان و مبلغان اسلام، به آنجا اعزام می‌شدند و مردم را به اسلام دعوت می‌کردند، ولی چون به منظور دفاع و حفاظت از آن‌ها، افرادی مسلح همراه بود، سیره‌نگاران این حرکت‌ها و گروه‌ها را به «سریه» تعبیر کرده‌اند.

نتیجه و تأثیر فتح مکه

تمام اعراب، قریش را به لحاظ این که تولیت خانه کعبه در اختیار آن‌ها بود، پیشوای مذهبی و مرشد خود می‌دانستند، از این جهت منتظر این بودند که سرانجام

۱- صحیح بخاری / ۱ ذکر قبایل غفار، اسلم و جهینه.

۲- در طبری از امام زهری نقل است که: «فَلَمَّا كَانَتْ الْهُدُنَةُ وَوُضِعَتِ الْحَرْبُ، أَوْزَارَهَا وَأَمِنَ النَّاسُ كُلُّهُمْ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، فَالْتَقَوْا وَتَفَاوَضُوا فِي الْحَدِيثِ وَالْمُنَازَعَةِ، فَلَمْ يُكَلِّمْ أَحَدٌ بِالْإِسْلَامِ يَعْقِلُ شَيْئًا إِلَّا دَخَلَ فِيهِ، فَلَقَدْ دَخَلَ فِي تِينِكَ السَّتِينَ فِي الْإِسْلَامِ مِثْلَ مَنْ كَانَ فِي الْإِسْلَامِ وَأَكْثَرُ». طبری /

قریش، چه خواهد شد؟ از یکی از اصحاب، به نام «عمرو بن سلمه» که در اطراف مدینه زندگی می‌کرد، در صحیح بخاری چنین نقل شده است:

«كَانَتْ الْعَرَبُ تَلُومُ بِإِسْلَامِهِمُ الْفَتْحَ، فَيَقُولُونَ: أَتُرْكُوهُ وَقَوْمَهُ، فَإِنَّهُ إِنْ ظَهَرَ عَلَيْهِمْ فَهُوَ نَبِيٌّ صَادِقٌ، فَلَمَّا كَانَتْ وَقَعَةُ أَهْلِ الْفَتْحِ، بَادَرَ كُلُّ قَوْمٍ بِإِسْلَامِهِمْ»^(۱).

«عرب منتظر قریش بودند، آن‌ها می‌گفتند: محمد را با قوم او، قریش رها کنید. اگر بر قومش غلبه حاصل کرد، بدون تردید پیامبر راستگو است، پس چون مکه فتح شد هر قبیله‌ای به سوی اسلام شتافت».

ابن هشام با توضیح بیشتر چنین مرقوم می‌دارد:

«وَإِنَّمَا كَانَتْ الْعَرَبُ تَرَبَّصَ بِالإِسْلَامِ أَمْرَ هَذَا الْحَيِّ مِنْ قُرَيْشٍ وَأَمْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَذَلِكَ أَنَّ قُرَيْشًا كَانُوا إِمَامَ النَّاسِ وَهَادِيَهُمْ، وَأَهْلَ النَّبِيِّ وَالْحَرَمِ، وَضَرِيحَ وَوَلَدَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَقَادَةَ الْعَرَبِ لَا يُنْكِرُونَ ذَلِكَ، وَكَانَتْ قُرَيْشٌ هِيَ الَّتِي نَصَبَتْ لِحَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخِلَافَتِهِ، فَلَمَّا أُفْتِتِحَتْ مَكَّةُ، وَدَانَتْ لَهُ قُرَيْشٌ، وَدَوَّخَهَا الإِسْلَامُ، وَعَرَفَتْ الْعَرَبُ أَنَّهُ لَا طَاقَةَ لَهُمْ بِحَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَا عِدَاوَةَ، فَدَخَلُوا فِي دِينِ اللَّهِ، كَمَا قَالَ ﷺ: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ﴾...»^(۲). «عرب درباره اسلام فقط منتظر تصمیمات قریش بودند، به لحاظ این که قریش، رهبر عرب و متولی حرم و خانه کعبه و از فرزندان خاص حضرت اسماعیل بودند و آن‌ها بودند که علیه پیامبر اسلام ﷺ جنگ به راه انداخته بودند و چون مکه فتح گردید و قریش تسلیم شد و اسلام در مکه حاکم شد، عرب یقین کردند که نمی‌توانند با آن حضرت ﷺ جنگ و مبارزه کنند. پس دین الهی را پذیرفتند، همچنانکه قرآن مجید اعلام داشته: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ﴾... [النصر]».

خلاصه، با وجود حقانیت و سادگی اسلام و تیزهوشی و ذکاوت عرب‌ها، تأخیری که در گسترش و تثبیت اسلام روی داد، بیشتر بر اثر مخالفت‌ها و دشمنی‌های قومی و

۱- صحیح بخاری فتح مکه.

۲- ابن هشام ذکر وقایع سال نهم هجری.

داخلی قبیله آن حضرت، با ایشان بود. وقتی این مانع بزرگ از سر راه برداشته شد، اسلام به سرعت پیشرفت کرد و گسترش یافت.

پس از فتح مکه، دیگر این خطر برای دعوت‌گران و مبلغان اسلام وجود نداشت که هرکجا اعزام شوند، بلادرنگ با خطر کشتار مواجه می‌شوند. بنابراین، پیامبر گرامی اسلام ﷺ با اطمینان خاطر، به اطراف و اکناف سرزمین عربستان، داعیان و مبلغان اسلام را اعزام می‌کرد تا فضایل و خوبی‌های اسلام را برای مردم بیان کنند و آن‌ها را به اسلام دعوت و تشویق نمایند. چنانکه به طریق ذیل، داعیان، مقرر و اعزام می‌شدند:

۱- به منظور حفاظت و دفاع از آن‌ها، تعدادی از سربازان اسلام با آنان همراه می‌شد تا کسی نتواند به آن‌ها گزند برساند و بتوانند آزدانه به دعوت و تبلیغ اسلام بپردازند. آن حضرت خالد بن ولید را به سوی یمن فرستاد، و گروهی از سربازان اسلام را با وی همراه کرد و توصیه فرمود که با اجبار و اکراه با مردم برخورد نکنند. از آنجایی که در خالد خلق و خوی یک فرمانده نظامی نسبت به دعوتگر و مبلغ اسلام، بیشتر می‌درخشید، استقبال چندانی از دعوت وی به عمل نیامد. زیرا وی یک سپهسالار و فاتح بود. نه یک دعوتگر و مبلغ. سپس رسول اکرم ﷺ حضرت علی رضی الله عنه را فرستاد. او نزد قبایل یمن رفت و آنان را به اسلام دعوت داد. همگی آنان مشرف به اسلام شدند. این همان دعوتگرانی هستند که علامه طبری، با این الفاظ از آنان تعبیر کرده است:

«قَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ فِيهَا حَوْلَ مَكَّةَ السَّرَايَا تَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلَمْ يَأْمُرْهُمْ لِقِتَالٍ». «پیامبر گرامی ﷺ به اطراف مکه، دسته‌هایی فرستاد تا مردم را به اسلام دعوت دهند، ولی به آنان فرمان جنگیدن نداد».

همچنین خالد، را به سوی قبیله «بنی جذیمه»، برای دعوت آن‌ها به اسلام فرستاد، ولی پس از این که وی نزد آن‌ها رفت، جنگ و درگیری روی داد که بر اثر آن چند نفر کشته شدند. وقتی رسول اکرم ﷺ مطلع شد، رو به قبله ایستاد و هردو دست را بالا برد و اظهار داشت: بار الها! من از این عمل خالد اظهار برائت می‌کنم. آنگاه حضرت علی را فرستاد تا خون‌بهای تک تک آنان را بپردازد. حضرت علی نزد آن‌ها رفت و خون‌بهای تمام کشته‌شدگان را پرداخت کرد، حتی بهای سگ‌هایی را که کشته شده بودند نیز پرداخت نمود.

کسانی که برای دعوت و تبلیغ اسلام فرستاده می‌شدند، گاهی آن حضرت ﷺ تک

تک آن‌ها را امتحان می‌گرفت. هریک از آن‌ها بیشتر قرآن را حفظ داشت، او را امیر آن گروه تعیین می‌کرد. چنانکه یک بار گروهی را اعزام کردند و از هرکدام از آن‌ها امتحان حفظ قرآن را گرفتند. در میان آنان یک نفر نوجوان کم‌سن و سال وجود داشت. آن حضرت نزد وی آمد و پرسید: شما چقدر از قرآن را حفظ کرده‌ای؟ او اظهار داشت: سوره بقره و فلان فلان سوره‌ها را حفظ کرده‌ام. آن حضرت فرمودند: شما امیر این گروه هستی^(۱).

۲- سرزمین‌هایی که فتح می‌شدند و عاملانی که برای وصول زکات و مالیات به آن مناطق اعزام می‌شدند، اغلب آنان، کسانی بودند که به لحاظ زهد، تقدس و پاک طینتی، نمونه بودند. آن‌ها عالم و واعظ نیز بودند، از این جهت در ضمن جمع‌آوری اموال، مردم را به اسلام دعوت می‌دادند. اسامی بعضی از آن‌ها به قرار ذیل است:

نام	محل خدمت	شرح حال
مهاجر ابن ابی امیه	صنعاء یمن	برادر أم المؤمنین أم سلمه <small>رضی الله عنها</small> است.
زیاد ابن ولید	حضر موت	از اصحاب بدر است.
علاء ابن حضرمی	بحرین	
حضرت معاذ بن جبل	جند	
خالد ابن سعید	صنعاء یمن	از سابقین و از مهاجرین حبشه است، وی کسی است که «بسم الله الرحمن الرحیم» را بر کاغذ نوشت.
عدی ابن حاتم	قبیله طی یمن	صحابی معروف و فرزند حاتم طائی است.
حضرت ابوموسی اشعری	زبید و عدن	از صحابه معروف است بر اثر دعوت

۱- الترغیب والترهیب ۱ / ۵۹ به روایت ترمذی. در این روایت گرچه تصریح نشده که این گروه برای دعوت و تبلیغ اسلام عازم شده بود و فقط مذکور است: «بعث بعثا وهم ذو عدد». البته از قرائن معلوم می‌شود که هدف آن دعوت به اسلام بود. زیرا اگر هدف جنگ بود نیازی به حفظ قرآن نبود. و نه آن حضرت از آنان امتحان حفظ می‌گرفت.

وی، تقریباً تمام مردم آن مناطق به اسلام گرویدند.		
از صحابی معروف است. ذوالکاع حمیری، از خاندان سلاطین حمیری یمن بود. یک بار حدود یکصد هزار نفر او را سجده کرده بودند. بنابه دعوت جریر مسلمان شد و به میمنت اسلام خود، چهار هزار غلام را آزاد کرد.	ذوالکاع حمیری	جریر ابن عبدالله بجلی

۱- بعضی افراد به منظور دعوت و تبلیغ اسلام فرستاده می‌شدند. با تحقیق و تفحص، اسامی این دعوتگران به قرار ذیل است:

نام	محل دعوت
علی بن ابیطالب	قبایل همدان، جذیمه و مذحج
احنف	قبیله سلیم (مسند ۵ / ۳۷۲)
مهاجر بن ابوامیه	به سوی حارث بن عبد کلال شاهزاده یمن
خالد بن ولید	اطراف مکه
وبر بن نخیس	ابنای فارس
مغیره بن شعبه	نجران
محیصه بن مسعود	فدک
عمرو بن العاص	عمان

۲- سران قبایل به بارگاه نبوت می‌آمدند و مشرف به اسلام می‌شدند. چند روزی در آنجا می‌ماندند، سپس به منظور دعوت اسلام به سوی قوم و قبیله خود می‌رفتند. اسامی این افراد به قرار ذیل است:

نام	محل دعوت
طفیل بن عمرو دوسی	قبیله دوس
عروه بن مسعود	تقیف

عامر بن شهر	همدان
ضمام بن ثعلبه	بنوسعد
منقذ بن حبان	بحرین
ثمامه بن اثال	اطراف نجد

با فعالیت و تلاش این داعیان و مبلغان، اسلام در تمام جاها با سرعت رو به گسترش بود. بعد از فتح مکه، دعوتگران به اطراف مکه مکرمه فرستاده شدند و مردم گروه گروه و با طیب خاطر اسلام می‌آوردند، این آیات قرآن مجید راجع به همین مواقع و موارد نازل شده است:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۗ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ [سورة النصر].

«هنگامی که نصرت الهی فرا رسد و فتح و پیروزی حاصل گردد و مردم را در حالی ببینی که دسته دسته به دین الهی می‌گرایند پس با حمد الهی پاکی او را بیان کن و از او طلب آموزش کن همانا او توبه‌پذیر است.»

سه ماه پس از فتح مکه، در ذی الحجه سال نهم هجری، در موسم حج از مشرکین اعلان برائت شد. بعد از این جریان، عموماً اهالی تمام سرزمین حجاز مشرف به اسلام شدند^(۱).

در دوران بیست و یک سال از نبوت، بر اثر مزاحمت و ممانعت قریش و یهود، اسلام در خارج از مرزهای حجاز گسترش نیافته بود و مسلمانان متفرق و پراکنده بودند. ولی با شکسته شدن این سدها، فقط در ظرف سه سال، یعنی در سال‌های هشتم، نهم و دهم هجری، اسلام از یک سو تا یمن، بحرین، یمامه و عمان و از سوی دیگر تا سرزمین عراق و شام توسعه یافت. این همان ایالاتی بودند که اعراب تا قبل از اسلام در آنجا حکومت‌های متعددی داشتند و تحت نفوذ و سیطره دو ابر قدرت بزرگ آن زمان، ایران و روم قرار داشتند. با وجود این، اسلام در پرتو امنیت و صلح و اخلاق نیکو بدون نیاز به استفاده از شمشیر، هر روز آوازه تازه‌ای کسب می‌کرد و از هر گوشه و کنار، صدای تسلیم و انقیاد در مقابل اسلام بلند می‌شد.

۱- طبری، وقایع سال نهم.

سرزمین یمن

از میان تمام ولایات سرزمین عرب، یمن بیش از همه آباد و حاصل خیز بود و از دوران‌های بسیار قدیم مرکز تمدن و داد و ستدها بوده است. قبایل «سبا» و «حمیر» در همین سرزمین حکومت‌های مقتدر و با شکوهی داشتند. تقریباً پنجاه سال قبل از تولد پیامبر اکرم ﷺ حدود ۵۲۵ سال قبل از میلاد، مسیحیان حبشه بر آن مسلط شده بودند. چند سال پس از تولد آن حضرت، ایرانیان آن را متصرف شدند و از جانب آن‌ها یک والی بر آن حکومت می‌کرد. برای توسعه اسلام در سرزمین یمن، موانع مختلفی وجود داشت، یکی از آن موانع، اختلاف نژادی بود. زیرا اهالی یمن «قحطانی» بودند و پیامبر اکرم ﷺ «اسماعیلی» بودند. ساکنین سرزمین یمن، بر تمدن و شکوه، جلال و حکومت خویش فخر و ناز داشتند و تمام عرب‌ها عظمت و برتری آنان را قبول داشتند و در میان اعراب، آن‌ها کسانی بودند که لیاقت و شایستگی حکومت را از آن خود کرده بودند. در سرزمین عرب هر جا حکومتی وجود داشت به لحاظ نژادی به آن‌ها مرتبط بود، چنانکه وقتی هیأتی از سوی قبیله «کنده» از خاندان یکی از شاهان یمن، به محضر رسول اکرم ﷺ حضور یافت، آن حضرت ﷺ را یک فرمانروا و حاکم عرب دانسته، چنین خطاب کرد: یا رسول الله! آیا شما و ما از یک خاندان نیستیم؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند: ما از خاندان «نضر بن کنانه» هستیم. نه مادر خود را متهم می‌کنیم و نه پدر خود را منکر می‌شویم!^(۱)

یکی از موانع بزرگ گسترش اسلام در یمن این می‌توانست باشد که آن‌ها به لحاظ سیاسی، تحت نفوذ ایرانیان و به لحاظ مذهبی، عموماً مسیحی و یا یهودی بودند. ولی سرانجام، هیچ‌یک از این موانع نتوانست از گسترش اسلام جلوگیری کند. دعوت اسلام مدت‌ها قبل از هجرت به یمن رسیده بود. «دوس» یکی از قبایل ممتاز و معروف یمن بود. رئیس این قبیله، طفیل بن عمرو، به مکه آمد و مسلمان شد. در همان دوران قبیله «کنده» به قصد حج به مکه آمده بود. پیامبر اکرم ﷺ آنان را به اسلام دعوت کرد. ولی آن‌ها از قبول آن خودداری کردند!^(۲)

۱- مسند احمد بن حنبل حدیث اشعث بن قیس، زادالمعاد ۱ / ۳۲.

۲- ابن هشام، ذکر عرض الإسلام علی القبائل.

در سال هفتم هجری، آن حضرت ﷺ در خیبر بودند که قبیلهٔ دوس مسلمان شد و به دارالاسلام، مدینه منوره کوچ کرد. یکی از قبایل معروف یمن «اشعر» بود. این قبیله نیز در دورانی که جمعی از مسلمانان به حبشه هجرت کرده بودند، خود به خود مشرف به اسلام شده به بارگاه نبوت حضور یافته بود. ابوهریره دوسی، و ابوموسی اشعری، همراه با این دو قبیله به محضر رسول اکرم ﷺ رسیده بودند.

بزرگترین و متنفذترین قبیله در یمن، قبیلهٔ «همدان» بود. پیامبر گرامی اسلام ﷺ در اواخر سال هشتم هجری، خالد بن ولید را به سوی آن‌ها فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت دهد. خالد تا شش ماه در آنجا بود، ولی آن‌ها از پذیرفتن اسلام امتناع می‌ورزیدند. سرانجام، پیامبر خالد را احضار کردند و حضرت علی را فرستادند. علی آن‌ها را گرد آورد و نامه آن حضرت را برای آنان قرائت کرد. چنانکه همگی آن‌ها مشرف به اسلام شدند. وقتی حضرت علی ﷺ خبر این واقعه را به عرض آن حضرت ﷺ رساند، آن حضرت سر به سجده بردند و سجده کردند و سر را از سجده برداشته دو بار فرمودند: «السَّلَامُ عَلٰی هَمْدَانَ» (سلام بر همدان)^(۱).

در بعضی روایات مذکور است، وقتی قبیلهٔ همدان خیر اسلام را شنیدند، «عامر بن شهر» را به محضر رسول اکرم ﷺ فرستادند و به وی گفتند: اگر این مذهب و آیین مورد پسند شما واقع شد، همگی ما آن را خواهیم پذیرفت و اگر مورد پسند واقع نشد هرچه شما بفرمایید بر آن عمل خواهیم کرد. وقتی «عامر بن شهر» به بارگاه رسالت حاضر شد، قلبش، مالا مال از محبت و علاقه به اسلام گردید و چون از آنجا بازگشت

۱- زرقانی با سند صحیح از بیهقی (اصل جریان در بخاری جزء غزوات مذکور است، ولی همدان در آن ذکر نشده و نه بحثی از اسلام آن‌ها شده است)، دربارهٔ این واقعه روایات دیگری نیز وجود دارد که صحیح نیستند. چنانکه در مواهب لدنیه تصریح شده، مفهوم آن روایات چنین است که قبیلهٔ همدان از ترس حضرت علی مسلمان شد، ولی این حسن ظن راویان است. در یک روایت مذکور است که آن حضرت به همدان دستور دادند که همواره با ثقیف بجنگند و آنان را مورد غارت و چپاول قرار دهند، لیکن حافظ ابن قیم تصریح نموده که این روایت قطعاً غلط است، همدان قبیله‌ای در یمن و ثقیف در طائف بود و این امر در میان دو قبیله‌ای که همسایه یکدیگر باشند ممکن است.

تمام قبیله مسلمان شد. ممکن است این هردو واقعه، در اسلام آوردن قبیله همدان نقش داشته باشند.

مردم در یمن، با حضرت علی علیه السلام مأنوس شده بودند. در ربیع الأول سال دهم هـ همراه با سیصد سوار، آن حضرت علیه السلام علی را دوباره به یمن نزد قبیله «مذحج» برای دعوت و تبلیغ اسلام اعزام کردند و تأکید و توصیه فرمودند، تا وقتی آن‌ها حمله نکردند، شما حمله نکنید. وقتی حضرت علی علیه السلام به سرزمین «مذحج» رسید، برای وصول مالیات، افرادی را در جاهای مختلف مستقر ساخت. در همین اثناء گروهی از قبیله مذحج نمایان شد. علی آنان را به اسلام دعوت کرد و لی آن‌ها با تیر و سنگ به این دعوت پاسخ دادند. با مشاهده این وضع، حضرت علی نیز با یاران خود در مقابل آن‌ها صف کشید. جنگ آغاز شد و تعداد بیست نفر از قبیله «مذحج» به قتل رسیدند. بقیه پا به فرار گذاشتند. مسلمانان آن را تعقیب نکردند، زیرا هدف آن‌ها فقط دفاع از خویش بود. بعداً سران قبیله به محضر آن حضرت حاضر شدند و اسلام آوردند و از جانب دیگران نیز اعلان اسلام کردند^(۱).

به آن دسته از سران ایرانی که در یمن اقامت داشتند، «ابناء» می‌گفتند پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در سال دهم هجری، «وبر بن نخلیس» را نزد آن‌ها برای دعوت و تبلیغ اسلام فرستاد. وی در خانه نعمان فرزند بزرگ میهمان شد و دعوت‌نامه‌هایی برای «فیروز دیلمی»، «مرکیود» و «وهب بن منبه» فرستاد، تمام آن‌ها مشرف به اسلام شدند. نخستین کسانی که در صنعاء قرآن مجید را حفظ کردند، فرزندان «مرکیود»، «عطا» و «وهب بن منبه» بودند^(۲). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای دعوت و تبلیغ اسلام، معاذ بن جبل و ابوموسی اشعری را به سرزمین یمن اعزام کردند. هنگام حرکت ضوابط و دستوراتی به آنان تعلیم دادند که اساس و اصول دعوت و تبلیغ اسلامی شمرده می‌شوند. آن حضرت به آن‌ها فرمودند:

«با مردم با رفق و مدارا رفتار کنید. بر آن‌ها سخت نگیرید. مردم را مزده و بشارت دهید. هردو باهم انجام وظیفه کنید. شما با کسانی ملاقات می‌کنید که از قبل دارای آیین

۱- این واقعه در تمام کتب حدیث مذکور است و لیکن این تفصیل از ابن سعد بخش مغازی اخذ گردیده است.

۲- طبری / ۱۷۶۳.

و مذهبی هستند، وقتی نزد آن‌ها رفتید نسخه آن‌ها را به توحید و رسالت دعوت دهید، چون آن‌ها را پذیرفتند، آنگاه به آنان بگویید که خداوند بر شما پنج نماز را در شبانه روز فرض گردانده، وقتی این را هم قبول کردند، به آن‌ها بگویید زکات هم بر شما واجب است که از اغنیا و ثروتمندان شما گرفته می‌شود و میان فقرا و مستمندان شما تقسیم می‌شود. مواظب باشید که وقتی آن‌ها زکات دادند، گزیده‌های اموال آنان را نگیرید. از دعای بد مظلومان بترسید، زیرا میان دعای آنان و خداوند هیچ چیزی حایل نیست».

ابوموسی اشعری پرسید: «یا رسول الله! در سرزمین ما (یمن) شراب از عسل تهیه می‌کنند، آیا این هم حرام است؟ آن حضرت فرمودند: هر چیزی که مست کند و نشه‌آور باشد، حرام است»^(۱).

نجران

«نجران» یکی از مناطق یمن است. «نجران» مرکز مسیحیت اعراب بود، پیامبر گرامی ﷺ مغیره بن شعبه را که قبل از صلح حدیبیه، مسلمان شده بود، برای دعوت اسلام به نجران فرستاد. مسیحیان ایرادات و اعتراض‌هایی بر قرآن مجید وارد کردند. او نتوانست به ایرادهای آن‌ها پاسخ گوید و از همانجا بازگشت^(۲). آنگاه آن حضرت ﷺ نامه‌ای به آن‌ها نوشت و آنان را به اسلام دعوت داد. قسمتی از متن نامه چنین بود: «اگر اسلام را قبول نمی‌کنید پس به لحاظ سیاسی از اسلام اطاعت کنید و جزیه بپردازید»^(۳).

اهالی نجران، هیأتی متشکل از راهبان و کشیش‌ها برای تحقیق و بررسی امر به مدینه فرستادند. شرح حال این هیأت بعداً ذکر خواهد شد. علاوه بر مسیحیان، تعدادی از مشرکان نیز در نجران زندگی می‌کردند. از آن جمله قبیله بنو حارث بن زیاد بود که بتی به نام «مدان» داشتند و آن را می‌پرستیدند و به همین لحاظ، به نام «عبدالمدان» معروف بودند. در ربیع الثانی سال دهم هجری، پیامبر اکرم ﷺ خالد بن ولید را برای دعوت اسلام به آنجا فرستادند. وقتی خالد به آنجا رسید، تمام افراد قبیله

۱- تمام این داستان در صحیح بخاری بحث غزوه‌ها مذکور است. ما روایات مختلف بخاری را گردآوری کرده‌ایم.

۲- ترمذی، تفسیر سوره مریم.

۳- زرقانی به نقل از بیهقی.

مسلمان شدند. حضرت خالد چند روزی در آنجا ماند و قرآن و احکام اسلام را به آنان تعلیم داد^(۱). جریان اسلام آوردن اهل یمن با خلوص دل و طیب خاطر و بدون هیچگونه تهدید و تشویقی، امری بود که موجب رحمت خاص الهی قرار گرفت. وقتی خبر حرکت اشعری‌ها به سوی مدینه رسید، آن حضرت ﷺ به مسلمانان بشارت دادند که «تمامی اهالی یمن خواهند آمد و آن‌ها رقیق القلب و نرم دل هستند»^(۲).

زمانی که قبیله همدان مسلمان شد، آن حضرت سجده شکر به جا آوردند و برای آنان دعای عافیت و سلامتی کردند. هنگامی که نمایندگان «حمیر» و «تمیم» به محضر آن حضرت رسیدند، نخست ایشان متوجه تمیم شدند و فرمودند: ای تمیم! بشارت را قبول کنید. آن‌ها گفتند: یا رسول الله! ما بشارت را پذیرفته‌ایم، حالا عطایا و هدایایی عنایت کنید. آن حضرت روی برگرداندند و فرمودند: چه چیزی بهتر و بالاتر از بشارت است. آنگاه به سوی اهل یمن روی کرده و فرمودند: ای ساکنان یمن! تمیم بشارت را قبول نکرد شما آن را قبول کنید. اهالی یمن بلادرنگ عرض کردند: ای رسول خدا! ما آن را قبول کردیم^(۳). سپس آن حضرت فرمودند: «ایمان، ایمان اهل یمن است و فراست و دانش، فراست و دانش اهل یمن است».

از داعیان و مبلغان یمن، حضرت علی و حضرت ابوموسی اشعری در حجة الوداع از یمن بازگشتند و با آن حضرت حج به جا آوردند. بسیاری از نو مسلمان‌های یمن نیز با آنان همراه بودند که برای حج و زیارت خانه خدا آمده بودند.

اسلام در بحرین، (سال هشتم هجری)

بحرین جزو قلمرو حکومت ایران بود. قبایل عرب در آن سرزمین به سر می‌بردند. با نفوذترین و معروف‌ترین قبایل، «عبدالقیس»، «بکر بن وائل» و «تمیم» بودند. «منقذ بن حبان» از قبیله عبدالقیس به قصد تجارت رخت سفر بست. در مسیر راه در مدینه توقف کرد. وقتی پیامبر اکرم ﷺ اطلاع حاصل کرد، نزد وی رفت و او را به اسلام دعوت نمود. او مسلمان شد و سوره «فاتحه» و «علق» را آموخت. آن حضرت به وی

۱- زرقانی ۳/ ۱۱۹.

۲- صحیح بخاری، ذکر قدوم الأشعریین أهل الیمن.

۳- صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق و قدوم الأشعریین.

نامه‌ای داد تا به اهالی بحرین آن را ابلاغ کند. پس از بازگشت از سفر تا چند روز، نامه را به کسی ارائه نکرد. همسرش که او را در حال نماز دید، نزد پدر خود «منذر بن عائد» از وی شکایت کرد. وی از منفذ تحقیق به عمل آورد. پس از بحث و تبادل نظر، «منذر» نیز مشرف به اسلام شد و نامه رسول اکرم ﷺ را برای مردم قرائت کرد. چنانکه همه آنان اسلام را پذیرفتند^(۱). در صحیح البخاری، کتاب الجمعة روایت است، اولین مسجد پس از مسجد نبوی که در آن نماز جمعه اقامه شد، مسجد «جُوَاثی» در بحرین بود. از این معلوم می‌شود که اسلام در روزهای آغازین به آنجا راه یافته بود.

پس از این که آنان اسلام را پذیرفتند، یک هیأت چهارده نفره را به سرپرستی «منذر بن حارث» به محضر رسول اکرم ﷺ فرستادند. وقتی به بارگاه نبوت رسیدند، از فرط محبت و شغف بی‌تاب گشته، از بالای مرکب‌های شان پایین پریدند و دست مبارک آن حضرت را بوسیدند. ولی سرپرست آن‌ها «منذر» یک فرد مؤدب و باوقار بود. نخست به محل اقامت خود رفت و لباس‌های خود را عوض کرد آنگاه به حضور رسید^(۲).

در سال هشتم هـ آن حضرت ﷺ «علاء حضرمی» را برای دعوت و تبلیغ اسلام به بحرین اعزام کرد. در آن زمان «منذر بن ساوی» از جانب ایران، والی آنجا بود. او اسلام آورد، پس از وی تمام عرب‌هایی که در آنجا بودند و تعدادی از عجمیان نیز اسلام آوردند^(۳). در منطقه «هجر» از بحرین، شخصی به نام «سیاه‌بخت» از جانب ایران حکومت می‌کرد، آن حضرت نامه‌ای برایش نوشت و او نیز مسلمان شد^(۴).

۱- زرقانی به نقل از کرمانی. داستان دیگری از هیأت نمایندگی عبدالقیس در صحیح بخاری مذکور است و این مربوط به زمانی دیگر است. از روایت بخاری اینقدر ثابت می‌شود که عبدالقیس پیش از فرستادن نمایندگان مسلمان شده بود. در اصابه از ابن شاهین روایت شده و با روایت زرقانی تفاوت دارد و اختلاف در نام رئیس هیأت نمایندگی است ولی از روایات اینقدر معلوم می‌شود که اعزام اولین هیأت نمایندگی پیش از سال ششم هجری بوده است.

۲- زرقانی به نقل از بیهقی با سند جید.

۳- فتوح البلدان.

۴- فتوح البلدان.

اسلام در عمان (سال هشتم هجری)

این منطقه در تصرف قبیلۀ «أزد» بود و دو نفر به نام‌های عبید و جعفر، از سران و رؤسای بزرگ آنجا بودند. در سال هشتم هجری، پیامبر گرامی ﷺ ابوزید انصاری را که حافظ قرآن مجید بود و عمرو بن العاص را برای دعوت و تبلیغ به آن سرزمین، با نامه‌ای برای سران آنجا فرستادند و آنان را به اسلام دعوت کردند. چنانکه آنان اسلام آوردند و تمام عرب‌های آن منطقه با دعوت و تشویق آنان مشرف به اسلام شدند^(۱).

اسلام در مرزهای شام (سال نهم هجری)

عرب‌هایی که در اطراف و مرزهای شام زندگی می‌کردند، حکومت‌های مختلفی داشتند. در منطقه «معان» و حوالی آن «فروۀ بن عمرو» حکومت می‌کرد. ولی خود «فروه» از جانب حکومت روم منصوب شده بود. وی پس از این که با اسلام آشنایی پیدا کرد، مسلمان شد و یک قاطر به عنوان هدیه به محضر آن حضرت ﷺ فرستاد. هنگامی که مسیحیان روم، از مسلمان شدن او آگاه شدند، وی را دستگیر و اعدام کردند. وقتی بر چوبه‌دار رفت، این شعر ورد زبانش بود:

بلغ سراة المسلمین بأني مسلم لربي أعظمي ومقامي

«به سران مسلمانان این پیام مرا برسانید که جسم و آبروی من برای پروردگارم فدا است.»

در حد فاصل شام و سرزمین عربستان، قبایل «عذره»، «بلی»، «جذام» و غیره اقامت داشتند. عمرو بن العاص از قبیلۀ «بلی» بود، از این جهت وی با جمعی به سوی آن‌ها فرستاده شد. وقتی به آب‌گاه جذام رسیدند، احساس خطر حمله از طرف آنان را نمودند. آن حضرت ﷺ را اطلاع دادند. آن حضرت گروهی را به سرپرستی ابوعبیده برای حفاظت آنان فرستادند. سیره‌نویسان این را با غزوة «ذات السلاسل» تعبیر کرده‌اند.



هیأت‌های نمایندگان عرب

در

محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

هیأت‌های نمایندگان عرب

سیره‌نگاران از کسانی که پس از قبول دعوت مبلغان اسلام، به محضر رسول اکرم ﷺ حاضر شدند و اسلام آوردند، به عنوان «وفود» یاد می‌کنند. تعداد این هیأت‌ها بسیار است. ابن اسحاق، فقط تذکره پانزده هیأت را بیان کرده است. در «ابن سعد»، هفتاد هیأت، «دمیاطی»، «مغلطائی» و «زین عراقی» نیز همین تعداد را بیان کرده‌اند. ولی نویسنده «سیره شامی» با تحقیق بیشتر، یکصد و چهار هیأت را بیان کرده است. گرچه در بعضی جاها به روایات ضعیف استناد شده است و اسامی اکثر هیأت‌ها مبهم است با وجود این، مسلم است که تعداد واقعی آن‌ها از آنچه ابن اسحاق بیان کرده، به مراتب بیشتر است. حافظ ابن قیم و قسطلانی با نهایت احتیاط و تحقیق از مجموع آن‌ها، فقط حالات سی و چهار هیأت را به طور مفصل بیان کرده‌اند.

واقعیت این است که تمام عرب منتظر سرنوشت مکه مکرمه بودند. وقتی مکه فتح گردید، این انتظار از بین رفت. حالا هر قبیله‌ای می‌خواست که خودش به دارالاسلام برود و تصمیمی برای خود بگیرد. عرب‌ها می‌دانستند که جز تسلیم‌شدن در مقابل اسلام چاره‌ای دیگر ندارند. ولی از جنگ خبیر و وقایع پیش آمده دیگر، می‌دانستند که برای مسلمان‌شدن مجبور نمی‌شوند و اسلام بر آن‌ها تحمیل نمی‌گردد. البته از طریق پرداخت جزیه و یا به طریقی دیگر می‌توانند صلح کنند و بر مذهب سابق خود باقی بمانند. پس از فتح مکه، هیأت‌های نمایندگی از جاهای مختلف به بارگاه آن حضرت سرازیر شدند و از محضر ایشان چنان متأثر شدند که هنگام بازگشت از آنجا قلب‌شان از نعمت ایمان مالا مال شده بود.

قبایل مهم و با نفوذ عرب عبارت بودند از: «بنوتمیم»، «بنوسعد»، «بنوحنیفه»، «بنواسد»، «کنده»، «سلاطین حمیر»، «همدان»، «ازد» و «طی». هیأت‌های نمایندگی تمام این قبایل به بارگاه نبوت حضور یافتند. بعضی از آن‌ها هدف‌شان این بود که با آن حضرت ﷺ به عنوان فاتح، پیمان منعقد کنند. ولی بیشترشان با هدف آشنایی از حقیقت اسلام و ورود به دایره آن آمده بودند. بیشتر این هیأت‌ها پس از فتح مکه در

سال‌های هشتم، نهم و دهم هجری آمدند. ولی برای توضیح بیشتر مناسب است هیأت‌هایی که قبل از فتح مکه به محضر آن حضرت شرفیاب شده بودند را ذکر کنیم.

مزینه

«مزینه» یکی از قبایل بزرگ بود که تا مصر امتداد داشت و وابسته به قبیله قریش بود. صحابی مشهور «نعمان بن مقرن» علم‌بردار قبیله مزینه، در فتح مکه از همین قبیله بود. اصفهان به دست وی فتح گردید^(۱). در سال پنجم هجری چهارصد نفر به عنوان هیأت نمایندگی از جانب این قبیله، در محضر آن حضرت ﷺ مشرف به اسلام شدند. علامه عراقی، در سیره منظوم خود مرقوم داشته:

أول وفد وفد المدینة سنة خمس وفدوا مزینه

«اولین هیأتی که به مدینه آمد از قبیله مزینه در سال پنجم هجری بود».

بنو تمیم

هیأت‌های نمایندگی بنو تمیم با شوکت خاصی به مدینه آمدند. تمام سران بزرگ قبیله مانند «اقرع بن حابس»، «زبرقان»، «عمرو بن الاهتم» و «نعیم بن یزید» همراه بودند. «عینیه بن حصن فزاری» که به مرزهای مدینه حمله کرده بود، نیز همراه بود. این‌ها گرچه به قصد قبول اسلام آمده بودند، ولی غرور و فخر عربی هنوز در مغز آنان باقی بود. وقتی به مسجد نبوی حضور یافتند، آن حضرت ﷺ در خانه تشریف داشتند. آن‌ها به آستان مقدس آن حضرت ﷺ حاضر شده و اعلام داشتند: ما آمده‌ایم تا در کلام و شعر با شما به مسابقه پردازیم. آن حضرت ﷺ اجازه دادند. «عطارد بن حاجب» که از خطبا و سخنوران معروف بود و از دربار انوشیروان بر اثر حسن کلام و خطابه خویش خلعت گران بهایی دریافت داشته بود، بلند شد و در مفاخر قوم خود خطبه‌ای ایراد کرد که خلاصه‌اش چنین است:

«سپاس خدای راست که با لطف و عنایت او ما صاحب تاج و تخت و مالک خزانه‌های گران بها شده‌ایم و در مشرق از تمام اقوام گرامی‌تر و معززتر هستیم. چه

۱- الإصابة في أحوال الصحابة، ترجمة نعمان بن مقرن و ابن سعد جزء وفود / ۳۸.

کسی امروز با ما ادعای برابری می‌کند. هرکس ادعای برابری و هم‌رتبه‌ای با ما دارد، این خصایص و اوصاف را که ما بیان کردیم، بیان کند».

عطار، سخنرانی‌اش را تمام کرد. آن حضرت ﷺ «ثابت بن قیس» را اشاره کردند تا پاسخ دهد. خلاصه سخنرانی وی به شرح ذیل است:

«سپاس و ستایش از آن ذاتی است که زمین و آسمان را خلق کرده است و ما را مُلک و حکومت بخشیده و از میان بندگان خویش، بهترین و گزیده‌ترین آن‌ها را انتخاب نموده که نسبش از همه شریف‌تر و از همه راستگوتر و اخلاقش پسندیده‌تر است. او برای تمام جهانیان انتخاب شده بود. از این جهت، خداوند بر وی کتاب خود را نازل کرد، او مردم را به سوی اسلام دعوت داد. نخست مهاجرین و سپس ما انصار به دعوت اسلام لبیک گفتیم، ما انصار الهی و وزرای بارگاه رسالت هستیم».

وقتی سخنرانی‌ها به پایان رسیدند، نوبت به اشعار رسید. از جانب هیأت اعزامی، شاعر معروف تمیم، «زبرقان ابن بدر» شروع به خواندن قصیده‌ای کرد که مطلعش چنین است:

نحن الكرام فلاحي يعادلنا
منا الملوک و فینا تنصب الیبع

در روایات مذکور است که شخصی به مدینه آمد و چنان خطبه‌ای ایراد کرد که تمام حاضران را مبهوت و فریفته ساخت. در آن موقع پیامبر گرامی ﷺ فرمودند: «إن من البیان لسحرًا». «یعنی بعضی از کلام آدمیان تأثیر جادویی دارند»، از «الإصابة فی أحوال الصحابة» معلوم می‌شود که رسول اکرم ﷺ این جمله را درباره سخنرانی «زبرقان» ابراز فرمودند: خلاصه، وقتی سخنرانی زبرقان به پایان رسید، آن حضرت ﷺ به سوی شاعر دربار رسالت، حسان بن ثابت اشاره فرمودند: وی از جایش بلند شد و با غرور و افتخار چنین سرائید:

إن الذوائب من فہر وإخوانہم
قد بینوا سنة للناس یتبعوا

«افراد شریف فہر و برادران فہر مردم را به راهی راهنمایی کردند که از آن پیروی می‌کنند».

اقرع بن حابس، یکی از افراد هیأت، از حکام معروف عرب بود و مردم برای رفع اختلافات خود به وی مراجعه می‌کردند و قضاوت‌ها و فیصله‌های او را با جان و دل

می‌پذیرفتند، او قبل از این که مسلمان شود، مجوسی بود. او مدعی بود که چنانچه جزو هیأت نمایندگی به محضر آن حضرت بیاید، پیوسته کلامش چنین خواهد بود:

«إن حمدي لزين وإن ذمي لشين» (من از هرکسی ستایش کنم مورد آرایش قرار می‌گیرد و هرکس را نکوهش کنم داغدار خواهد شد) وقتی مسابقات سخنرانی و مشاعره به پایان رسید، هیأت اعتراف کرد که خطیب و شاعر دربار رسالت، از هر دو خطیب و شاعر ما افضل است، آنگاه همگی مشرف به اسلام شدند.

بنوسعد

بنوسعد، «ضمام بن ثعلبه» را به عنوان نماینده به محضر آن حضرت ﷺ فرستادند. نحوه رفتار و نمایندگی وی به خوبی بیانگر آداب اصالت عربی و آزادمنشی آن‌ها است، در صحیح بخاری، در جاهای مختلف تذکره آن بیان شده است. در «کتاب العلم» به شرح ذیل روایت گردیده است:

انس بن مالک می‌گوید: ما در محضر پیامبر اکرم ﷺ حاضر بودیم. شخصی در حالی که بر شتری سوار بود وارد شد و در صحن مسجد از شتر پیاده شد. آنگاه از حاضرین پرسید: محمد کدامیک از شما است؟ آن‌ها به سوی آن حضرت اشاره کردند و گفتند: «این شخص که گندم‌گون و تکیه زده، نشسته است» او نزدیک آمد و اظهار داشت: «ای فرزند عبدالمطلب!» آن حضرت فرمودند: آنچه می‌خواهی سؤال کن، وی اظهار داشت: من پرسش‌هایی از شما دارم ولی با تندی از شما سؤال می‌کنم، بر این ناراحت نشوید. آن حضرت فرمودند: هرچه می‌خواهی سؤال کن. وی پرسید: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا خداوند تو را برای تمام جهانیان پیامبر برگزیده و فرستاده است؟ آن حضرت فرمودند: آری! سپس سوگند داد که آیا تو را خداوند به ادای پنج بار نماز فرمان داده است؟ همچنین در مورد زکات، روزه و حج سؤالاتی کرد و آن حضرت جواب می‌داد. وقتی پاسخ تمام سؤالات خود را شنید، اظهار داشت: نام من «ضمام بن ثعلبه» است و مرا قبیلۀ من فرستاده است. من نزد آن‌ها می‌روم و آنچه شما گفته‌اید نه ذره‌ای از آن کم و نه ذره‌ای در آن اضافه می‌کنم. وقتی از آنجا رفت، آن حضرت فرمودند: «اگر این شخص راست می‌گوید: رستگار می‌شود»^(۱).

۱- این روایت در ابواب مختلف صحیح بخاری منقول است.

ضمام نزد قبیلهٔ خویش بازگشت و به آن‌ها گفت: لات و عزی هیچ مقام و ارزشی ندارند. مردم با شگفتی گفتند: چه می‌گویی؟ مگر تو را بیماری جذام و یا جنون عارض شده؟ وی اظهار داشت: «به خدا سوگند! نه آن‌ها نفعی می‌رسانند و نه ضرری. من بر خدا و رسولش محمد ﷺ ایمان می‌آورم»، این کلام مختصر وی، چنان تأثیری بر قلب قبیله‌اش بر جای گذاشت که تا شامگاه، همگی آنان مشرف به اسلام شدند^(۱).

اشعریین (سال هفتم هجری)

یکی از قبایل مهم و مورد احترام یمن، قبیلهٔ «اشعریین» بود. ابوموسی اشعری از همین قبیله است. وقتی آنان خبر بعثت رسول اکرم ﷺ را شنیدند، پنجاه و سه نفر از آنان قصد هجرت به مدینه را کردند. با همین کاروان، ابوموسی اشعری نیز همراه بود. آن‌ها سوار بر کشتی شدند و حرکت کردند، ولی بادهای مخالف، کشتی را به سوی حبشه برد. حضرت جعفر طیار در آنجا بود. آنان را با خود به مدینه آورد. در آن موقع خیبر فتح شده بود و رسول اکرم ﷺ در خیبر تشریف داشتند. هیأت نمایندگی اشعریین در خیبر به محضر رسول اکرم ﷺ شرفیاب شد. این روایت صحیح مسلم (فضائل اشعریین) است.

در صحیح بخاری مذکور است، وقتی هیأت نمایندگی «اشعریین» وارد شد، رسول اکرم ﷺ به صحابه فرمودند: مردم یمن که رقت قلبی زیادی دارند، نزد شما می‌آیند. در مسند احمد بن حنبل، از انس روایت است که وقتی هیأت نمایندگی اشعریین آمد، از فرط مسرت و شادی این سرود را می‌خواندند:

غدا نلقی الأحبّة محمدًا وحزبَهُ

«فردا دوستان را ملاقات خواهیم کرد، محمد و گروهش را».

وقتی به بارگاه رسالت حضور یافتند، عرض کردند: یا رسول الله! ما برای این آمده‌ایم که احکامی از مذهب خود بیاموزیم و از آغاز خلقت کائنات آگاهی یابیم. آن حضرت فرمودند: «نخست فقط خدا وجود داشت دیگر چیزی موجود نبود و تخت او بر آب بود»^(۲).

۱- ابن هشام.

۲- صحیح بخاری باب بدء الخلق.

دوس (سال هفتم هجری)

«دوس» یکی از قبایل عرب است. حضرت ابوهریره رضی الله عنه از همین قبیله است، رئیس و شاعر معروف آن قبیله «طفیل بن عمرو» بود. وی قبل از هجرت به مکه رفته بود. قریش او را از ملاقات با آن حضرت ﷺ منع کرده بودند، ولی او به طور اتفاقی به حرم رفت و دید که آن حضرت دارند نماز می خوانند. صدای قرآن در وی تأثیر عمیقی گذارد و به محضر آن حضرت حضور یافت و اظهار داشت: مرا از حقیقت اسلام آگاه کن. آن حضرت اسلام را برایش توضیح داد و آیاتی از قرآن، برایش تلاوت کرد. وی با خلوص و طیب خاطر اسلام را پذیرفت، وقتی به وطنش بازگشت، مردم را به سوی اسلام دعوت نمود. قبیله اش سخت دچار فعل شنیع زنا بودند و فکر کردند بعد از این که مسلمان شوند، از این آزادی محروم می شوند از این جهت اندکی تأمل و تأنی کردند. طفیل به محضر آن حضرت ﷺ حضور یافت و جریان را برایشان بیان کرد. آن حضرت چنین دعا کردند: «بار الها! دوس را هدایت کن» سپس به طفیل فرمودند: «برو و مردم را با نرمی و ملاحظت به اسلام دعوت کن».

خلاصه! به برکت و میمنت دعای نبوی و تشویق و دعوت طفیل، آن ها مشرف به اسلام شدند و هشتاد خانوار که ابوهریره نیز در میان آن ها بود، هجرت کرده به مدینه آمدند^(۱).

بنوحارث بن کعب (سال نهم هجری)

«بنوحارث»، قبیله ای بسیار معزز و گرامی از «نجران» بود. پیامبر اکرم ﷺ خالد بن ولید را به سوی آن ها برای دعوت اسلام فرستادند. آن ها با خلوص تمام، اسلام آوردند. آن حضرت ﷺ آنان را به مدینه احضار کردند. چنانکه «قیس بن الحصین» و «یزید بن عبدالمدان» به محضر آن حضرت ﷺ حضور یافتند. چون که در اغلب جنگ ها آنان بر قبایل اعراب غلبه حاصل می کردند، از این جهت آن حضرت از آنان پرسید که اسباب غلبه و تسلط شما در جنگ ها چه بوده است؟ آنان گفتند: ما همیشه باهم متفق بوده جنگیده ایم و بر کسی ظلم روا نداشته ایم. آنگاه آن حضرت «قیس» را رئیس آنان مقرر فرمودند^(۲).

۱- اصابه، زاد المعاد و ابن سعد جزء وفود.

۲- اصابه و زاد المعاد.

قبیله طی (سال نهم هجری)

«طی» یکی از قبایل نامور و معروف یمن بود، سران این قبیله «زید الخیل» و «عدی ابن حاتم طائی» بودند. محدوده امارت هریک از آن‌ها جدا بود. زید شاعر معروف دوران جاهلیت و شخصی فیاض، شجاع، سخنور و زیبا بود. در سال نهم هجری، این‌ها با چند نفر از بزرگان قوم خویش به محضر رسول اکرم ﷺ حضور یافتند. آن حضرت ﷺ آنان را به اسلام دعوت کرد. آنان با خلوص تمام مشرف به اسلام شدند. و چون زید بسیار شجاع و شهسوار بود، به لقب «زید الخیل» معروف شده بود. پیامبر اکرم ﷺ آن را به لقب «زید الخیر» تبدیل کردند^(۱).

عدی بن حاتم (سال نهم هجری)

عدی فرزند حاتم طائی، رئیس قبیله طی و دارای مذهب مسیحی بود. او مانند سلاطین عرب، یک چهارم از محصول مردم را دریافت می‌کرد. هنگامی که سپاه اسلام به یمن رفت، او از آنجا فرار کرد و به شام رفت. خواهرش اسیر شد و به مدینه آورده شد. پیامبر اکرم ﷺ او را با اکرام و احترام زیادی به‌سوی خانواده‌اش روانه کرد. او نزد برادرش رفت و به وی گفت: هرچه زودتر به محضر محمد شرفیاب شود، زیرا چه ایشان پیامبر باشند و چه حاکم و پادشاه، در هر صورت ملاقات با ایشان سودمند خواهد بود. «عدی» عازم مدینه شد و به محضر آن حضرت ﷺ رسید. آن حضرت در مسجد بودند. عدی هنگام ورود سلام گفت: آن حضرت ﷺ پس از جواب سلام، نامش را پرسید. سپس او را با خود به خانه برد. در همین اثناء پیرزنی از راه رسید و با آن حضرت ﷺ تا دیر وقت در مورد مسئله‌ای به گفتگو پرداخت. «عدی» که خود از امیران و حاکمان بود و دربار رومی‌ها را در شام دیده بود، از این که رهبر بزرگ عرب با پیرزنی اینگونه صحبت می‌کند و احوال او را می‌پرسد، در شگفت قرار گرفت. در همان لحظه در این اندیشه فرو رفت که این شخص پادشاهی نیست. آن حضرت وارد خانه شدند و زیراندازی که از چرم بود، برای «عدی» گسترده و به او تعارف نمودند. پس از اصرار بسیار «عدی» بر آن نشست. آن حضرت ﷺ فرمودند: عدی! شما از قوم خود

چهار یک می‌گیری! حال آن که این کار در مذهب مسیحیت جایز نیست^(۱). سپس فرمودند: آیا غیر از خدا دیگر خدایی هست؟ وی اظهار داشت: خیر! سپس فرمودند: آیا کسی از خدا بزرگ‌تر هست؟ وی گفت: خیر! آن حضرت فرمودند: بر یهود خشم الهی نازل شده و مسیحیان گمراه شده‌اند^(۲).

خلاصه، عدی مشرف به اسلام شد و چنان بر اسلام استوار و پابرجا ماند که ماجرای ارتداد، هیچ تأثیری بر وی نگذاشت. از کرم و سخاوت پدر نیز بهره‌ور بود. یک بار شخصی از وی یکصد درهم خواست. وی اظهار داشت: تو از فرزند حاتم چنین مبلغ ناچیز و بی‌ارزشی را می‌طلبی! سوگند به خدا که آن را به تو نخواهم داد^(۳).

هیأت نمایندگی ثقیف

زمانی که آن حضرت ﷺ محاصره طائف را ترک کرد و از آنجا حرکت نمود، صحابه عرض کردند: علیه این‌ها دعای بد کنید، آن حضرت با این کلمات دعا کردند: «اللَّهُمَّ اهد ثقیفًا وائت بهم» (بار الهی! «ثقیف» را هدایت کن و آنان را نزد من بیاور) این دعا یکی از معجزه‌های نبوت بود، زیرا قبیله‌ای که با شمشیر تسلیم نشد، ناگهان جلال و عظمت نبوت، گردنش را بر آستان اسلام قرار داد و تمام قبیله مسلمان شد. طایف تحت نفوذ و سیطره دو حاکم قرار داشت، یکی از آن‌ها عروه بن مسعود ثقفی بود که کفار مکه درباره وی می‌گفتند: قرآن در مکه می‌بایست بر وی نازل می‌شد. عروه، گرچه تا آن موقع مسلمان نشده بود ولی لیاقت و شایستگی مسلمان شدن در او هویدا و نمایان بود. صلح حدیبیه با وساطت وی انجام گرفت. هنگامی که آن حضرت ﷺ از طایف مراجعت کرده بودند، عروه مشرف و موفق به اسلام شد. هنوز آن حضرت ﷺ به مدینه نرسیده بودند که وی به محضر ایشان حضور یافت و مسلمان شد و به طایف برگشت. وقتی به طایف رسید، اسلام خود را اعلان نمود و مردم را به اسلام دعوت کرد. مردم او را بد گفته و نکوهش کردند. بامدادان بر بالای خانه خود رفت و اذان گفت. مردم از هر سو با تیر بر وی حمله کردند و او را به شهادت رساندند. هنگام

۱- ابن هشام، اسلام عدی بن حاتم.

۲- مسند امام احمد، حدیث عدی، ترمذی تفسیر فاتحه.

۳- الإصابة في أحوال الصحابة، ذکر عدی.

شهادت، وصیت کرد که جسدش در کنار آن دسته از مسلمانان که در محاصره طایف به شهادت رسیده بودند، دفن شود.

خون عروه به هدر نمی‌رفت. وقتی «اصخر بن عیله» رئیس «احمس» شنیده بود که رسول اکرم ﷺ طائف را محاصره کرده‌اند، با تعدادی از سواران به آن سو شتافت. اتفاقاً زمانی به آنجا رسید که آن حضرت ﷺ محاصره را ترک کرده به سوی مدینه حرکت کرده بودند. «اصخر» عهد کرد و تصمیم اکید گرفت که تا وقتی اهل طائف اطاعت آن حضرت را نکنند و تسلیم نشوند، محاصره آن را ترک نخواهد کرد. سرانجام، اهالی طائف مطیع شدند. «اصخر» به محضر آن حضرت ﷺ جریان را گزارش داد. آن حضرت ﷺ تمام مردم را در مسجد نبوی گرد آورد و برای قبیله «احمس» ده بار دعا کرد^(۱).

پس از چند روز، باشندگان طائف باهم مشورت کردند که حالا تمام اعراب مسلمان شده و ما هم باید در این صف بییونیم. چنانکه تصمیم گرفتند تا چند سفیر و نماینده به محضر آن حضرت ﷺ اعزام کنند. وقتی این هیأت عازم مدینه شد، مسلمانان به قدری خوشحال شدند که قبل از همه مغیره بن شعبه با شتاب حرکت کرد تا به آن حضرت ﷺ نوید و مژده دهد. در مسیر راه با ابوبکر صدیق رضی الله عنه ملاقات کرد. ابوبکر از وی خواهش کرد و او را سوگند داد تا اجازه دهد که این مژده و نوید را او به آن حضرت اطلاع دهد. مغیره به هیأت نمایندگی، آداب حضور به بارگاه رسالت را تعلیم داد و به آنان تفهیم کرد که طبق آداب اسلامی سلام کنند. ولی آنان طبق عرف و آداب قدیمی خود ادای احترام کردند.

سرپرست هیأت نمایندگی «عبدیلیل» یکی از سران بزرگ طائف بود. پیامبر گرامی ﷺ نخست آنان را در مسجد نبوی برد تا از مشاهده جمعیت مسلمانان و عظمت و ابهت آنان متأثر شوند^(۲). آن‌ها در صحن مسجد نبوی خیمه زدند و چون هنوز مسلمان نشده بودند، هنگام اقامه نماز و ایراد خطبه، مسلمانان را تماشا می‌کردند و خودشان در مراسم شرکت نمی‌کردند. روش معمول آن حضرت چنین بود که در خطبه نام مبارک خود را ذکر نمی‌کرد. آن‌ها با یکدیگر در این موضوع به گفتگو پرداختند که

۱- ابوداود باب اقطاع الأرضین.

۲- ابوداود باب ما جاء في خبر الطائف.

محمد ما را وادار می‌کند تا به نبوت وی اعتراف کنیم، ولی در خطبه به نبوت خود اعتراف و آن را اظهار نمی‌کند. وقتی آن حضرت این مطلب را شنید، فرمود: «من قبل از همه گواهی می‌دهم و اعتراف می‌کنم به این که من پیامبر و فرستاده الهی هستم». در جمع هیأت نمایندگی، عثمان بن ابی العاص از همه خردسال‌تر بود. وقتی نمایندگان به محضر آن حضرت شرفیاب می‌شدند، او را در اقامتگاه تنها می‌گذاشتند. گرچه عثمان از همه خردسال‌تر بود، ولی بسیار زیرک و تیزهوش بود. او عادت داشت که هنگام ظهر وقتی یاران او استراحت قیلوله می‌کردند، او به طور مخفی به محضر آن حضرت حضور می‌یافت و قرآن مجید و مسائل اسلام را می‌آموخت. به طوری که اکثر مسایل ضروری را آموخته بود.

پیامبر گرامی ﷺ همواره آنان را موعظه و تبلیغ می‌کرد و به اسلام دعوت می‌داد، (پس از ادای نماز عشاء نزد آن‌ها می‌رفت و به طور ایستاده با آن‌ها صحبت می‌کرد. اغلب مشکلات و مشقاتی را که در دوران زندگی مکی از دست قریش متحمل شده بود، برای آنان توضیح می‌داد و جنگ‌هایی را که در مدینه به وقوع پیوسته بودند نیز بیان می‌کرد)^(۱).

سرانجام، آن‌ها برای پذیرش اسلام اظهار آمادگی کردند و شرایط ذیل را نیز عرضه داشتند:

۱- زنا برای ما جایز باقی بماند، زیرا که اغلب ما مجرد هستیم و از این چاره‌ای نداریم؛

۲- تمام درآمد و اسباب معاش قبیله ما در ربا خلاصه می‌شود، لذا خوردن ربا نیز جایز باشد؛

۳- از نوشیدن شراب منع نشود، زیرا بیشترین محصول شهر ما انگور است و بزرگترین تجارت ما نیز همین است؛

آن حضرت ﷺ این هر سه شرط را رد کردند. آنگاه آن‌ها اظهار داشتند: ما این شرط‌ها را پس می‌گیریم، ولی سؤالی دیگر داریم و آن این که نسبت به معبود ما (منات بزرگترین بت طائف) چه می‌فرمایید؟ آن حضرت فرمودند: شکسته خواهد شد. آن‌ها از شنیدن این جواب سخت متحیر شدند که مگر کسی توان این را دارد که خدای بزرگ

۱- ابوداود باب تحزیب القرآن.

آنان را مورد تعدی قرار دهد؟ اظهار داشتند: اگر معبود ما اطلاع حاصل کند که شما چنین قصدی دارید، تمام شهر را ویران خواهد کرد. حضرت عمر رضی الله عنه تاب نیاورد و اظهار داشت: شما چقدر افرادی جاهل و نادان هستید. «منات» فقط یک سنگ است. آن‌ها در پاسخ گفتند: عمر! ما نزد تو نیامده‌ایم. آنگاه به آن حضرت رضی الله عنه عرض کردند: ما با منات کاری نداریم، شما هرچه می‌خواهید با وی بکنید ولی ما را از اقدام در این مورد معذور قرار دهید، آن حضرت رضی الله عنه این خواسته آنان را پذیرفت^(۱).

آنان درخواست کردند تا از نماز، زکات و جهاد نیز معاف شوند. عفو از نماز که به هیچ وجه امکان‌پذیر نبود، زیرا در شبانه روز پنج بار می‌بایست نماز خواند ولی زکات در سال یک بار فرض است و جهاد هم فرض کفایه است و بر هر شخص واجب نیست. بنابراین، در آن موقع نسبت به این دو امر مجبور نشدند، زیرا معلوم بود که هرگاه آنان اسلام را قبول کنند، رفته، رفته در آن‌ها صلاحیت پیدا می‌شود و به‌سوی انجام فرایض و احکام آن گام برخواهند داشت. جابر می‌گوید: من بعد از این واقعه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: هرگاه این‌ها مسلمان شوند، زکات نیز خواهند داد و در جهاد نیز شرکت خواهند کرد^(۲). (چنانکه پس از دو سال در حجة الوداع هیچ فردی از ثقیفیان نبود که اسلام را نپذیرفته باشد)^(۳).

وقتی هیأت نمایندگی ثقیف از مدینه به قصد طائف بازگشت، رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابوسفیان و مغیره بن شعبه را فرستاد تا طبق قرارداد، بت بزرگ طائف، «منات» را درهم شکنند. مغیره به طائف رفت و چون خواست بت‌کده را ویران سازد، زنان طائف در حالی که سر برهنه بودند و نوحه و شیون می‌کردند، از خانه‌ها بیرون آمدند و شروع به خواندن این سرودها کردند:^(۴)

ألا أبکین دفاع أسلمها الرضاع
للم یحینوا المصاع

۱- زادالمعاد به نقل از مغازی موسی بن عقبه.

۲- ابوداود، کتاب الخراج والإمارة، باب ما جاء فی خبر الطائف.

۳- الإصابة، ترجمه جبیر بن حیه ثقفی.

۴- تاریخ طبری.

«بر مردم طائف گریه کنید که این دون همتان، معبودان خود را به دست دشمنان سپردند و نتوانستند در مقابل آنان صف‌آرایی کنند».

داشتن زنان بسیار در میان اعراب خیلی مرسوم بود. یکی از سرداران ثقیف به نام «غیلان بن سلمه»، ده زن داشت، وقتی مسلمان شد طبق احکام اسلام اضافه بر چهار زن را رها کرد و از آن‌ها جدا شد^(۱).

هیأت نمایندگی نجران (سال نهم هجری)

«نجران» نام منطقه وسیعی است که از مکه معظمه به فاصلهٔ هفت منزل به جانب یمن قرار دارد و در آنجا اعراب مسیحی زندگی می‌کردند. در آنجا کلیسای بزرگی بود که آن را کعبه می‌نامیدند و در مقابل حرم خانهٔ کعبه برایش حریمی قائل بودند. پیشوایان و رهبران بزرگ مذهبی که با لقب «سید» و «عاقب» خوانده می‌شدند، در آنجا وجود داشتند. در میان اعراب هیچ مرکزی برای مسیحیت به اندازهٔ آن، عظمت و احترام نداشت، «اعشی» در شأن وی می‌گوید:

و کعبه نجران حتم علیک حتی تنأخی بأبوابها
تزور یزیدا و عبد المسیح وقیساهم خیرا و بابها

این کعبه از سیصد تخته پوست به شکل گنبد تهیه شده بود. هرکس به حدود آن وارد می‌شد در امان قرار می‌گرفت. درآمد سالانه آن از محل اوقاف، دویست هزار دینار بود^(۲). رسول اکرم ﷺ نامه‌ای به آنان مرقوم داشت و آن‌ها را به اسلام دعوت کرد. یک هیأت شصت نفره از محافظان آن کعبه و پیشوایان مذهبی عازم مدینه شد و به محضر آن حضرت حضور یافت. آن حضرت آن‌ها را در مسجد اسکان داد. پس از لحظاتی وقت نماز فرا رسید و آن‌ها نیز قصد ادای نماز کردند. صحابه خواستند آنان را منع کنند ولی آن حضرت فرمودند: بگذارید تا نماز بخوانند. چنانکه رو به سمت مشرق کرده و نماز خواندند. ابوحارثه بزرگ کلیسا و شخصی بسیار محترم و فاضل بود. قیصر روم به او این مقام را داده و برایش کلیسا و معبدی ساخته بود^(۳). آنان از رسول اکرم ﷺ مسائل

۱- جامع ترمذی و ابوداود کتاب النکاح.

۲- معجم البلدان، فتح الباری ذکر وفد نجران.

۳- زادالمعاد.

مختلفی پرسیدند و آن حضرت طبق وحی، به آن‌ها پاسخ داد. در دوران اقامت آن‌ها در مدینه، هشتاد آیه ابتدایی سوره آل عمران نازل شد. در این آیات به سؤالات آن‌ها پاسخ داده شد. و در آیه ذیل به اسلام دعوت شدند:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۱۶۴﴾﴾ [آل عمران: ۶۴].

«بگو: ای اهل کتاب، بیایید به سوی کلمه‌ای که میان ما و شما برابر است و آن این که به جز خدا کسی دیگر را نپرستیم و با او شرک نوزیم و بعضی از ما بعضی دیگر را غیر از خدا رب قرار ندهیم، پس اگر نپذیرفتند آنگاه بگویید گواه باشید به این که ما مسلمانیم».

وقتی پیامبر اکرم ﷺ آنان را به اسلام دعوت داد، اظهار داشتند: ما که از اول مسلمان بوده‌ایم! آن حضرت فرمودند: وقتی شما صلیب را می‌پرستید، عیسی مسیح را فرزند خدا می‌دانید، چگونه می‌توانید مسلمان باشید؟ وقتی آن‌ها قانع نشدند، آن حضرت براساس وحی به آن‌ها پیشنهاد مباحله کردند. یعنی ما و شما خانواده‌های خود را با خود می‌آوریم و دعا می‌کنیم که هرکس دروغگو است لعنت خدا بر وی باد:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ ﴿۱۶۱﴾﴾ [آل عمران: ۶۱].

«پس هرکس بعد از آمدن علم نزد تو جدال کند، پس بگو: بیایید تا فرزندان ما و فرزندان شما، زنان ما و زنان شما و خود ما و خود شما گرد آییم، آنگاه مباحله کنیم، پس نفرین الله را بر دروغگویان قرار دهیم».

ولی هنگامی که آن حضرت، فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را با خود آورد و به قصد مباحله بیرون شد، یکی از آن‌ها گفت: مباحله مناسب نیست. اگر این شخص واقعاً پیامبر است، ما برای همیشه نابود می‌شویم. خلاصه، آن‌ها راضی شدند تا سالانه خراج بپردازند و بر همین امر پیمان صلح بسته شد.

هیأت بنو اسد، سال نهم هجری

این همان قبیله‌ای است که در جنگ‌ها یار و یاور قریش بود. «طلیحه بن خولید» که در زمان حضرت ابوبکر رضی الله عنه ادعای نبوت کرد، از همین قبیله بود. در سال نهم هجری آن‌ها مسلمان شدند و هیأتی به محضر آن حضرت رضی الله عنه فرستادند. ولی تا آن موقع هنوز مغز آن‌ها سرشار از غرور و خودبینی بود. نمایندگان آن‌ها به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضور یافته و با لهجهٔ احسان و منت‌گذاری اظهار داشتند: شما کسانی را نزد ما نفرستادید ما به طور داوطلبانه آمده‌ایم و اسلام را پذیرفتیم. آنگاه آیهٔ ذیل نازل شد و به آنان تذکر داد:

﴿يَمُتُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُتُوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْتُكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾﴾ [الحجرات: ۱۷].

«با اسلام خویش بر تو منت می‌گذارند، بگو مسلمان شدن خویش را بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان راهنمایی کرده است اگر شما راستگو هستید».

هیأت بنو فزاره، سال نهم هجری

این قبیله از قبایل مقتدر و مغرور بود. «عیینه بن حصن» از همین قبیله بود، این قبیله در رمضان سال نهم هجری، هنگامی که آن حضرت صلی الله علیه و آله از غزوهٔ تبوک بازگشتند، نمایندگان خود را به محضر آن حضرت فرستادند و اسلام را قبول کردند^(۱).

هیأت کنده، سال دهم هجری

«حضر موت» شهری در اطراف یمن بود. در آنجا خاندان «کندی» حکومت می‌کردند. در آن موقع حاکم این خاندان «اشعث بن قیس» بود. او در سال دهم هجری با هشتاد سوار با شوکت و ددبدهٔ خاصی در حالی که شال‌های ابریشمین ساخت حیره، بر روی شانه‌های خود انداخته بودند، به بارگاه رسالت حضور یافتند. آنان قبلاً مسلمان شده بودند. وقتی آن حضرت صلی الله علیه و آله آنان را با آن وضع مشاهده کرد، فرمود: مگر

شما قبلاً مسلمان نشده‌اید؟ آنان اظهار داشتند: آری! آن حضرت فرمودند: پس این شال‌های ابریشمین چیستند؟ آنان فوراً شال‌ها را پاره کرده بر زمین انداختند^(۱).

حضرت ابوبکر رضی الله عنه در دوران خلافت خود «ام فروه» خواهر خویش را به ازدواج او درآورد. وی هنگام جشن ازدواج به بازار شتران رفت و هر شتری را که می‌دید با شمشیر از دم تیغ می‌گذراند. پس از لحظاتی ده‌ها شتر را ذبح کرد و بر زمین انداخت. مردم از این عمل وی متحیر شدند. او اظهار داشت: اگر من در شهری که در آنجا حکومت می‌کردم، می‌بودم در این مراسم طوری دیگر عمل می‌کردم. آنگاه بهای شتران را پرداخت کرد و به مردم گفت: این شتران دعوت ولیمه شما هستند^(۲). وی در جنگ قادسیه و یرموک شرکت داشت و در جنگ صفین با حضرت علی رضی الله عنه همراه بود.

هیأت نمایندگی عبدالقیس

همچنانکه قبلاً ذکر شد، این قبیله ساکن بحرین بودند. در آنجا اسلام از مدت‌ها پیش نفوذ کرده بود. نخست سیزده نفر از این قبیله در حدود سال پنجم هجری، به محضر آن حضرت صلی الله علیه و آله در مدینه منوره حاضر شدند. آن حضرت صلی الله علیه و آله پرسیدند: شما چه کاره هستید؟ آن‌ها اظهار داشتند: یا رسول الله! ما از خاندان «ربیع» هستیم، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «مرحباً لا خزایا ولا ندای». سپس آنان گفتند: یا رسول الله! بحرین، سرزمین ما بسیار دور است و در مسیر راه، کفار قبیله «مضر» اقامت دارند. ما، جز در ماه‌های حرام در دیگر ماه‌ها نمی‌توانیم بیاییم. لذا مطالبی به ما تلقین کنید و بیاموزید تا بر آن‌ها عمل کنیم و به هموطنان خویش نیز آن‌ها را تعلیم دهیم. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: من به شما چهار چیز تعلیم می‌دهم:

- ۱- خدا را به یگانگی پرستش کنید؛
- ۲- نماز بخوانید؛
- ۳- روزه بگیرید؛
- ۴- خمس بدهید؛

۱- ابن هشام وفد کننده.

۲- اصابه.

و از چهار چیز منع می‌کنم:

۱- از دُبّا؛

۲- از حنتم؛

۳- از نقیر؛

۴- از مزفت؛

«دُبّا»، «حنتم»، «نقیر» و «مُزَفَّت» این‌ها، انواع ظروفی بودند که عرب‌ها در آن‌ها شراب تهیه می‌کردند. عادت مبارک رسول اکرم ﷺ چنین بود که در هر قبیله‌ای هر نوع عیوبی احساس می‌کردند، در موعظه و اندرزهای خویش به آن قبیله، آن معایب را ذکر می‌کردند. آنان تعجب کردند که آن حضرت ﷺ چرا این ظروف را تخصیص کردند؟ چنانکه از ایشان پرسیدند: یا رسول الله! شما در مورد «نقیر» چه می‌دانید؟ ایشان فرمودند: «ظرفی است که از چوب درخت خرما تهیه می‌کنید و در آن آب می‌ریزید وقتی به غلیان می‌آید آن را می‌نوشید و بر برادران خود شمشیر می‌کشید».

اتفاقاً در آن میان مردی بود که با این امر مواجه شده بود و بر پیشانی‌اش نشان زخم شمشیر بود که از شرمندگی آن را مخفی نگه می‌داشت^(۱).

در بعضی روایات مذکور است که خود «عبدالقیس» از آن حضرت پرسید: ما چه چیزهایی بنوشیم؟ در جواب به این سؤال، آن حضرت این چهار چیز را بیان کردند^(۲).

نماینده بنوعامر، سال نهم هجری

قبیله «بنوعامر» شاخه‌ای از قبیله معروف عرب، «قیس بن عیلان» بود. بنوعامر دارای سه رئیس بود. «عامر بن طفیل»، «اربد بن قیس» و «جبار بن سلمی». «عامر» و «اربد» فقط خواهان پُست و مقام بودند. این همان عامر بود که قبلاً باعث فتنه‌های

۱- صحیح بخاری و صحیح مسلم باب الإیمان.

۲- در صحیح مسلم و دیگر کتب صحاح، نام این وفد «عبدالقیس» ذکر شده است. «ابن منده»، «دولابی» و غیره هیأتی دیگر از این قبیله را ذکر کرده‌اند که در آن چهل نفر شرکت داشته‌اند. روی همین اساس، علامه قسطلانی برای این قبیله دو هیأت نمایندگی ذکر کرده است. اولی در سال پنجم هجری و دومی در سال دهم هجری به محضر آن حضرت شرفیاب شدند. ابن حجر در کتاب المغازی عیناً همین تحقیق را انجام داده، ولی در شرح کتاب الإیمان سعی کرده هر دو روایت را یکی ثابت کند.

متعددی شده بود و در این وقت هم با سوء نیت آمده بود. جبار و سایر افراد قبیله دارای حُسن نیت و طالب صداقت بودند. وقتی عامر به مدینه آمد، میهمان یکی از زنان خاندان «سلول» شد. جبار و صحابی معروف، کعب بن مالک از مدت‌ها باهم دوست و آشنا بودند، از این جهت وی همراه با سیزده نفر به خانه کعب بن مالک وارد شد و کعب آن‌ها را به محضر رسول اکرم ﷺ برد.

بنوعامر در طی گفتگو با آن حضرت ﷺ چنین خطاب می‌کردند: «أَنْتَ سَيِّدُنَا» یعنی شما آقای ما هستید. آن حضرت فرمودند: آقا خدا است. آنان دوباره اظهار داشتند: جنابعالی از همه ما افضل و سرور ما هستید. آن حضرت فرمودند: هنگام تکلم مواظب باشید گرفتار دام شیطان نشوید، یعنی این تکلف و تملق هم یک نوع دروغ است^(۱).
عامر بن طفیل اظهار داشت: یا محمد! از سه پیشنهاد یکی را باید بپذیرید:

۱- شما بر بادیه‌نشینان و صحرائشینان حکومت کنید و من بر اهل شهر حکومت می‌کنم؛

۲- اگر این را قبول نمی‌کنی پس مرا جانشین بعد از خود تعیین کنی؛

۳- اگر این را هم قبول نمی‌کنید، پس من مردان قبیله غطفان را آورده و بر شما حمله خواهیم کرد؛

عامر قبلاً به «اربد» گفته بود که من مشغول گفتگو با محمد می‌شوم و شما به نحوی بر وی حمله کنید و او را از پا درآورید. عامر دید که «اربد» مبهوت و بی‌تحرك شده و جلال و عظمت نبوت دیدگانش را خیره کرده است. چنانکه هردو از آنجا برخاستند و رفتند. آن حضرت ﷺ فرمودند: خدایا! از شر این‌ها مرا محافظت کن. عامر به بیماری طاعون مبتلا شد. مرگ بر بستر در میان عرب‌ها باعث ننگ و سرافکندگی بود. چنانکه عامر دستور داد تا او را بر اسبی سوار کنند و در همان حال هلاک گردید. جبار و همراهان وی مشرف به اسلام شده و به وطن خویش بازگشتند^(۲).

۱- مشکوة باب المفاخرة به نقل از ابوداود.

۲- گفتگوی عامر و داستان مرگ وی از صحیح بخاری نقل گردیده و بقیه وقایع از ابن اسحاق و زرقانی گرفته شده‌اند.

هیأت نمایندگی «حَمِیر» و غیره

حمیری‌ها دارای حکومت‌های مستقلی نبودند. فرزندان سلاطین «حَمِیر» امیرنشین‌های کوچکی تشکیل داده و رسماً نام سلطان را بر خود گذاشته بودند. لقب آنان به عربی «قیل» بود. آنان خودشان به بارگاه رسالت نیامدند، ولی نمایندگانی به محضر آن حضرت ﷺ اعزام داشتند و اعلان کردند که ما اسلام را پذیرفته‌ایم. در همین دوران نمایندگان «بهر»، «بنوبکاء» و غیره هم به بارگاه رسالت حضور یافتند.



﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي
الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ [النور: ٥٥].

تأسيس حكومت الهی جانشینی خداوند در زمین

تأسیس حکومت الهی

سپیده صبح پس از تاریکی شب نمودار می‌شود، هنگامی که ابر سیاه و تاریک کنار می‌رود، خورشید تابان به همه جا نورافشانی می‌کند. جهان آکنده از ظلمت‌ها و تاریکی‌های ظلم و ستم بود که ناگهان صبح سعادت طلوع کرد و آفتاب حق و صداقت پرتو افکنی را آغاز نمود و عرب همچنانکه پرستش خدای یگانه را شروع کرده بود، تحت حاکمیت یک حکومت قرار گرفت. خداوند متعال هم وعده فرموده بود که:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
كَمَا أَسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ
وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ
ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾﴾ [النور: ٥٥].

«خداوند به مؤمنان و نیکوکاران از شما وعده داده است که آنان را جانشین سازد در زمین همچنان که جانشین قرار داد آنانی را که پیش از آن‌ها بودند و دینی را که برای آنان برگزیده سیطره دهد و ترس آنان را به امنیت تبدیل کند. آنان فقط مرا می‌پرستند و چیزی را با من شریک قرار نمی‌دهند و هرکس بعد از این ناسپاسی کند پس آنان از گروه فاسقان‌اند.»

حکومت الهی و جانشینی او در زمین از لوازم نبوت نیست، ولی هنگامی که دعوت الهی با دیوارهای سیاست کشوری اصطکاک پیدا می‌کند و یا وقتی صلاح و امنیت کشور در محاصره فساد و ناامنی و اضطراب قرار می‌گیرد، پیامبر الهی در قیافه ابراهیم و موسی نمودار می‌شود و ملت و مملکت را از بردگی و غلامی نمرودها و فرعون‌ها رهایی می‌بخشد^(۱).

۱- ابراهیم بزرگ قبیله خود بود و همیشه یک گردان چهار صد نفری از غلامان با وی همراه بود با چندین حکمران از حاکمان شام و بابل جنگید و خداوند به او وعده داده بود که فرزندان او را حکومت ارض مقدس عطاء خواهد کرد. (تورات، سفر تکوین)

در میان پیامبران، عیسی و یحیی نیز بوده‌اند که هیچگونه سهمی از حکومت نداشتند. موسی، داود و سلیمان نیز بودند که سرنوشت ملت‌ها و مملکت‌ها در اختیار آنان قرار داشت. ولی پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد ﷺ با این هردو گروه مشابهت کامل داشت. خزانه‌های عرب در اختیار و تصرف ایشان بود. اما در کاشانه نبوت نه بستر نرمی و نه غذای چربی وجود داشت و نه بر بدن مبارک ایشان خلعت شاهانه‌ای و نه در جیب و صندوق‌های ایشان درهم و دیناری بود.

در عین زمانی که عظمت و اُبَهِت «قیصر» و «کسرا» در بارگاهش نمایان بود، وی به عنوان یتیم مکه، شخصیتی ساده پوش و مانند فرشته معصوم آسمان به نظر می‌رسید. خداوند متعال هدف و مقصود اصلی از حکومت اسلامی را در قرآن کریم چنین بیان می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤٢﴾﴾ [الحج: ٤٠-٤١].

«فرمان جهاد داده شد به کسانی که کفار با آنان وارد جنگ شدند، چون مورد ظلم قرار گرفتند و همانا خداوند بر یاری آنان تواناست. این فرمان به آنان داده شد که به ناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند صرفاً به این جرم که می‌گفتند: پروردگار ما الله است و چنانچه خداوند شر بعضی از انسان‌ها را توسط بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، البته معابد، کلیساها، کنیسه‌ها و مساجد زیادی که نام الله در آن‌ها برده می‌شد تخریب می‌گردید و خداوند اکیداً یاری خواهد کرد کسی را که دین او را یاری کند همانا خداوند توانا و غالب است. (همان) کسانی که اگر در زمین به آن‌ها قدرت (و حکومت) بخشیم، نماز را بر پا می‌دارند، و زکات را می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و سرانجام کارها از آن الله است.»

در این آیات به طور اجمال گفته شده که غزوه‌ها در اسلام چگونه و برای چه منظوری آغاز شدند؟ اهداف و مقاصد حکومت اسلامی چه بود، و وظایف استخلاف فی الأرض چیست؟ و با سایر حکومت‌های دنیوی در چه اموری فرق و امتیاز دارند؟ مباحث

اصولی و مفصل در این باره در سایر قسمت‌های کتاب بیان خواهد شد. در اینجا منظور، بیان مسایل عمومی و جزئی درباره نظم اعراب است.

از صفحات گذشته معلوم شد که سرانجام، امنیت و آرامش در تمام سرزمین عربستان حاکم شد. معضلات سیاسی و نابسامانی‌های اجتماعی از بین رفتند. در اکناف و اطراف مملکت، داعیان و مبلغان اسلام منتشر شده بودند. هیأت‌های نمایندگی قبایل از مناطق و سرزمین‌های دور به بارگاه نبوت حضور می‌یافتند. فتح مکه روز عظمت و اقتدار اسلام بود که در رمضان سال هشتم هجری به وقوع پیوست. بعد از آن، رسول اکرم ﷺ در میان قبایل، افرادی را تعیین فرمودند تا اموال زکات و صدقات را گردآوری کنند. ولی ارکان و پایه‌های خلافت الهی در اواخر سال دهم هجری، نزدیک به زمان حجة الوداع، تکمیل و مستحکم شد.

گرچه از دید ناقص، ضعیف و ناآشنای اروپا، این دوران از زندگی رسول خدا ﷺ دوران جدید ریاست و سلطنت ایشان و مظهر یک زندگی سلطنتی به نظر می‌رسد، لیکن برای آشنایان و واقع‌بینان، حقیقت واضح و روشن است که آقای دو جهان، چگونه در لباس‌های کهنه و پاره، در کوچه‌های مدینه در صف فقرا و مساکین و غلامان نمودار می‌شد. وی در حالی که بی‌نیاز از تاج و تخت، مستغنی از قصر و ایوان، بی‌پروا از حاجب و دربان، دور از خدم و حشم و مال و منال بود، بر دل‌ها حکومت می‌کرد. حکومت وی نه تشکیلات داشت و نه مراکز و نیروهای انتظامی. نه صاحب منصبان و نه هیأت وزیران و نه امراء و قضات جداگانه. وی شخصیتی واحد بود که تمام مسئولیت‌ها را خود ایشان انجام می‌داد. با وجود این، وی میان خود و عامه مسلمین به اندازه یک مو فرق و امتیاز قائل نمی‌شد. در دادگاه عدالت وی، فاطمه زهرا جگرگوشه نبوت و یک مجرم عادی، برابر بودند^(۱). مقصود اصلی از بعثت پیامبر گرامی ﷺ دعوت به مذهب، اصلاح اخلاق و تزکیه نفوس بود. سایر مسئولیت‌ها ضمنی و جنبی بودند. روی این اساس! آن حضرت ﷺ به ترتیبات و مسایل امنیتی تا حدی که برای دعوت توحید موانع و مشکلاتی پیش نیاید، توجه مبذول می‌داشتند. با وجود این، این امر چندان مهم به نظر نمی‌رسید.

۱- صحیح بخاری کتاب الحدود.

نظم و انضباط حکومت اسلامی

رسول خدا ﷺ به سن شصت سالگی رسیده بودند، با این وصف، تمام امور حکومت را در آن سن بالا خودشان انجام می‌دادند و بر آن‌ها نظارت داشتند مانند: تعیین والیان و عاملان، تعیین مؤذنان و ائمه جمعه و جماعات، تعیین نمایندگان برای جمع‌آوری اموال زکات و مالیات، انعقاد پیمان صلح با اجانب، تقسیم اموال میان قبایل مسلمان، ترتیب و نظم سپاهیان اسلام، رسیدگی به دعاوی، رفع اختلافات و جلوگیری از جنگ‌های داخلی، پذیرایی از هیأت‌های نمایندگی و مذاکره با آنان، صدور فرامین لازم، ترتیب و انتظام امور افراد نومسلمان، افتاء در مسایل شرعی، اجرای تعزیرات در جرائم، نظارت بر مناصب و عهده‌داران بزرگ مملکتی و کسب اطلاع و حساب‌رسی از آنان.

افراد متعددی از صحابه به عنوان والی به ولایات دور دست، تعیین و اعزام شده بودند، ولی وظایف و مسئولیت‌های مدینه و اطراف آن را شخصاً بر عهده داشتند. بار بزرگ وظایف و مسئولیت‌های خلافت الهی بر دوش آن حضرت سنگینی می‌کرد و ایشان به لحاظ جسمی بسیار ضعیف شده بودند. در روایات مذکور است که ایشان در اواخر زندگی نماز تهجد را در حالت نشسته می‌خواندند و این از عوارض ضعف جسمی بود. ولی این ضعف جسمی نتیجه چه امری بود؟ پاسخ این سؤال را از زبان مبارک حضرت عایشه رضی الله عنها بشنویم، زیرا وی بزرگترین تصویر گسندۀ اعمال و زندگی آن حضرت ﷺ است:

«أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ شَقِيقٍ، قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ، أَفَكَانَ يُصَلِّيَ قَاعِدًا؟ قَالَتْ: حِينَ حَظَمَهُ النَّاسُ»^(۱). «عبدالله بن شقیق می‌گوید: از حضرت عایشه پرسیدم: آیا آن حضرت ﷺ در حال نشسته نماز می‌خواندند؟ وی اظهار داشت: آری! ولی هنگامی که مردم ایشان را خسته و نحیف کرده بودند».

فرماندهی در جهاد

امیر و فرمانده سپاهیان اسلام در غزوه‌ها و سرایای کوچک از بزرگان صحابه تعیین می‌شد، اما در جنگ‌های بزرگ، قیادت و فرماندهی سپاه را آن حضرت شخصاً بر عهده می‌گرفت. چنانکه در غزوه بدر، احد، خیبر، فتح مکه و تبوک خود ایشان فرماندهی را

۱- ابوداود، کتاب الصلوة، باب صلوة القاعد.

بر عهده داشت. دلیل این کار، جنگ و فتح و پیروزی نبود، بلکه نظارت بر نظم و انضباط و مسایل اخلاقی سپاهیان بود. چنانکه در مسایل بسیار جزئی به سربازان اسلام تذکر می‌دادند که موارد تذکرات صریحاً در کتب احادیث مذکور است و قوانین جنگی اسلام در پرتو همین موارد، تدوین گردیده است.

إفتاء

گرچه افراد متعددی از اصحاب کرام در عصر نبوت وظیفهٔ إفتاء را بر عهده داشتند و به مردم در مسایل شرعی فتوا می‌دادند، لیکن اغلب، خود آن حضرت این وظیفه را انجام می‌دادند. برای فتوادادن وقت خاصی را تعیین نفرموده بودند، بلکه در هر حال، طبق نیاز مردم فتوا می‌دادند. خلاصه، هرگاه مردم از ایشان سؤال می‌کردند، ایشان جواب می‌دادند. چنانکه امام بخاری رحمته در کتاب العلم مجموعهٔ فتاویٰ ایشان را در ابواب مختلف گرد آورده است. این همان شعبه مهم خلافت بود که حضرت عمر رضی الله عنه در دوران خلافت خود به آن توجه فوق العاده مبذول داشت، و شعبه‌ای مستقل در این باب تشکیل داد.

داوری و حل و فصل قضایا

گرچه در عهد مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله «محکمهٔ قضاوت» تأسیس شده بود و پیامبر اکرم، حضرت علی و معاذ بن جبل رضی الله عنهم را به عنوان قاضی، به یمن اعزام داشت. با وجود این، به دعاوی مدینه و اطراف آن، خود آن حضرت صلی الله علیه و آله رسیدگی می‌کردند و هیچ محدودیتی در این باره وجود نداشت.

امام بخاری؛ بابی تحت عنوان: «بَابُ مَا ذُكِرَ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله لَمْ يَكُنْ لَهُ بَوَّابٌ» منعقد کرده است. روی این اساس، آن حضرت در خانه هم استراحت و آرامش آن چنانی نداشتند. مسایل و مشکلات زنان، عموماً بر اهل بیت آن حضرت عرضه می‌شد. در کتب احادیث مجموعهٔ بزرگی از رسیدگی آن حضرت به دعاوی و حل و فصل اختلافات، مذکور است که چنانچه گردآوری شوند، کتاب ضخیمی از آن تهیه خواهد شد. معمولاً در کتاب البیوع احادیث دعاوی عمومی و در کتاب القصاص و الدیات دعاوی نظامی ذکر شده‌اند.

دبیری و منشی‌گری

این امر به قدری مهم بود که گرچه در عصر نبوت برای سایر امور، شعبه‌ها و ترتیبات مستقلاً وجود نداشت، ولی یک برنامه ابتدایی برای این امر تنظیم شده بود و نخست، زید بن ثابت و سپس حضرت معاویه مسئول آن تعیین شدند. علاوه بر این‌ها، از سایر صحابه نیز گاهی استفاده می‌شد. دعوت‌نامه‌هایی که آن حضرت به حکام و سلاطین نوشتند، معاهده‌هایی که با بعضی از قبایل منعقد کردند، دستور العمل‌هایی که برای قبایل مسلمان صادر فرمودند، احکامی که برای عُمّال و نمایندگان که صدقات را اخذ می‌کردند، مرقوم فرمودند، فهرست‌هایی که از سربازان و مجاهدین اسلام تهیه می‌شد و احادیثی که توسط بعضی از صحابه به دستور آن حضرت یادداشت می‌شد، همه در همین سلسله داخل اند. زرقانی و مؤلفان دیگری، باب مستقلاً در احکام و دستور العمل‌هایی که توسط آن حضرت صادر شده، به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند.

میزبانی و پذیرایی از میهمانان

کسانی که به بارگاه آن حضرت به عنوان میهمان حضور می‌یافتند، در واقع، میهمان نبوت و خلافت الهی بودند و آن حضرت از همین جهت از آن‌ها میزبانی می‌کردند. بیشتر میهمانان به قصد پذیرش اسلام می‌آمدند. در آغاز بعثت، آن حضرت ﷺ برای این هدف، بلال را مأمور کرده بودند و چون یکی از مسلمانان مفلس و تهیدست به محضر آن حضرت باریاب می‌شد و گرسنه و نیازمند به لباس و یا غذا بود، به بلال دستور می‌دادند تا از طریق گرفتن وام، ترتیب غذا و لباس آن مسلمان را بدهد. هرگاه مالی از جایی نزد آن حضرت می‌رسید، وام را از طریق آن پرداخت می‌کردند و اگر کسی هدیه‌ای به محضر ایشان تقدیم می‌کرد آن را در همین راه صرف می‌کردند^(۱).

گاهی برای این هدف، اصحاب کرام را به صدقه و جمع‌آوری کمک تشویق می‌کردند و آنچه جمع‌آوری می‌شد، میان مهاجرینی که مستمند بودند، تقسیم می‌گردید. چنانکه یک بار، گروهی از مهاجران مستضعف به محضر آن حضرت ﷺ حضور یافتند. هریک از آن‌ها دارای یک شال بر گردن و یک قبضه شمشیر بر کمر بود. هنگامی که آن حضرت ﷺ آن وضع بی‌سروسامانی آن‌ها را مشاهده کردند، رنگ چهرهٔ

۱- ابوداود کتاب الخراج والإمارة باب فی الإمام یقبل هدایا المشرکین.

مبارک متغیر شد، فوراً به بلال دستور دادند تا اذان گوید. پس از ادای نماز، خطبه‌ای ایراد کردند و اصحاب را به کمک با آن‌ها تشویق نمودند. یکی از انصار کیسه‌ای از خواروبار به محضر آن حضرت ﷺ آورد، کیسه به حدی سنگین بود که حمل و نقل آن به مشکل انجام می‌گرفت. دیگران هم تشویق شدند و پس از لحظاتی مقدار زیادی آذوقه و لباس برای آنان جمع‌آوری شد^(۱).

پس از فتح مکه، ورود هیأت‌های زیادی از اطراف و اکناف به محضر آن حضرت ﷺ آغاز شد. آن حضرت شخصاً از آنان میزبانی می‌کردند و مشکلات آن‌ها را رفع و هزینه‌های سفر آن‌ها را تأمین می‌کردند. این برخورد و مدارای آن حضرت ﷺ تأثیر بسیار مطلوبی بر قبایل می‌گذاشت. آن حضرت ﷺ به قدری به این امر توجه مبذول می‌داشتند که در آخرین لحظات زندگی، یکی از وصایای ایشان وصیت ذیل بود که فرمودند:

«أَحِبُّوا الْوَفْدَ بِخَوْفِ مَا كُنْتُ أُحِبُّهُمْ»^(۲). «با هیأت‌های نمایندگی همچنانکه من رفتار می‌کردم شما هم رفتار کنید».

عیادت از بیماران

عیادت از بیماران و شرکت در مراسم تشییع جنازه‌ها، گرچه یکی از وظایف مذهبی بود و از همین حیث هم آغاز شده بود. چنانکه وقتی آن حضرت ﷺ به مدینه تشریف آوردند، رسم بر این شد که هنگام سكرات مرگ، خانواده میت به آن حضرت ﷺ اطلاع می‌دادند. ایشان نزد او می‌رفت و برایش دعای مغفرت می‌کرد^(۳). ولی از بعضی جهات این امر با وظیفه خلافت الهی هم ارتباط داشت، زیرا که بعضی از صحابه در همان حال می‌خواستند مال و ثروت خود را در راه خدا صدقه کنند و آن حضرت ﷺ آن‌ها را در این امر به‌طور صحیح راهنمایی می‌کردند. کسانی که مقروض بودند، آن حضرت در تشییع جنازه آنان شرکت نمی‌کردند. لذا وارثان آنان و یا کسانی دیگر از صحابه مجبور می‌شدند قرض آن‌ها را ادا کنند و بدین طریق بسیاری از مسایل و دعاوی حل و فصل می‌شد. همچنانکه در احادیث، نمونه‌های متعددی از این امور مذکور است.

۱- مسند احمد بن حنبل ۴ / ۳۵۸.

۲- صحیح بخاری ۱ / باب إخراج اليهود من جزيرة العرب.

۳- مسند ۳ / ۶۶.

بازرسی و تنبیه متخلفان

در عصر شکوفایی تمدن اسلام، محکمهٔ بازرسی، یک محکمه و دیوان مستقلی بود که در سطح بسیار وسیعی تمام امور مسلمانان را تحت نظر داشت و مراقب اخلاق و رفتار آنان بود. ولی در زمان پیرکت رسول اکرم ﷺ این محکمه و دیوان به صورت رسمی دایر نبود، بلکه آن حضرت ﷺ شخصاً این وظیفه را بر عهده داشتند و از مسایل اخلاقی و وظایف مذهبی هریک از مسلمانان بازرسی و تحقیق به عمل می‌آوردند و بر امور تجاری آنان نیز نظارت داشتند. مسایل و امور تجاری و شعبهٔ معاملات عرب شدیداً نیازمند اصلاحات بود و هنگامی که آن حضرت ﷺ به مدینه تشریف آوردند، آن اصلاحات را آغاز کردند. این اصلاحات بدون نظارت و بازرسی انجام نمی‌گرفت. چنانکه با شدت و دقت تمام، بر آن‌ها نظارت و تمام مردم را وادار به عمل بر آن می‌کردند و کسانی را که تخلف می‌کردند، مورد تنبیه و مجازات قرار می‌دادند. در صحیح بخاری، کتاب البیوع مذکور است:

«لَقَدْ رَأَيْتُ النَّاسَ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، يَبْتَاعُونَ جِزَافًا يَعْني الطَّعَامَ، يُضْرَبُونَ أَنْ يَبِيعُوهُ فِي مَكَانِهِمْ، حَتَّى يُؤْزَوْهُ إِلَى رِحَالِهِمْ». «همانا من در عصر رسول اکرم ﷺ مشاهده کردم کسانی که آذوقه و خوراکی‌ها را به صورت تخمین خریداری می‌کردند و می‌خواستند قبل از این که به خانه‌های خود ببرند، آن‌ها را بفروشند، مورد تنبیه و مجازات قرار می‌گرفتند».

گاهی به منظور تحقیق و بررسی، خود ایشان به بازار می‌رفتند. یک بار از بازار گذر می‌کردند، ناگهان نگاه‌شان بر مقداری گندم که انباشته شده بود، افتاد. دست خود را در آن‌ها فرو بردند. دیدند که گندم‌ها مرطوب و نم‌دار است. از فروشنده پرسیدند: «چرا این گندم‌ها خیس و مرطوب اند؟ وی در پاسخ اظهار داشت: بر اثر باران خیس شده‌اند. آن حضرت ﷺ فرمودند:

«چرا گندم‌های خیس شده و مرطوب را در ظاهر قرار ندادی تا قابل رؤیت و در معرض دید باشند؟ کسانی که مردم را فریب می‌دهند، از ما نیستند»؟.

در باب بازرسی، بزرگترین وظیفهٔ آن حضرت، بازرسی و بازخواست عاملان بود. یعنی وقتی عاملان و نمایندگان، زکات و صدقات را از مردم دریافت می‌کردند و به محضر آن حضرت ﷺ می‌آوردند، ایشان تحقیق و بررسی می‌کردند که آیا آن‌ها در این

امر مرتکب خطا و امر ناجایزی شده‌اند یا خیر؟ چنانکه یک بار «ابن اللثیه» را مأمور وصول زکات کردند، او اموال زکات را وصول کرد و به محضر آن حضرت علیه السلام آورد و اظهار داشت: این اموال مال زکات اند و اینها مال من اند که به من هدیه کرده‌اند. آن حضرت فرمودند: «چرا وقتی در خانه نشسته بودی این هدایا به شما نرسید؟» سپس در جمع مسلمانان خطبه‌ای ایراد کردند و از این که چنین اموالی را ملک خود بدانند، به شدت منع کردند^(۱).

صلح و آشتی میان مردم

یکی از اهداف عالیہ اسلام، از میان برداشتن تفرقه‌ها و اختلاف‌ها از جهان، مخصوصاً از جامعه اسلامی، بود. روی همین اساس، رسول اکرم صلی الله علیه و آله این امر را یکی از وظایف مهم و ضروری خویش قرار داده بودند و هرگاه از بروز اختلافات و درگیری‌هایی آگاه می‌شدند، رفع آن‌ها و برقراری صلح و آشتی را بر سایر فرایض مهم دینی، مقدم می‌داشتند. چنانکه یک بار میان چند نفر از قبیله «بنی عمرو بن عوف» اختلافی روی داد. آن حضرت مطلع شدند و با چند نفر از صحابه به قصد آشتی و صلح نزد آنان رفتند. وقت نماز فرا رسید و بلال اذان گفت. آن حضرت صلی الله علیه و آله تأخیر کردند و مردم همچنان منتظر بازگشت ایشان بودند و چون مدتی از گفتن اذان گذشته بود، مردم حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را برای امامت جلو کردند. در همین حال آن حضرت تشریف آوردند و از میان صف‌ها خود را به صف اول رساندند. حضرت ابوبکر رضی الله عنه از تشریف‌آوری ایشان متوجه نشدند. مردم شروع به کف‌زدن کردند و بدین طریق ابوبکر رضی الله عنه را متوجه کردند. ابوبکر پشت سر را نگاه کرد، دید که آن حضرت در صف ایستاده‌اند. آن حضرت با دست اشاره کردند که به نماز ادامه دهد ولی حضرت ابوبکر امامت را با حضور آن حضرت، سوء ادب تلقی کرده، به عقب آمد. آن حضرت صلی الله علیه و آله به جایش ایستادند و نماز را ادامه دادند^(۲).

یک بار اهالی «قبا» با یکدیگر درگیر شدند و بر یکدیگر سنگ پراکنی کردند. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله مطلع شدند و با چند نفر از یاران برای صلح و آشتی به آنجا رفتند^(۳). (امام

۱- صحیح بخاری ۱/ ۲، ۱۶۸، کتاب الأحکام.

۲- بخاری ۱/ ۳۷، کتاب الصلح. در آن زمان اعمالی که ذکر شدند از قبیل کف‌زدن و نگاه کردن به این سو و آن سو جایز بودند.

۳- بخاری، کتاب الصلح.

بخاری این هردو واقعه را جداگانه ذکر کرده، لیکن شارحان حدیث نظر بر این دارند که این هردو بخش از یک واقعه هستند) در دیگر روایات بخاری مذکور است که آن حضرت ﷺ پیاده به آنجا رفتند.

«ابن ابی حدرد» به حضرت کعب بن مالک بدهکار بود. کعب در مسجد از وی خواست تا قرضش را ادا کند. «ابن ابی حدرد» مُصِر بود تا مقداری از آن را عفو کند، ولی کعب این را قبول نمی کرد. شور و غوغا به پا شد. آن حضرت از خانه بیرون آمدند کعب را صدا زدند. کعب جواب داد. آن حضرت فرمودند: «نصف قرض را به او معاف کن». کعب راضی شد. آنگاه خطاب به «حدرد» گفتند: «برو و باقیمانده قرض را بیار ادا کن». دهها واقعه از این وقایع جزئی هر روز روی می داد.

برای انجام امور مهم در مدینه و خارج از آن، بزرگان صحابه را بر منصبهای مختلف منصوب فرمودند. آنچه بیش از هرچیز برای نوشتن وحی، نامه ها و پیامها، اجرای احکام و دستورالعملها مهم بود، آشنایی با املاء و سواد آن روز بود. قبل از اسلام عموماً میان عربها رسم خواندن و نوشتن وجود نداشت. و یکی از دستاوردهای اسلام بر این ملت همین امر بود. فدیة بسیاری از اسیران بدر، فقط این تعیین شد که به فرزندان مسلمانان در مدینه سواد خواندن و نوشتن را بیاموزند. حضرت زید بن ثابت که یکی از کاتبان و نویسندگان وحی بود، از همین طریق آموزش دیده بود. از یک روایت ابوداود معلوم می شود که یکی از مواردی که به اصحاب صفه تعلیم داده می شد، سواد خواندن و نوشتن بود.

کاتبان و دبیران

مسئولیت امر قضا از یک حیث، نیابت از رسول اکرم ﷺ به شمار می آمد. از این جهت بزرگان صحابه در اوقات مختلف، به این امر منصوب می شدند. یکی از آنان «شرحبیل بن حسنة کندی» بود که قبل از همه به این امر مهم منصوب گردید. وی از کسانی بود که اوایل اسلام، آیین اسلام را پذیرفته بود. و در مکه مکرمه نخستین کسی بود که وظیفه نوشتن وحی را بر عهده داشت. «عبدالله بن ابی سرح» اولین فرد نویسنده و دبیر از قریش بود. در مدینه این امتیاز قبل از همه نصیب ابی بن کعب شد. حضرت ابوبکر، عمر، عثمان، علی، عامر بن فهیره، عمرو بن العاص، عبدالله بن ارقم، ثابت بن قیس بن شماس، حنظله، ابن الربیع الاسدی، مغیره بن شعبه، عبدالله

بن رواحه، خالد بن ولید، خالد بن سعید بن العاص، علاء حضرمی، حذیفه بن الیمان، معاویه بن ابی سفیان و زید بن ثابت رضی الله عنه در اوقات مختلف عهده‌دار این مسئولیت بودند. گرچه همه این بزرگان به این شرف نایل آمده بودند، چنانکه صلح‌نامه حدیبیه توسط حضرت علی نوشته شد. نامه‌هایی که به حکام و سلاطین ارسال شد، نویسنده آن‌ها عامر بن کعب و نامه‌ای که به «قطن بن حارثه» ارسال گردید، توسط ثابت بن قیس نوشته شد. ولی عموماً بیش از همه عهده‌دار این امر زید بن ثابت بود و در جمع اصحاب کرام نام نامی وی از این حیث بیش از دیگران می‌درخشد^(۱).

یکی از امتیازاتی که زید بن ثابت بر این دسته از اصحاب داشت، این بود که وی بنابه دستور آن حضرت صلی الله علیه و آله زبان عبرانی را آموخت و علت آن این بود که آن حضرت در مدینه منوره با یهود ارتباطات زیادی داشتند و زبان مذهبی آن‌ها زبان عبرانی بود. روی همین اساس آن حضرت صلی الله علیه و آله به زید بن ثابت دستور دادند تا این زبان را فرا گیرد و او در مدت پانزده روز آن را فرا گرفت و مهارت خاصی در آن به دست آورد.

والیان و امیران

برای حل و فصل دعاوی، اجرای عدالت، ایجاد امنیت و رفع اختلافات، نیاز به والیان و امیران متعددی بود. به همین منظور آن حضرت صلی الله علیه و آله افراد متعددی از اصحاب کرام را در مناطق مختلف والی و حاکم تعیین فرمودند. چنانکه اسامی آن‌ها به شرح ذیل می‌باشد:

«بازان بن سامان» از خاندان بهرام‌گور بود و نخستین کسی از سلاطین عجم بود که مشرف به اسلام شد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله او را والی یمن مقرر فرمودند. «شهر بن باذان» پس از باذان بن سامان، آن حضرت او را والی صنعاء تعیین کردند. «خالد بن سعید بن العاص» وقتی شهر بن باذان کشته شد، آن حضرت او را عامل صنعاء تعیین کردند.

«مهاجر بن امیه المخزومی» آن حضرت صلی الله علیه و آله او را والی «کنده و صدف» مقرر کرده بودند. ولی او هنوز اعزام نشده بود که آن حضرت وفات کردند.

۱- اسامی و حالات مفصل این گروه از صحابه در زرقانی ۳ / ۳۷۳ مذکور است.

زیاد بن لبید الأنصاری	والی حضرموت
ابوموسی اشعری	والی زبید، عدن، زمعه و غیره
معاذ بن جبل	والی جند
عمرو بن حزم	والی نجران
یزید بن ابی سفیان	والی تیماء
عتاب بن اسید	والی مکہ
علی بن ابی طالب	متولی اخماس یمن
عمرو بن العاص	والی عمان
علاء بن حضرمی	والی بحرین

تعیین این والیان به لحاظ وسعت و ضروریات حکومت اسلامی می‌انجامید. منطقه یمن بیش از دیگر مناطق سرزمین عربستان که در عصر مبارک رسول اکرم ﷺ تحت تصرف حکومت اسلام قرار گرفته بود، وسیع‌تر و متمدن‌تر و مدت‌ها مرکز سلطنت با شکوهی بود. به همین جهت، رسول اکرم ﷺ آن را به پنج منطقه تقسیم کردند و برای هر منطقه، والی و امیری تعیین نمودند. خالد بن سعید را والی «صنعا»، مهاجر بن ابی امیه را والی «کنده»، زیاد بن لبید را والی «حضرموت»، معاذ بن جبل را والی «جند»، ابوموسی اشعری را والی «زبید» و زمعه را والی «عدن» و سواحل آن مقرر فرمودند^(۱).

معمولاً هرگاه یکی از مهاجران را در جایی عامل و نماینده تعیین می‌کردند، یک نفر از انصار را نیز همراه با وی تعیین می‌کردند^(۲). اولین و بزرگترین وظیفه این عاملان و نمایندگان، علاوه بر وصول صدقات و مالیات و حل و فصل اختلافات و نظم و نسق اداری، نشر و اشاعت اسلام و تعلیم فرائض و سنن بود. آن‌ها با وجود این که امیر و والی منطقه بودند، مبلغ و معلم اخلاق نیز بودند. در استیعاب، تذکره معاذ بن جبل مذکور است:

«وبعثه رسول الله ﷺ قاضیا إلى الجند من الیمن یعلم الناس القرآن وشرائع الإسلام ویقضي بینهم وجعل إلیه قبض الصدقات من العمال الذی بالیمن». «آن حضرت ﷺ او را

۱- استیعاب تذکره معاذ بن جبل.

۲- مسند ابن حنبل ۵ / ۱۸۶.

قاضی جند یکی از بخش‌های یمن تعیین و به آنجا اعزام کردند تا به مردم، احکام اسلام و مسائل دین را بیاموزد و اموال صدقات را از عاملان در یمن نیز تحویل گیرد».

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ عاملان و نمایندگان را به اطراف اعزام می‌کردند، وظایف آنان را نیز برای آن‌ها بیان می‌کردند. به معاذ بن جبل هنگام اعزام توصیه ذیل را فرمودند:

«إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ فَادْعُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ فَإِنْ

هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ فَأَعْلَمَهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ فَأَعْلَمَهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةَ تَتَّخِذُ مِنْ أَغْنِيائِهِمْ وَتُرَدُّ إِلَى فُقَرَائِهِمْ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ فَيَاكُ وَكِرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ».

«تو نزد اهل کتاب می‌روی نخست آنان را به کلمه توحید دعوت کن، اگر آن را پذیرفتند به آن‌ها بگو که خداوند در شبانه روز پنج بار نماز فرض کرده است، اگر آن را پذیرفتند به آن‌ها بگو که خداوند بر آنان صدقه را فرض کرده است که از ثروتمندان گرفته می‌شود و بر مستمندان خرج می‌شود، اگر این را هم پذیرفتند از گرفتن مال خوب و گزیده آن‌ها در صدقات اجتناب کن و از دعای مظلوم نیز دوری کن، زیرا میان او و خدایش هیچ حائلی نیست».

برای ادای صحیح این فرایض و عمل بر وظایف محوله، بیش از هر چیزی نیاز به تبحر علمی، وسعت نظر و اجتهاد بود. بنابراین، آن حضرت ﷺ طرز عمل و تبحر علمی اعزام‌شدگان را مورد ارزیابی قرار می‌دادند. چنانکه وقتی معاذ را اعزام کردند، نخست استعداد و قابلیت اجتهادی وی را مورد آزمایش قرار دادند. در جامع ترمذی مذکور است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ حِينَ وَجَّهَهُ إِلَى الْيَمَنِ: «بِمَ تَقْضِي؟» قَالَ: «بِمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟» قَالَ: «بِمَا فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ؟» قَالَ: «أَجْتَهِدُ بَرَأْيِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَا يُجِبُّ رَسُولُ اللَّهِ»». (وقتی رسول اکرم ﷺ معاذ بن جبل را به سوی یمن فرستادند، فرمودند: به وسیله چه چیزی دعاوی را حل و فصل می‌کنی؟ وی اظهار داشت: با قرآن مجید. آن حضرت ﷺ فرمودند: اگر مسئله در قرآن مجید نباشد؟ وی گفت: با احادیث، آن حضرت فرمودند: اگر راه حل آن در احادیث نیز یافت نشود؟ وی

اظهار داشت: با رأی خود اجتهاد می‌کنم. آن حضرت فرمودند: سپاس خدایی راست که نمایندهٔ رسولش را به‌سوی چیزی رهنمون ساخت که مورد محبت رسول است». ولی آنچه بیش از حد برای تسخیر قلوب عرب، مورد نیاز بود، برخورد ملایم، خوی نیکو، نرمی و ملاحظت بود. امری که تقریباً ناممکن است در وجود یک حاکم موجود باشد و با سیاست و اقتدار یک حکومت هم سازگاری ندارد. به همین منظور، پیامبر اکرم ﷺ و الیان و امیران را به‌طور مکرر به این امر متوجه می‌ساختند. چنانکه وقتی معاذ بن جبل را با یک نفر از اصحاب به‌عنوان حاکم یمن اعزام داشتند، آن‌ها را چنین توصیه کردند:

«يَسِّرًا وَلَا تُعَسِّرًا، وَبَشْرًا وَلَا تُنْفِرًا، وَتَطَوَّعًا وَلَا تَخْتَلِفًا»^(۱). «با مردم آسانی کنید سختی نکنید. به آن‌ها بشارت دهید به وحشت نیندازید، با یکدیگر هم رأی و متفق باشید، اختلاف نکنید».

بر این هم بسنده نکردند و وقتی معاذ بن جبل پای در رکاب اسب قرار داد، به‌طور خاص وی را چنین تأکید کردند:

«أَحْسِنْ خُلُقَكَ لِلنَّاسِ». «خلق و خویت را برای مردم نیکو گردان».

اگر این اصل و ضابطه صحیح و درست است که «هرچند یک حکومت مهربان باشد و بخواهد با مدارا رفتار کند، ولی در اوایل وقتی بر مملکت تسلط پیدا می‌کند، برای وادارکردن مخالفان و متمردان به اطاعت از نظم و قانون و اقتدار آن، به ناچار می‌بایست به خشونت متوسل شود»، پس ملت عرب از هر ملتی بیشتر شایستهٔ چنین امری بود. لیکن در نتیجهٔ تعلیمات مقدس آن حضرت ﷺ یک نقطه از سرزمین عرب هم تحت سیطرهٔ امیران و حاکمان ظالم قرار نگرفت. حتی در اواخر، وقتی صحابهٔ کرام مظالم حکام را مشاهده می‌کردند، سخت متعجب می‌شدند و به وسیلهٔ تلقینات و ارشادات آن حضرت ﷺ آن‌ها را از ظلم و بی‌عدالتی منع می‌کردند. چنانکه یک بار «هشام بن حکیم بن حزام» دید که تعدادی از نبیطی‌های شام در معرض آفتاب ایستاده‌اند. وی علت این امر را از مردم جويا شد. آن‌ها گفتند: برای وصول جزیه با آن‌ها این چنین رفتار می‌شود او اظهار داشت:

«أَشْهَدُ، لَسِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ الَّذِينَ يُعَذِّبُونَ النَّاسَ فِي الدُّنْيَا»^(۱). «من گواهی می‌دهم که از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمودند: خداوند عذاب می‌دهد کسانی را که مردم را در این دنیا شکنجه و آزار بدهند».

مأموران وصول زکات و جزیه

اخلاص و شور ایمان، عرب‌ها را برای پرداخت زکات و صدقات آماده کرده بود. چنانکه هر قوم و قبیله‌ای همزمان با مسلمان شدن، صدقات خود را به محضر آن حضرت ﷺ می‌آورد و تقدیم می‌کرد و از دعاهای آن حضرت بهره‌مند می‌شد. ولی برای یک مملکت و حکومت وسیع این روش ناکافی بود. از این جهت، آن حضرت ﷺ در یک ماه محرم سال نهم هجری به منظور وصول زکات و صدقات، علاوه بر والیان و حکام، افراد خاصی را مأمور تعیین کردند و به‌سوی هر قبیله‌ای مأموری اعزام شد تا به میان قبیله برود و اموال زکات و مالیات را جمع‌آوری کند. چنانکه آنان نزد قبایل رفته زکات و مالیات را وصول می‌کردند و به محضر آن حضرت تقدیم می‌نمودند. معمولاً سران قبایل خودشان نمایندگان قبایل خویش بودند و از احادیث معلوم می‌شود که نمایندگی آن‌ها مقطعی بود. به هر حال، آن حضرت برای انجام این وظیفه مهم افراد ذیل را تعیین و به‌سوی قبایل و شهرهای مختلف اعزام نمودند^(۲):

نام	محل خدمت
عدی بن حاتم	طی و بنی اسد
عمر فاروق	مدینه
صفوان بن صفوان	بنی عمرو
ابوجهم بن حذیفه	بنولیت
مالک بن نویره	بنوحنظله
یکی از هدیمی‌ها	بنوهذیم

۱- صحیح مسلم، باب الوعد الشدید لمن عذاب الناس بغير حق.

۲- بیشتر افراد این فهرست در ابن سعد جزء مغازی / ۱۱۵ مذکور است. تذکره حضرت عمر فاروق و عبیده جراح در بخاری کتاب الصدقات و بعضی در ابوداود و کتاب الخراج مذکور است. بقیه را در زادالمعاد ذکر مصدقین و امرای نبوی و در فتوح البلدان بلاذری نگاه کنید.

غفار و اسلم	بریده بن حصیب الاسلامی
شهر نجران	ابوعبیده بن جراح
سلیم و حذیفه	عباد بن بشر الاشهللی
خیبر	عبدالله بن رواحه
جهینه	رافع بن مکیث جهنی
حضر موت	زیاد بن لیید
بنوسعد	زبرقان بن بدر
یمن	ابوموسی اشعری
بنوسعد	قیس بن عاصم
یمن	خالد
بنوفزاره	عمرو بن عاص
بحرین	ابان بن سعید
بنوکلاب	ضحاک بن سفیان کلابی
تیماء	عمرو بن سعید بن عاص
بنوکعب	بسر بن سفیان کلابی
بنوتمیم	عیینه بن حسن فزاری
بنوذبیان	عبدالله بن اللتیه
برای وصول خمس غنایم	محمد بن جزء الاسدی

آن حضرت ﷺ در تعیین این نمایندگان، موارد ذیل را مدنظر داشت:

۱- دستورالعملی به آنها می‌دادند که در آن، مقدار نصاب زکات اموال مختلف تعیین شده بود، نیز در آن دستور داده شده بود تا گزیده‌های اموال و یا بیش از مقدار واجب را وصول نکنند و این دستور که «إياك وكرائم أموالهم» عمومیت داشت. آن نمایندگان با دقت بر این دستورالعمل عمل می‌کردند و تعدی از آن را جایز نمی‌دانستند. بعضی از مسلمانان با طیب خاطر می‌خواستند بیش از مقدار واجب، به آنها بدهند. سوید بن غفله می‌گوید: نزد ما نماینده نبی اکرم ﷺ آمد. من پیش او رفتم و نشستم. نخست وی آن نوع از

اموال را که از گرفتن آن‌ها منع شده برایم توضیح داد، چنانکه در همان وقت شخصی یک ماده شتر فربه و ممتاز را آورد و به او تقدیم کرد. اما وی از تحویل آن خودداری نمود^(۱).

نیز وقتی به یکی از نمایندگان دریافت زکات، یک گوسفند حامله داده شد، او اظهار داشت: ما از گرفتن اینگونه اموال منع شده‌ایم^(۲).

۲- تمام دارایی و ثروت عرب، عبارت از گله‌های گوسفندان و یا شتران بود که در بیابان‌ها، جنگل‌ها و دامنه‌های کوه‌ها می‌چریدند و به جای این که مانند حکومت‌های جابر دنیوی مردم را وادار کنند تا اجباراً خودشان زکات‌های اموال خود را بیاورند و به نمایندگان تحویل دهند، نمایندگان موظف بودند تا به دره‌ها و بیابان‌ها بروند و زکات را گردآوری کنند. یکی از اصحاب کرام می‌گوید: روزی در دره‌ای مشغول چرانیدن گوسفندان خود بودم که ناگهان دو شخص که سوار بر شتر بودند، نزد من آمدند و اظهار داشتند: ما نماینده رسول اکرم ﷺ هستیم و آمده‌ایم تا زکات گوسفندان شما را وصول کنیم. من یک گوسفند شیری را با بزغاله‌اش تقدیم کردم ولی آن‌ها از گرفتن آن خودداری کردند و گفتند: به ما دستور داده شده تا اینگونه گوسفندها را تحویل نگیریم. من یک بزغاله دادم آن را بر شتر خود گذاشتند و رفتند^(۳).

۳- صحابه کرام بر اساس تقدس و تقوای خود، از وصول هر مال حرام و نامشروع دوری می‌کردند. چنانکه وقتی رسول اکرم ﷺ عبدالله بن رواحه را نزد یهود خیبر فرستادند تا طبق قرارداد، نصف محصول زراعت آن‌ها را تحویل گیرد، آن‌ها خواستند به وی رشوه دهند ولی او آن را نپذیرفت و اظهار داشت: ای دشمنان خدا! آیا می‌خواهید به من مال حرام بدهید؟^(۴) با وجود این همه زهد و تقوا، وقتی نماینده آن حضرت ﷺ از مأموریت خود بازمی‌گشت، آن حضرت ﷺ او را مورد بازجویی قرار می‌دادند و از او حسابرسی می‌کردند. چنانکه یک بار

۱- نسائی / ۳۹۰.

۲- نسائی / ۳۹۳.

۳- نسائی / ۳۹۳.

۴- فتوح البلدان / ۳۱.

«ابن اللثیه» را برای وصول زکات مأمور کردند وقتی از مأموریتش بازگشت و آن حضرت از وی حسابرسی کردند، او اظهار داشت: این اموال مال شما و این مال من است که به طور هدیه به من رسیده است. آن حضرت فرمودند: چرا این هدیه در خانه به تو نرسیده است؟ آنگاه خطبه‌ای ایراد فرمودند و مردم را از دریافت چنین اموالی به سختی منع کردند^(۱).

۴- چون که آن حضرت ﷺ برای خاندان خود صدقات واجبه را حرام کرده بودند، لذا هیچ‌یک از افراد خاندان خود را به عنوان نماینده وصول زکات تعیین نکردند. یک بار عبدالمطلب بن زمعه بن حارث و فضل بن عباس که پسر عمو و برادرزاده ایشان بودند، به محضر ایشان حضور یافته و درخواست کردند که ما به سن بلوغ رسیده‌ایم و مانند سایر افراد ما را نیز مأمور وصول زکات کنید تا از این طریق بتوانیم مخارج ازدواج خود را تهیه کنیم. ولی آن حضرت فرمودند: صدقه برای خاندان محمد جایز نیست، زیرا آن چرک و تفاله اموال مردم است^(۲).

۵- عاملان و نمایندگان وصول زکات را خود آن حضرت تعیین می‌کردند و هرکس برای این امر داوطلب می‌شد، انتخاب نمی‌گردید. چنانکه ابوموسی اشعری با دو نفر به محضر آن حضرت حضور یافتند. آن دو نفر داوطلب نمایندگی شدند. آن حضرت خطاب به ابوموسی فرمودند: شما چه می‌گوئید؟ وی اظهار داشت: من نمی‌دانستم که این دو نفر برای این امر به محضر شما می‌آیند. آن حضرت درخواست آنان را مسترد کردند و فرمودند: هرکس داوطلب این امر شود، ما او را نمایندگی نخواهیم داد. ولی در همان موقع ابوموسی اشعری را عامل و نماینده خویش در یمن منصوب و به آنجا اعزام کردند^(۳).

۶- به عاملان فقط در حد نیاز و کفایت اجرت داده می‌شد. آن حضرت اعلام کرده بود که هرکس از آنچه ما برایش تعیین و مقرر کرده‌ایم، بیشتر بگیرد، خیانت

۱- صحیح مسلم ۱۱۳/۲.

۲- صحاح، کتاب الصدقات.

۳- صحیح مسلم ۱۰۹/۲.

کرده است. و مقدار ضرورت و کفایت را خود آن حضرت چنین بیان فرمودند^(۱):

«من كان عاملاً فليكتسب زوجة فإن لم يكن له خادم فليكتسب خادماً وإن لم يكن له مسكن فليكتسب مسكناً ومن اتخذ غير ذلك فهو غال». «هرکس عامل و نماینده ما باشد خرج و نفقه همسرش را بردارد و چنانچه نوکر و پیش خدمتی ندارد برای خود نوکری بگیرد و اگر مسکن ندارد، برای خود مسکن تهیه کند و هرکس بیش از این بردارد خیانت کرده است».

در زمان رسول اکرم ﷺ به حضرت عمر فاروق نیز همین مقدار اجرت می‌رسید. چنانکه در دوران خلافت وی، وقتی اصحاب کرام (رضوان الله علیهم أجمعین) بر اثر زهد و تقوا خواستند این حق الزحمه را نگیرند، ایشان به همین طرز عمل پیامبر اکرم ﷺ استدلال کردند.

قضات

علاوه بر این مسئولیت‌ها و منصب‌ها مسئولیت‌های دیگری نیز وجود داشت. مانند قضاوت و داوری که اغلب، خود آن حضرت ﷺ این وظیفه را انجام می‌دادند. ولی گاهی به دستور وی افراد ذیل از صحابه کرام نیز، عهده‌دار این وظیفه بودند:

حضرت ابوبکر صدیق، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی، حضرت عبدالرحمن بن عوف، ابی ابن کعب و معاذ بن جبل. گرچه در زمان خلفای راشدین نیز نیروی پلیس به طور منظم تشکیل نشده بود، بلکه در دوران سلطنت بنو امیه تشکیل شد^(۲). ولی در عصر مبارک آن حضرت ﷺ طرح ساده آن بنیان نهاده شده بود، چنانکه قیس بن سعد همیشه به عنوان محافظ شخصی با آن حضرت همراه بود و این وظیفه مقدس را انجام می‌داد^(۳).

۱- در ابوداود / باب ارزاق العمال هردو حدیث مذکور اند.

۲- فتح الباری ۱۳ / ۶۱۰.

۳- بخاری، کتاب الأحکام.

جلاد

برای گردن زدن مجرمان و اجرای احکام صادره، حضرت علی، حضرت زبیر، حضرت مقداد بن اسود، محمد بن مسلمه، عاصم بن ثابت و ضحاک بن سفیان کلابی رضی الله عنه مقرر و تعیین شده بودند^(۱).

بستن معاهدات و پیمان با بیگانگان

کفر و شرک از تمام سرزمین جزیره العرب رخت بر بسته بود. البته در جاهایی افرادی از مجوس، یهود و مسیحیان زندگی می کردند و گرچه افراد قابل ملاحظه‌ای از این ملت‌ها هم، آیین اسلام را پذیرفته بودند، ولی در مجموع هنوز آنان در ظلمت شرک و کفر قرار داشتند و با وجود این نمی توانستند از سیطره و اقتدار خلافت و حکومت الهی سربچی کنند. علاوه بر یهود حجاز، تمام اقوام عرب با طیب خاطر اسلام را پذیرفتند. بنابراین، اسلام مسئولیت حفاظت از جان و مال، ناموس و آیین غیر مسلمان‌ها را به عهده گرفت و در مقابل آن، مبلغ ناچیزی به عنوان جزیه (مالیات) بر عهده آن‌ها گذاشته شد (یعنی سالیانه بر هر مرد مستطیع، عاقل و بالغ یک دینار)، آن هم پرداخت آن به طور نقدی لازم نبود، بلکه هرچه در توان داشتند و یا به طور محصول برداشت می کردند، می توانستند معادل آن را چیزی دیگر پرداخت کنند^(۲).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اولین بار در سال هفتم هجری، با یهودیان «خیبر»، «فدک»، «وادی القری» و «تیماء» پیمان صلح بست. تا آن موقع هنوز آیه جزیه نازل نشده بود و با توافق و رضایت طرفین، شرایطی تعیین شد که تا پس از نزول آیه جزیه نیز بر آن عمل می شد^(۳). شرط اصلی این بود که آن‌ها به عنوان رعیت کار کنند و نصف محصولات را برای خود برداشته و نصف دیگر را به مالکان زمین بپردازند^(۴).

در سال نهم هجری قانون پرداخت جزیه نازل شد که پس از آن تمام قراردادهای بر مبنای آن منعقد می شد. مسیحیان نجران به مدینه آمدند و درخواست صلح و آشتی

۱- زادالمعاد ابن قیم.

۲- زادالمعاد ۱ / فصل جزیه.

۳- زادالمعاد ۱ / .

۴- بخاری و مسلم و ابوداود، ذکر خیبر و فتوح البلدان ذکر فدک و تیماء وادی القری.

کردند. آن حضرت ﷺ پذیرفتند. شرایط صلح از این قرار بود:

- ۱- هر سال دو هزار دست لباس در دو نوبت به مسلمانانها تحویل دهند. نصف آن را در ماه صفر و نصف دیگر را در ماه رجب؛
 - ۲- در صورتی که در سرزمین یمن قیام و شورش علیه مسلمانانها صورت گیرد، آن‌ها به طور عاریت سی رأس اسب، سی عدد زره و از دیگر اسلحه‌هایی که داشتند از هر کدام سی قبضه تحویل دهند و مسلمانانها ضامن عودت آن‌ها پس از رفع نیاز خواهند بود؛
 - ۳- تا مادامی که آن‌ها دست به شورش نزنند و معاملات ربوی را ترک کرده باشند، معابد و اماکن مقدسه آن‌ها مصون خواهند بود و به علما و روحانیت آن‌ها تعرضی نخواهد شد و برای ترک آیین خود مجبور نخواهند شد^(۱)؛
- در مرزهای شام نیز، یهودی‌ها و مسیحیان زیادی زندگی می‌کردند. در رجب سال نهم هجری هنگام غزوه تبوک بسیاری از زمین‌داران و مالکان بزرگ یهودیان و مسیحیان که در مناطق «دومة الجندل»، «دیله»، «مقنا»، «جرباء»، «اذرح»، «تباله» و «جرش» زندگی می‌کردند، از پذیرش اسلام خودداری نمودند و به پرداخت جزیه راضی شدند که بر هر مرد بالغ آن‌ها مبلغ یک دینار جزیه در سال تعیین شد و نیز موظف شدند تا از مسلمانان هنگام گذر و سفر از آنجا، میزبانی و پذیرایی کنند^(۲). همچنین در مورد پرداخت جزیه از این ارفاق هم بهره‌مند شدند که چنانچه نتوانند آن را به صورت نقد ادا کنند، معادل آن را پارچه «معافری» تحویل دهند^(۳). با مجوسیان بحرین نیز بر همین مقدار جزیه، پیمان صلح بسته شد^(۴).

منابع درآمد و مصارف آن

در اسلام بنا بر اهداف و مصالح مختلف، پنج منبع درآمد مقرر شده است:

۱- غنیمت؛

۱- ابوداود کتاب الخراج باب اخذ الجزیه.

۲- فتح البلدان.

۳- ابوداود باب أخذ الجزیه.

۴- ابوداود باب أخذ الجزیه من المجوس و تاریخ بلادری ذکر بحرین.

۲- فیئی؛

۳- زکات؛

۴- جزیه؛

۵- خراج؛

علاوه بر دو مورد اول و دوم، سه مورد دیگر سالیانه هستند. مال غنیمت فقط هنگام فتوحات به دست می‌آمد. میان اعراب رسم بر این بود که یک چهارم مال غنیمت متعلق به فرمانده سپاه بود که به آن «مربع» گفته می‌شد و بر باقی، هرکس مسلط می‌شد، مال او بود. برنامه و نظم خاصی برای تقسیم آن وجود نداشت، پس از جنگ بدر، خداوند مال غنیمت را ملک خویش قرار داد و اعلام کرد که یک پنجم آن یعنی «خمس» متعلق به خدا و رسول برای اهداف و مصلحت‌های حکومت الهی است:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ منظور از مالکیت خدا و رسول این است که آن ملک شخصی سپاهیان نیست، بلکه بر حسب مصالح، هر طوری که خلیفه الهی مصلحت بداند، آن را مصرف می‌کند. همچنین نسبت به خمس اعلام شد:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ﴾ [الأنفال: ۴۱].

«و بدانید هرآنچه مال غنیمت به دست آوردید یک پنجم آن متعلق به الله و رسولش و خویشاوندان او و یتیمان و مساکین و مسافران است.»

جز یکی دو مورد استثنایی که آن حضرت ﷺ مال غنیمت را به مهاجرین و یا افراد تازه‌مسلمان مکه داد، همیشه طرز عمل آن حضرت چنین بود که بعد از اخراج خمس، باقیمانده را میان سپاهیان اسلام به طور مساوی تقسیم می‌کردند. به سواران سه قسمت و به پیاده‌ها یک قسمت و در بعضی از روایات آمده که به سواران دو قسمت داده می‌شد^(۱).

از خمس نیز مقدار بسیار ناچیزی صرف نیازهای شخصی می‌کردند و اغلب آن را بر مستحقینی که در آیه بالا ذکر شدند، خرج می‌کردند. زکات فقط بر مسلمانان فرض بود و از چهار چیز گرفته می‌شد:

۱- ابوداود، حکم ارض خیبر.

۱- وجه نقد؛

۲- میوه و محصولات؛

۳- دام (غیر از اسب)؛

۴- اسباب و وسایل تجارت^(۱)؛

در کمتر از دوپست درهم نقره، بیست مثقال طلا و پنج نفر شتر، زکات واجب نبود. در محصولات نیز زمانی عشر و زکات واجب بود که مقدار آن‌ها پنج وسق (سیصد صاع طبق نظر امام ترمذی) و یا بیش از آن می‌بود. از طلا و نقره یک چهلم آن‌ها گرفته می‌شد. مقدار لازم در زکات دام‌ها نیز برحسب اختلاف جنس آن‌ها متفاوت بود که تفصیل آن در کتب حدیث و فقه مذکور است. اراضی و زمین‌ها دو نوع بودند. یک نوع زمین‌هایی بودند که از طریق آب باران و یا رودخانه و نهر آبیاری می‌شدند^(۲) که در آن‌ها یک دهم از محصول به دست آمده (عشر) واجب بود. زمین‌هایی که از طرق دیگر با زحمت آبیاری می‌شدند در آن‌ها یک بیستم (نصف عشر) زکات لازم بود^(۳). در سبزیجات زکات لازم نبود^(۴).

قرآن مجید برای زکات هشت مصرف را اعلام داشته است:

۱- فقراء؛

۲- مساکین؛

۳- نومسلمان؛

۴- غلام و برده که به قصد آزادساختن خریداری شود؛

۵- مقروض؛

۶- عاملان و کسانی که زکات دریافت می‌کنند؛

۷- دیگر کارهای خیر؛

معمولاً از هر منطقه‌ای که زکات وصول می‌شد، بر مستحقین همان منطقه خرج می‌شد. صحابه کرام به قدری به این امر اهمیت می‌دادند که برای آن‌ها به منزله یک

۱- ابوداود کتاب الزکوة باب العروض إذا كانت للتجارة.

۲- صحیح بخاری ۱ / ۲۰۱.

۳- ترمذی، کتاب الزکوة.

۴- ترمذی، کتاب الزکوة.

عادت شده بود. یکی از صحابه را «زیاد» به عنوان عامل و نماینده منطقه‌ای فرستاد. وقتی او بازآمد زیاد از وی درخواست کرد تا مبالغی را که به طور زکات دریافت داشته، تحویل دهد. او در جواب اظهار داشت: ما به همان شیوه‌ای عمل می‌کنیم که در زمان رسول اکرم ﷺ عمل می‌کردیم^(۱). هنگامی که معاذ بن جبل، از سوی آن حضرت به عنوان عامل به یمن فرستاده شد. آن حضرت به وی دستور دادند که:

«وَالصَّدَقَةُ تُؤَخَذُ مِنْ أَعْيُنِيَّاهُمْ وَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ». «زکات از ثروتمندان گرفته شود و به مستحقین همان منطقه داده شود».

جزیه از غیر مسلمان در قبال حفاظت و حمایت از آن‌ها گرفته می‌شد و مقدار آن تعیین نشده بود. پیامبر اکرم ﷺ در عهد خویش فرمان صادر کرده بود تا از هر مرد بالغ و مستطیع مبلغ یک دینار در سال گرفته شود. از کودکان و زنان گرفته نمی‌شد. مبلغ جزیه‌ای که اهالی ایله می‌پرداختند سیصد دینار بود. بیشترین مبلغ جزیه در عصر آن حضرت از اهالی بحرین وصول می‌شد. خراج عبارت بود از آن سهمی که از محصولات زمین از کشاورزان غیر مسلمان در قبال حق مالکیت آن‌ها با توافق طرفین تعیین و گرفته می‌شد. از زمین‌های خیبر، فدک، وادی القری، تیماء و غیره خراج وصول می‌شد. هنگامی که فصل برداشت میوه و محصولات فرا می‌رسید، پیامبر اکرم ﷺ یکی از صحابه را می‌فرستاد. او به باغ‌ها و مزرعه‌ها می‌رفت و مقدار خراج را حدس و تخمین می‌زد و برای رفع اشتباه و رعایت احتیاط از آنچه تخمین زده می‌شد، یک سوم آن کسر^(۲) و از باقیمانده طبق قرارداد خراج دریافت می‌کرد.

در زمین‌های خیبر و اطراف آن، قرارداد صلح مشروط بر این بود که نصف محصولات خود را به حکومت اسلامی تحویل دهند. درآمدی که از طریق جزیه و خراج به دست می‌آمد، صرف حقوق سربازان اسلام و هزینه‌های جنگی می‌شد. از تمام صحابه کرام در صورت نیاز، در جنگ استفاده می‌شد. به محض این که جزیه و یا خراجی به محضر آن حضرت می‌رسید، آن را تقسیم می‌کردند. نخست به کسانی می‌دادند که قبلاً غلام و برده بوده‌اند، اسامی افراد در دفتری نوشته شده بود، اسامی

۱- ابوداود، کتاب الزکوة باب الصدقة تحمل في البلد إلى بلد.

۲- ابوداود، کتاب الزکوة.

به ترتیب خوانده می‌شد و افراد حاضر می‌شدند. به افراد متأهل دو برابر افراد غیر متأهل داده می‌شد.

آبادکردن زمین‌های موات

اکثر مناطق سرزمین عربستان، مناطق ریگستان، شوره‌زار و بایر بود. نقاط سرسبز تحت تسلط اقوام بیگانه قرار داشت. در مدینه و طایف زراعت و کشاورزی رواج داشت. دیگر اعراب از طریق تجارت و یا راهزنی و غارتگری امرار معاش می‌کردند. رمز زندگی متزلزل و نامطمئن عرب‌ها همین بود که آن‌ها پیشه و شغل‌های ثابت و مستقلاً نداشتند. بنابراین، به منظور تأمین امنیت شغلی، لازم بود که به سوی کشاورزی و آبادانی زمین‌ها توجه مبذول شود. در حجاز یمن، بر اثر نخلیه و کوچ اقوام بیگانه مقدار بسیاری از زمین‌ها خالی و بایر شده بودند که احیاء و آبادکردن آن‌ها لازم بود. پیامبر اکرم ﷺ صحابه کرام را به سوی این امر متوجه و تشویق کردند و فرمودند:

«مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَيْتَةً فَهِيَ لَهُ، مَنْ أَحَاطَ حَائِطًا عَلَى أَرْضٍ فَهِيَ لَهُ». «هرکس زمین بایر و مواتی را آباد کند مال اوست و هرکس با کشیدن دیوار زمینی را تصرف کند مال اوست». در ضمن این تشویق عمومی، مقدمات و تسهیلاتی هم برای این امر فراهم کردند. مزارع و نخلستان‌های بنونضیر و بنوقریظه در ملک آن حضرت قرار گرفتند و ایشان آن‌ها را از جانب خود میان مهاجرین و بعضی از انصار تقسیم کردند. قسمتی از زمین‌های خیبر را در ملک خویش باقی گذاشتند و مابقی را میان آن دسته از مهاجرین و انصار که در صلح حدیبیه شرکت داشتند، تقسیم کردند. لیکن عملاً این زمین‌ها در دست و تصرف یهود بودند و آنان نصف محصول را برمی‌داشتند و نصف دیگر را به مالکان آن‌ها پرداخت می‌کردند. زمین‌هایی که آباد و کشت می‌شد، در اختیار مالکان اصلی باقی گذاشته شد. چنانکه در «عک»، «ذوخیوان»، «ایله»، «اذرح»، «نجران» و غیره اینچنین عمل گردید. زمین‌های بایر و موات را نیز در ملک صحابه قرار دادند. حضرت وائل را در «حضر موت» یک قطعه زمین دادند و بلال بن حارث مزنی را زمین بزرگی که قابل زراعت بود با یک رشته قنات دادند، به حضرت زبیر در مدینه و به حضرت عمر در خیبر، زمین‌هایی دادند به «بنورفاعه» در حوالی دومة الجندل زمین دادند.

این زمین‌ها با چنان آزادی‌ای به افراد داده می‌شدند که هریک از آن‌ها بر حسب دلخواه می‌توانست زمین خود را انتخاب و تعیین حدود نماید. یک بار آن حضرت ﷺ به حضرت زبیر دستور دادند تا جایی که اسب‌شان بتازد، زمین آن منطقه را در ملک خویش قرار دهد. چنانکه وی اسب خود را تاخت. اسب پس از طی مسافتی توقف کرد. وی نیزه خود را پرتاب کرد، جایی که نیزه‌اش اصابت کرد، آخرین حد زمین وی تعیین شد. سرزمین خشک عربستان نیاز شدید به چشمه‌ها و چاه‌های آب داشت. چنانکه یک بار آن حضرت اعلام کرد:

«مَنْ سَبَقَ إِلَى مَاءٍ لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ مُسْلِمٌ فَهُوَ لَهُ». «یعنی هرکس چشمه‌ای را تصرف کند که در ملک مسلمانی نباشد، مال او است».

آنگاه تمام مردم حرکت کردند و حریم و حدود چشمه‌ها و چاه‌های خود را تعیین کردند. این عطا و بخشش به قدری شهرت یافت که مردم از اطراف و اکناف به محضر آن حضرت حضور یافته و از ایشان درخواست زمین می‌کردند. «ابیض بن حمال» از یمن به محضر آن حضرت حاضر شد و درخواست یک معدن نمک کرد. آن حضرت با درخواست وی موافقت کردند. ولی یکی از صحابه اظهار داشت: آنچه شما به وی عطا کردید معدن نمک نیست، بلکه یک چشمه بزرگ آب است. چون آن چشمه متعلق به بیت المال بود، آن حضرت آن را از آن شخص پس گرفت. تمام این هدایا و عطایا از منابعی بودند که برای بیت المال و رفاه عمومی لازم و ضروری نبودند. ولی آنچه برای آسایش و رفاه عمومی لازم بود آن را به همان صورت باقی می‌گذاشتند. عرب‌ها از قدیم رسم داشتند که برای چارپایان خود مراتع و چراگاه‌هایی تعیین می‌کردند که به آن «حمی» می‌گفتند. در سرزمین عرب درخت اراک (درخت مسواک) غذای عمومی شتران بود و استفاده از آن ممنوعیت و محدودیتی نداشت. اما هنگامی که «ابیض بن حمال» خواست آن را جزو مرتع خویش قرار دهد، آن حضرت منع نموده فرمودند: «لَا حَمِي فِي الْأَرَاكِ».

همچنین در میان اعراب رسم بود که سران و بزرگان قوم مرتع‌ها و چراگاه‌های خاصی برای خود داشتند و در آن محدوده، دیگران اجازه ورود نداشتند و چون عامه مردم از این امر متضرر می‌شدند و در تنگنا قرار می‌گرفتند، از این جهت آن حضرت این

را هم منع کردند^(۱).

«دهنا» یکی از مناطق عربستان است که در یک سوی آن، قبیله «بکر بن وائل» و در سوی دیگر «بنوتمیم» زندگی می‌کردند. «حریث بن حسان» برای بکر بن وائل درخواست زمین کرد. آن حضرت دستور دادند تا سند آن نوشته شود: اتفاقاً یکی از زنان قبیله بنوتمیم در آنجا موجود بود. آن حضرت به سوی او نگریست. وی عرض کرد: یا رسول الله! آن منطقه مرتع و چراگاه شتران و گوسفندان است و در همان حوالی زنان و فرزندان بنوتمیم هم زندگی می‌کنند. آن حضرت فرمودند:

«این بیچاره راست می‌گوید: از نوشتن سند خودداری کن، هر مسلمان برادر مسلمان است. یک چشمه و یک چراگاه همگان را کفایت می‌کند».

تشکیلات و برنامه‌ریزی‌های مذهبی

به منظور برقراری امنیت، اقدام‌های لازم صورت گرفته بود. ولی مهم‌تر از آن، موضوع ساماندهی امور مذهبی مسلمانان بود. در میان یهودیان برای انجام این وظایف خاندان مخصوصی تعیین شده بود و غیر از آن‌ها دیگران حق دخالت در این امور را نداشتند. در میان مسیحیان گرچه خاندان خاصی مقرر نبود ولی یک گروه و قشر خاصی مسئولیت این امر را بر عهده گرفته بود. در میان هندوها غیر از «برهمنها» دیگر کسی شایسته و مستحق این وظیفه شناخته نمی‌شد. سایر ملت‌های جهان نیز اینگونه بودند. اما آیین و شریعتی که پیامبر گرامی ﷺ در این جهان پی‌ریزی کردند، افراد خاندان و طبقه خاصی در آن برای این امر در نظر گرفته نشدند، بلکه هر فرد مسلمان مستحق و شایسته این امر به شمار می‌آمد.

دعوتگران و مبلغان اسلام

یکی از نویسندگان معروف اروپایی اظهار می‌دارد: پس از راهیابی اسلام به مدینه، منصب نبوت رها شده شکل سلطنت به خود گرفته بود و به جای این که مفهوم اسلام عبارت از ایمان به خدا و تسلیم در مقابل او باشد، تسلیم و منقادشدن در مقابل حکومت و سلطه محمد (ﷺ) مفهوم آن تلقی می‌شد^(۲).

۱- تمام این وقایع در ابوداود، کتاب الخراج مذکور اند.

۲- مقاله والسن در مورد اسلام.

غرض و مقصود اسلام آن چیزی است که خداوند در قرآن مجید بیان داشته:

﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [الحج: ۴۱].

«اگر کسانی را در زمین قدرت حاکمیت و سیطره دهیم آنان نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

بنابراین، هر فرد مسلمان هم داعی مذهب بود و هم محتسب. هم واعظ بود و هم آشنا به مسایل و امور مذهبی. عرب‌ها قبل از اسلام آنقدر جاهل و بی‌سواد بودند که در خاندان‌های شریف هم خواندن و نوشتن عیب به شمار می‌آمد، ولی بعد از اسلام هر خانه مرکز علم فقه، حدیث و تفسیر گردیده بود. اما چون وقت کافی برای فراگیری این علوم و تدریس آن‌ها برای تمام افراد وجود نداشت، از این جهت لازم دانسته شد که در هر قبیله‌ای افرادی همیشه مشغول تعلیم این فریضه مهم باشند. بنابراین، در قرآن مجید چنین دستور داده شده:

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۲].

«و برای تمام مؤمنان ممکن نیست که برای تحصیل علم بیرون روند، پس چرا از هر گروه آنان افرادی بیرون نمی‌روند تا اهل دانش در دین شوند و تا بیم دهند قوم خویش را هنگامی که به‌سوی آنان بازگردند شاید آنان بیمناک شوند».

آموزش و تربیت معلمان

برای مربیان و دعوتگران اسلامی لازم بود که نه فقط از اوامر و نواهی شریعت آگاهی داشته باشند، بلکه می‌بایست تا چندین شبانه روز در محضر رسول اکرم ﷺ بوده با خلق و خوی اسلامی انس گرفته گفتار، کردار، نشست و برخاست و خلاصه هر عمل و هر حرکت آنان از پرتو نور تعلیمات نبوی منور گردد تا در جامعه اسلامی، اسوه حسنه و الگوی عملی قرار گیرند. به همین مناسبت گروهی از هر قبیله اعراب، به محضر آن حضرت مشرف می‌شدند و از تعلیمات ایشان بهره‌مند می‌گردیدند. حضرت ابن عباس می‌گوید:

«كان من كل حي من العرب عصابة فيأتون النبي ﷺ فيسألونه عما يريدون من أمر دينهم ويتفقوا في دينهم»^(۱). «از هر قبیلهٔ عرب گروهی به محضر آن حضرت می‌آمدند و از مسایل دینی و مذهبی خود اطلاع حاصل می‌کردند و در دین آگاهی پیدا می‌کردند».

دعوتگران اسلام که به اطراف اعزام می‌شدند، توصیه می‌شدند که مردم را تشویق کنند تا به مدینه هجرت کنند و در آنجا سکونت گزینند و این هم یک نوع هجرت به حساب می‌آمد. از این جهت بیعت بر دو نوع بود. یکی «بیعت اعرابی» و دیگری «بیعت هجرت». بیعت اعرابی فقط برای صحرائشینانی بود که چند روزی در مدینه می‌ماندند و احکام و مسایل دینی را یاد می‌گرفتند. در کتاب «مختصر مشکل الآثار» روایت شده که وقتی «عقبه جهنی» اسلام آورد، پیامبر اسلام ﷺ از وی پرسیدند: آیا بیعت اعرابی می‌کنی و یا بیعت هجرت؟ سپس مؤلف مرقوم می‌دارد:

«إن البيعة من المهاجر توجب الإقامة عنده ﷺ ليصرف فيما يصرفه فيه من أمور الإسلام وبخلاف البيعة الأعرابية».

«بیعت هجرت مستلزم ماندن در محضر آن حضرت ﷺ بود تا ایشان آن‌ها را مشغول به امور دین کند و در بیعت اعرابی این لازم نبود».

به همین منظور بسیاری از خانواده‌های عرب به مدینه هجرت کردند. ابوموسی اشعری، با هشتاد خانوار به مدینه آمد و در آنجا سکونت گزید. از کتاب «خلاصة الوفا» معلوم می‌شود که قبیله جهینه و غیره در محله‌های مختلف مدینه مساجد مختلفی داشتند. این‌ها قبایلی بودند که به مدینه هجرت کرده بودند و چون مسجد نبوی برای همه کافی نبود، به ساخت مساجد متعدد نیاز پیش آمد. آموزش و تربیت با روش‌های مختلفی انجام می‌گرفت. یک روش این بود که افرادی ده بیست روز و یا یکی دو ماه در آنجا می‌ماندند و مسایل ضروری فقهی و عقیدتی را می‌آموختند، سپس نزد قبایل خود رفته به آنان آموزش می‌دادند. مانند «مالک بن الحویرث»، وقتی با هیأتی به مدینه آمد، بیست روز در آنجا ماند و مسایل ضروری را یاد گرفت. هنگامی که خواست از آنجا برود، آن حضرت فرمودند:

۱- تفسیر خازن تحت آیه: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً﴾.

«ارْجِعُوا إِلَىٰ أَهْلِيكُمْ، فَعَلِّمُوهُمْ وَمُرُوهُمْ، وَصَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي». «نزد خاندان خود بروید و آنچه آموخته‌اید به آن‌ها یاد بدهید و همچنانکه نماز مرا مشاهده کردید، همانطور نماز بخوانید».

روش دیگر، روش مستقل درسی و آموزشی بود. یعنی افرادی مستقلاً در مدینه می‌ماندند و عقاید و اخلاق اسلامی را یاد می‌گرفتند. محل درس آن‌ها مکانی به نام «صَفَه» بود که در آنجا بیشتر، افرادی سکونت داشتند که از مشغولیت‌های دنیوی خود را یک سو کرده، شب و روز به زهد و عبادت و تعلیم و تعلم مشغول بودند. در کتاب «مشکوة، کتاب العلم» روایت است که یک بار رسول اکرم ﷺ به مسجد نبوی تشریف بردند دیدند که دو مجلس جداگانه در آن تشکیل شده است. مجلس ذکر و مجلس درس، آن حضرت به مجلس درس رفتند و نشستند. در آن زمان به طالبان علم «قراء» می‌گفتند، چنانکه در صحیح بخاری و غیره این اصطلاح در بسیاری از جاها مذکور است. گروهی از صحابه که به قصد تعلیم احکام اسلام نزد قبیله «عربنه» رفتند و کافران آن‌ها را با نیرنگ و فریب به شهادت رساندند، تربیت‌یافته همان مدرسه بودند و در کتب حدیث از آنان به عنوان «قراء» یاد شده است^(۱). سیره‌نگاران نوشته‌اند که هرگاه فردی از اصحاب صَفَه ازدواج می‌کرد، از لیست آن‌ها خارج می‌شد و به جای او کسی دیگر قرار می‌گرفت.

«اصحاب صَفَه» به قدری مفلس و تهیدست بودند که نزد هیچ‌یک از آن‌ها دو لباس وجود نداشت، بلکه یک لباس را بر گردن بسته تا زانوها آویزان می‌کردند که هم به جای پیراهن و هم به جای شلوار (آزار، و رداء) بود. با وجود این، آن‌ها بی‌تفاوت نمی‌نشستند، بلکه به صحرا و بیابان می‌رفتند و هیزم گردآوری می‌کردند و می‌فروختند. نصف بهای آن را صدقه می‌کردند و نصف دیگر را میان هم‌سنگران خود در صَفَه تقسیم می‌کردند. به همین جهت، وقت درس و تعلیم، در شب تعیین شده بود از بعضی روایات معلوم می‌شود که «عباده بن صامت» از علمای بزرگ صحابه، از مدرسان صَفَه بود و در دوران خلافت خلیفه دوم از سوی ایشان برای تعلیم فقه و قرآن به فلسطین اعزام شد، در ابوداود از عباده بن صامت روایت است که:

۱- صحیح بخاری غزوة بئر معونه.

«عَلِّمْتِ نَاسًا مِنْ أَهْلِ الصَّفَةِ الْقُرْآنَ وَالْكِتَابَ فَأَهْدَى إِلَيَّ رَجُلًا مِنْهُمْ قَوْسًا»^(۱). «جمعی از اصحاب صفه را قرآن و سواد آموختم و یکی از آن‌ها به من کمانی هدیه کرد».

در یکی از روایات هم مذکور است که پیامبر اکرم ﷺ عبادۀ را از پذیرش آن هدیه منع فرمود. از بعضی روایات نیز معلوم می‌شود که علاوه بر صفه جاهای دیگری هم اختصاص داده شده بود که اصحاب صفه شب در آنجا آموزش می‌دیدند. در مسند امام احمد بن حنبل مذکور است:

«عَنْ أَنَسٍ كَانُوا سَبْعِينَ فَكَانُوا إِذَا جَنَّهُمُ اللَّيْلُ انْطَلَقُوا إِلَى مُعَلِّمٍ هُمْ بِالْمَدِينَةِ فَيَدْرُسُونَ اللَّيْلَ حَتَّى يُصْبِحُوا»^(۲). «حضرت انس می‌گوید: هفتاد نفر از اصحاب صفه شب، نزد یکی از مدرسان می‌رفتند و تا صبح مشغول فراگیری علم می‌بودند».

خواندن و نوشتن میان عرب‌ها بسیار کم رواج داشت، ولی اسلام نعمت خواندن و نوشتن را نیز با خود به ارمغان آورد. بزرگترین نیاز در این مورد مسئله تدوین و یادداشت قرآن مجید بود. روی همین اساس، آن حضرت ﷺ از همان آغاز به ترویج خواندن و نوشتن توجه مبذول داشتند. در بیان غزوه بدر ذکر شد که از میان اسیران جنگی آن‌هایی که توان پرداخت فدیۀ خود را نداشتند، مشروط بر این امر رها می‌شدند که در مدینه بمانند و به مردم خواندن و نوشتن را بیاموزند. از حدیث فوق ابوداود معلوم می‌شود که یکی از موادی که به اصحاب صفه تعلیم داده می‌شد، خواندن و نوشتن بود. چنانکه حضرت عبادۀ همراه با آموزش قرآن این امر را هم آموزش می‌دادند.

ساختن مساجد

گرچه رسول اکرم ﷺ از ساختمان‌سازی نفرت داشتند و به همین جهت صرف مال و پول را در خاک و گِل نمی‌پسندیدند. ولی چون هدف اصلی از نهضت و قیام اسلام، تسبیح و تقدیس الله و اعتلای نام او بود. بنابراین، به محض این که یک قبیله مسلمان می‌شد، یکی از نیازهای اولیه آن، مسجد بود. علت دیگر نیاز به مساجد این بود که مساجد فقط محل برپایی نمازهای پنجگانه نبودند، بلکه در واقع مرکز تجمع افراد یک

۱- (ابوداود ۲ / ۱۲۹).

۲- (ابن حنبل ۳ / ۳۷۷).

روستا و یا یک محله، پنج بار در شبانه روز و به نمایش گذاشتن وحدت و قدرت اسلامی و توسعه روزافزون این وحدت و قدرت به حساب می‌آمدند. از این جهت آن حضرت تأکید تمام بر اقامه نماز با جماعت می‌فرمودند. در مدینه منوره قبایل مختلفی در محله‌های مختلف زندگی می‌کردند و در هر محله‌ای یک مسجد ساخته شده بود. ابوداود در کتاب المراسیل با سند ذکر کرده است که فقط در مدینه در زمان آن حضرت ﷺ نه مسجد وجود داشت که در آن‌ها نماز جماعت به طور مستقل اقامه می‌شد. اسامی آن‌ها عبارت است از:

۱- مسجد بنی عمیر؛

۲- مسجد بنی ساعده؛

۳- مسجد بنی عبید؛

۴- مسجد بنی سلمه؛

۵- مسجد بنی رایح؛

۶- مسجد بنی زریق؛

۷- مسجد غفار؛

۸- مسجد اسلم؛

۹- مسجد جهینه؛

علاوه بر این‌ها از دیگر روایات متفرق این مساجد هم ثابت می‌شوند:

۱- مسجد بنی خداره؛

۲- مسجد بنی امیه (قبیله‌ای از انصار)؛

۳- مسجد بنی بیاضه؛

۴- مسجد بنی الحبلی؛

۵- مسجد بنی عصیه؛

۶- مسجد ابی فیصلی؛

۷- مسجد بنی دینار؛

۸- مسجد ابی بن کعب؛

۹- مسجد النابغة؛

۱۰- مسجد ابن عدی؛

۱۱- مسجد بلحارث بن خزرج؛

۱۲- مسجد بنی حطمه؛

۱۳- مسجد الفضیح؛

۱۴- مسجد بنی حارثه؛

۱۵- مسجد بنی ظفر؛

۱۶- مسجد بنی عبدالاشهل؛

۱۷- مسجد واقم؛

۱۸- مسجد بنی معاویه؛

۱۹- مسجد بنی قریظه؛

۲۰- مسجد بنی وایل؛

۲۱- مسجد الشجرة^(۱)؛

این هم از روایات معلوم می‌شود که همزمان با توسعه و گسترش اسلام، در اطراف و خارج مدینه، در جاهای مختلفی مساجدی ساخته شده بودند که نمازهای پنجگانه در آنجا اقامه می‌شد و از هر محله‌ای که بامدادان صدای اذان به گوش می‌رسید، آن محله مورد حمله سپاه اسلام واقع نمی‌شد. چنانکه یک بار در یکی از سفرهای جهاد، صدای الله اکبر به گوش مبارک آن حضرت رسید. ایشان فرمودند: این شهادت بر فطرت است. پس از آن صدای اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ به گوش رسید. آن حضرت فرمودند: از آتش رهایی یافت. صحابه کرام به این سو و آن سو متوجه شدند دیدند که این صدای چوپانی است که به گوش رسیده^(۲).

تمام مجاهدان اسلام به این توصیه شده بودند. چنانکه یک بار وقتی یک سریه را روانه کردند، فرمودند:

«إِذَا رَأَيْتُمْ مَسْجِدًا أَوْ سَمِعْتُمْ صَوْتًا فَلَا تَقْتُلُوا أَحَدًا»^(۳). «هرگاه مسجدی دیدید و یا

این که صدای اذان به گوش تان رسید، از جنگ در آنجا خودداری کنید».

۱- تمام این تفصیلات از عینی شرح بخاری ۲ / ۴۲ اخذ گردیده.

۲- صحیح مسلم ۱ / کتاب الأذان، باب الإمساك عن الإغارة على قوم في دارالكفر إذا سمع منهم الأذان.

۳- أبوداود، کتاب الجهاد في دعاء المشركين.

از این روایات از یک سو معلوم می‌شود که در عصر نبوت، اسلام تا چه حدی توسعه و گسترش داشته و از سویی دیگر ثابت می‌شود قبایلی که مسلمان می‌شدند، برای خود مساجد احداث می‌کردند که پنج بار در شبانه روز در آن‌ها اذان گفته می‌شد و نماز با جماعت اقامه می‌گشت.

بر اثر نبود امکانات کافی، مساجدی که در آن زمان ساخته شده بودند تا مدت مدیدی مقاومت نیاوردند و بر جای نماندند و قسمت اعظم آن‌ها از بین رفت به طوری که از اسامی و تاریخ بنای آن‌ها نیز اطلاعات کافی در تاریخ باقی نماند. البته تعدادی از آن‌ها تا ادوار بعدی باقی ماندند که از تاریخ آن‌ها معلوم می‌شود که اماکن مختلف سرزمین عربستان با این شعائر دینی و یادگارهای مذهبی تا مدت‌ها آباد بود^(۱).

قبیله عبدالقیس از عرب‌های بحرین اسلام آورده بود. این قبیله مسجدی ساخته بود، چنانکه در تاریخ اسلام پس از مسجد نبوی اولین مسجدی که در آن نماز جمعه اقامه شده همین مسجد عبدالقیس در بحرین بود. در صحیح بخاری کتاب الجمعة، مذکور است:

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ جُمُعَةٍ جُمِعَتْ بَعْدَ جُمُعَةٍ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فِي مَسْجِدِ عَبْدِ الْقَيْسِ بِجَوَائِي مِنَ الْبَحْرَيْنِ». «از عبدالله بن عباس روایت است که پس از مسجد نبوی، اولین نماز جمعه در مسجد عبدالقیس در روستای جوائی در بحرین اقامه شد».

هنگامی که اهل طائف مسلمان شدند، آن حضرت ﷺ به آنان توصیه کردند تا در محلی که بت آن‌ها نصب بود، مسجدی بنا کنند^(۲). از «طلق بن علی» روایت است که وقتی قوم ما به محضر آن حضرت ﷺ حاضر شدند، اظهار داشتند: در شهر ما بتکده‌ای است. آن حضرت آب وضوی خود را عنایت کرده فرمودند: بت را بشکنید و بتکده را تخریب کنید و این آب‌ها را در آنجا بپاشید و مسجدی در آنجا بنا کنید. چنانکه وقتی آن‌ها برگشتند، طبق دستور عمل کردند^(۳).

این نوع مساجد گرچه در مناطق مختلفی از سرزمین عربستان احداث شده بودند. ولی در کتب احادیث معمولاً از مساجدی ذکری به میان آمده است که در مدینه و

۱- نسائی کتاب المساجد.

۲- زادالمعاد ۱ / ۴۸۵ به نقل از ابوداود طیالسی.

۳- سنن نسائی کتاب المساجد / ۱۱۸.

حوالی آن بنا شده بودند. در صحیح مسلم، روایت شده که در روز عاشورا از سوی رسول خدا ﷺ در محله‌هایی از انصار که در اطراف مدینه بودند، اعلام شد: هرکس روزه گرفته است، روزه‌اش را به پایان رساند و کسانی که روزه نگرفته‌اند باقی روز را روزه گیرند. پس از این اعلام، صحابه کرام چنان اهمیتی به روزه روز عاشورا می‌دادند که ضمن این که خودشان روزه می‌گرفتند، کودکان خود را نیز به گرفتن روزه وادار می‌کردند. کودکان را از خانه‌ها بیرون کرده با خود به مساجد می‌آوردند و هرگاه آب و غذایی می‌خواستند و گریه می‌کردند، با اسباب بازی‌هایشان آنان را سرگرم و مشغول می‌کردند.^(۱)

امام بخاری رحمته الله در صحیح بخاری، بحث مستقلی تحت عنوان «آیا مساجد را می‌توان به نام افراد منسوب کرد»؟ طرح نموده است و حدیثی تحت این بحث آورده که در آن با صراحت از مسجدی به نام «مسجد بنی زریق» نام برده است.

انس بن مالک، نماز عصر را با رسول اکرم ﷺ می‌خواند و به محله خود می‌آمد. در آنجا مردم در مسجد منتظر بودند. او می‌آمد و اعلام می‌کرد: در مسجد نبوی نماز خوانده شده است، آنگاه مردم در آنجا نماز می‌خواندند^(۲). از این روایات صریحاً معلوم می‌شود هر قبیله‌ای برای خود مسجد بنا کرده بود. از بعضی روایات صحاح، این هم معلوم می‌شود که بعضی از اصحاب با رسول اکرم ﷺ نماز می‌خواندند سپس به مسجد محله خود رفته و در آنجا نماز جماعت اقامه می‌کردند. چنانکه معاذ بن جبل، اینگونه عمل می‌کرد. علاوه از قبایلی که در مدینه زندگی می‌کردند، قبایل دیگری هم که هجرت کرده به مدینه می‌آمدند، برای خود مسجدی بنا می‌کردند، چنانکه در طبقات ابن سعد مذکور است: «ولجهينة مسجد بالمدينة» «جهینه هم در مدینه مسجدی داشت» علاوه بر نیاز قبایل به احداث مساجد، یکی دیگر از عوامل ساختن مساجد این بود که در مسیر راه در هرکجا که رسول اکرم ﷺ توقف می‌کردند و نماز می‌گزارند، صحابه کرام در آنجا به طور تبرک مسجدی احداث می‌کردند. چنانکه امام بخاری در کتاب

۱- صحیح مسلم کتاب الصیام، باب من أكل في عاشورا فليکف بقية يومه.

۲- مسند ابن حنبل ۳ / ۲۳۲.

صحیح بخاری، بابی، تحت این عنوان منعقد کرده است: «باب المساجد التي على طريق المدينة والمواضع التي صلى فيها النبي ﷺ».

یعنی مساجدی که در مسیر راه‌های منتهی به مدینه و در جاهایی واقع بودند که آن حضرت نماز خوانده بودند و در تحت این باب، مساجد متعددی از این قبیل را نام برده است، حافظ ابن حجر اسامی ذیل را بیان کرده است:

- ۱- مسجد قبا؛
- ۲- مسجد الفصح؛
- ۳- مسجد بنی قریظه؛
- ۴- مشربه ام ابراهیم؛
- ۵- مسجد بنی ظفر یا مسجد بغله؛
- ۶- مسجد بنی معاویه؛
- ۷- مسجد فتح؛
- ۸- مسجد قبلتین؛

حافظ ابن حجر این را هم مرقوم نموده که در مدینه و اطراف آن، مساجدی که با سنگ‌های تراشکاری شده بنا شده‌اند، در همه آن‌ها آن حضرت ﷺ نماز خوانده‌اند، زیرا که حضرت عمر بن عبدالعزیز وقتی آن مساجد را بازسازی کرده بود، از اهل مدینه تحقیقات کاملی در این باره به عمل آورده بود^(۱).

تعیین ائمه مساجد

همزمان با ساخت مساجد، این امر هم لازمی بود که برای قبایل مختلف امام‌های مستقلی مقرر شود. معمولاً عادت آن حضرت در این باره چنین بود: هر قبیله‌ای که مسلمان می‌شد، هر شخص از آن قبیله که بیش از دیگران قرآن را حفظ داشت، برای امامت آن قبیله تعیین می‌شد و در این امر، بزرگ و کوچک، آقا و غلام همه برابر بودند. قبل از تشریف‌آوری آن حضرت به مدینه، «سالم» غلام آزاد شده «ابوحذیفه» امام و پیش نماز مهاجرین در مدینه بود. وقتی قبیله «جرم» مسلمان شد، آن حضرت عمرو بن سلمه جرمی را که خردسال و در سن هفت و یا هشت سالگی قرار داشت و در قبیله خود بیش از

دیگران قرآن را حفظ داشت، به عنوان امام جماعت تعیین فرمودند. برای چگونگی انتخاب امام جماعت، آن حضرت اصول و ضوابطی را مقرر فرموده بودند:

«عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَوْمُ الْقَوْمِ أَفْرُؤُهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ، فَإِنْ كَانُوا فِي الْقِرَاءَةِ سَوَاءً، فَأَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّةِ، فَإِنْ كَانُوا فِي السُّنَّةِ سَوَاءً، فَأَقْدَمُهُمْ هِجْرَةً، فَإِنْ كَانُوا فِي الْهِجْرَةِ سَوَاءً، فَأَقْدَمُهُمْ سِنًّا». (مسلم). «از ابومسعود انصاری روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: کسی که بیش از دیگران قاری قرآن باشد، امام جماعت شود، و اگر در قرائت برابر بودند، کسی که بیش از دیگران به سنت و شریعت، علم و آگاهی داشته باشد امام شود و چنانچه در این هم برابر بودند، کسی که قبل از دیگران هجرت کرده امام شود، اگر در این هم برابر بودند، کسی که از همه مسن تر است».

هنگامی که یکی از قبایل به محضر آن حضرت مشرف می‌شد، آن حضرت می‌فرمودند: چه کسی از میان شما بیشتر قرآن را می‌داند؟ اگر نام شخصی برده می‌شد، آن حضرت او را برای این امر برمی‌گزیدند. چنانکه عثمان بن ابی العاص امام اهل طایف، از همین طریق تعیین شد و اگر همه آنان از این حیث در یک ردیف قرار داشتند، می‌فرمودند: هرکس از میان شما بزرگ‌تر و مسن تر است امام جماعت شود. وقتی مالک بن حویرث به نمایندگی از جانب قبیله خود به محضر آن حضرت حضور یافت، آن حضرت او را اینگونه راهنمایی فرمودند.

در خارج از مدینه در هر گوشه‌ای از سرزمین عربستان که مسجدی ساخته شده بود، امام مستقلی برای آن جا تعیین شده بود. افرادی که به عنوان عامل و نماینده دریافت صدقات در میان قبایل مقرر شده بودند، وظیفه امامت را نیز بر عهده داشتند. در مناطق مهم، این دو مسئولیت عمده، مستقل به حساب می‌آمدند. چنانکه در «عمان» عمرو بن العاص و ابوزید انصاری امام مقرر شده بود^(۱). ولی متأسفانه در کتب حدیث و سیره اسامی این بزرگواران به‌طور یکجا ذکر نشده است، در طی وقایع، هرکجا به‌طور ضمنی از آن‌ها نام برده شده است و تا جایی که ما توانستیم به آن‌ها دسترسی پیدا کنیم، ذیلاً اسامی آن‌ها با محل امامت‌شان ذکر می‌شود:

نام	محل امامت	توضیح
مصعب بن عمیر	مدینہ منورہ	قبل از ہجرت امام جماعت انصار بود (ابن ہشام ذکر بیعت عقبہ)
سالم مولیٰ ابن حذیفہ	مدینہ منورہ	پیش از ہجرت رسول اکرم امام جماعت مهاجرین بود (بخاری و ابوداؤد)
عتبان بن مالک	بنوسالم	امام جماعت قبیلہ خویش بود (ابوداؤد)
معاذ بن جبل	بنوسلمہ	امام جماعت قبیلہ خویش بود (صحیح بخاری)
یکی از انصار	مسجد قباء	امام جماعت قبیلہ خویش بود (ابوداؤد)
عمرو بن سلمہ	بنوجرم	امام جماعت قبیلہ خویش بود (ابوداؤد)
اسید بن حضیر	بنوجرم	امام جماعت قبیلہ خویش بود (ابوداؤد)
انس بن مالک	بنونجار	نام امام مشکوک است / مسند ۳ / ۲۳۲
مالک بن حویرث	بنونجار	امام جماعت قبیلہ خویش بود (ابوداؤد)
عتاب بن اسید	مکہ معظمہ	امام جماعت قبیلہ خویش بود (نسائی / ۱)
عثمان بن ابی العاص	طایف	امام جماعت قبیلہ خویش بود (ذکر وفد طایف ابوزید انصاری عمان (بلاذری ذکر عثمان)
ابوبکر صدیق	مدینہ منورہ	وقتی کہ آن حضرت «تشریف نمی آوردند، در مسجد نبوی امامت می کرد (صحیح بخاری)
ابن مکتوم	مدینہ منورہ	ہنگامی کہ آن حضرت بہ غزوہ ہا در خارج از مدینہ می رفت، اکثر صحابہ با ایشان ہمراہ بودند و چون عبداللہ بن ام مکتوم نابینا بود و در مدینہ منورہ می ماند از این جهت آن حضرت وی را بہ امامت منصوب می کردند (ابوداؤد)

اذان گویندگان

برای اذان، عموماً فرد خاصی تعیین نمی‌شد. البته شواهدی موجود است که در مساجد بزرگ، افراد مستقلاً را عهده‌دار این امر کرده بودند. چنانکه در مکه معظمه و مدینه طیبه، رسول اکرم ﷺ افراد ذیل را مقرر فرموده بودند^(۱):

مؤذن	شهر	مسجد
بلال بن رباح	مدینه منوره	مؤذن مسجد نبوی
عمرو بن ام مکتوم	مدینه منوره	مؤذن مسجد نبوی
سعد القرط	عوالی مدینه	مؤذن مسجد قبا
ابو محذوره قریشی	مکه مکرمه	مؤذن مسجد الحرام



﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي
وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ٣]

تكميل شريعة

تکمیل دین الهی

این ترتیبات و نظم و انتظام‌ها نصب العین واقعی اسلام نبودند. بلکه همچنانکه قبلاً به‌طور مفصل ذکر شد، تمام این امور به منظور تأمین و برقراری امنیت در کشور، ایجاد یک حکومت منظم و مستقل بود، تا مسلمانان فرایض مذهبی خویش را بدون مزاحمت و مشکل انجام دهند. در صحیح بخاری مذکور است، شخصی از عبدالله بن عمر معنی و مفهوم این آیه را پرسید:

﴿وَقَتْلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِئْتَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كَلْهُمُ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: ۳۹]. وی در

پاسخ اظهار داشت: این مربوط به عصر رسول اکرم ﷺ است هنگامی که تعداد مسلمین اندک بود و آن‌ها به لحاظ دین و آیین خویش با فتنه و مشکل مواجه می‌شدند، و مورد قتل و آزار قرار می‌گرفتند. حالا که اسلام پیشرفت و توسعه پیدا کرده و مقتدر شده است، فتنه نیز از بین رفته است^(۱).

دوران هشت سال اول هجرت، بیشتر در کشمکش فتنه‌ها، شورش‌ها و قیام‌ها علیه اسلام و دفاع در مقابل آن‌ها و برقراری امنیت و آسایش در کشور سپری شد. به همین جهت در این مدت مدید از فرایض و شعایر اسلام، آنچه بیش از هرچیز و در همه جا نمایان به نظر می‌رسد، فریضة مقدس جهاد است و روی همین اساس، شرح و تفصیل هریک از غزوات در اوراق زیادی، در تاریخ ثبت و ضبط گردیده است. ولی درباره نماز، روزه و زکات بیش از چند سطر وقایعی ثبت نشده است، آن هم بدین صورت که پس از بیان وقایع سال، در پایان آن اینقدر مرقوم گردیده که در همان سال مثلاً نماز فرض از دو رکعت به چهار رکعت تغییر یافت.

علت این امر این نیست که سیره‌نگاران از اهمیت و عظمت دیگر فرایض غفلت ورزیده‌اند، بلکه واقعیت این است که بر اثر مصروفیت در غزوات و ناامنی در سرزمین عربستان، بیشتر فرایض دینی تدریجاً و با تأخیر نازل شدند و احکامی که ابتدا فرض گردیدند تدریجاً در همان مدتی تکمیل شدند که مجاهدین اسلام تمام وقت خویش را

۱- صحیح بخاری ۱ / ۶۷۰ تفسیر سوره انفال.

صرف دفاع از کیان اسلام می‌کردند. احکامی که متعلق به سیاست و امور کشورداری بودند، تا آن موقع نازل نشدند، زیرا هنوز یک حکومت مقتدر و مستقل اسلامی به وجود نیامده بود.

بزرگترین حکمت نزول تدریجی احکام این بود که، هدف از آن‌ها عرضه و بیان بر اعراب نبود، بلکه عملاً قراردادن زندگی آن‌ها در قالب آن احکام و خوگرفتن بر عمل به آن‌ها بود. این نکته را حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها با وضاحت تمام بیان کرده که نخست آیات کیفر و پاداش نازل شدند. وقتی در دل‌ها آمادگی و رقت پیدا شد، احکام نازل شدند و چنانچه از همان روز اول این حکم نازل می‌شد که شراب ننوشید، پذیرفتن آن بسیار مشکل بود^(۱).

به هر حال، بنابه دلایل مختلف، اکثر احکام و فرایض اسلام زمانی تکمیل شدند که در تمام مناطق امنیت و آسایش برقرار شده بود. در دوران زندگی مکی، روزه فرض نشده بود، در مدینه منوره روزه فرض گردید و فرضیت زکات پس از هفت، هشت سال نازل گردید. قبل از فتح مکه مسلمانان نمی‌توانستند به آن شهر مقدس وارد شوند، از این جهت حج نیز تا آن موقع فرض نشد. نماز از فرایض روزانه است و از ابتدای اسلام فرض گردید. اما پس از شش، هفت سال بعد از هجرت تدریجاً تکمیل یافت، تا سال پنجم هجری سخن‌گفتن در نماز جایز بود و اگر کسی از بیرون وارد می‌شد و سلام می‌کرد شخص نمازگزار می‌توانست جواب اسلام او را بدهد. همچنانکه در ابوداود و غیره، روایات متعددی در این باره مذکور است^(۲).

خلاصه، پس از فتح مکه، هنگامی که اقتدار و شوکت کفر در هم شکست و در تمام سرزمین اسلامی امنیت برقرار شد، وقت آن فرا رسید که احکام اسلامی تشریح و نظام و قانون شریعت تکمیل گردد. بسیاری از احکام تا آن موقع فرض نشده بودند و پایه‌های اساسی احکام مانند زکات، حج، حرمت ربا و غیره بنیانگزاری شده بود، ولی تکمیل نشده بودند^(۳).

۱- صحیح بخاری، باب تألیف القرآن.

۲- ابوداود باب رد السلام فی الصلاة.

۳- نزول بعضی از احکام اسلام و تاریخ تکمیل تدریجی آن‌ها در وقایع متفرقه جلد اول، ضمناً ذکر شد، شاید خوانندگان گرامی در یکی دو جا در این باره احساس اختلاف و تضاد کنند، اما در این

اولین فرایض اسلام عقاید هستند. یعنی ایمان بر توحید، رسالت، فرشتگان، قیامت، حشر و نشر و غیره. نخستین وحیی که بر آن حضرت نازل شد یعنی ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: ۱]. در آن فقط عظمت و بزرگی خداوند بیان شده و این عقیده تعلیم داده شد. چیزی دیگر در آن وجود نداشت. ولی بار دوم این وحی نازل گردید^(۱):

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿٢﴾ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴿٤﴾ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿٥﴾﴾ [المدثر: ۱-۵].

«ای پیامبر که جامه بر خود پیچیده‌ای برخیز پس بترسان و عظمت پروردگار خود را بیان کن و لباس‌هایت را پاک ساز و پلیدی را دور کن.»

سپس تمام آیاتی که در مکه مکرّمه نازل شدند، اکثرشان در باب عقاید بودند. یعنی نکوهش شرک و بت‌پرستی، بیان عظمت و جلال خداوند، بیان مناظر هولناک قیامت و بیان گیرا و مؤثر دربارهٔ دوزخ و بهشت و خصوصیت‌های بعثت و دلایل لزوم آن. در زندگی سیزده ساله مکه، اغلب، همین مطالب بیان می‌شدند^(۲).

خلاصه، گرچه مجموعهٔ عقاید در ابتدای اسلام به مردم ابلاغ نشده بود، ولی از بررسی آیات مکی معلوم می‌شود که هر یکی از آن‌ها به طور مستقل بیان می‌شد. بیان مسلسل و مرتب عقاید در سوره بقره و سوره نساء مذکور است و این هردو سوره در مدینه نازل شده‌اند. در سوره‌های مکی بیشتر به توحید، معاد و رسالت توجه شده است و پس از آمدن به مدینه، آموزش مجموعهٔ عقاید اسلام و اصول اولین آن به طور مفصل آغاز گردید.

درباره ایمان و اولین اصول اسلام، نخستین آیه سورهٔ بقره این است:

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾﴾ [البقرة: ۲-۴].

باره یادآوری می‌شود که در جلد اول، از مورخان و سیره‌نگاران پیروی شده و در اینجا از بررسی احادیث و کتاب‌هایشان نزول آنچه محقق به نظر رسیده مرقوم گردیده. تاریخ تشریح احکام در کتب احادیث صریحاً مذکور نیست. فقط نظر و حدس محدثین است. ما سعی کردیم تا با دلایل صحیح و معتبر آنچه به دست آید مرقوم داریم. (سلیمان ندوی)

۱- از این جا تا پایان بحث تیمم از جانب بنده اضافه شده است. (سلیمان ندوی)

۲- بخاری باب تألیف القرآن.

«آن‌هایی که بر امور پوشیده ایمان می‌آورند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنان داده‌ایم خرج می‌کنند و آن‌هایی که ایمان می‌آورند بر آنچه بر تو نازل شده و بر آنچه پیش از تو نازل شده و به روز آخرت باور دارند».

در میان سوره، این عقاید دوباره چنین بیان شده است:

﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾
[البقرة: ۱۷۷].

«لکن نیکی آن است که بر الله، روز آخرت، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی و پیامبران ایمان آورد».

پس از آن، نماز، روزه، زکات و قسمتی از مسائل اخلاقی بیان شده است. این آیات همراه با آیه تحویل قبله در سال یکم هجری نازل شدند. تفصیل این مطالب در آخر سوره بیان گردیده است. این آیات غالباً چند سال بعد از هجرت نازل شدند، چنانکه از روایات حضرت عایشه رضی الله عنها و ابن عباس رضی الله عنهما ثابت می‌شود.

﴿ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ﴾ [البقرة: ۲۸۵].

در سوره نساء توضیح داده شده که مسلمانان باید دارای چه عقایدی باشند:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۳۶].

«ای مؤمنان! بر الله و رسولش و بر کتابی که بر رسولش نازل کرده و بر کتاب‌هایی که قبلاً نازل کرده ایمان آورید و هرکس الله و کتاب‌هایش و فرشتگان و پیامبرانش و روز آخرت را منکر شود پس در گمراهی دوری واقع شده است».

در کتاب الایمان کتب احادیث، وقایع بسیاری مذکور است که مردم از آن حضرت صلی الله علیه و آله مفهوم اسلام و ایمان را می‌پرسیدند و ایشان بر مبنای مقتضای حال سائل و یا با توجه به مناسبت وقت، جواب‌های مختلفی می‌دادند یک بار فرمودند: به من دستور داده شده که همواره با مردم بجنگم، مگر این که به وحدانیت خداوند و نبوت محمد گواهی دهند، نماز بخوانند و زکات بدهند. یک بار یک فرد روستایی به محضر آن حضرت صلی الله علیه و آله

حضور یافت و از ایشان پرسید: حقیقت اسلام چیست؟ آن حضرت ﷺ سه چیز بیان فرمود:

۱- پنج وقت نماز در شبانه روز؛

۲- روزه رمضان؛

۳- زکات؛

وفد و هیأت نمایندگی عبدالقیس، در سال پنجم هجری به محضر آن حضرت رسید و عرض کرد: ما بر اثر مزاحمت دشمنان همیشه نمی‌توانیم به محضر شما حضور پیدا کنیم، لذا احکامی بیان کنید تا به آن‌هایی که نتوانسته‌اند به محضر شما حضور یابند، ابلاغ کنیم. آن حضرت فرمودند:

«شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصِيَامُ رَمَضَانَ، وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَعْنَمِ الْخُمْسَ». «شهادت به وحدانیت خداوند و به رسالت محمد. خواندن نماز، دادن زکات، روزه رمضان و تحویل یک پنجم از مال غنیمت به حکومت اسلامی».

یک بار اصحاب کرام در محضر آن حضرت حضور داشتند. شخصی وارد شد و پرسید: ایمان چیست؟ آن حضرت فرمودند: ایمان این است که بر خداوند، فرشتگان، ملاقات پروردگار، پیامبران الهی و بر قیامت، یقین و باور داشت. آنگاه پرسید: اسلام چیست؟ آن حضرت فرمودند: اسلام این است که فقط خدا را پرستید، احدی را با وی شریک نکنید، نماز بخوانید، زکات بدهید، و روزه رمضان را بگیرید.

سپس پرسید: احسان چیست؟ آن حضرت فرمودند: احسان این است که خدا را طوری عبادت کنید که گویا او را می‌بینید، زیرا اگر شما او را نمی‌بینید او شما را می‌بیند. این اصول و موارد، تقریباً نقشه کاملی از اسلام است. غالباً این گفتگو مربوط به پیش از فتح مکه است، زیرا در آن، بحثی از حج به میان نیامده است. البته این قدر اطمینان حاصل بوده که برای تکمیل عبادت، قید خشوع و خضوع اضافه شود. آخرین اعلامیه اسلام در باب عقاید این است:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَالْحَجَّ، وَصَوْمَ رَمَضَانَ». «اساس اسلام بر پنج چیز بنیان نهاده شده؛ شهادت به

وحدانیت خداوند و رسالت محمد، خواندن نماز، دادن زکات، ادای حج و روزهٔ رمضان». رفته رفته وقتی اصول اساسی ایمان و اسلام تکمیل شدند، جزئیات و سایر لوازم آن، بیان و آموزش داده شدند. آن حضرت فرمودند: ایمان بیش از شصت شعبه دارد که یکی از شعبه‌ها و شاخه‌ها آن «حیا» است.

یکبار فرمودند: بهترین اسلام شخص این است که مسلمانان از دست و زبان وی آسوده باشند. یکبار در جواب سؤال یکی دیگر از مسلمانان چنین فرمودند: بهترین اسلام این است که به نیازمندان طعام بدهید و چه کسی را بشناسید و نشناسید بر وی سلام کنید. این را هم فرمودند: هیچ‌یک از شما مؤمن نمی‌شود مگر این که آنچه را برای برادرت بیسندی که برای خود می‌پسندی^(۱).

به هر حال، آموزش تمام اصول و فروع اسلام به طور تدریجی به تکمیل رسید و سرانجام، در نهم ذی الحجه سال دهم هجری، خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ
الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]^(۲).

«امروز من دین و نعمت خویش را بر شما کامل کردم و دین اسلام را برای شما برگزیدم».



۱- تمام این احادیث در کتاب الإیمان صحیح بخاری مذکور اند.

۲- صحیح بخاری تفسیر آیه مذکور.

عبادات

قبلاً حدیثی ذکر شد که بنیان اسلام بر پنج چیز استوار است که علاوه بر توحید و رسالت، چهار چیز دیگر یعنی نماز، روزه، حج و زکات در عبادات داخل اند. اولین آن‌ها نماز است. برای صحت نماز شرایط متعددی وجود دارد. اولین و ضروری‌ترین شرایط، شرط «طهارت» بود.

طهارت

مفهوم طهارت این است که بدن و لباس از هر نوع نجاست ظاهری و باطنی پاک باشد. طهارت در اسلام به قدری مهم است که بار دوم وقتی وحی احکام و فرایض آغاز شد، پس از توحید، حکم دوم مربوط به طهارت است:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿٢﴾ وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴿٤﴾ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿٥﴾

﴿المدثر: ۱-۵﴾.

گرچه مفسران از طهارت لباس، طهارت قلب، و از طهارت از ناپاکی، طهارت از بت‌پرستی مراد گرفته‌اند، با وجود این، اهمیت طهارت و پاکیزگی ظاهری نیز از این آیه معلوم می‌شود. وضو قبل از نماز فرض است، فرضیت آن از ابتدای اسلام ثابت است. در کتب تاریخ و سیره و در بعضی از روایات کتب حدیث مذکور است که جبرئیل در آغاز وحی روش وضو را به آن حضرت تعلیم داده بود^(۱). حاکم در مستدرک از ابن عباس روایت کرده از آن معلوم می‌شود که آن حضرت پیش از هجرت نیز وضو می‌گرفتند^(۲) ولی به اتفاق محدثین حکم وضو در قرآن، در مدینه نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ ﴿٦﴾﴾ [المائدة: ۶].

۱- ابن هشام و فتح الباری به نقل از مغازی ابن المعیه و امام احمد ۴ / ۱۶۲ و ابن ماجه.

۲- فتح الباری ۱ / ۲۰۵ و طبرانی فی الأوسط.

«ای مؤمنان! هنگامی که به قصد نماز حرکت کنید، پس صورت‌های خویش و دست‌ها را تا آرنج‌ها بشویید و بر سر مسح کنید و پاها را تا قوزک پا نیز بشویید».

این آیه از سوره مائده است و اکثر آیات این سوره، چهار پنج سال بعد از هجرت نازل شده‌اند. بخاری در مورد این آیه می‌گوید: این آیه همراه با آیه تیمم نازل شده است. بنابراین، نظر اکثر علما چنین است که در آغاز اسلام وضو وجود داشت، اما فرضیت آن در قرآن، چهار پنج سال بعد از هجرت نازل شد. چنین معلوم می‌شود که در اوایل، مردم به وضو اهمیت چندانی نمی‌دادند و با عجله و شتاب اعضای وضو را خیس می‌کردند، به طوری که قسمت‌هایی هم خشک می‌ماند. در سال ششم هجری و یا بعد از آن، آن حضرت از سفری از مکه بازمی‌گشت. تعدادی از مردم با عجله خود را به گودال آبی رساندند و وضو گرفتند به گونه‌ای که قسمتی از اعضای وضوی‌شان خشک باقیمانده بود آن حضرت فرمود:

«وَيْلٌ لِّلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ، أَسْبِعُوا الْوُضُوءَ». «وضو را کامل کنید، زیرا آتش جهنم به پاهایی که کاملاً شسته نشده‌اند خواهد رسید».

از آن به بعد «اسباغ وضو» (کامل کردن وضو) لازم قرار داده شد و فضایی برای آن بیان گردید. در آغاز در وقت هر نماز، وضو می‌کردند چه وضو باقی بود و چه شکسته شده بود. ولی در آخر برای سهولت عموم مسلمین در هر وقت لازم نشد^(۱) و عملاً این مطلب را آن حضرت در فتح مکه اعلام فرمودند^(۲).

تیمم

برای وضو، آب لازم است، ولی در حالت سفر میسرشدن آن در تمام اوقات مشکل است، نیز گاهی در حال بیماری استفاده از آب مضر است، به همین جهت در سال پنجم هجری آیه تیمم نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا

۱- فتح الباری به نقل از ابوداود و احمد.

۲- صحیح مسلم.

وَإِنْ كُنْتُمْ مَرَضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَايِبِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَا يَكُنْ يُرِيدُ لِيُظْهِرَكُمْ وَلِيَتَمِّمَ نِعْمَتَهُ وَعَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾ [المائدة: ٦].

«و اگر شما بیمار و یا مسافر باشید یا به دستشویی رفتید و یا با زنان همبستر شدید و آبی برای طهارت نیافتید پس با خاک پاک تیمم کنید پس بر چهره‌های خویش و دست‌های خویش از آن خاک بمالید، خداوند نمی‌خواهد شما را در حرج قرار دهد و لکن می‌خواهد تا شما را پاک کند و تا نعمت خویش را بر شما تکمیل کند شاید شما سپاسگزار باشید».

شان نزول این ایه چنین است که آن حضرت ﷺ از غزوهٔ بنی مصطلق (در سال پنجم هجری) بازگشت. ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها نیز همراه بود. وقتی سپاه اسلام نزدیک مدینه رسید، اتفاقاً گردنبد حضرت عایشه رضی الله عنها گم شد. تمام مسلمانان در آنجا رحل اقامت افکندند. وقت نماز فرا رسید. آب برای وضو موجود نبود. تمام صحابه مضطرب و پریشان شدند. رسول اکرم ﷺ از نگرانی و اضطراب صحابه مطلع شد. در همین اثنا آیه فوق نازل شد. مسلمانان از این دستور و اجازهٔ استفاده از خاک به جای آب، بسیار خوشحال شدند. «اسید بن حضیر» اظهار داشت: ای خاندان ابوبکر! شما برای مردم مایه برکت هستید.

نماز

نماز هنگام بعثت آن حضرت ﷺ فرض گردید. چنانکه در مرحله دوم وحی، دستور داده شد: ﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾^(۱) منظور از این تکبیر جز نماز چیزی دیگر نیست، ولی

۱- در مورد تاریخ فرضیت نماز اختلاف نظر وجود دارد. علامه ابن حجر در فتح الباری ۱ / ۳۹۳ به طور خلاصه بحث چنین مرقوم داشته: «گروهی بر این باورند که قبل از معراج نماز شب فرض بود. حربی می‌گوید: نماز صبح و نماز شام دو رکعت فرض بود. امام شافعی از بعضی علماء روایت کرده که فقط نماز شب فرض بود و سپس با آیه ﴿فَأَقْرَهُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾ منسوخ گردید و در پاس اول شب فرضیت آن باقی ماند تا این که آن هم با فرضیت نمازهای پنجگانه منسوخ

چون تا سه سال، دعوت اسلام غیر علنی بود و مسلمانان از ترس کفار نمی توانستند علناً نماز بخوانند، لذا دستور داده شده بود که تا پاسی از شب نماز تداوم داشته باشد و اکثر شب، در خواندن نماز سپری شود.

تا آن موقع در روز نماز فرض نشده بود. چنانکه در آیات ابتدایی سوره مزمل این دستور صریحاً مذکور شد:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ ﴿١﴾ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢﴾ تَصَفَّهُ أَوْ أَنْقِضْ مِنْهُ قَلِيلًا ﴿٣﴾ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْفُرْقَانَ تَرْتِيلًا ﴿٤﴾ إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ﴿٥﴾ إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأًا وَأَقْوَمُ قِيَلًا ﴿٦﴾ إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا ﴿٧﴾ وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ﴿٨﴾﴾ [المزمل: ۱-۸].

«ای پیامبری که شال بر خود پیچیده‌ای در شب قیام لیل کن، مگر اندکی به اندازه نصف آن و یا مقداری از آن کمتر و یا اندکی بر نصف بیفزای و قرآن را با ترتیل تلاوت کن، همانا ما فرمانی دشوار بر تو نازل خواهیم کرد. همانا قیام شب برای ثبات در عبادت قوی‌تر و برای تلاوت قرآن مناسب‌تر است. چون در روز مشغولیت‌های فراوان دیگری برای تو وجود دارد و پروردگار خویش را یاد کن و با یک سوئی تمام به سوی او متوجه باش.»

سپس دو رکعت در صبح و دو رکعت در شامگاه فرض گردید:

﴿وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿١﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿٢﴾﴾

[الإنسان: ۲۵-۲۶].

خواندن نماز در شب تا یک سال باقی بود. چنانکه حضرت عایشه رضی الله عنها می گوید: آن حضرت صلی الله علیه و آله و اکثر صحابه تا یک سال بر آن عمل می کردند و به قدری نماز می خواندند که پاهای شان ورم می کرد. پس از یک سال، فرضیت نماز شب منسوخ گردید و دستور داده شد:

شد، آنچه ما در تعیین تاریخ فرضیت نمازها بیان داشتیم انطباقی است که با چند آیات قرآنی صورت گرفته. با این توضیح این ابهام هم برطرف شد که چرا در قرآن کریم اوقات نمازها به طور مختلف بیان شده است. «سلیمان ندوی»

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصِيَهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ وَءَاخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ وَءَاخِرُونَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ﴾ [المزمل: ۲۰].

«همانا پروردگار تو می‌داند که نزدیک به دو ثلث از شب برمی‌خیزی و نصف آن و ثلث آن و گروهی از کسانی که با تو هستند و خداوند شب و روز را اندازه می‌کند، او می‌داند که نمی‌توانید قیام لیل را احاطه کنید، پس رجوع کرد با رحمت خویش به سوی شما، پس بخوانید هر اندازه که می‌توانید از قرآن. او می‌داند که بعضی از شما بیمار و بعضی دیگر مسافر هستند و بعضی در راه او جهاد می‌کنند، پس هر مقدار که آسان شد بخوانید.»

نام این نماز شب، تهجد است. پس از این نماز نفل، سه نماز: فجر، مغرب و عشاء

فرض شدند: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَرُفَاً مِنَ اللَّيْلِ﴾ [هود: ۱۱۴].
در سال پنجم^(۱) از بعثت در معراج پنج وقت نماز فرض گردید^(۲).
و در سوره اسرا که معراج ذکر شده این آیه نازل گردید:

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ [۷۸] وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ ﴿[الإسراء: ۷۸-۷۹].

ولی تعداد رکعات همان دو بود، پس از هجرت به مدینه دو رکعت به چهار رکعت افزایش یافت و چهار رکعت فرض گردید^(۳). با وجود این، خشوع و خضوع و آرامش در نماز که از لوازمات نماز هستند، تا مدتی رعایت نمی‌شدند و الزامی هم نبود. از این جهت این ارکان و آداب فوراً لازم قرار داده نشدند، بلکه به‌طور تدریجی تکمیل شدند. در اوایل، مردم در نماز نگاه‌های‌شان را بالا می‌بردند و به سوی آسمان نگاه می‌کردند. سرانجام، رسول اکرم ﷺ فرمودند:

۱- طبق تحقیق ما معراج در سال نهم بعثت روی داده است.

۲- فتح الباری / ۵۵.

۳- صحیح بخاری باب الهجرة.

«مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرْفَعُونَ الْبَصَرَ إِلَى السَّمَاءِ فِي صَلَاتِهِمْ»^(۱). «چه شده که ایشان نگاه‌هایشان را به‌سوی آسمان بلند می‌کنند».

نیز تا مدت‌ها کلام و جواب سلام در نماز جایز بود و در نماز با یکدیگر صحبت می‌کردند. وقتی مهاجرین حبشه در سال ششم هجری به مدینه آمده و به محضر آن حضرت حاضر شدند، آن حضرت مشغول نماز بودند. آن‌ها طبق معمول سلام گفتند، ولی ایشان جواب سلام را ندادند. بعد از نماز آن حضرت ﷺ فرمودند: حالا خداوند دستور داده که در نماز سخن نگوئید. از آن به بعد کلام و جواب سلام در نماز منع گردید. معاویه بن حکم می‌گوید: یک بار با آن حضرت ﷺ نماز می‌خواندم، شخصی عطسه زد، من در جواب یرحمک الله گفتم، مردم با نگاه‌های تندشان به‌سوی من نگریستند. من گفتم: شما چرا به‌سوی من نگاه می‌کنید؟ آن‌ها بر زانوهای خود دست زدند. آن وقت بنده فهمیدم که آن‌ها می‌خواهند مرا از صحبت کردن بازدارند. من ساکت شدم. وقتی آن حضرت از نماز فارغ شدند، نه مرا تهدید کردند و نه مورد سرزنش قرار دادند، فقط فرمودند: نماز عبارت از تسبیح، تکبیر و قرائت است. صحت کردن در آن جایز نیست^(۲).

روش فعلی تشهد در اوایل وجود نداشت. هنگام سلام، اسامی افراد مختلف را گرفته می‌گفتند: السلام علی فلان وفلان سرانجام، کلمات خاص تشهد که فعلاً در نماز خوانده می‌شوند، آموخته شدند^(۳). در احادیث وارد شده که آن حضرت ﷺ کودکان را در نماز بر دوش خود قرار می‌دادند و هنگام رفتن به سجده از دوش خویش پایین می‌آوردند و چون برای رکعت دوم بلند می‌شدند، دوباره بر دوش خویش می‌نهادند. حضرت عایشه رضی الله عنها از بیرون می‌آمدند و در می‌زدند آن حضرت در حال نماز بودند می‌رفتند و در را باز می‌کردند^(۴).

طبق این احادیث، نظر بسیاری از فقها این است که تمام این افعال و حرکات در نمازهای نفلی جایز هستند. زیرا نمازهایی که رسول خدا ﷺ این حرکات را در آن‌ها

۱- بخاری، کتاب الصلوة باب رفع البصر إلى السماء في الصلوة.

۲- ابوداود کتاب الصلوة.

۳- ابوداود کتاب الصلوة باب التشهد.

۴- ابوداود کتاب الصلوة باب العمل في الصلوة.

انجام می‌دادند، نمازهای نفل بودند. ولی از نظر ما این توجیه صحیح نیست. در یکی از روایات، صریحاً مذکور است که آن حضرت ﷺ «امامة» بنت ابوالعاص را بر دوش گرفته به مسجد آمدند و نماز گزارند^(۱). از نظر ما تمام این روایات مربوط به دورانی هستند که کلام و انجام اینگونه حرکات در نماز جایز بود. رفته رفته نماز به حدی از کمال رسید که خشوع و خضوع از ارکان آن قرار گرفت و نماز با سکوت و آرامش کامل باید خوانده می‌شد. قرآن می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿۲﴾﴾ [المؤمنون: ۱-۲].

«رستگار شدند مسلمانانی که نمازهای خود را با خشوع ادا می‌کنند».

بر همین اساس در نماز به این سو و آن سو نگاه کردن و یا انجام عملی که منافی با خضوع و خشوع باشد، منع گردید و ادای تمام ارکان نماز با خشوع و آرامش کامل لازم قرار داده شد. چنانکه شخصی در محضر رسول اکرم ﷺ نماز گزارد و چون ارکان نماز را با آرامش و خشوع به جای نیورد، آن حضرت فرمودند: دوباره نماز بخوان، چو تو نماز نخواندی. وی دوباره به همان روش نماز گزارد. آن حضرت دوباره به وی گفتند: برو نماز بخوان، چون تو نماز نخواندی. بار سوم او پرسید: چگونه نماز بخوانم؟ آن حضرت در مورد رکوع و سجده و دیگر ارکان نماز راهنمایی کردند که با اطمینان کامل به‌جای آورده شوند. چنانکه در صحیح بخاری و غیره این روایت به‌طور مفصل مذکور است^(۲).

داستان دیگری نیز مؤید این نظر است. چنانکه یکبار آن حضرت ﷺ در مسجد نبوی نماز می‌گزاردند، در میان نماز، کاروانی که کالای تجارت همراه داشت از شام رسید. علاه بر دوازده نفر، سایر افرادی که در نماز با آن حضرت همراه بودند، نماز را ترک کرده به‌سوی کاروان شتافتند، آنگاه این آیه در شان آنان نازل گردید:

﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهِو وَمِنَ التِّجْرَةِ﴾ [الجمعة: ۱۱].

۱- ایضاً.

۲- صحیح بخاری باب أمر النبي ﷺ من لا يتم الصلوة، باب الإعادة.

«و هرگاه مال تجارت و یا امر بیهوده‌ای را ببینند به‌سوی آن حرکت می‌کنند و تو را تنها ایستاده رها می‌کنند، بگو آنچه در نزد الله است از امر بیهوده و از مال تجارت بهتر است.»

همچنین یکی از انصار در حال نماز سه تیر به وی اصابت می‌کند. او نماز را نمی‌شکند، زیرا سوره‌ای را که آغاز کرده بود، لذت آن بیش از درد زخم آن تیرها بود. بالاتر از این آنکه عمر فاروق رضی الله عنه در حال نماز مورد حمله قرار گرفته، شدیداً مجروح می‌شوند. این حادثه هولناک در مقابل دید صحابه روی می‌دهد، ولی هیچ‌یک از آن‌ها نماز را ترک نمی‌کنند و حتی به این سو و آن سو هم نگاه نمی‌کنند، زیرا خشیت الهی چنان بر دل‌های آن‌ها طاری است که مانع از توجه آنان به‌سوی غیر خدا می‌شود.

نماز جمعه و عیدین

ادای نماز با جماعت در مکه مکرمه به صورت علنی غیر ممکن بود. از این جهت نماز جمعه در آنجا واجب نبود، چون اولین شرط نماز جمعه، جماعت است. ولی در مدینه منوره جمع کثیری از انصار مشرف به اسلام شده بودند و کسی نمی‌توانست در آنجا ایجاد مزاحمت کند. به همین جهت قبل از هجرت آن حضرت صلی الله علیه و آله به مدینه، مسلمانان آنجا با تحریک و فعالیت اسعد ابن زراره در محله بنی بیاضه، اولین نماز جمعه را اقامه کردند^(۱). مصعب بن عمیر، امام جمعه و تعداد مسلمانان چهل نفر بود. سپس وقتی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به مدینه تشریف آوردند، نخست در محله قبا اقامت گزیدند. روز جمعه از قبا خارج شدند، وقتی به محله بنی سالم رسیدند، وقت نماز فرا رسید و اولین نماز جمعه را آن حضرت در آنجا اقامه نمودند. این در اواخر ماه ربیع الاول سال اول هجری بود^(۲).

در خارج از مدینه، بزرگترین اجتماع مسلمانان در «جواثی» در بحرین بود. ابن عباس روایت می‌کند که بعد از مسجد نبوی، اولین نماز جمعه در آنجا اقامه شد^(۳).

۱- ابوداود، ابن ماجه و دارقطنی کتاب الجمعة، نیز مصنف عبدالرزاق و مسند احمد و صحیح ابن خزیمه به نقل از فتح الباری.

۲- طبری / ۱۳۵۶.

۳- صحیح بخاری باب الجمعة.

ولی ظاهراً در آن موقع مسلمانان آنقدر اهمیت که در شأن نماز جمعه است، برای آن قائل نمی‌شدند. قبلاً ذکر شد که یک بار رسول اکرم ﷺ در مسجد نبوی مشغول اقامه نماز جمعه بودند و در بعضی از روایات، خطبه جمعه را می‌خواندند که ناگهان یک کاروان تجارتي از شام وارد مدینه شد. همه مسلمانان مسجد را ترک کرده به آنجا رفتند (فقط دوازده نفر)، و طبق یک روایت چهل نفر با آن حضرت باقی ماندند^(۱). آنگاه این آیات نازل شدند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۹﴾ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۰﴾ وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهِو وَمِنَ التِّجْرَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۱۱﴾﴾ [الجمعة: ۹-۱۱].

«ای مؤمنان! هرگاه برای نماز جمعه اذان گفته شد پس به سوی یاد خدا بشتابید و خرید و فروش را ترک کنید، این بهتر است برای شما اگر شما می‌دانید. پس هرگاه نماز جمعه به پایان رسید پس در زمین پراکنده شوید و از فضل و نعمت الله طلب کنید و الله را بسیار یاد کنید شاید شما رستگار شوید و هرگاه کالای تجارت و یا امر بیهوده‌ای را ببینند به سوی آن حرکت می‌کنند و تو را تنها ایستاده رها می‌سازند، بگو آنچه نزد الله است بهتر است از امر بیهوده و از تجارت و خداوند بهترین رزق‌دهندگان است.»

پس از آن، مسلمانان چنان اهمیتی برای نماز قائل شدند که تمام ثروت دنیا را در مقابل این فریضه، هیچ و پوچ می‌پنداشتند. چنانکه قرآن مجید در مدح و وصف آن‌ها چنین می‌گوید:

﴿رَجَالٌ لَا تُلِهِم تِجْرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [النور: ۳۷].

نماز عید، پس از این که آن حضرت ﷺ به مدینه آمدند، واجب شد^(۱)، یعنی در سال دوم هجری، زیرا که نماز عید تابع روزه رمضان است و روزه رمضان در سال دوم هجری فرض گردید.

نماز خوف

نماز را در هیچ صورتی نمی‌توان قضا کرد. در حال خوف، مثلاً در حال جنگ، چنین دستور داده شده که سپاه اسلام را به دو دسته تقسیم کرد. یک دسته مسلح شده پشت سر امام بایستند و دو رکعت نماز بخوانند و دسته دوم که در مقابل دشمن قرار دارد عقب نشینند و دو رکعت پشت سر امام بخواند. امام در جای خود می‌ایستد، در روایات مذکور است که هر دسته‌ای دو رکعت با امام یا یک رکعت بخواند و دو رکعت و یا یک رکعت دیگر را تنها به جا آورد. ابوداود تمام طرق نماز خوف را به نقل از صحابه ذکر کرده است. از نظر ما هیچ اختلافی میان آن روایات وجود ندارد و این بستگی به موقعیت جنگی دارد. هر طوری که امام صلاح بداند عمل کند. اگر جنگ شدت داشت هریک از مجاهدین در جای خود بایستند و با اشاره نماز گزارند. در سوره نساء روش ادای نماز خوف به‌طور مفصل ذکر شده است. حکم نماز خوف در غزوه ذات الرقاع در سال پنجم هجری نازل گردید. نام این غزوه را بعضی از راویان، غزوه نجد ذکر کرده‌اند. در ابوداود یک روایت از ابوعباس زرقی مذکور است که از آن معلوم می‌شود، حکم نماز خوف در صلح حدیبیه در محل «عسفان» نازل شد، یعنی در سال ششم هجری، ولی بیشتر راویان حدیث و سیره‌نگاران نظر بر این دارند که حکم آن در غزوه ذات الرقاع در سال پنجم هجری نازل شده است^(۲).

روزه

قریش پیش از اسلام در روز عاشورا روزه می‌گرفتند و در همین روز غلاف خانه کعبه عوض می‌شد، آن حضرت نیز در این روز روزه می‌گرفتند و صحابه کرام نیز به پیروی از ایشان روزه می‌گرفتند. در سال پنجم بعثت، یعنی هشت سال پیش از هجرت، جعفر طیار سخنانی ای که در محضر نجاشی درباره اسلام ایراد کرد، روزه نیز

۱- طبری ۱۲۸۸.

۲- کتب احادیث، صلوٰة الخوف و طبری ۳ / ۴۵، ابن سعد ۲ / ۴۳.

در آن مذکور است و آن روزه غالباً همین روزه روز عاشورا بود. پس از آن، وقتی رسول اکرم به مدینه تشریف آوردند، دیدند که یهود نیز در این روز روزه می‌گیرند. آن حضرت علت این روزه را از مردم پرسیدند، آن‌ها گفتند: حضرت موسی در همین روز از دست فرعون نجات یافته است. ایشان فرمودند: ما به این امر مستحق ترییم چنانکه در مدینه آن حضرت ﷺ روز عاشورا روزه می‌گرفتند و اصحاب کرام را دستور دادند تا روزه بگیرند. سپس در سال دوم هجری که روزه رمضان فرض گردید، روزه عاشورا مستحب شد و هرکس می‌خواست روزه می‌گرفت و هرکس نمی‌خواست روزه نمی‌گرفت^(۱). ولی خود آن حضرت همواره در این روز روزه می‌گرفتند. در سال یازدهم هجری، صحابه عرض کردند: یا رسول الله! یهود این روز را بسیار گرامی می‌دارد. آن حضرت فرمودند: در سال آینده به جای دهم عاشورا روز تاسوعا یعنی نهم را روزه خواهیم گرفت، در همان سال وفات کردند^(۲).

یهودیان اینگونه روزه می‌گرفتند که بعد از نماز عشاء چیزی نمی‌خوردند و این را حرام می‌دانستند. با زن همبستر نمی‌شدند. در ابتدای اسلام مسلمانان نیز مأمور بر همین بودند. در تمام احکام اسلام همیشه این اصول ملحوظ قرار می‌گرفتند:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«خداوند برای شما قصد آسانی دارد نه قصد مشقت و سختی».

«لَا صَرُورَةَ فِي الْإِسْلَامِ». (ابوداود، احمد)

(در اسلام تجرد و ازدواج نکردن نیست) آنگاه این آیه نازل گردید:

﴿أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ ... وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ

لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾ [البقرة: ۱۸۷]^(۳).

«همبسترشدن با زنان برای شما در شبی که روزه دارید حلال است و بخورید و بنوشید تا این که خط سفید از خط سیاه هنگام صبح صادق تشخیص داده شود. (یعنی تا طلوع فجر)».

۱- ابوداود کتاب الصوم.

۲- صحیح بخاری، صحیح مسلم و ابوداود، کتاب الصلوة.

۳- ابوداود کتاب الصوم باب بدأ فرض الصيام، و أسباب النزول للسيوطی.

عرب‌ها به روزه‌گرفتن خو نگرفته بودند. در اوایل، روزه بر آن‌ها دشوار می‌نمود. به همین جهت با نهایت تدریج تکمیل گردید. هنگامی که رسول اکرم ﷺ به مدینه تشریف آوردند، دستور دادند تا سه روز در سال، روزه گرفته شود. سپس فرضیت روزه نازل گردید و اختیار داده شد که هرکس می‌خواهد روزه بگیرد و هرکس می‌خواهد در عوض آن به یک فقیر طعام بدهد. رفته رفته وقتی مردم، به گرفتن روزه عادی شدند، این آیه نازل شد:

﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾ [البقرة: ۱۸۵]^(۱).

«پس هرکس ماه رمضان را درک کرد باید روزه بگیرد».

پس از آن، روزه قطعاً فرض گردید و اجازه فدیهدادن از میان رفت. البته برای کسانی که بیمار و یا در سفر باشند، این دستور داده شد که در آن موقع روزه نگیرند، بعداً آن را قضا کنند.

رهبانیت، در میان تمام ملت‌ها مخصوصاً در میان مسیحیان ارزش و فضیلت بزرگی داشت. به همین جهت کسانی که بیشتر خداپرست و باتقوا بودند. بیشتر به روزه توجه می‌کردند و سختی‌ها را متحمل می‌شدند. لیکن رسول اکرم ﷺ همواره از این وضع منع می‌کردند. یک بار آن حضرت در سفر بودند، شخصی را دیدند که مردم در اطراف او تجمع کرده و او را در سایه قرار دادند. علت را پرسیدند. معلوم شد که در گرمای شدید آن روز روزه گرفته است. آن حضرت فرمودند: روزه‌گرفتن در سفر ثوابی ندارد^(۲). بعضی از مردم خواستند که روزه وصال بگیرند، یعنی شب و روز روزه بگیرند و افطار نکنند، آن حضرت از این هم منع کردند.

هدف از روزه معمولاً این فهمیده شده بود که خود را در مشقت انداختن ثواب دارد. از این جهت آن حضرت ﷺ احکامی اساسی صادر فرمودند. در سفر و در حال بیماری روزه فرض نبود. شب تا طلوع فجر به خوردن و نوشیدن اجازه داده شد و برای خوردن سحری، فضایی بیان کردند و فرمودند سحری نزدیک به صبح خورده شود تا اثر آن در تمام روز باقی بماند. هدف از روزه، فقط بازداشتن نفس از معاصی و

۱- ابوداود کتاب الصلوة باب کیف الأذان.

۲- صحیح بخاری، کتاب الصوم.

گناهان بود و روزه، وسیله خوبی برای این هدف بود. به همین جهت پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ فرمودند:

«هرکس در حال روزه دروغ‌گویی را رها نکند، خداوند هیچ نیازی به تشنه و گرسنه ماندن وی در روزه ندارد»^(۱).

زکات

ترغیب و تشویق به زکات و صدقات از همان ابتدای اسلام مورد توجه بود. سوره‌هایی که در مکه نازل شدند، زکات در آن‌ها صریحاً ذکر شده و کسانی که صدقه نمی‌دهند مورد سرزنش قرار گرفتند:

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَدِّبُ بِالْإِيمَانِ ﴿١﴾ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ﴿٢﴾ وَلَا يُحِضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ﴿٣﴾﴾ [الماعون: ۱-۳].

در مدینه منوره، بیشترین آیات تأکیدی نازل شدند. در سال دوم هجری، دادن صدقه فطر در روز عید فطر لازم قرار داده شد. در دوران آغازین هجرت، مسلمانان مخصوصاً مهاجرین در فقر شدیدی قرار داشتند. آنچه در احادیث در مورد فقر و فاقه صحابه مذکور است، متعلق به همان دوران است. بنابراین، دستور داده شد که هرکس بیش از مصرف مورد نیاز خود هرچه داشته باشد، صدقه کند و گرنه مستحق عذاب می‌شود. چنانکه این آیه به همین مناسبت نازل شد^(۲):

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۴].

«آن‌هایی که طلا و نقره گرد می‌آورند و آن‌ها را در راه خدا خرج نمی‌کنند».

مطلب این آیه همین است:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ۗ قُلِ الْعَفْوَ﴾ [البقرة: ۲۱۹].

«از تو می‌پرسند چه چیزی خرج کنند، بگو: آنچه اضافه هست».

بسیاری از مردم اموال بنجل و بی‌ارزش خود را صدقه می‌کردند و اموال خوب و گران‌بها را برای خود نگه می‌داشتند در این مورد این آیه نازل گردید:

۱- صحیح بخاری، کتاب الصوم.

۲- صحیح بخاری، مقوله عبدالله بن عمر.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾ [البقرة: ۲۶۷].

«ای مؤمنان! از رزق پاکیزه‌ای که به دست می‌آوردید و از آنچه برای شما از زمین بیرون آورده‌ایم خرج کنید».

مزید بر این، تأکید شد که هرکس از اموال خوب و مورد علاقه خود صدقه نکند، به

او ثوابی نخواهد رسید: ﴿لَن تَتَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حُبُّونَ﴾ [آل عمران: ۹۲].

از آن پس به قدری مردم به سوی صدقه رغبت پیدا کردند که کسانی که مالی نداشتند تا صدقه کنند، به بازار می‌رفتند و کارگری و حمالی می‌کردند تا چیزی به دست آورند و آن را صدقه کنند^(۱) با وجود این، تا سال هشتم هجری زکات فرض نشد. بلکه پس از فتح مکه فرض گردید و مصارف آن نیز بیان شدند. رسول اکرم ﷺ برای وصول زکات در ماه محرم سال نهم هجری در تمام مناطق عربستان، عاملان و نمایندگانی را مقرر فرمودند. مصارف زکات به قرار ذیل بیان شد:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبَهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغُرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۶۰].

«همانا مصارف زکات، فقیران، مسکینان، نمایندگان دریافت زکات، مولفه القلوب، بردگان، زیان‌دیدگان و کسانی که در راه الله اند، می‌باشند این وظیفه‌ای است از جانب الهی و خداوند دانا و با حکمت است».

شرح و تفسیر زکات در احادیث نبوی به‌طور مفصل بیان شده و کتاب الزکات در فقه مأخوذ از همین احادیث است.

حج

در جهان قبل از همه، حضرت ابراهیم عليه السلام برای عبادت و پرستش خداوند متعال یک معبد عمومی را بنیان نهاد و در آنجا به تمام جهانیان اعلام کرد تا بیایند و خدای یگانه را پرستش کنند.

﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿۲۶﴾ وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿۲۷﴾ لِيَشْهَدُوا مَنَفِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ﴾ [الحج: ۲۶-۲۸].

«و هنگامی که معین کردیم محل ساخت خانه کعبه را برای ابراهیم و به او دستور دادیم که چیزی را با من شریک مگردان و بیت مرا برای طواف کنندگان و ایستادگان و رکوع و سجده کنندگان پاکیزه گردان و در میان مردم اعلام کن تا برای حج بیایند، آنگاه نزد تو به صورت پیاده و سوار بر شتر لاغر از راه‌های دور خواهند آمد تا به فایده‌ها و منافع خویش برسند و الله را در روزهای خاص و معین یاد کنند».

جهانیان به این ندای توحیدی ابراهیم عليه السلام لبیک گفته و مردم هر سال از اطراف سرزمین عربستان، برای انجام مناسک حج، به آنجا می‌آمدند. ولی متأسفانه آن خانه‌ای که بر مبنای توحید خالص بنا شده بود، بتکده‌ای قرار گرفت و سیصد و شصت بت در آنجا قرار داده شد و کسی که شایسته واقعی تولیت آن بود، از آنجا اخراج گردید و هشت سال کامل نتوانست به آن جا بازگردد.

سرانجام، وقت غلبه حق بر باطل فرا رسید و جانشین ابراهیم و پیروانش را فرصت حاصل شد تا دوباره این شعار ابراهیمی زنده گردد. بر همین اساس در سال نهم هجری حج فرض گردید^(۱). اما پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در آن سال هم، نتوانست این فریضه عظیم را به جا آورد، زیرا که عرب‌ها رسم داشتند که خانه کعبه را عریان طواف کنند و آن حضرت صلی الله علیه و آله چنین منظره کریهی را نمی‌توانستند تحمل کنند. به همین جهت، حضرت ابوبکر و حضرت علی رضی الله عنهما را به مکه اعزام کردند تا در خانه کعبه بروند و اعلام کنند: در آینده هیچ‌کس نمی‌تواند خانه کعبه را به طور عریان طواف کند^(۲).

علت دیگری که آن حضرت صلی الله علیه و آله در این سال حج نکردند، این بود که طبق ضابطه «نسیء» که مشرکان وضع کرده بودند و ماه‌ها را جابجا می‌کردند، ماه حج در آن سال در ذوالقعدة قرار داده شده بود. چنانکه حج سال نهم هجری در همین ماه انجام

۱- زادالمعاد / ۱۸۰.

۲- صحیح مسلم، کتاب الحج باب لا یحج البیت مشرک ولا یطوف بالبیت عریان.

گرفت. به همین جهت آن حضرت ﷺ یک سال منتظر ماندند و زمانی که حج در ماه اصلی خود قرار گرفت. حج ادا کردند^(۱).

اصلاحات حج

گرچه حج در میان کفار رواج داشت، ولی صورت و روش آن را کاملاً تغییر داده خرافات و بدعات زیادی در آن افزوده بودند، از همه مهم‌تر این که هدف از حج و تمام عبادات، یاد خدا و توجه به سوی اوست. لیکن عرب‌ها در دوران حج گرد می‌آمدند و به جای ذکر خدا، مفاخر و شاهکارهای پدران و نیاکان خود را بیان می‌کردند. آیه ذیل به همین امر اشاره می‌کند:

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾ [البقرة: ۲۰۰]^(۲).

«پس هرگاه مناسک حج را به‌جا آوردید، پس الله را یاد کنید، همانگونه که پدران خویش را یاد می‌کنید بلکه بیشتر از آن».

مخصوصاً اهل مدینه چنین عمل می‌کردند که بت منات را طواف می‌کردند و هنگام طواف خانه کعبه، میان صفا و مروه، سعی نمی‌کردند. حال آن که یکی از مقاصد مهم حج این است که یادگارها و مناسک ابراهیمی عیناً به‌جای آورده شوند و سعی میان صفا و مروه از یادگارهای عصر ابراهیم عليه السلام است، به همین جهت این آیه نازل شد:

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ [البقرة: ۱۵۸].

«همانا صفا و مروه از شعایر دین الهی هستند، پس هرکس حج و یا عمره انجام داد و بین صفا و مروه سعی نمود گناهی بر وی نیست».

۱- پیامبر گرامی اسلام ﷺ در خطبه حجة الوداع چنین فرمودند: «الزَّمانُ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ: ثَلَاثٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ، وَذُو الْحِجَّةِ، وَالْمُحَرَّمُ، وَرَجَبُ مُضَرَ الَّذِينَ بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ» و این اشاره به همین مطلب بود.

۲- اسباب النزول واحدی.

یک روش رایج این بود، اکثر مردم که توانایی توشه سفر را نداشتند، بدون مقدمه به سوی خانه کعبه حرکت می کردند و می گفتند: ما متوکل هستیم. آن ها در مسیر راه مواجه با فقر و گداگری می شدند، به همین جهت این آیه نازل گردید:

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ [البقرة: ۱۹۷]^(۱).

در حال احرام، گرفتن و یا تراشیدن موهای سر ممنوع است، ولی مشرکان جاهل بسیار افراط می کردند تا جایی که موهای بعضی آنقدر آلوده شده شپش گرفته بود که خطر از دست دادن بینایی وجود داشت. با وجود این، موها را نمی تراشیدند و چون در اسلام همواره این امر مورد توجه است که عبادت و احکام آن، باعث تکلیف مالاطلاق نباشد، از این جهت این دستور نازل شد:

﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَاهٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾ [البقرة: ۱۹۶].

هنگام قربانی رسم بود که خون حیوان را بر در و دیوار خانه کعبه می مالیدند و این عمل را ثواب می پنداشتند، در این مورد آیه ذیل نازل شد^(۲):

﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ﴾ [الحج: ۳۷].

«هرگز به خداوند گوشت و خون قربانی شما نمی رسد، بلکه تقوای شما تا به او می رسد».

در این آیه، فقط از این کار منع گردید، بلکه اعلام شد که قربانی خودش مقصود به ذات و قابل توجه نیست، بلکه آنچه مهم است این است که آنچه خداوند قبول می کند و مورد پسند اوست، تقوا و پرهیزگاری است.

یکی دیگر از رسوم حج که قریش برخلاف اصول اسلام وضع کرده بودند، این بود که رفتن به عرفات را که از ارکان حج است، بر خود لازم نمی دانستند و می گفتند: ما ساکنان حرم هستیم و از حدود حرم بیرون نمی رویم، زیرا این اهانت به خاندان ما است، به همین جهت فقط تا مزدلفه می رفتند و در آنجا متوقف می شدند. سایر عربها به عرفات می رفتند و از آنجا به مزدلفه و منی می آمدند. چون یکی از اصول اصلی

۱- بخاری کتاب الحج باب ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾.

۲- تفسیر بیضاوی.

اسلام مساوات است و در عبادات، همگی به طور یکسان باید عمل کنند، به همین منظور این حکم نازل گردید^(۱):

﴿فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْتُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِّنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الصَّالِينَ ﴿۱۹۸﴾ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَأَسْتَعْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۹۹﴾﴾ [البقرة: ۱۹۸-۱۹۹].

«پس هرگاه از عرفات حرکت کردید، پس الله را در نزد مشعر الحرام یاد کنید و او را یاد کنید، همچنانکه شما را هدایت نمود و به درستی که قبلاً شما از گمراهان بودید. سپس حرکت کنید از جایی که مردم حرکت کردند و از خداوند طلب آمرزش کنید، همانا خداوند بخشاینده و مهربان است.»

همچنین در مورد جانور قربانی، چون معتقد بودند که این حیوان برای خدا نذر شده، از این جهت بر آن سوار نمی شدند و مشقت و پیاده روی را متحمل می شدند. این رسم تا ابتدای اسلام وجود داشت، یک بار رسول اکرم ﷺ شخصی را دیدند که در سفر حج شتر قربانی با وی همراه است، ولی بر آن سوار نمی شود و پیاده می رود. آن حضرت فرمودند: سوار شو! وی اظهار داشت: این شتر قربانی است. آن حضرت دوباره به وی تذکر دادند و او دوباره همین پاسخ را داد. آن حضرت به عنوان تنبیه فرمودند: بنشین^(۲)!

نوعی حج بود که به آن حج «مصمت» می گفتند، یعنی کسی که به حج می رفت از آغاز تا پایان آن با زبان چیزی نمی گفت. اسلام از اینگونه تحمل مشقت ها منع کرد. در صحیح بخاری مذکور است که یک بار حضرت ابوبکر رضی الله عنه یکی از زنان «احمس» را دید که با کسی سخن نمی گفت. پس از تحقیق معلوم شد که نیت حج «مصمت» کرده است. حضرت ابوبکر رضی الله عنه اظهار داشت: این امر جایز نیست، این عمل از رسم های دوران جاهلیت است^(۳). بزرگترین مسئله منافی با عفت و حیاء این بود که غیر از قریش، دیگر اعراب، چه مرد و چه زن، خانه کعبه را عریان طواف می کردند. زنان نیز برهنه طواف می کردند و این سرود را می خواندند:

۱- صحیح بخاری ۱ / کتاب الحج ص ۲۴۶.

۲- بخاری، کتاب الحج.

۳- بخاری ۱ / ۵۴۱.

اليوم يبدو بعضه أو كله وما بدأ منه فلا أحله
 «امروز قسمتی از آن و یا تمام آن ظاهر می‌شود و آنچه ظاهر شود آن را حلال
 نمی‌کنم».

چنانکه این آیه نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾
 [الأعراف: ۳۱]. بر همین اساس، در سال نهم هجری آن حضرت ﷺ ابوبکر صدیق رضی الله عنه را
 فرستاد تا در موسم حج اعلان کند که در آینده هیچ کس حق ندارد برهنه حج کند^(۱).

۱- صحیح بخاری، صحیح مسلم و تمام کتب احادیث، باب لا یطوف بالبیت عریانا.

معاملات

بر مبنای روش تدریجی‌ای که در تکمیل شریعت ملحوظ بوده است، احکام و قوانین ارث، نکاح، طلاق، قصاص، تعزیرات و غیره، مدت‌ها بعد از بعثت نازل شدند، و علت تأخیر نزول آن‌ها این بود که برای اجرای این احکام، نیاز به یک قوه مجریه قوی بود که تا آن موقع، اسلام چنین قوه‌ای را در اختیار نداشت. شکل‌گیری قدرت سیاسی اسلام، بعد از غزوه بدر آغاز شد. احکامی که در سال اول و دوم هجرت نازل شدند، تحویل قبله، فرضیت روزه، زکات فطر، نماز عید و قربانی بود. وقتی در سال سوم هجری، نفوذ و قدرت اسلام توسعه یافت، نخست قانون و احکام ارث نازل شد.

ارث

وقتی مسلمانان به مدینه آمدند، وضعیت چنین بود که پدر مسلمان، و فرزند کافر، یک برادر مسلمان و یا یک برادر کافر بود. در آن موقع، اجرای قانون ارث غیر ممکن بود. از این جهت وقتی آن حضرت ﷺ به مدینه آمدند، میان مهاجرین و انصار مؤاخات (برادری) برقرار کردند که براساس آن، اگر یکی از انصار می‌مرد، ارث او به برادر مهاجر وی می‌رسید^(۱).

از دوران قدیم نیز میان اعراب رسم بود که دو نفر با یکدیگر پیمان می‌بستند که ما وارث یکدیگر هستیم و چون یکی از آن دو می‌مرد، آن دیگر وارث او به حساب می‌آمد. ولی در سال سوم هجری این حکم با این آیه قرآن منسوخ شد:

﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾ [الأنفال: ۷۵].

بر مبنای این آیه توارث، مؤاخات از بین رفت و توارث فقط در میان ذوی الارحام باقی ماند. قبل از نازل شدن حکم ارث، قرآن مجید حکم و ضابطه وصیت را نازل کرده

۱- این اظهار نظر مفسران است، ولی در صحیح بخاری و غیره از ابن عباس روایت شده که این حکم در آیه ذیل منسوخ شده: ﴿وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوْلَىٰ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ ۚ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتَوْهُمْ نَصِيبُهُمْ﴾ [النساء: ۳۳] ر.ک: (صحیح بخاری تفسیر آیه فوق).

بود. یعنی شخصی درباره مال و ثروت خود وصیت می کرد که چه مقدار از اموال وی به چه کسانی داده شود. پس از مرگ وی، طبق وصیت عمل می شد. پیش از مرگ، این وصیت بر هر مسلمان فرض بود:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۱۸۰].

کسانی که به سفر می رفتند، قرآن قانون استشهاد را برای آنها اعلام داشت و پنهان کردن شهادت و گواهی را گناه بیان نمود. چنانکه در سوره بقره و سوره مائده به طور مفصل ذکر شده است.

جمعیت مسلمانان بعد از غزوه بدر، روز به روز رو به افزایش و گسترش بود و قبایل مختلف به اسلام روی می آوردند، به همین لحاظ نیاز به قانون خاص توارث وجود داشت و در قانون وصیت، این مشکل هم پیش آمد که در مواقع مرگ های ناگهانی، اجرای ضابطه خاصی برای تقسیم ارث ممکن نبود، مثلاً صدها نفر در جهاد شرکت می کردند و معلوم هم نبود که چه کسانی شهید می شوند. در چنین حالی که وصیتی از جانب میت باقی نمانده بود، هرکس از وراثت که فرصت به دست می آورد، اموال و ترکه میت را تصاحب می کرد، چنانکه در غزوه احد، همین مسأله پیش آمد. سعد بن ربیع که از سرمایه داران و ثروتمندان صحابه بود، شهید شد. همسرش به محضر رسول اکرم ﷺ حضور یافت و عرض کرد: سعد شهید شده و دو دختر از وی باقی است، ولی برادرش تمام اموال و دارایی های وی را تصاحب کرده است. آن حضرت ﷺ فرمودند: خداوند فیصله می کند (آنگاه غالباً این آیه نازل شد) و تمام احکام ارث را بیان کرد: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾ [النساء: ۱۱]. رسول اکرم ﷺ برادر سعد را خواست و فرمود: دو سوم از مال متروکه سعد را به دخترانش و یک هشتم به همسرش بدهید و آنچه باقی بماند مال تو است.

عرب ها زنان را از حق ارث محروم می کردند و بر این باور بودند که ارث مال کسانی است که شمشیر می زنند، یعنی مال مردان. سایر ملت های جهان نیز همین رسوم را داشتند، ولی اسلام برای اولین بار بر این رسم باطل خط بطلان کشید و از این قشر ضعیف حمایت نمود و برای آنان سهم خاصی در ارث در نظر گرفت.

وصیت

حکم وصیت بعد از احکام ارث باقی بود، ولی چون خطر از بین رفتن حق وارثان مستحق وجود داشت، لازم بود که وصیت محدود شود. در سال دهم هجری سعد بیمار شد، رسول اکرم ﷺ به عیادتش رفت، او اظهار داشت: من در لبه مرگ قرار گرفته‌ام و فقط یک دختر دارم، لذا می‌خواهم دو سوم دارایی‌های خود را صدقه کنم، آن حضرت اجازه ندادند. وی درخواست صدقه نصف را کرد آن حضرت این را هم قبول نکردند، چنانکه در آخر گفت: یک سوم را صدقه می‌کنم؟ آن حضرت فرمودند: «یک سوم نیز بسیار است. اگر وارثان بعد از میت، غنی و بی‌نیاز باشند، بهتر از این است که فقیر باشند و گداگری کنند»^(۱).

ولی صدقه یک سوم را جایز قرار دادند. از آن به بعد، وصیت بیش از یک سوم منع گردید.

وقف

وقف در اسلام، از اهمیت بسیاری برخوردار است و آن قدر که اسلام برای این امر اهمیت قائل شده، مذاهب دیگر قائل نشده‌اند، بلکه در مذاهب دیگر اسمی از وقف هم وجود ندارد. بر همین اساس، شاه ولی الله محدث دهلوی در حجة الله البالغة، ادعا کرده که اسلام بانی قانون وقف است. سابقه وقف در اسلام طولانی است. رسول اکرم ﷺ در سال اول هجرت، در مدینه خواستند، مسجد نبوی را بنا نهند. زمین آن متعلق به دو یتیم بود، آن حضرت خواستند بهای آن را بپردازند، ولی آن‌ها از فروش آن امتناع کردند و اظهار داشتند: «لَا وَاللَّهِ لَا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلَّا إِلَى اللَّهِ». «خیر، سوگند به خدا! ما بهای آن را نمی‌خواهیم. بهای آن را از خداوند دریافت خواهیم کرد».

این اولین وقف در اسلام، و وقف بسیار ساده‌ای بود. چنانکه امام بخاری رحمته این حدیث را در بحث اثبات وقف مشاع، نقل کرده است. پس از آن در سال چهارم یا پنجم هجری وقتی این آیه نازل شد. ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حُبُّونَ﴾ [آل عمران: ۹۲]. ابوطلحه انصاری به محضر رسول اکرم ﷺ حضور یافت و عرض کرد: یا رسول الله!

«بیرحا» (چاه حا) از تمام دارائی‌های من مرا دوست‌تر است و می‌خواهم آن را در راه خدا صدقه کنم و اجر و پاداش آن را از خداوند می‌خواهم. شما در هر راهی که می‌خواهید آن را صرف کنید. چنانکه با نظر و مشورت آن حضرت، منافع و درآمد آن را بر عزیزان و خویشاوندان خود وقف کرد.

صورت وقف تا آن موقع، چنین بود که آن را از ملک خویش درآورده در ملک خدا قرار می‌دادند. ولی در سال هفتم هجری، بعد از غزوه خیبر، وضعیت آن روشن گردید. در غزو خیبر قطعه زمینی به حضرت عمر رسیده بود، وی خواست آن را وقف کند به محضر پیامبر اکرم ﷺ حضور یافت، آن حضرت فرمودند:

«إِنْ شِئْتَ حَبَسْتَ أَصْلَهَا، وَتَصَدَّقَ بِهَا». «اگر می‌خواهی اصل آن را نگه دار و منافع آن را صدقه کن».

چنانکه با این شرایط وقف شد: «أَنَّه لَا يُبَاعُ أَصْلُهَا وَلَا يُوهَبُ وَلَا يُورَثُ». «اصل آن فروخته نمی‌شود و نه هبه و نه به ارث برده می‌شود».

نکاح و طلاق

اصلاحاتی که در مورد نکاح انجامید، تفصیل آن‌ها تحت عنوان «اصلاحات» بیان خواهد شد. در این جا فقط این قدر توضیح کافی است که پیش از اسلام، میان عرب‌ها چندین نوع نکاح رواج داشت که علاوه بر یک نوع، سایر انواع آن همگی مشابه با زنا است. اسلام تمام آن‌ها را غیر جایز قرار داد. ازدواج موقت که از دوران جاهلیت رواج داشت، در مراحل مختلف، گاهی حلال و گاهی حرام می‌شد، تا این که در سال هفتم هجری در غزوه خیبر، قطعاً حرام گردید و در زمان خلافت فاروق اعظم برای تأکید بیشتر، عمر فاروق بر بالای منبر حرمت آن را یادآور شد.

دیگر احکام نکاح و طلاق مانند محارم شرعی، حرام‌نبودن زن فرزندخوانده، محدودیت ازدواج، تعیین عدد طلاق، تعیین زمان عدت، لزوم مهر،ظهار (نوعی از طلاق که همسر را به محرمات تشبیه می‌دهد) و لعان، تمام این موارد تحت عنوان اصلاحات بیان خواهد شد. البته تمام این احکام در قرآن مجید ذکر شده، آیات آن‌ها در سال‌های چهارم و پنجم هجری نازل شده است.



حدود و تعزیرات

حدود و تعزیرات

در این جهان مادی هیچ چیزی به قدر جان آدمی ارزش و اعتبار ندارد. اکثر قوانین حدود و تعزیرات چند سال پس از هجرت نازل شدند. ولی حکم قتل نفس در مکه نازل شده بود:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ [الإسراء: ۳۳].

«و به قتل نرسانید نفسی را که خداوند کشتنش را حرام قرار داده، مگر با حق و هرکس به ناحق کشته شده وارث او را حق قصاص داده‌ایم، پس در کشتن زیاده‌روی نکنند، زیرا که او مورد نصرت قرار می‌گیرد».

پیش از اسلام نیز میان اعراب قوانینی برای قتل و قصاص وجود داشت. مجموعه حدود و تعزیرات تورات نزد قوم یهود که از موقعیت اجتماعی خاصی برخوردار بود وجود داشت. ولی چون عرب‌ها دارای قدرت و حکومت اجرایی و روحیه اخلاقی نبودند، اجرای این احکام دشوار می‌نمود، پس از این که آن حضرت ﷺ به مدینه تشریف آوردند، یهود نیز برای حل و فصل اختلافات خود به محضر ایشان رجوع می‌کردند، و ایشان براساس احکام تورات میان آن‌ها داوری می‌کردند. یک قتل در میان عرب‌ها باعث کشتارها و جنگ‌های قبیله‌ای شدیدی می‌شد. پس از جنگ بدر، وقتی اسلام قوت گرفت، حکم قصاص نازل گردید. قبلاً بیان شد که در اطراف مدینه دو قبیله بنوقریظه و بنونضیر از قبایل یهود زندگی می‌کردند. قبیله بنونضیر از اعتبار و رتبه والایی برخوردار بود. به همین جهت چنانچه فردی از بنونضیر به دست قبیله بنوقریظه کشته می‌شد، بنونضیر از قاتل قصاص می‌گرفتند و چنانچه از بنوقریظه فردی به دست بنونضیر کشته می‌شد، دیه وی به مقدار یکصد «وسق» خرما از بنونضیر گرفته می‌شد. پس از هجرت آن حضرت به مدینه، چنین قتلی رخ داد. آن‌ها برای حل و فصل قضیه نزد آن حضرت مراجعه کردند که در همین رابطه چند آیه از سوره مائده نازل شد و یکی از آیات این است:

﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾ [المائدة: ۴۵].

«و بر آنان مقرر داشتیم که نفس در مقابل نفس، چشم در مقابل چشم، بینی در مقابل بینی، گوش در مقابل گوش قصاص می‌شود و از زخم‌ها نیز قصاص گرفته می‌شود».

این حکم گرچه در مورد یهود نازل شده بود، ولی آیه‌ای دیگر مسئله قصاص را چنین توضیح داده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

این فرمان، عدالت و مساوات را در جهان برای همیشه در این مورد اعلام می‌دارد. مسئله دیه میان یهود رواج نداشت، ولی میان اعراب وجود داشت و اسلام با بیان اصلاحاتی آن را باقی گزارد.

﴿فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْهُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

تا آن موقع هنوز تفاوتی میان قتل عمد و خطا وجود نداشت. در سال ششم هجری یکی از مسلمانان به طور خطا توسط یک نفر مسلمان کشته شد و یکی از قریش به دست یکی از مسلمانان انصار کشته شد، رسول اکرم ﷺ با پرداخت دیه به برادر مقتول رضای وی را جلب نمود، سپس وی به صورت منافقانه مسلمان شد و با فریب، شخص انصاری را به قتل رساند و نزد قریش پناهنده شد. با توجه به این وقایع در مورد قتل خطا احکامی نازل شد:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۹۲﴾ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَعَظِيبٌ لِلَّهِ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿۹۳﴾﴾ [النساء: ۹۲-۹۳].

«و برای فرد مؤمن شایسته نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر قتلی که اشتباهی روی دهد و هرکس مؤمنی را اشتباهی به قتل رساند، پس یک برده مؤمن به طور کفاره آزاد کند و خون بهایش را به وارثان بپردازد مگر این که عفو نمایند، پس اگر مقتول از دشمنان شما باشد و مسلمان نیز باشد پس آزاد کردن یک برده مسلمان کافی است و چنانچه مقتول از کسانی باشد که میان شما و آنان پیمان صلح منعقد است، پس لازم است که خون بهای او به وارثانش پرداخت شود و یک برده مسلمان نیز آزاد گردد و هرکس برده‌ای را نیافت پس دو ماه بیایی روزه گیرد، تا مورد توبه و مغفرت الهی قرار گیرد و خداوند دانا و حکیم است و هرکس مسلمانی را عمداً به قتل رساند پس کیفر او آتش دوزخ است که برای همیشه در آن باقی خواهد ماند و خشم و لعنت خدا بر وی خواهد بود و خداوند برای او عذابی بزرگ آماده ساخته است.»

ابن عباس می‌گوید: این آخرین حکم درباره قتل و قصاص است که نازل شد. حرمت و ارزش جان آدمی در روز فتح مکه اعلام گردید و آن حضرت ﷺ فرمودند: تمام خون‌های دوره جاهلیت در زیر قدم‌های من هستند. بعد از آن دیه قتل خطا بیان شد^(۱). و مبلغ چهارصد دینار خون بهای آن بر اهل قریه و قبیله قاتل تعیین گردید^(۲). تا سال ششم هجری، تعدادی از افراد قبیله «عکل» و «عرینه» به مدینه آمده، اسلام را پذیرفتند، آب و هوای مدینه با آن‌ها سازگار نشد. آن حضرت ﷺ آن‌ها را به چراگاه‌های خارج از مدینه هدایت کرد تا در آجا اقامت گزینند. آن‌ها به آنجا رفتند و در آنجا در فرصت مناسب بر شبان‌های مسلمانان حمله کردند و آنان را به طرز فجیعی شکنجه داده به قتل رساندند و دام‌ها را غارت کردند. مسلمانان آنان را تعقیب و دستگیر کردند و به مدینه آوردند، طبق دستور آن حضرت به همان صورت مورد شکنجه قرار گرفته به قتل رسیدند. آنگاه خداوند برای راهزنان احکام جداگانه‌ای نازل کرد و اعلام نمود^(۳):

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُجَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۳۳﴾﴾ [المائدة: ۳۳].

۱- ابوداود کتاب الدیات، باب فی دية الخطأ شبه العمد.

۲- ابوداود دیات الأعضاء.

۳- ابوداود کتاب الحدود باب المحاربة.

«همانا کیفر کسانی که با الله و رسولش جنگ می‌کنند و در زمین از طریق راهزنی فساد برپا می‌کنند این است که کشته شوند و یا به دار آویخته شوند و یا دست‌ها و پاهایشان به صورت چپ در راست بریده شوند و یا این که تبعید گردند این رسوایی دنیوی است و برای آنان در جهان آخرت عذاب بزرگی خواهد بود».

بعد از حفظ جان، حفظ مال اهمیت دارد. قبل از اسلام میان عرب‌ها قطع دست دزدها نیز رواج داشت، اسلام آن را باقی گذاشت و فرمود:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾ [المائدة: ۳۸].

زنی از قبیله بنی مخزوم، در سال هشتم هجری (هنگام فتح مکه) مرتکب سرقت شد و چون وی از یک خاندان وجیه و شریف بود، مسلمانان خیلی مضطرب شدند. اسامه بن زید از دوستان و یاران خاص آن حضرت ﷺ بود، به او متوسل شدند تا نزد پیامبر اکرم ﷺ در این باره سفارش کند، تا دست آن زن قطع نشود. آن حضرت برآشفته شدند و مردم را گرد آوردند و خطبه‌ای ایراد کرده فرمودند:

«سبب نابودی امت‌های پیش از شما همین بود که احکام و قوانین را بر افراد طبقه پایین جاری می‌کردند و چون افراد طبقات بالا مرتکب جرم می‌شدند، از اجرای احکام و مقررات بر آنان صرف نظر می‌کردند. سوگند به خدا! اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند، دستش را قطع خواهیم کرد».

این خطبه آن حضرت چنان تأثیری بر مسلمانان گذارد که بلادرنگ اقدام به اجرای حکم سرقت کردند^(۱).

میان عرب‌ها برای زنا کیفر خاصی مقرر نشده بود، برای یهود طبق دستور تورات سزای زنا سنگسار بود، ولی بر اثر ضعف عملی و اخلاقی، آن را اجرا نمی‌کردند. یهودیانی که در اطراف مدینه زندگی می‌کردند برای زناکننده به جای رجم این سزا را مقرر کرده بودند که صورت مجرم را سیاه کرده در کوچه و بازار تشهیر می‌کردند، هنگامی که آن حضرت ﷺ به مدینه آمدند، قضیه شخصی که مرتکب زنا شده بود برایشان عرضه شد. (غالباً این جریان متعلق به سال سوم هجری است). آن حضرت از آنان پرسیدند: «در شریعت شما سزای چنین مجرمی چیست؟» آنان رسم خود را بیان

کردند، آن حضرت از آن‌ها تورات خواست و گفت: حکم این جرم را در آن برایم بخوانید. آنان بر آیهٔ رجم انگشت گذاشتند و آن را پنهان کردند. آنگاه یکی از یهود که مسلمان شده بود، آن را به آن حضرت نشان داد و برایش قرائت کرد، آن حضرت فرمودند: بار الها! من اولین کسی هستم که این فرمان تو را که آنان نادیده گرفته‌اند، احیا و اجرا می‌کنم^(۱). چنانکه به رجم آن شخص دستور دادند و وی سنگسار شد.

در سال پنجم هجری، سورهٔ نور نازل شد که در آن سزای زنا یکصد ضربه شلاق بیان شده است. حضرت عمر فاروق رضی الله عنه می‌گوید: حکم رجم را نیز قرآن باقی گزارد، البته تلاوتش منسوخ گردید^(۲).

به هر حال، از احادیث ثابت می‌شود که حکم زنا برای کسانی که ازدواج نکرده‌اند یکصد ضربه شلاق و برای کسانی که ازدواج کرده‌اند، رجم مقرر شده است. چنانکه در سال هفتم هجری یکی از مسلمانان مرتکب این جرم شد و گرچه مردم از این امر اطلاعی نداشتند، ولی وی سزای دنیا را بر سزای آخرت ترجیح داد و به محضر آن حضرت حاضر شد و اظهار داشت: یا رسول الله! من مرتکب گناه شده‌ام مرا پاک کنید. آن حضرت تحقیق و بررسی کردند و حکم رجم وی را صادر فرمودند^(۳).

شراب در سال پنجم هجری حرام گردید. در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله سزای خاصی برای نوشیدن آن مقرر نشده بود، به کسانی که شراب می‌نوشیدند تا چهل ضربه شلاق زده می‌شد. حضرت عمر فاروق رضی الله عنه در دوران خلافت خویش، هشتاد ضربه شلاق تعیین کرد^(۴).

حد قذف، (یعنی تهمت زدن زنان پاکدامن) در سال پنجم هجری نازل شد^(۵):

۱- ابوداود باب فی رجم الیهودیین.

۲- صحیح بخاری، رجم المحصن.

۳- تعیین تاریخ این واقعه مستند نیست، این سال را شارحان حدیث از این جهت تعیین کرده‌اند که در آن موقع ابوهزیره در مدینه بود و مسلم است که او در سال هفتم هنگام فتح خیبر به مدینه آمده بود.

۴- ابوداود باب إذا تتابع فی الخمر.

۵- واقعه افک مربوط به همین سال است و این آیه در همین رابطه نازل شد، پس سال نزول آن سال پنجم هجری است.

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَنِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤﴾﴾ [النور: ٤].

«و کسانی که زنان پاکدامن را تهمت می‌زنند و این تهمت را با چهار گواه نتوانند ثابت کنند، پس به آنان هشتاد ضربه شلاق بنزد و برای همیشه گواهی آنان را قبول نکنید، زیرا آن‌ها فاسق و گناهکار هستند».

در این جهان سه چیز بسیار مهم و باارزش هستند: جان، مال و آبرو. حدود و تعزیراتی که ذکر شدند، برای حفظ همین چیز بودند. به همین جهت رسول اکرم ﷺ بعد از نازل شدن این قوانین و مقررات، در سال دهم هجری در حجة الوداع در حرم چنین فرمودند:

«ای مسلمانان! جان، مال و آبروی هر مسلمان حرام است، مانند حرمت این روزهای مقدس در این شهر و در محدوده این حرم».

حلال و حرام

در میان عرب‌ها خوردن و نوشیدن هیچ محدودیتی وجود نداشت و نه چیزی حلال و یا حرام تلقی می‌شد. مردار و حشرات را هم می‌خوردند. البته بعضی از جانورانی که به نام بت‌ها نذر و رها می‌کردند، ذبح آن‌ها را گناه می‌دانستند، بعضی جانوران را اینگونه نذر می‌کردند که فقط مردان می‌توانند از آن بخورند، زنان نمی‌توانند بخورند و یا اگر جانور مرده متولد شد، مردان و زنان می‌توانند بخورند و اگر زنده متولد شد، فقط مردان بخورند و از این قبیل، رسم‌های خرافی دیگری نیز وجود داشت. سوره انعام که در مکه نازل شد، اینگونه رسم‌ها را بیان می‌کند. اکثر احکام اسلام گرچه در مدینه نازل شدند، اما نزول حلت و حرمت خوردنی‌ها از مکه شرع شده بود. چنانکه در سوره انعام اینگونه رسم‌های خرافی مشرکان رد و باطل اعلام شد:

﴿قُلْ لَا آجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤٥﴾﴾ [الأنعام: ١٤٥].

«بگو ای پیامبر! در آنچه بر من وحی گردیده چیز حرامی برای خورنده نمی‌بینم مگر مردار و یا خون ریخته شده و یا گوشت خوک که حرام و پلید است و یا آنچه برای غیر

خدا ذبح و داده شود، پس هرکس مضطر و مجبور شد، بدون این که از حد نیاز تجاوز کند پس همانا پروردگار تو بخشاینده و مهربان است.»
 مشرکان از این امر شگفت زده شده بودند که چگونه آنچه خودش بمیرد، حرام و آنچه را ذبح کنیم حلال است، حال آن که فرق و تفاوتی میان این دو نیست، در پاسخ به این شبهه آنان آیه ذیل نازل شد:

﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ أَسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا

مِمَّا ذُكِّرَ أَسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ﴾ [الأنعام: ۱۱۸-۱۱۹].

«پس بخورید از آنچه نام خدا بر آن برده شده است اگر شما به آیات خداوند ایمان دارید و چرا از آنچه نام خدا بر آن گرفته شده نمی خورید در حالی که خداوند آنچه را بر شما حرام است با تفصیل بیان کرده است.»

سپس در مکه معظمه این آیه سوره نحل نازل شد: ﴿فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ﴾ [النحل: ۱۱۴]. که در آن همان حکم گذشته اعاده شد و چهار چیز: مردار، خون، خوک و آنچه بر بتها نذر شود، حرام اعلام گردید. بعد از ورود به مدینه این آیه سوره بقره: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ﴾ [البقرة: ۱۷۳] نازل شد و برای سومین بار محرمات چهارگانه بیان شدند. عربها به مسأله حرام و حلال توجه اندکی داشتند، علت این امر علاوه بر جهالت و وحشی گری، افلاس و تهیدستی بود. به همین جهت وقتی وضعیت مالی مسلمانان روز به روز بهتر می شد، تشخیص حلال و حرام و مراعات آن نیز بیشتر می شد. مردم عموماً جانوری را مردار می دانستند که بر اثر بیماری می مُرد و چنانچه به صورت دیگر می مُرد آن را حرام نمی دانستند. چهار، پنج سال بعد از هجرت، تفصیل مردار در سوره مائده چنین بیان گردید. هر جانوری که بر اثر خفگی ﴿الْمُنْخَنِقَةُ﴾ و افتادن از بالا ﴿الْمَوْفُودَةُ﴾ و یا از شاخ زدن جانور دیگری ﴿الْمُتْرَدِيَّةُ وَاللَّطِيحَةُ﴾ و یا این که درنده ای آن را کشته باشد ﴿وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ﴾ فقط همان جانور حلال است که آن را ذبح کرده اید. ﴿إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾.

در سال هفتم هجری، وقتی اموال و زمین های خیبر به دست مسلمانان درآمدند، برای حرمت بعضی از جانوران احکامی صادر شد، چنانکه اعلام گردید، از امروز به بعد الاغ، جانوران درنده و پرندگانی که دارای چنگ و پنجه هستند، حرام اند. در سال

هشتم هجری، بعد از فتح مکه، قبیله «طی» که مسیحی بود، مسلمان شد و بعضی از مسیحیان شام نیز مسلمان شدند. آن‌ها سگ‌های شکاری داشتند که با آن‌ها شکار می‌کردند، وقتی مسلمان شدند و برای آن‌ها معلوم شد که جانوران «خود مرده» حرام اند، درباره وضع خودشان و این که به وسیله سگ‌ها شکار می‌کنند، از آن حضرت پرسیدند، در پاسخ به سؤال آن‌ها این آیه نازل شد:

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ﴾ [المائدة: ۴].

«از تو می‌پرسند چه چیزی برای آنان حلال است، بگو هر شیء پاکیزه حلال است.» در باره جانورانی که به وسیله آن‌ها شکار می‌کنند، این توضیح وجود دارد که اگر آن‌ها آموزش دیده باشند و هنگام رهاکردن به دنبال شکار، نام خدا برده شود آن شکار حلال است.

حرمت شراب

دشمنان و مخالفان اسلام می‌پندارند بزرگترین علت گسترش اسلام این بوده است که بیشتر احکام آن (مانند ازدواج‌های متعدد و غیره) در جهت هواهای نفسانی بوده، به همین جهت اعراب در پذیرش آن ایثار و یا شهادتی از خود نشان ندادند، بلکه اسلام آن‌ها را به چیزهایی دعوت می‌کرد که مطابق با خواست و میل نفسانی آنان بوده است. بحث و تحقیق در حول این موضوع بعداً بیان خواهد شد، در اینجا، فقط چگونگی حرمت شراب را به لحاظ تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

هیچ چیزی به اندازه شراب مورد محبت و علاقه اعراب نبوده است. تمام سرزمین عربستان با این بیماری مواجه بود و همچنانکه سایر احکام اسلام به طور مصلحتی تدریجاً نازل شدند، شراب نیز به تدریج حرام گردید. میان مردم مدینه، نوشیدن شراب خیلی رواج داشت. افراد بزرگ و شریف هم به طور علنی شراب می‌نوشیدند. افراد صالحی نیز بودند که نوشیدن شراب را امری خلاف و نادرست دانسته و آن را ترک کرده بودند. هنوز اسلام در این باره اظهار نظری نکرده بود که مردم شروع به پرسیدن کردند و خواستار بیان حکم شرعی شراب شدند. حضرت عمر رضی الله عنه اظهار داشت: «اللهم بين لنا في الخمر بيانا شافيا» (بار الها! حکم شراب را برای ما بیان بفرما)، آنگاه این آیه نازل شد:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾ [البقرة: ۲۱۹].

«از تو درباره شراب و قمار سؤال می‌کنند بگو در آن‌ها منافعی برای مردم وجود دارد ولی ضرر و گناه آن‌ها از نفع آن‌ها بیشتر است.»

بعد از نزول این آیه، هنوز مردم شراب می‌نوشیدند. یک بار یکی از انصار، حضرت علی و حضرت عبدالرحمن بن عوف را دعوت کرد و شراب آورد. بعد از غذا وقت نماز مغرب فرا رسید و به امامت حضرت علی علیه السلام نماز خوانده شد. ولی چون ایشان بر اثر نوشیدن شراب نشه بود، در نماز مرتکب اشتباه شد. دوباره حضرت عمر دعا کرد: پروردگارا! حکم صریح شراب را برای ما بیان کن! آنگاه این آیه نازل شد:

﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾ [النساء: ۴۳].

«در حالی نشگی نماز نخوانید، تا این که آنچه را می‌خوانید بفهمید.»

بعد از نازل شدن این آیه، چون وقت نماز فرا می‌رسید، به دستور نبی اکرم صلی الله علیه و آله اعلام می‌شد: هرکس شراب نوشیده است، حق شرکت در نماز را ندارد^(۱) ولی چون حکم حرمت قطعی نشده بود جز در مواقع نماز در دیگر اوقات مردم هنوز شراب می‌نوشیدند. حضرت عمر رضی الله عنه بار سوم همان دعا را کرد. در همان موقع بعضی‌ها شراب نوشیده بودند و چنان مست شده بودند که با یکدیگر درگیر شده و یکدیگر را مورد ضرب و شتم قرار داده بودند^(۲). آنگاه این آیه نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلُمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۹۰﴾ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ﴿۹۱﴾﴾ [المائدة: ۹۰-۹۱].

«ای مؤمنان! همانا شراب، قمار، نشانه‌های معبودان باطل و تیره‌های فال از عمل پلید شیطان است، پس از آن دوری جوئید تا شما رستگار شوید. همانا شیطان می‌خواهد از

۱- تمام داستان در ابوداود کتاب الأشربة مذکور است.

۲- صحیح مسلم ۲ / ۳۲۸ ذکر سعد وقاص.

طریق شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد الهی و از نماز بازدارد، پس آیا شما بازمی‌آیید».

بعد از نازل شدن این آیات، شراب قطعاً حرام گردید. در همان موقع رسول اکرم ﷺ دستور دادند تا در کوچه‌های مدینه اعلام کنند: از امروز به بعد شراب حرام است، ولی با وجود این خرید و فروش شراب همچنان ادامه داشت، تا این که در سال هشتم هجری، این هم حرام گردید. آن حضرت ﷺ مردم را در مسجد نبوی جمع کردند و این حکم را ابلاغ فرمودند^(۱): سپس در همان سال در زمان فتح مکه، آن حضرت ﷺ علناً خرید و فروش چیزهایی را که حرام هستند اعلام فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَرَّمَ بَيْعَ الْخَمْرِ، وَالْمَيْتَةِ وَالْخِزِيرِ وَالْأَصْنَامِ»^(۲). «الله و رسولش معامله شراب، خود مرده، خوک و بت‌ها را حرام کرده‌اند».

سرانجام، حرمت شراب با این وضع اعلام گردید. با وجود این هنوز معلوم نیست در چه سالی دقیقاً این اعلام صورت گرفت؟ محدثین و سیره‌نگاران نظریات مختلفی را در این باره اظهار داشته‌اند^(۳).

حافظ ابن حجر، در فتح الباری کتاب التفسیر سوره مائده «باب ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ

ءَامَنُوا﴾» می‌نویسد:

«وَالَّذِي يَظْهَرُ أَنَّ تَحْرِيمَهَا كَانَ عَامَ الْفَتْحِ سَنَةَ ثَمَانٍ كَمَا رَوَى أَحْمَدُ مِنْ طَرِيقِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ وَعَلَةَ قَالَ سَأَلْتُ بَنَ عَبَّاسٍ عَنْ بَيْعِ الْخَمْرِ فَقَالَ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ صَدِيقٌ مِنْ ثَقِيفٍ أَوْ دَوْسٍ فَلَقِيَهُ يَوْمَ الْفَتْحِ بِرَأْوِيَةَ حَمْرٍ يُهْدِيهَا إِلَيْهِ فَقَالَ يَا فُلَانُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا؟». «ظاهراً چنین معلوم می‌شود که شراب در سال هشتم هجری، در زمان فتح مکه حرام گردید و دلیل آن این است که امام احمد از عبدالرحمن بن وعله روایت کرد: من از عبدالله بن عباس پرسیدم که فروش شراب چگونه است؟ وی اظهار داشت: رسول اکرم ﷺ دوستی از قبیله «ثقیف» یا از «دوس» داشتند. او نزد آن حضرت، در

۱- صحیح بخاری تفسیر آیه ربوا و صحیح مسلم.

۲- صحیح بخاری و مسلم باب تحریم بیع الخمر والمیتة والأصنام.

۳- در سیرت النبی جلد اول برای اعلام حرمت شراب دو تاریخ ذکر شده تاریخ نخست از عموم سیره‌نگاران در این جا بیان شده است.

زمان فتح مکه آمد و مشکیزه‌ای از شراب به آن حضرت اهداء کرد، آن حضرت فرمودند: آیا تو را معلوم نیست که خداوند شراب را حرام کرده است؟^(۱)

به نظر ما این نظر حافظ ابن حجر و استدلال وی صحیح نیست. از این روایت فقط این قدر ثابت است که آن شخص از حرمت شراب تا زمان فتح مکه اطلاعی نداشت^(۱). این ثابت نیست که تا آن موقع حرمت آن نازل نشده بود. بسیاری از احکام هستند که خبر نزول آن‌ها به کسانی که دور هستند، خیلی دیر می‌رسد.

علاوه بر این، از خود روایات معلوم می‌شود که حرمت شراب، قبل از فتح مکه نازل شده است. این به هیچ وجه معقول نیست که چیز ناپاکی همچون شراب تا سال هشتم

۱- این نظر مؤلف کاملاً صحیح است، شخص مذکور از قبیله «ثقیف» و یا از قبیله «دوس» بود. قبیله «ثقیف» در سال هشتم هجری مسلمان شد. و قبیله «دوس» گرچه قبلاً مسلمان شده بود ولی از مدینه منوره خیلی دور بودند. علاوه بر این، نکته دیگری که محدثین گرامی به سوی آن توجه نکرده‌اند، اینست، همچنانکه قبلاً بیان شد حرمت نوشیدن شراب در سال چهارم هجری نازل شد، ولی خرید و فروش شراب همراه با حرمت ربا یکجا نازل شد و ربا در اواخر حرام شد. یعنی در سال هشتم هجری و نوشیدن شراب در اوایل، در مدینه منوره منع شده بود، لیکن اعلام عمومی آن در زمان فتح مکه انجام گرفت، همچنانکه در احادیث صحیح تصریح شده، رجوع کنید به صحیح بخاری تفسیر آیه ربا باب بیع المیتة والاصنام و صحیح مسلم باب تحریم بیع الخمر.

حافظ ابن حجر که معتقد است، شراب در سال هشتم هجری حرام گردیده در جلد اول فتح / ۱۶۱، در جواب قاضی عیاض مرقوم می‌دارد:

«قُلْتُ وَیُحْتَمَلُ أَنْ یَكُونَ تَحْرِیمُ التَّجَارَةِ فِیْهَا تَأَخَّرَ عَنْ وَقْتِ تَحْرِیمِ عَیْنِهَا وَاللَّهِ أَعْلَمُ».

در صحیح مسلم از ابوسعید خدری روایت شده که از آن معلوم می‌شود، نوشیدن شراب و معامله آن همزمان منع شده‌اند، لیکن بعد از آن، از روایت حضرت عایشه و جابر بن عبدالله رضی اللہ عنہما معلوم می‌شود که در روایت قبلی از ابوسعید خدری و یا یکی از راویان بعد از وی، تسامحی صورت گرفته است. علاوه بر این، علامه ابن حجر که از حدیث امام احمد بر نزول حرمت حکم شراب در فتح مکه استدلال کرده، آن حدیث در صحیح مسلم باب «تحریم بیع الخمر» نیز موجود است ولی در آن، فتح مکه مذکور نیست. «سلیمان ندوی»

هجری حلال باقی بماند و فقط دو سال قبل از وفات آن حضرت ﷺ حرمت آن اعلام گردد. در واقع شراب در سال سوم یا چهارم هجری حرام شده بود^(۱).

حرمت ربا

یکی از عادات و اخلاق ذمیمه‌ای که اعراب گرفتار آن بودند، سودخواری بود. به همین جهت احکام حرمت آن با تدریج نازل شد. قریش عموماً پیشه تجارت داشتند و کسانی که ثروتمند و غنی بودند به فقرا و مستمندان وام می‌دادند و ربا می‌گرفتند، هر مقدار که در پرداخت وام تأخیر می‌شد سود آن را اضافه می‌کردند. حضرت عباس عمومی پیامبر، قبل از اسلام از کسانی بود که در سطح بالایی کارهای سودی و ربوی انجام می‌داد^(۲). هنگامی که رسول اکرم ﷺ به مدینه آمدند بر اثر وجود تاجران یهودی ربا به شکل‌های مختلفی خیلی رواج داشت: نخست آن حضرت خرید و فروش طلا را به طور وام، ربا و ممنوع قرار دادند^(۳). سپس حرمت سود دو برابر و چهار برابر نازل شد.

۱- بزرگترین دلیل این است که وقتی حرمت شراب نازل شد، مسلمانان گفتند: پس حال برادران ما که در جنگ احد شرکت کرده و شهید شدند، چگونه خواهد بود، زیرا که آنان شراب نوشیده بودند؟ در جواب این آیه نازل شد: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ از این آیه معلوم است که حرمت شراب متصل بعد از جنگ نازل شده است و جنگ احد در همین سال روی داده است. در صحیح بخاری تحت تفسیر آیه مذکور این روایت از حضرت جابر نقل شده: «صَبَحَ أَنَسُ عَدَاةَ أُحُدِ الْحَمَرِ، فَقَتِلُوا مِنْ يَوْمِهِمْ جَمِيعًا شُهَدَاءَ وَذَلِكَ قَبْلَ تَحْرِيمِهَا» (صبح غزوه احد تعدادی از مردم شراب نوشیدند و همه آن‌ها در همان روز شهید شدند و این پیش از نزول حرمت شراب بود). در کنار روایت جابر به این روایت انس هم توجه شود:

«فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: قُتِلَ قَوْمٌ وَهِيَ فِي بُطُونِهِمْ، قَالَ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا» (پس از این که آیه حرمت شراب نازل شد بعضی از مردم گفتند: بعضی‌ها در حالی شهید شدند که شراب در شکم آنان بود، آنگاه این آیه نازل شد که بر آن مؤمنان در این باره گناهی نیست. (سید سلیمان ندوی)

۲- موطا امام مالک باب الربا.

۳- صحیح مسلم باب الصرف.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۳۰].

«ای مؤمنان! سود چند برابر نخورید و از خداوند بترسید تا رستگار شوید.»
پس از آن، مبادلهٔ اشیایی را که از یک جنس باشند، به طور کم یا زیاد منع فرمودند^(۱).

در سال هفتم هجری هنگام غزوه خیبر مسلمانان شروع به معاملات ربوی با تجار یهود کردند. در آن موقع آن حضرت اعلام فرمودند که طلا را با اشرافی فروختن به طور کم و زیاد ربا است^(۲). احکام مفصل درباره حرمت سود، در سال هشت هجری نازل شدند. بعد از سوره آل عمران، اولین آیهٔ سوره بقره در این باره نازل شد:

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَانْتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ﴾ [البقرة: ۲۷۵].

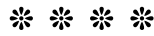
«آن‌هایی که سود می‌خورند از قبرهایشان مانند کسی که شیطان او را دیوانه کرده بیرون می‌آیند، به سبب آن که می‌گفتند سوداگری مانند سود است و خداوند سوداگری را حلال کرده و سود را حرام ساخته است، پس هرکس پندی از جانب الله نزد او آمد و او از این کار ناجایز خویش بازآمد پس برای اوست آنچه گذشته است.»
برای مردم این سؤال نیز پیش آمد که سود نیز نوعی تجارت است، وقتی تجارت جایز است، سود چرا حرام باشد؟ پاسخ به این سؤال در جلد‌های بعدی بیان خواهد شد، در اینجا فقط از تاریخ حرمت سود و ربا بحث می‌شود. به هر حال، در این آیه نیز حرمت قطعی ربا صادر نشد. سرانجام، تقریباً بعد از سال هشتم هجری این آیه نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿۲۷۸﴾ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۖ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۷۸-۲۷۹].

۱- صحاح کتاب البیوع.

۲- صحیح مسلم باب بیع القلادة فیها خرز.

«ای مؤمنان! از خدا بترسید و سود را رها کنید اگر ایمان دارید، پس اگر سود را رها نکنید، پس برای جنگ با الله و رسول او آماده شوید و اگر توبه کنید پس برای شما اصل مال شما حلال است نه بر دیگران ظلم کنید و نه مورد ظلم دیگران واقع شوید». وقتی این آیه نازل شد، آن حضرت تمام صحابه را در مسجد گرد آورد و این حکم را اعلام نمود^(۱). در سال نهم هجری پیمان صلحی که با اهل نجران بسته شد، یکی از مواد آن این بود: ربا نگیرند^(۲) در ذی الحجه سال دهم هجری در حجة الوداع، قبل از نزول این آیه، تمام معاملات ربوی که در سرزمین عربستان منعقد شده بود، همگی را آن حضرت باطل اعلام نمودند، حضرت ابن عباس می‌فرماید: حکم حرمت ربا آخرین حلقه از زنجیره احکام اسلامی است که نازل گردید.



۱- صحیح بخاری و صحیح مسلم باب تحریم بیع الخمر.

۲- ابوداود باب أخذ الجزية.

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿١﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿٢﴾ فَسَبِّحْ

بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿٣﴾﴾ [النصر: ١-٣]

حجة الوداع

پایان رسالت آن حضرت ﷺ

(ذی الحجہ سال دہم ہجری مطابق با فوریه ۶۲۳ میلادی)

پایان رسالت

ظاهراً به نظر می‌رسد که در مقابل فتح و نصرت الهی، توصیه به شکر مناسب است، اما تسبیح و استغفار با فتح مناسبتی ندارند، روی همین اساس، حضرت عمر رضی الله عنه تفسیر این آیه را از صحابه پرسید. آن‌ها جواب‌های مختلفی بیان داشتند. حضرت عمر به سوی عبدالله بن عباس متوجه شد او فردی کم سن و نوجوان بود و در جواب تأنی می‌کرد، ولی بر اثر تشجیع حضرت عمر اظهار داشت: این آیه نزدیکی وفات آن حضرت رضی الله عنه را به ایشان اعلام می‌کند^(۱). زیرا استغفار هم مخصوص مرگ است. پس از نازل شدن این سوره، آن حضرت متوجه شدند که وفات‌شان نزدیک است^(۲).

از این جهت ضرورت داشت که اصول اساسی اخلاق اسلامی و آیین شریعت در یک مجموعه برای جهانیان اعلام گردد. آن حضرت از زمان هجرت تا حالا حج نکرده بودند^(۳). تا مدتی قریش سد راه بودند، پس از صلح حدیبیه فرصت پیش آمد، اما مصلحت بر این بود که این حج در آخر انجام گیرد. به هر حال، در ماه ذی القعدة اعلام

۱- صحیح بخاری تفسیر سوره إذا جاء.

۲- واحدی، در اسباب النزول نوشته است که این سوره دو سال قبل از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، ولی ابن قیم، در زادالمعاد نوشته است که در سال دهم هجری، در روزهای ایام تشریق نازل شد (این روایت در اصل از بیهقی است ابن حجر و زرقانی تصریح کرده‌اند که سندش ضعیف است. لذا روایت واحدی صحیح است، سیوطی در اسباب نزول به نقل از مصنف عبدالرزاق همین روایت را بیان کرده که این سوره پس از فتح مکه متصل نازل شد. علاوه بر تصریحات ائمه و اشاره حدیث، طرز بیان، گویای این است که این سوره بعد از فتح مکه نازل شده، یعنی حدود دو سال پیش از حجة الوداع، روایاتی که در آن‌ها بیان شده این سوره چند روز قبل از وفات، نازل شده به لحاظ روایت و درایت هر دو ضعیف اند. (سلیمان ندوی)

۳- در سنن ابن ماجه مذکور است که آن حضرت پیش از هجرت دو بار حج کردند، در بعضی از احادیث مذکور است که ایشان یک بار حج کرده بودند، ولی منظور از این بعد از هجرت است.

ترمذی باب «کم حج النبي صلی الله علیه و آله» و ابوداود باب «وقت الإحرام».

گردید که آن حضرت به قصد ادای حج به مکه مکرمه سفر می‌کنند^(۱). این خبر ناگهان پخش شد و تمام اعراب به منظور نیل افتخار هم رکابی آن حضرت به حرکت درآمدند. در روز ۲۶ ذی القعدة، آن حضرت غسل کرده لباس پوشیدند^(۲). و پس از نماز ظهر از مدینه خارج شدند و به تمام ازواج مطهرات دستور دادند تا با ایشان همراه شوند. ذو الحلیفه به فاصله شش مایل از مدینه قرار دارد و میقات اهل مدینه است. شب در آن جا ماندند روز بعد دوباره غسل کردند، حضرت عایشه رضی الله عنها با دست خود بدن مبارک آن حضرت را عطر زد^(۳). سپس دو رکعت نماز خوانده بر ناقه (شتر) خود «قصوا» سوار شدند، احرام بستند و با صدای بلند چنین گفتند:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ». «بار الها! ما به محضرت حاضر هستیم بار الها! برایت شریکی نیست. ما حاضر هستیم. تمام خوبی‌ها و نعمت‌ها مال تو اند و در حکومت تو احدی با تو شریک نیست».

حضرت جابر که راوی این حدیث است می‌گوید: نگاهم را بالا بردم و به اطراف نگاه کردم تا جایی که نگاهم می‌رسید تمام آن محیط مملو از جمعیت بود^(۴). هنگامی آن حضرت صلی الله علیه و آله لبیک می‌گفتند: از هر طرف صدای ولوله‌انگیز لبیک‌گویان، به گوش می‌رسید و تمام دشت و کوه از صدای لبیک به تکان درآمده بود. در فتح مکه، در جاهایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نماز گزارده بودند، مردم به قصد تبرک مساجدی در آنجا بنا کرده بودند، آن حضرت در آن مساجد نماز می‌خواندند. وقتی به محل «سرف» رسیدند

۱- در ابوداود و صحیح مسلم، داستان حجة الوداع به طور مفصل بیان شده. داستان از این قرار است که حضرت امام باقر از حضرت جابر وقتی او نابینا بود، داستان حج آن حضرت را پرسید، حضرت جابر با احترام و محبت به آل رسول دکمه‌های گریبان امام باقر را باز کرد و دست محبت را بر سینه‌اش گذاشت و اظهار داشت: عمو جان! بپرس آنچه می‌پرسی؟ سپس به‌طور مفصل واقعه حج نبوی را بیان کرد. تاریخ حرکت آن حضرت از مدینه نیز در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابن عباس، انس، و حضرت عایشه روایت شده و امام نسائی در کتاب المناسک باب خاصی تحت عنوان «باب الوقت الذي خرج فيه النبي ﷺ» منعقد کرده است.

۲- صحیح بخاری، مسلم.

۳- طبقات ابن سعد ذکر حجة الوداع / ۱۲۴.

۴- حدود یکصد هزار نفر مسلمان در این حج شریک بودند.

گسل کردند. روز بعد که روز یکشنبه، چهارم ذی الحجه بود، بامدادان وارد مکه معظمه شدند. این سفر از مدینه تا مکه مدت نه روز به طول انجامید. نوجوانان و کودکان خاندان بنی هاشم وقتی خبر ورود آن حضرت را شنیدند از شادی و سرور از خانه‌ها بیرون آمدند و تماشا می‌کردند. آن حضرت از فرط محبت، بعضی‌ها را بر شتر پشت سر خود و بعضی‌ها را جلو خود سوار کردند^(۱).

هنگامی که نگاه آن حضرت بر خانه کعبه افتاد، فرمود: بار الها! بر عزت و شرف این خانه بیفزا. سپس خانه کعبه را طواف کردند از طواف فارغ شده به مقام ابراهیم رفتند و دو رکعت نماز خواندند و این آیه را تلاوت فرمودند:

﴿وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ [البقرة: ۱۲۵].

به صفا رفتند و در آنجا این آیه را تلاوت کردند:

﴿إِنَّ الْأَصْفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۵۸].

در آنجا رو به قبله ایستاده فرمودند:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ».

از صفا پایین آمده به مروه رفتند و در آنجا نیز همین دعا و تهلیل را خواندند. اعراب در ایام حج، عمره را ناجیز می‌دانستند، آن حضرت عمره را به‌جای آوردند. از طواف و سعی صفا و مروه فارغ شدند و به کسانی که جانور قربانی همراه نداشتند دستور دادند تا عمره را تمام کنند و از احرام خارج شوند. بعضی از صحابه براساس عرف دوران جاهلیت این دستور را اجرا نمی‌کردند، آن حضرت فرمودند: اگر با من شتر قربانی همراه نبود من نیز اینگونه عمل می‌کردم. حضرت علی رضی الله عنه قبلاً به یمن اعزام شده بود، در همان موقع با کاروان حجاج یمن وارد مکه مکرمه شد، چون که با وی جانور قربانی همراه بود از احرام خارج نشد، روز پنجشنبه هشتم ذی الحجه، آن حضرت با تمام مسلمانان در منی نزول فرمودند، روز بعد، نهم ذی الحجه روز جمعه نماز صبح را خواندند و از منی حرکت کردند. قریش رسم بر این داشتند که هرگاه از مکه برای حج خارج می‌شدند، به‌جای عرفات در مزدلفه که در حدود حرم بود نزول می‌کردند. آن‌ها

می‌پنداشتند که اگر قریش در خارج از حرم مناسک حج را به‌جای آورند، امتیازی که با دیگران دارند از دست می‌دهند. ولی اسلام که مجری عدالت است، اجازه چنین امتیازی را نمی‌داد، به همین جهت خداوند دستور داد:

﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ [البقرة: ۱۹۹].

آن حضرت نیز با عموم مسلمانان به عرفات آمدند و اعلام کردند^(۱):

«قِفُوا عَلَى مَشَاعِرِكُمْ، فَإِنَّكُمْ عَلَىٰ إِرْثٍ مِنْ إِرْثِ آبَائِكُمْ إِبْرَاهِيمَ». «بر مکان‌های مقدس خود بایستید، چون شما وارث جد خود ابراهیم هستید».

یعنی قیام در عرفه، یادگار حضرت ابراهیم عليه السلام است. ایشان این محل را برای این هدف تعیین کرده‌اند.

خطبه عرفات

«نمره»، محلی در عرفات است. آن حضرت در خیمه‌ای در آنجا استراحت کردند، بعد از ظهر بر ناقه (شتر) خود «قصواء» سوار شدند و به میدان آمدند و در حالی که سوار بر ناقه بودند، خطبه‌ای ایراد فرمودند. این اولین روزی بود که شکوه و عظمت اسلام به نمایش گذاشته شده بود و تمام مراسم بی‌جای دوران جاهلیت محو و نابود شده بودند، به همین جهت آن حضرت فرمودند:

«أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ تَحْتَ قَدَمِي مَوْضُوعٌ»^(۲). «تمام امور و مراسم جاهلیت

در زیر پاهای من قرار گرفته‌اند».

۱- صحیح بخاری و ابوداود باب الوقوف بعرفة.

۲- صحیح مسلم و ابوداود. این جمله و جمله‌های بعدی عربی، همه فرازهایی از خطبه آن حضرت عليه السلام هستند که در یک حدیث به طور یکجا جمع نیستند و از منابع مختلف اخذ شده‌اند. در صحیح بخاری و صحیح مسلم «حجة النبی» و غیره، این خطبه از حضرت ابن عباس، ابن عمر، ابوامامه باهلی، جابر، حضرت ابوبکر و چند صحابه دیگر نقل گردیده. در این روایات بعضی مطالب مشترک‌اند مانند: إن أموالکم حرام علیکم کحرمة.. إلخ و بعضی جدا از هم هستند. در کتب سیره و مغازی موارد دیگر مذکور است. اصل این است که این یک خطبه طولانی بود، هر شخص آن مقداری که حفظ داشت روایت کرده. بنابراین، از مأخذ مختلف آن، قسمت‌هایی گرد آورده شده‌اند. بعضی از الفاظ ضمنی خطبه را مؤلف ترک کرده است. در روایات اختلاف دیگری نیز وجود دارد، حضرت جابر در روایت خود و در یک روایت ابن عباس تاریخ ایراد خطبه روز نهم ذی

در راه‌رساندن بشریت به قله کمال بزرگترین مانع، فرق مراتب بود که اقوام مختلف، مذاهب مختلف و کشورهای مختلف به صورت‌های مختلفی بنیان نهاده بودند.

سلاطین، سایه یزدان شناخته می‌شدند، احدی جرأت نداشت در مقابل آنان چون و چرا کند. با رهبران و پیشوایان مذهبی هم در مسایل مذهبی مذاکره و گفتگو امکان‌پذیر نبود. طبقات بالای جامعه خود را از طبقات پایین جامعه بهتر می‌دانستند، غلام و آقا در یک سطح نبودند و جامعه آن روز کاملاً طبقاتی بود. در این روز تمام این طبقات، تمام امتیازات و تمام مرزبندی‌ها ناگهان از میان رفت و نابودی آن‌ها از زبان پیامبر گرامی اسلام ﷺ اعلام گردید.

منشور عدالت

«أيتها الناس! ألا إن ربكم واحد وإن أباكم واحد. ألا لا فضل لعربي على عجمي ولا لعجمي على عربي ولا لأحمر على أسود ولا لأسود على أحمر إلا بالتقوى». [مسند احمد] «إن كل مسلم أخو المسلم وإن المسلم إن أخوة». [مستدرک حاکم ۱ / ۹۳ و طبري و ابن إسحاق] - «أرءاءكم أرءاءكم أطمعوهم مما تأكلون وأكسوهم مما تلبسون» - [ابن سعد].

«ای مردم! همانا پروردگار شما یکی است و همانا پدر شما یکی است، هیچ فرد عربی بر عجمی و یا عجمی بر عربی، سرخ‌پوست بر سیاه‌پوست و سیاه‌پوست بر سرخ‌پوست، فضیلت و برتری ندارد، مگر از جهت تقوا. هر مسلمان برادر مسلمان دیگر

الحجه، و در روایت حضرت ابوبکر و ابن عباس و دیگر روایات روز عید دهم ذی الحجه بیان کرده است. در بعضی روایات ایام تشریق ذکر شده، ابن اسحاق این خطبه را به‌طور مسلسل نقل کرده است، در ابن ماجه، ترمذی و مسند احمد، چند قسمت از خطبه حجة الوداع نقل شده است و این تصریح نشده که در چه روزی ایراد شده. به هر حال، از بررسی روایت صحاح سته و مسانید و گردآوری آن‌ها معلوم می‌شود که آن حضرت در حجة الوداع سه خطبه در سه بار ایراد فرمودند. نهم ذی الحجه، دهم ذی الحجه و سوم در ایام تشریق یازدهم و یا دوازدهم ذی الحجه. در این خطبه‌ها اصولاً بعضی مطالب مشترک هستند و بعضی باهم فرق دارند. این هم ممکن است آن‌طوری که بعضی از محدثین تصریح کرده‌اند که چون مجمع بسیار بزرگ بود و پیامی که آن حضرت می‌خواستند به امت ابلاغ کنند بسیار مهم بود، لذا قسمت‌هایی از خطبه خود را تکرار فرمودند. «سید سلیمان ندوی»

است و همهٔ مسلمانان با یکدیگر برادرند. غلامان شما غلامان شما اند هرچه شما بخورید به آن‌ها بخورانید و هرچه خود پیوشید به آن‌ها پیوشانید».

اگر فردی از یک خاندان در میان عرب‌ها به قتل می‌رسید، گرفتن انتقام خون وی یک وظیفه و تکلیف برای آن خاندان بود، به طوری که با وجود گذشت سالیان متمادی در ذهن‌ها و خاطره‌ها وجود داشت و آن تکلیف را بر دوش خود احساس می‌کردند. روی همین اساس، همواره جنگ و خونریزی وجود داشت و هیچ‌گاه سرزمین عربستان از آن خالی نبود. در این روز بود که رسم دیرینهٔ عرب‌ها و اولین و مهم‌ترین وظیفه خاندانی آن‌ها از بین رفته، باطل اعلام می‌شود، و برای این هدف منادی نبوت، نخست از خاندان خود شروع کرده اعلام می‌دارد:

«وَدِمَاءُ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ، وَأَوَّلُ دَمٍ أَضْعُ مِنْ دِمَائِنَا دَمُ ابْنِ رَبِيعَةَ ابْنِ الْحَارِثِ» (صحیح بخاری، ابوداود به روایت جابر)^(۱). «من بطلان گرفتن انتقام خون فرزند ربیعه بن حارث از خاندان خود را اعلام می‌دارم».

تمام عرب‌ها گرفتار دام معاملات نزولی بودند، به طوری که فقرا و مستمندان همواره غلام حلقه به گوش طلبکاران خود محسوب می‌شدند. ولی امروز این دام گسسته می‌شود و داعی حق، در میان عرب‌ها نخست کار را از خاندان خود آغاز کرده اعلام می‌دارد:

«وَرَبَا الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ، وَأَوَّلُ رَبَا أَضْعُ رَبَانَا رَبَا عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ». (صحیح مسلم و ابوداود). «تمام نزول‌های دوران جاهلیت باطل اعلام می‌شوند و نخست نزول‌های عباس بن عبدالمطلب، از خاندان خود را باطل اعلام می‌کنم»^(۲).

۱- ربیعه از خاندان قریش بود و گرفتن انتقام خون وی، یک تکلیف خاندانی بود، ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب پسر عموی آن حضرت ﷺ بود و در بعضی از روایات مذکور است که خود وی به قتل رسیده بود، لیکن این صحیح نیست، ربیعه تا دوران خلافت فاروقی زنده بود و در سال بیست و سه هجری وفات کرد، صحیح این است که ربیعه فرزندی به نام ایاس داشت که در قبیله بنوسعد بزرگ شده و قبیله هذیل او را به قتل رسانده بو. ر. ک ابوداود و صحیح مسلم، باب حجة النبی و زرقانی ۲۰۱/۸.

۲- عباس عموی آن حضرت قبل از اسلام معاملات ربوی انجام می‌داد و بسیاری از مردم به وی نزول بدهکار بودند.

تا آن زمان زنان، متاع و کالایی شناخته می‌شدند که حتی در قمار به‌عنوان برد و باخت قرار داده می‌شدند، ولی این اولین روزی است که این قشر مظلوم مورد توجه قرار می‌گیرد و در جامعه مقام و منزلت خاصی را به دست می‌آورد:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي النَّسَاءِ» (صحیح مسلم و ابوداود)^(۱).

«إِنَّ لَكُمْ عَلَى نِسَائِكُمْ حَقًّا، وَلَهُنَّ عَلَيْكُمْ حَقًّا» (طبری، ابن هشام و غیره)

«در باره زنان از خدا بترسید، شما بر زنان حق دارید و آن‌ها بر شما حق دارند».

جان و مال آدمی هیچ ارزش و احترامی نداشت. هرکس می‌خواست به راحتی می‌توانست یکی را به قتل برساند و یا اموالش تاراج کند. اما امروز رحمت عالمیان پیام امنیت و صلح و آشتی را به تمام جهانیان اعلام می‌کند:

«إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَعَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ»^(۲). «خون و مال شما تا روز قیامت بر شما حرام است، همچنانکه این روز در این ماه و در این شهر حرام است».

مذاهب بزرگی پیش از اسلام، در دنیا به وجود آمده بودند، ولی اساس آن‌ها بر مبنای اصول و قوانین مدونه صاحب شریعت نبود و آن‌ها هدایت الهی را طبق هوا و هوس‌های خود تغییر داده بودند. خاتم پیامبران، مجموعه هدایات الهی برای بعد از وفات خود بود. آن‌ها را به امت سپرد و تاکید نمود:

«وَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ: كِتَابَ اللَّهِ». (صحاح)

«من در میان شما چیزی را گذاشته‌ام که اگر به آن محکم چنگ زنید هرگز گمراه نمی‌شوید و آن کتاب الله است».

پس از آن چند اصول و ضوابط به شرح ذیل اعلام کردند:

۱- «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ، فَلَا وَصِيَّةَ لِرِوَاثٍ»؛

«خداوند حق هر وارث را تعیین کرده است، حالا دیگر وصیت برای وارث جایز نیست».

۲- «الْوَالِدُ لِلْفِرَاشِ، وَاللِّعَاقِرُ الْحَجَرُ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ»؛

۱- سپس وظایف زن و شوهر را بیان کردند.

۲- صحیح بخاری، مسلم، ابوداود و غیره.

«فرزند، مال کسی است که بر بستر و خانه‌اش متولد شده و زانی سنگسار می‌شود و حساب آن‌ها بر خداوند است».

۳- «مَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ أَوْ ائْتَمَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»؛

«هر فرزندی که خودش را به‌سوی غیر پدرش نسبت دهد و هر غلامی که خودش را سوی غیر آقایش نسبت دهد، لعنت خدا بر وی باد».

۴- «أَلَا لَا يَحِلُّ لِمَرْأَةٍ أَنْ تُعْطِيَ مِنْ مَالِ زَوْجِهَا شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِهِ»؛

«برای زن جایز نیست که از مال شوهرش بدون اجازه چیزی بدهد».

۵- «الدَّيْنُ مَقْضِيٌّ وَالْعَارِيَةُ مُؤَدَّاءَةٌ، وَالْمِنْحَةُ مَرْدُودَةٌ، وَالزَّرْعِيمُ غَارِمٌ»؛

«وام باید ادا شود، عاریت و عطیه به صاحب آن باز گردانده شود، کفیل، ضامن آنچه ضمانت کرده می‌باشد».

آنگاه خطاب به مجمع فرمودند:

«أَنْتُمْ مَسْئُولُونَ عَنِّي، فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟» (صحیح مسلم و ابوداود)

شما نزد خداوند درباره من پرسیده می‌شوید، پس چه جوابی می‌دهید؟ صحابه عرض کردند: ما می‌گوئیم شما پیام الله تعالی را ابلاغ کردید، وظیفه خویش را انجام دادید. آن حضرت انگشت خود را به‌سوی آسمان بالا برد و سه بار فرمودند: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ» بار الها! تو گواه باش، در همان لحظه‌ای که آن حضرت به رسالت خود انجام وظیفه می‌کرد، این آیه نازل شد^(۱):

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

«امروز دین را برای شما کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تکمیل نمودم و دین اسلام را برای شما برگزیدم».

جای شگفت و تعجب زیاد این امر بود که وقتی خواجه دو جهان در مجمع ده‌ها هزار انسان این فرمان ربانی را اعلام می‌کرد، بها و ارزش کجاوه‌ای که بر آن قرار

داشت بیش از یک رویه نبود^(۱). وقتی از خطبه فارغ شد، به بلال دستور داد تا اذان گوید آنگاه نماز ظهر و عصر را یکجا باهم ادا کرد. سپس بر ناقه سوار شد و به موقف آمد. در آنجا رو به قبله ایستاد و تا دیر به دعا مشغول شد، وقتی آفتاب نزدیک غروب شد، آماده حرکت از آنجا شدند. حضرت اسامه بن زید را پشت سر خود بر شتر سوار کردند. آن حضرت مهار شتر را به قدری کشید که گردن شتر به کجاوه نزدیک شده بود، بر اثر هجوم مسلمانان اضطراب خاصی پیدا شده بود. آن حضرت مردم را با دست راست، و در بخاری مرقوم است که با تازیانه اشاره می کردند که آهسته حرکت کنید و با زبان فرمودند:

«السکینه یا ایها الناس! السکینه یا ایها الناس». «ای مردم! آهسته بروید، ای مردم! آهسته بروید».

در میاه راه، پیاده شدند و طهارت کردند، اسامه اظهار داشت: یا رسول الله! وقت نماز تنگ می شود.

آن حضرت فرمودند: وقت نماز جلوتر می آید. پس از اندکی راهپیمایی با تمام کاروان به مزدلفه رسیدند. در آنجا، نخست نماز مغرب را خواندند. سپس مردم مرکب های خود را در جاهای خود خوابانند، هنوز وسایل و کالاها را پایین نیاورده بودند که برای نماز عشاء تکبیر گفته شد. نماز عشاء را خواندند و آن حضرت استراحت کردند و تا صبح خوابیدند. در آن شب برخلاف معمول و عادت دائمی، برای نماز تهجد بیدار نشدند. محدثین نوشته اند که فقط همین یک شب است که آن حضرت نماز تهجد نخواندند. صبح زود در اول وقت نماز فجر را با جماعت اقامه کردند. مشرکان قریش زمانی از مزدلفه کوچ می کردند که آفتاب طلوع می کرد و بر کوه ها و تپه های اطراف آفتاب نمایان بود. در آن موقع با صدای بلند می گفتند: «کوه ثبیرا! با نور خورشید درخشان باش» آن حضرت ﷺ برای ابطال این رسم، قبل از طلوع آفتاب از مزدلفه کوچ فرمودند. این روز دهم ذی الحجه و روز دوشنبه بود.

فضل بن عباس، پسر عموی آن حضرت پشت سر ایشان بر شتر سوار بود. مسلمانان از هر سو برای پرسیدن مسائل حج نزد آن حضرت می آمدند و ایشان پاسخ می دادند و

مناسک حج را به آن‌ها تعلیم می‌دادند^(۱).

از طریق «وادی محسر» به جمره آمدند، به ابن عباس که در آن موقع خردسال بود فرمودند: برای من سنگریزه‌هایی بیار، ابن عباس سنگریزه آورد، آن حضرت رمی کرد و خطاب به مردم فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوفِ فِي الدِّينِ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ قَبْلَكُمْ الْغُلُوفُ فِي الدِّينِ» (ابن ماجه و نسائی). «از افراط در دین دوری کنید، زیرا که ملت‌های قبل از شما بر اثر همین امر نابود شدند». در همین اثنا فرمودند:

«لِتَأْخُذُوا مَنَاسِكَكُمْ، فَإِنِّي لَا أُدْرِي لَعَلِّي لَا أَحُجُّ بَعْدَ حَجَّتِي هَذِهِ». (مسلم و ابوداود). «مسائل و مناسک حج را بیاموزید من نمی‌دانم، شاید بعد از این حج، موفق به ادای دیگر حجه نشوم».

آنگاه از آنجا فارغ شده به میدان منی تشریف آوردند. حدود یکصد هزار نفر مسلمان حضور داشتند. مهاجرین سمت راست قبله و انصار سمت چپ و در وسط عامه مسلمانان صف کشیده بودند. رسول اکرم ﷺ سوار بر شتر بودند، حضرت بلال مہار شتر را گرفته بود. حضرت اسامه از جانب پشت پارچه‌ای را گرفته به صورت سایبان در دست داشت. وقتی نگاه آن حضرت ﷺ به سیل عظیم مسلمانان افتاد، نتایج زحمات و وظایف بیست و سه ساله نبوت در معرض دیدشان مشهود بود و از بالای سر این جمعیت عظیم، انوار پذیرش و اعتراف به حق می‌درخشید. در دیوان قضا بر کارنامه فرایض تبلیغ پیامبران گذشته، مهر ختم رسالت تثبیت گشت و جهان بعد از هزاران سال از آفرینش خود، مژده تکمیل دین فطرت را از زبان تک تک موجودات عالم به گوش خود می‌شنید و کائنات عالم شاهد شریعتی نو، نظمی نوین و عصری جدید گردید. در بحبوحه این تحولات، ناگهان از زبان صادق خاتم پیامبران، منجی جهان بشریت، حضرت محمد ﷺ این جمله جاری شد: «إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ» (به روایت ابوبکره). «امروز زمان بر نقطه آغازین خلقت خود رسید».

راه و رسم حج ابراهیمی به انحراف کشیده شده بود و علت آن این بود که در این موسم جنگ و خونریزی جایز نبود^(۱). ولی انگیزه‌های جنگجویانه و خون‌آشام عرب‌ها

با نیرنگ جنگی، گاهی آن را جلو و گاهی عقب می‌کشیدند و امروز فرصتی بسیار مناسب است که در این اجتماع عظیم، ماه‌های حرام تعیین و اعلام شوند. به همین جهت آن حضرت فرمودند:

«السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ، ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمِ، وَرَجَبٌ شَهْرٌ مُضَرٌّ، الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ». (به روایت ابوبکره). «سال دارای دوازده ماه است که چهار ماه از آن مقام و منزلت خاصی دارند، سه ماه پیاپی ذی القعدة، ذی الحجه و محرم و چهارم ماه رجب مضر که بین جمادی الثانی و شعبان اقع است».

محور عدل و انصاف و یا جور و ستم در جهان سه چیز است. جان، مال، و آبرو، رسول اکرم ﷺ در خطبهٔ قبلی در این باره توضیحاتی داده بودند، ولی به منظور زدودن زنگ‌های دیرینه از دل‌های اعراب، نیاز به تاکید مجدد وجود داشت، در این روز آن حضرت طرز خاص و عجیبی برای اعلام مجدد اختیار فرمودند. خطاب به مردم فرمود: آیا می‌دانید امروز چه روزی است؟ آن‌ها عرض کردند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. آن حضرت مدتی مکث و سکوت کردند. مردم فکر کردند شاید نام جدیدی برای آن روز در نظر گرفته‌اند. آنگاه فرمودند: آیا امروز روز عید قربان نیست؟ مردم گفتند: آری، سپس فرمودند: آیا می‌دانید این چه ماهی است؟ مردم همچون جواب فوق جواب دادند. آن حضرت مدتی مکث و سکوت کردند و فرمودند: آیا این ماه ذی الحجه نیست؟ آن‌ها گفتند: بی‌شک هست. باز پرسیدند: آیا می‌دانید این چه شهری است؟ آن‌ها کما فی السابق پاسخ دادند و آن حضرت نیز مدتی سکوت کردند، سپس فرمودند: آیا این شهر بلدة الحرام نیست؟ آن‌ها گفتند: آری، بی‌شک هست، هنگامی که

۱- احترام به ماه‌های حج از زمان بسیار قدیم میان اعراب وجود داشت و تمام فرقه‌های عرب چه یهودی و چه مسیحی و یا پیرو دیگر آیین، همگی به این ماه‌ها احترام می‌گذاشتند و جنگ و جدال را در آن‌ها حرام می‌دانستند. بیان این مطلب در اشعار جاهلیت عرب به کثرت موجود است. در تاریخ رومیان نیز این عقیده عرب‌ها مذکور است. در سال ۵۴۱ میلادی، رومیان قصد عملیات در شام و فلسطین را داشتند و ضمناً از حمله اعراب بیمناک بودند. سپه سالار روم که از عرف و مرام عرب‌ها آگاه بود اظهار داشت: در این ایام خطر حمله از سوی اعراب وجود ندارد، زیرا که دو ماه حج در پیش‌اند که عرب‌ها در آن دو ماه عبادت می‌کنند و در آن ماه‌ها هیچگونه اسلحه‌ای حمل نمی‌کنند. (نتایج الإفهام، محمود پاشا فلکی ص ۳۵)

در دل و مغز شنوندگان این مطلب کاملاً جایگزین شد که آن روز و آن ماه و آن شهر قابل احترام و دارای منزلت خاصی هستند، و در آن روز، در آن ماه و در آن شهر، جنگ و خونریزی حرام است، آنگاه اعلام فرمودند:

«فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ، وَأَمْوَالَكُمْ، وَأَعْرَاصَكُمْ، حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا» (به روایت ابوبکره). «خون‌های شما، اموال شما و آبروی شما بر یکدیگر حرام است، مانند حرمت این روز در این ماه و در این شهر».

ظلم و بی‌عدالتی به حدی رسیده بود که اگر فردی از یک خاندان مرتکب جرمی می‌شد، تمام افراد آن خاندان مجرم شناخته می‌شدند و اغلب، مجرم اصلی فرار می‌کرد و یا متواری می‌شد در عوض وی، فرد دیگری از آن خاندان در مقابل آن جرم مجازات می‌شد. فرزند به جرم پدر و پدر به جرم فرزند گرفتار می‌شد. این قانون و عرف ظالمانه از مدت‌ها رواج داشت. گرچه قرآن مجید با اعلام: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [الأنعام: ۱۶۴]. قانون عدالت را جایگزین آن همه ظلم و بی‌عدالتی کرد و ریشه ظلم را از بیخ برکند. اما در زمانی که آخرین پیامبر، نظم سیاسی نوینی را بنیانگذاری می‌کرد، توجه به این اصل هم لازم بود، به همین جهت اعلام فرمودند:

«أَلَا لَا يَجْنِي جَانٍ إِلَّا عَلَىٰ نَفْسِهِ، أَلَا لَا يَجْنِي جَانٍ عَلَىٰ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ عَلَىٰ وَالِدِهِ». (ابن ماجه و ترمذی). «آری، هر مجرمی مسئول جرم خودش است. آری، پدر در مقابل جرم فرزند و فرزند در مقابل جرم پدر مسئول نیست».

یکی از علل بزرگ بی‌نظمی و ناامنی در سرزمین عربستان این بود که هرکس خود را حاکم و سردار و اطاعت و فرمانبری از دیگران را برای خود ننگ و عار می‌دانست در این مورد اعلام گردید:

«إِنَّ أَمْرَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ مُجَدَّعٌ أَسْوَدٌ، يَقُودُكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا». (صحیح مسلم). «اگر غلام حبشی امیر و حاکم شما شد و شما را طبق قانون قرآن رهبری می‌کرد، اطاعت وی بر شما واجب است».

تمام سرزمین عربستان با نور تابناک اسلام منور شده بود و خانه کعبه برای همیشه مرکز ملت ابراهیمی گشته، قدرت‌های شیطانی و غول‌های کفر و شرک نابود شده بودند، به همین جهت آن حضرت ﷺ با قدرت تمام اعلام فرمودند:

«أَلَا إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ أَيَسَ أَنْ يُعَبِّدَ فِي بَلَدِكُمْ هَذَا أَبَدًا، وَلَكِنْ سَتَكُونُ لَهُ طَاعَةٌ فِيمَا تَحْقِرُونَ مِنْ أَعْمَالِكُمْ فَسِيرِضْ بِهِ». (ابن ماجه و ترمذی). «ای مردم! شیطان برای همیشه از این که در سرزمین شما مورد پرستش واقع شود، مأیوس و ناامید گشته. البته در امور کوچک و معمولی از وی اطاعت می‌کنید و او از این جهت خوشحال می‌شود». در پایان، امت را به سوی اولین و مهم‌ترین فریضه اسلامی، متوجه ساختند و فرمودند:

«اعبدوا ربکم فصلوا خمسکم وصوموا شهرکم وأطیعوا ذا أمرکم تدخلوا جنة ربکم»^(۱). «پروردگار خود را بپرستید، نمازهای پنجگانه را به جا آورید، ماه رمضان را روزه بگیرید. و از دستورات من اطاعت کنید تا وارد بهشت پروردگار خود شوید».

سپس خطاب به مجمع فرمودند: «أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟» «آیا من پیام الهی را به شما ابلاغ کردم؟» همگی اظهار داشتند: آری، آن حضرت فرمودند:

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ» «بار الها! تو بر این گواه باش» سپس فرمودند: «فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ». «کسانی که در اینجا حاضر هستند آنچه را شنیده‌اند به کسانی که حاضر نیستند، برسانند».

در پایان خطبه، با تمام مسلمانان خداحافظی کردند^(۲). سپس به محلی که قربانی می‌کردند رفتند و فرمودند: برای قربانی جای خاصی از منی اختصاص ندارد، بلکه در تمام جاهای منی و مکه قربانی درست است. یکصد شتر برای قربانی با آن حضرت همراه بود تعدادی را خودشان و مابقی را حضرت علی ذبح کردند و فرمودند: تا گوشت و پوست آن‌ها صدقه شود، حتی اجرت قصاب از آن داده نشود، بلکه جداگانه داده شود. وقتی از قربانی فارغ شدند، معمر بن عبدالله را احضار کردند و او سر مبارک ایشان را تراشید. آن حضرت از فرط محبت مقداری از موهای مبارک خود را به ابوظلحه انصاری و همسر وی ام سلیم دادند و مقداری به کسانی که در آنجا نشسته

۱- مسند احمد ۵ / ۲۵۱، مستدرک حاکم ۱ / ۳۹۸.

۲- معلوم می‌شود که این خطبه بسیار طولانی بود. در صحیح مسلم روایت شده است که مطالب زیادی آن حضرت گفتند - در صحیح بخاری باب حجة الوداع مذکور است که از دجال نیز تذکره فرمودند، ولی این معلوم نیست که در خطبه کدام روز (صحیح بخاری باب الخطبة بمنی).

بودند عنایت کردند و باقی مانده را ابوظلحه میان مسلمانان تقسیم کرد و به هریک از آنها یک یا دو تار مو داد. بعد از آن به مکه معظمه تشریف بردند و خانه کعبه را طواف کردند، سپس بر کنار چاه زمزم آمدند.

وظیفه آب دادن حجاج از چاه زمزم بر عهدهٔ خاندان عبدالمطلب بود، چنانکه افراد خاندان از چاه آب می کشیدند و به مردم می دادند. رسول اکرم ﷺ فرمودند:

«ای فرزندان عبدالمطلب! اگر بیم آن وجود نداشت که سایر مردم هجوم می آورند و دلو را از دست شما می گیرند، من خودم با دستان خودم آب می کشیدم و می نوشیدم».

حضرت عباس آب کشید و به آن حضرت تقدیم کرد، آن حضرت رو به قبله ایستاده آب نوشیدند، آنگاه از آنجا به منی بازگشتند و نماز ظهر را در آنجا ادا کردند^(۱).

در بقیه ایام تشریق یعنی تا دوازدهم ذی الحجه در منی ماندند و هر روز بعد از زوال آفتاب برای رمی جمرات می رفتند و رمی می کردند. در ابوداود (باب الخطبة بمنی) حدیثی مذکور است، از آن معلوم می شود که آن حضرت در روز دوازدهم ذی الحجه نیز، در منی خطبه‌ای ایراد کردند که مطالب آن به طور مختصر همان مطالب خطبهٔ قبلی است. روز سه شنبه سیزدهم ذی الحجه، بعد از زوال آفتاب از آنجا به «وادی محصب» تشریف بردند و شب را در آنجا ماندند^(۲). روز بعد به مکه معظمه رفتند و آخرین طواف خانه کعبه را انجام دادند و نماز صبح را در آن به جا آوردند، سپس کاروان‌های حجاج به سوی شهرهای خود حرکت کردند و آن حضرت همراه با مهاجران و انصار به سوی مدینه حرکت کردند. در مسیر راه محلی به نام «خُم» که به فاصله سه مایل از «جحفه» قرار دارد، وجود دارد که معروف به «غدیر خم» است.

۱- در حدیث ابن عمر در بخاری و مسلم مذکور است که آن حضرت نماز ظهر را آن روز در منی خواندند، لیکن در روایت حضرت جابر که داستان حجة الوداع به طور مفصل در آن بیان شده مذکور است که نماز ظهر را در مکه خواندند. از یک روایت از حضرت عایشه نیز همین معلوم می شود، روی همین اساس میان محدثین در ترجیح و وجوه ترجیح میان این دو روایت، اختلاف نظر وجود دارد، علامه ابن حزم روایت دوم را ترجیح داده و علامه ابن قیم در زادالمعاد روایت اول را قابل ترجیح دانسته پس از بررسی و مقایسه دلایل فریقین، ما نظر ابن قیم را قبول کرده ایم. (سلیمان ندوی)

۲- نام دیگر وادی محصب، «ابطح و خیف بن کنانه» است.

«غدير» به زبان عربی به «بركه» گفته می‌شود. در آنجا آن حضرت تمام صحابه را جمع کردند و خطبه‌ای ایراد فرمودند:

«أَمَّا بَعْدُ! أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَىٰ وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي». «بعد از حمد و ثنای پروردگار، من نیز بشر هستم، ممکن است پیک خداوند فرا رسد و من به آن لبیک گویم، من در میان شما دو چیز گران‌بها می‌گذارم، یکی کتاب خدا که در آن هدایت و روشنایی است، پس آن را محکم بگیرید، و دیگری اهل بیت من. درباره اهل بیت خویش خدا را واسطه قرار می‌دهم، جمله آخر را سه بار تکرار فرمودند».

این روایت صحیح مسلم (مناقب حضرت علی) است. در نسائی، مسند امام احمد، ترمذی، طبرانی، طبری، حاکم و غیره جملات دیگری نیز مذکور است که در آن‌ها فضیلت و مقام حضرت علی بیان شده است. در تمام این روایات یک جمله به‌طور مشترک وجود دارد و آن این‌هاست:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ». «من دوست هرکس هستم علی نیز دوست اوست. پروردگارا! هرکس با او محبت کند، تو با وی نیز محبت کن و هرکس با وی دشمنی کند تو با وی دشمنی کن».

در احادیث به‌طور صریح علت و انگیزه این جمله بیان نشده، در بخاری مذکور است که در همان زمان حضرت علی عليه السلام به یمن فرستاده شده بود و از آنجا به مکه بازگشته در مراسم حج شرکت نمود، در یمن با نظر و تدبیر خویش امری را مرتکب شده بود که بعضی از یاران وی آن را نپسندیدند و یکی از آن‌ها به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله شکایت کرد. آن حضرت فرمودند: علی بیش از این حق به جانب است^(۱).

ممکن است برای رفع شکوک و اوهام اینگونه افراد این جمله را بیان فرموده‌اند. وقتی به ذوالحلیفه نزدیک مدینه رسیدند، شب را در آنجا به سر بردند، صبح، هنگام طلوع آفتاب کوبهٔ نبوی وارد مدینه منوره شد، وقتی نگاه آن حضرت بر مدینه افتاد، این کلمات بر زبان مبارک‌شان جاری شد:

۱- صحیح بخاری، بعث علی إلى اليمن والترمذی مناقب حضرت علی عليه السلام.

«اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيُونَ تَائِبُونَ، سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ، صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ، نَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ، وَحْدَهُ». «خداوند بزرگ و برتر است. جز او دیگر معبودی نیست، شریک و همتایی ندارد، ملک و سلطنت و حمد و ثنا از آن اوست، او بر هر چیزی قادر و تواناست، در حالی باز می‌گردیم که توبه‌کننده، اطاعت‌کننده، سجده‌کننده و ستایش‌کننده پروردگار خود هستیم. خداوند وعده خود را وفا کرد. بنده خود را نصرت و یاری کرد و تمام احزاب و گروه‌ها را به تنهایی شکست داد»^(۱).



۱- بیشتر وقایع حجة الوداع از صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابی داود و نسائی اخذ گردیده. برای تحقیق مزید به ابواب مختلف کتاب الحج کتب فوق مراجعه شود. این قسمت در شب چهارشنبه ۹ / ۱۲ / ۷۴ مطابق با ۹ شوال ۱۴۱۶ در زندان وکیل آباد بند ویژه روحانیت به اختتام رسید. فله الحمد والمنة ونسأل منه التوفيق لإختتام كل الكتاب. (ابوالحسین عبدالمجید مرادزهی)

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ٣٠]

وفات رسول اکرم ﷺ

(ربیع الاول سال یازدهم هجری، مطابق با ماه مه ۶۳۲
میلادی)

به‌سوی رفیق‌اعلی

بقای روح مقدس پیامبر خدا ﷺ تا زمانی در کالبد جسم ضرورت داشت که وظیفه مهم تکمیل شریعت و تزکیه نفوس به مرحله کمال برسد. این امر مهم در حجة الوداع به پایه تکمیل رسید. اصول توحید کامل گشت و مکارم اخلاق به‌طور عملی بنیان‌گزاری شد و در میدان عرفات، در مجمع عظیم مسلمانان اعلام گردید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ [المائدة: ۳].

«یعنی امروز دین را بر شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم».

نزول سوره فتح نزدیکی وفات آن حضرت ﷺ را به بعضی از صحابه، خبر داده بود^(۱)،

و ایشان براساس این فرمان الهی:

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْهُ﴾ [النصر: ۳] اکثر اوقات را در تسبیح و ذکر الهی به

سر می‌بردند^(۲).

ایشان معمولاً هر سال در ماه مبارک رمضان ده روز اعتکاف می‌نشستند، لکن در رمضان سال دهم هجری، بیست روز اعتکاف نشستند. نیز هر سال در ماه رمضان یک بار قرآنکریم را از زبان جبرئیل عليه السلام گوش می‌کردند، ولی در سال وفات، دو بار این افتخار حاصل شد^(۳). در حجة الوداع هنگام تعلیم مناسک حج این امر را هم اعلام فرمودند که «شاید سال آینده شما را ملاقات نکنم». در بعضی از روایات چنین مذکور است: «شاید بعد از این موفق نشوم حجی به جا آورم»^(۴).

در خطبه‌های «غدیر خم» نیز جملاتی از این قبیل بیان فرمودند.

۱- صحیح بخاری تفسیر اذا جاء.

۲- این قبیل روایات در طبری، ابن خزیمه و ابن مردویه مذکورند، ولی مختصراً در صحیح بخاری تفسیر اذا جاء نیز ذکر شده‌اند.

۳- صحیح بخاری، باب الاعتکاف و باب تألیف القرآن.

۴- مسلم، ابوداود و نسائی، کتاب الحج.

در بیان غزوه احد ذکر شد که بر شهدای احد نماز جنازه خوانده نشد و در تمام غزوه‌ها این تنها غزوه‌ای بود که مسلمانان با نهایت مظلومیت به شهادت رسیدند. به همین جهت یاد و خاطره آنان همواره در دل آن حضرت زنده بود. در حجة الوداع تمام مسلمانان از دیدار آن حضرت مستفیض شدند و آن حضرت با حسرت با آنان خداحافظی کرد. پس از هشت سال، لازم دانست که با شهدای احد نیز دیداری داشته باشد. چنانکه بر سر مزار آن‌ها رفت و برای آنان دعا کرد و با حال رقت باری با آنان خداحافظی کرد، مانند شخصی که در شرف مرگ قرار دارد و با عزیزان زنده خود خداحافظی می‌کند^(۱).

سپس خطبه‌ای ایراد فرمودند و در آن بیان داشتند: من قبل از شما به حوض کوثر می‌روم. وسعت آن به اندازه مسافت بین «ایله» و «جحفه» است، به من کلید تمام گنج‌های جهان داده شده است. من از این بیمی ندارم که بعد از من مرتکب شرک می‌شوید، ولی از این بیم و هراس دارم که گرفتار مادیات دنیا شوید و برای به دست آوردن آن در میان خود کشتار راه اندازید، آنگاه هلاک و نابود شوید، همچنانکه ملت‌های پیش از شما نابود شدند. (راوی حدیث می‌گوید: این آخرین خطبه‌ای بود که از رسول اکرم ﷺ شنیدم).

در بحث غزوه‌ها بیان شد که عرب‌های مرزنشین شام حضرت زید بن حارثه را شهید کرده بودند و آن حضرت ﷺ قصد گرفتن انتقام خون وی را داشتند. یک روز پیش از شروع بیماری، اسامه بن زید را برای این مهم مأمور کردند و به وی فرمان دادند تا با ارتش اسلام به آنجا رود و از آن شرورها انتقام پدر خود را بگیرد^(۲).

آن حضرت در هجدهم یا نوزدهم صفر سال یازده هجری، نیمه شب به جنت البقیع قبرستان مسلمانان، تشریف بردند وقتی از آنجا برگشتند، کسالت و بیماری‌شان آغاز

۱- صحیح بخاری کتاب الجنائز و صحیح مسلم باب ثبات الحوض.

۲- واقدی و ابن اسحاق می‌گویند: آن حضرت ﷺ به ابوبکر و عمر نیز دستور دادند تا در این غزوه شرکت کنند. ولی این روایات بی‌اساس هستند. به همین جهت علامه ابن تیمیه با شدت این روایات را انکار کرده است. آن حضرت، ابوبکر صدیق را در دوران بیماری، امام جماعت مسجد نبوی مقرر کرده بودند و این با روایات صحیح ثابت است. بنابراین، اگر قبول کنیم که ابتدا وی را مأمور شرکت در آن غزوه کرده بودند، ولی بعداً او را مستثنی کردند و مسئولیتی دیگر به وی دادند.

گردید^(۱). در این روز آن حضرت در خانه حضرت میمونه بودند^(۱)، و روز هم روز چهارشنبه بود. تا پنج روز در آن حالت بیماری نیز نوبت ازواج مطهرات را رعایت

۱- روز آغاز بیماری آن حضرت، مدت بیماری و تاریخ وفات، مواردی هستند که در تعیین آن‌ها روایات مختلف اند، قبل از بیان امر مختلف فیه، اموری بیان می‌شوند که تمام روایات بر آن‌ها متفق اند و محدثین و سیره‌نگاران بر آن اجماع نظر دارند و آن‌ها به شرح ذیل می‌باشند:

۱- سال وفات آن حضرت سال یازدهم هجری قمری است.

۲- در ماه ربیع الاول وفات نمودند.

۳- تاریخ وفات در یکی از روزهای یکم تا دوازدهم ربیع الاول است.

۴- از هفته هم روز دوشنبه بود. (صحیح بخاری ذکر وفات، کتاب الجنائز)

از بیشتر روایت ثابت می‌شود که مدت بیماری آن حضرت سیزده روز بود. بنابراین، اگر به طور دقیق معلوم شود که در چه روزی وفات کردند، تاریخ آغاز بیماری هم تعیین خواهد شد. در دوران بیماری طبق روایت صحیح، هشت روز (از دوشنبه تا دوشنبه بعدی) در خانه حضرت عائشه رضی الله عنها بودند و در همانجا نیز وفات یافتند، بر این اساس، هشت روز طول مدت بیماری قطعی است و طبق عموم روایات پنج روز دیگر هم بیمار بوده‌اند و از این قراین هم این تأیید می‌شود. بنابراین، طول مدت بیماری سیزده روز صحیح است. پنج روز دیگر را در خانه‌های سایر ازواج مطهرات سپری کردند. با این حساب آغاز روز بیماری روز چهارشنبه است.

در تعیین تاریخ وفات نیز، میان راویان اختلاف نظر وجود دارد. از بررسی تمام کتب حدیث نیز روایتی به نظرم نرسید، سیره‌نگاران سه روایت بیان می‌کنند، یکم ربیع الاول، دوم ربیع الاول، دوازدهم ربیع الاول، برای ترجیح این هر سه روایت از اصول روایت و درایت استفاده شده است. روایت دوم ربیع الاول، از طریق هشام بن محمد بن سائب کلبی و ابومخنف روایت شده است (طبری ۱۵، ۱۸).

گرچه اکثر مورخان قدیمی مانند یعقوبی، مسعود و غیره این روایت را پذیرفته‌اند، لیکن نزد محدثین این هردو نفر از دروغگویان معروف و غیر معتمد هستند. این روایت را ابن سعد و طبری نیز از واقدی نقل کرده‌اند (جزء وفات) ولی معروف‌ترین روایت واقدی که آن را از منابع متعدد نقل کرده دوازدهم ربیع الاول است. البته بیهقی در «دلایل النبوة» از مسند صحیح سلیمان التیمی، روایت دوم ربیع الاول را نقل کرده است (نور النبراس ابن سید الناس)

اما روایت یکم ربیع الاول از موثق‌ترین سیره‌نگاران، موسی بن عقبه و محدث مشهور امام لیث مصری روایت است (فتح الباری، وفات) امام سهیلی در «روض الأنف» همین روایت را اقرب الی الحق نوشته و قبل از همه وی از طریق درایت این نکته را درک کرد که روایت دوازدهم ربیع الاول قطعاً غیر قابل قبول است. زیرا که دو امر یقینی و مستند هستند. یکی این که روز وفات روز دوشنبه بوده است. (صحیح بخاری ذکر وفات و صحیح مسلم کتاب الصلوة) دیگر این که

تقریباً سه ماه قبل، نهم ذی الحجہ سال دهم هجری مطابق با روز جمعه بود. (صاح قصه حجة الوداع، صحیح بخاری تفسیر الیوم اکملت لکم دینکم).

از روز جمعه سال دهم هجری، نهم ذی الحجہ تا دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم هجری محاسبه می‌کنیم و مال‌های ذی الحجہ، محرم و صفر را چه بیست و نه روزی و چه سی روزی و چه بعضی را بیست و نه روزی و بعضی را سی روزی حساب کنیم، در هیچ صورتی دوازدهم ربیع الاول با روز دوشنبه مصادف نمی‌شود. از این جهت به لحاظ درایت نیز، این تاریخ قطعاً غلط است. دوم ربیع الاول در صورتی با روز دوشنبه مصادف می‌شود که هرسه ماه را بیست و نه روزی حساب کنیم. وقتی دو تاریخ فوق انطباق پیدا نمی‌کنند، تاریخ سوم باقی می‌ماند که کثیر الوقوع نیز هست و نزدیک به واقعیت است و آن این که دو ماه بیست و نه روزی و یک ماه سی روزی باشد، در این صورت یکم ربیع الاول مصادف با روز دوشنبه می‌شود و این هم از افراد موثق و قابل اعتمادی روایت شده است. از جدول ذیل معلوم می‌شود که اگر نهم ذی الحجہ روز جمعه باشد، اوایل ربیع الاول در چه صورت‌هایی روز دوشنبه واقع می‌شود.

دوشنبه	دوشنبه	دوشنبه	
	۱۳	۶	۱- ذی الحجہ، محرم و سفر هرسه ماه سی روزه باشند:
۱۶	۱۹	۲	۲- ذی الحجہ، محرم و سفر هرسه سی روزه باشند:
۱۵	۸	۱	۳- ذی الحجہ و محرم ۲۹ و صفر ۳۰ روزه باشند:
۱۵	۸	۱	۴- ذی الحجہ ۳۰ و محرم و صفر ۲۹ روزه باشند:
۱۵	۸	۱	۵- ذی الحجہ ۲۹ محرم ۳۰ و صفر ۲۹ روزه باشند:
	۱۴	۷	۶- ذی الحجہ ۳۰ محرم ۲۹ و صفر ۳۰ روزه باشند:
	۱۴	۷	۷- ذی الحجہ و محرم ۳۰ و صفر ۲۹ روزه باشند:
	۱۴	۷	۸- ذی الحجہ ۲۹ و محرم و صفر ۳۰ روزه باشند:

از این تاریخ‌های فرض شده ۶، ۷، ۸، ۱۳، ۱۹، ۱۴ و ۱۵ خارج از بحث اند، زیرا در تأیید این‌ها هیچ روایتی وارد نشده است. باقی می‌ماند یکم و دوم. دوم فقط در یک صورت امکان‌پذیر است که آن هم برخلاف اصول و ضوابط است. یکم در سه صورت واقع می‌شود و هرسه صورت کثیرالوقوع هستند و روایات مستند در تأیید آن‌ها وارد شده است. روی این اساس، تاریخ صحیح وفات آن حضرت ﷺ به نظر ما، یکم ربیع الأول سال یازدهم هجری است.

در این روایت فقط رؤیت هلال که مبنای تاریخ قمری هجری اسلامی است، معتبر و مد نظر قرار گرفته است. و به لحاظ حساب شمسی ممکن است ایرادهایی بر آن وارد شود. در کتب تفسیر، در تفسیر ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ از حضرت ابن عباس روایت شده است که این آیه در نهم ذی الحجہ سال دهم هجری نازل شد و از این تاریخ تا روز وفات آن حضرت هشتاد و یک روز فاصله بوده است، یعنی هشتاد و یک روز بعد از نهم ذی الحجہ، آن حضرت وفات کردند (ابن

می‌کردند، در روز دوشنبه بیماری شدت گرفت و ایشان از ازواج مطهرات اجازه خواستند تا روزهای بیماری را در خانه عایشه سپری کنند و با توجه به اخلاق حسنه‌ای که داشتند، به‌طور مستقیم اجازه نگرفتند، بلکه فرمودند: «فردا در خانه چه کسی باشم» (روز بعد (دوشنبه) نوبت خانه حضرت عایشه بود). ازواج مطهرات عرض کردند: هرکجا که شما بخواهید می‌توانید استراحت کنید^(۲).

آن حضرت به قدری ضعیف شده بودند که نمی‌توانستند خودشان راه بروند. حضرت علی و حضرت عباس هر دو بازوی آن حضرت را گرفته و به حجره حضرت عایشه رضی الله عنها بردند.

امامت حضرت ابوبکر رضی الله عنه

تا وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توان رفت و آمد داشتند، نماز جماعت را در مسجد نبوی اقامه می‌کردند و آخرین نمازی که در آن امامت نمودند، نماز مغرب بود^(۳). و در آن

جریر، ابن کثیر، بغوی و غیره) و طبق محاسبه‌ای که کردیم از نهم ذی الحجه سال دهم هجری تا یکم ربیع الاول اگر دو ماه را ۲۹ روزه و یک ماه را ۳۰ روزه حساب کنیم، طبق محاسبه مفروضه که ذکر شد، هشتاد و یک روز کامل فاصله وجود خواهد داشت. ابونعیم نیز به طور مستدل ثابت کرده است که تاریخ وفات آن حضرت یکم ربیع الاول است. (ابونعیم/۱۴۶) (سید سلیمان ندوی).

- ۱- ابن سعد و عبدالرزاق به سند صحیح و صحیح مسلم باب الإمامة.
- ۲- در صحیح بخاری و مسلم به روایت حضرت عایشه رضی الله عنها این تخصیص موجود است، رجوع شود به کتاب الصلوة و کتاب الوفات. ابن سعد با روایات صحیحه نقل کرده است که از جانب آن حضرت، فاطمة زهرا کسب اجازه نمود.
- ۳- این حدیث در صحیح بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی و نسائی باب القراءة مذکور است. بعدا حدیثی از حضرت عایشه نقل می‌شود که در آن بیان شده که آخرین نماز آن حضرت در مسجد نبوی نماز ظهر بود که اقامه فرمودند. حافظ ابن حجر در فتح الباری بین این دو روایت چنین تطبیق قائل شده که روایت نماز مغرب مربوط به داخل حجره نبوی است، همچنانکه در نسائی ۲ / ۱۴۵ مذکور است، ولی بعداً وقتی روایت ترمذی را روایت می‌کند که آن حضرت بیرون آمدند و نماز اقامه کردند. آن را چنین توجیه می‌کند که از محل استراحت بیرون آمدند (۲ - ۲۰۴) ولی به نظر ما این توجیه صحیح نیست، زیرا در حجره نبوی اینقدر جای نبود که جماعت بزرگی در آن اقامه شود. ثانیاً در حجره نبوی علاوه بر محل استراحت جای دیگری وجود نداشت. علاوه بر

سوره والمرسلات را خواندند. هنگام ورود به مسجد به علت سردرد، دستمالی بر سر مبارکش بسته بودند. چون وقت عشاء فرا رسید، پرسیدند: آیا نماز اقامه شده است؟ مردم عرض کردند: همه منتظر شما هستند. طشتی آب خواستند و غسل کردند و چون خواستند از جایش بلند شوند، غش کردند. بعد از این که به هوش آمدند، پرسیدند: نماز برگزار شده است یا خیر؟ مردم همان جواب قبلی را یادآور شدند. دوباره غسل کردند و چون خواستند از جایش بلند شوند، باز غش کردند. بعد از این که به هوش آمدند، پرسیدند: نماز برگزار شده است یا خیر؟ و مردم همان جواب را تکرار کردند. بار سوم بر بدن مبارک آب ریخته شد و چون قصد کردند تا بلند شوند، باز غش طاری شد و چون به هوش آمدند، فرمودند: به ابوبکر بگوئید نماز را اقامه کند. حضرت عایشه رضی الله عنها عذر پدر را بیان کرد و اظهار داشت: یا رسول الله! ابوبکر بی‌نهایت رقت قلب دارد و نمی‌تواند در جای شما بایستد آن حضرت دوباره فرمودند: به ابوبکر بگوئید تا نماز را اقامه کند. چنانکه تا چندین روز نماز با جماعت به امامت حضرت ابوبکر برگزار می‌شد^(۱).

این، مفهوم «صلی بنا» در تمام احادیث چنین آمده است که تمام مسلمانان پشت سر ایشان نماز اقامه کردند و بر نمازی که در خانه خوانده می‌شود این جمله صادق نمی‌آید. لذا صحیح این است که نماز در مسجد نبوی اقامه گردید، همچنانکه در عموم روایات بیان شده است. آخرین نماز، نماز مغرب و یا نماز ظهر بود؟ تطبیق آن چنین است که امامت آن حضرت تا نماز مغرب ادامه داشت و در اینجا قطع گردید. چنانکه بعداً در ذکر نماز عشاء می‌آید، نماز ظهر را که آن حضرت در مسجد نبوی خواندند اتفاقی بود و امام از قبل حضرت ابوبکر رضی الله عنه بود و آن حضرت رضی الله عنه آمدند و در نماز شرکت کردند و این نماز آخرین نماز ایشان در مسجد بود. از بعضی از صحابه روایت شده است که آخرین نماز، نماز صبح بود. این در واقع بیان حال خود آن صحابه است که آخرین نمازی که با آن حضرت خواندند، نماز صبح بود. (سید سلیمان ندوی)

۱- در بخاری باب الإمامه ۱ / ۹۴ از حضرت انس روایت است که تا سه روز آن حضرت رضی الله عنه نتوانستند امامت کنند و از نماز عشاء شب جمعه، حضرت ابوبکر امام جماعت شدند (بخاری و مسلم کتاب الصلوة) و آخرین نمازی که حضرت ابوبکر امام آن بودند نماز صبح روز دوشنبه بود. (بخاری باب رجع القهقری فی الصلوة ۶۰).

و در مدت سه روز هفده نماز به امامت حضرت ابوبکر برگزار می‌شد. ابن سعد از واقعی نیز همین روایت را نقل کرده است و در یک روایت امامت سه روز و در روایت دیگری امامت هفده نماز نقل گردیده است. (سید سلیمان ندوی)

چهار روز قبل از وفات (روز پنجشنبه) فرمودند: دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که گمراه نشوید^(۱). بعضی از صحابه خطاب به حاضران گفتند: رسول

۱- این روایت صحیح بخاری ذکر وفات است. این حدیث در ابواب مختلف صحیح بخاری مذکور است و الفاظ آن نیز باهم تفاوت دارند. در صحیح مسلم کتاب الوصیه این روایات در یکجا جمع شده‌اند. در صحیح بخاری نام آن صحابی که در باره آوردن قلم و دوات صحبت کرده بود، مذکور نیست، ولی در صحیح مسلم با صراحت نام حضرت عنه مذکور است. در صحیح مسلم الفاظ آن چنین است: «قَدْ عَلَبَهُ عَلَيْهِ الرَّجْعُ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» (بیماری بر ایشان غلبه کرده و شدیداً بیمار هستند. نزد ما قرآن مجید کتاب خدا موجود است و برای ما کافی است).

در روایات دیگر صحیح مسلم این الفاظ ذکر شده‌اند:

۱- «فَقَالُوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَهْجُرُ».

۲- «فَقَالُوا: أَهَجَرَ اسْتَفْهِمُوهُ».

مردم گفتند: آن حضرت بر اثر شدت بیماری سخن‌های پراکنده می‌گویند - در روایت دیگر - گفتند: آیا سخن‌های پراکنده می‌گویند از ایشان سؤال کنید.

این روایت میان اهل سنت و شیعه جنجال و غوغای بزرگی برپا کرده است. شیعه می‌گوید: آن حضرت قصد داشتند موضوع جانشینی حضرت علی را بنویسند، ولی حضرت عمر مانع شد. اهل سنت می‌گویند: آن حضرت دچار بیماری شدیدی بودند و این هم برای صحابه معلوم بود که از احکام شریعت هیچ حکمی باقی نمانده است و در قرآن‌کريم با صراحت اعلام گردیده است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ از این جهت حضرت عمر مناسب ندید که در آن شرایط سختی که ایشان قرار دارند، زحمتی برایشان فراهم شود و اگر قصد نوشتن حکم و دستوری را داشتند، احدی نمی‌توانست از این کار مانع شود. بازهم چهار روز بعد از آن در قید حیات بودند و اگر امر مهمی بود، بعداً می‌نوشتند و این هم معلوم نیست که چه مطلبی می‌خواستند بنویسند. در صحیح بخاری مذکور است که آن حضرت قصد داشتند موضوع جانشینی حضرت ابوبکر را بنویسند، چنانکه عبدالله بن ابی بکر را خواستند و قصد خود را بیان کردند. سپس این امر را لازم ندانستند و فرمودند: خداوند و مسلمانان غیر از ابوبکر دیگر کسی را برای جانشینی من قبول نمی‌کنند.

بعداً آن حضرت به مسلمانان سه وصیت شفاهی کردند و ممکن است آنچه می‌خواستند بر کاغذ بنویسند، همین امور باشند و اگر چیزی دیگر بود در وصایای شفاهی خود بیان می‌کردند. نیز می‌توانستند در خطبه‌ای که در جمع صحابه ایراد کردند آن را بیان کنند. (سید سلیمان ندوی)

اکرم در بیماری شدیدی قرار دارد ایشان را به حال خود بگذارید، قرآن در نزد ما موجود است و ما را کفایت می‌کند. در این باره میان صحابه‌ای که در آنجا بودند، اختلاف نظر پیش آمد، بعضی می‌گفتند به دستور ایشان عمل کنیم و کاغذ و دوات بیاوریم و بعضی دیگر چون می‌دانستند امر مهمی نیست، مناسب ندانستند که آن حضرت را زحمت بدهند. لحظاتی سر و صدا و هیاهو روی داد. بعضی گفتند: «أهجر استفهموه» (پیامبر در حال بیهوشی هستند و حرف‌های پراکنده می‌گویند درست از او پرسید) از خود آن حضرت پرسید، وقتی از ایشان پرسیدند فرمودند: «مرا به حال خودم واگذارید من در موقعیت و مقامی بهتر از آنچه شما به سوی آن می‌خوانید قرار دارم»^(۱).

باید احتیاط کنم که کتاب از حیث و شکل تاریخی خود خارج نشود و رنگ علم کلام را به خود نگیرد. و آنچه بنده در این مورد تحقیق و بررسی کرده‌ام نتیجه آن را در کتاب خود به نام «الفاروق» اظهار داشته‌ام.

۱- بررسی حدیث قرطاس

همچنان که قبلاً ذکر شد «حدیث قرطاس» واقعه‌ای است که به لحاظ علمی مورد مباحثات و مجادلات شدید علمی میان علمای اهل سنت و علمای شیعه قرار گرفته است.

از دیدگاه شیعه، پیامبر اکرم ﷺ در این واقعه قلم و کاغذ طلبیدند تا موضوع جانشینی حضرت ﷺ را به صورت مکتوب بنویسند، ولی خلیفه دوم که در آنجا حضور داشت مانع از نوشتن این مطلب شد. ما، قبل از پرداختن به اصل موضوع لازم می‌دانیم مطلبی را به عرض نویسندگان، محققان و صاحب‌نظران طرفین برسانیم و آن این که عقل و نقل حکم می‌کنند هنگام طرح چنین مباحثی از هرگونه اهانت به مقدسات یکدیگر اجتناب شود و مباحث به صورت علمی و استدلالی بیان شود تا دشمنان وحدت امت اسلام در شرایط فعلی جهانی نتوانند بهره‌برداری نمایند.

بر همین اساس موضوع «حدیث قرطاس» به طور خلاصه مورد بحث و مناقشه قرار گرفته است و ما در این بحث نیز به صورت علمی و استدلالی وارد شده‌ایم و قضاوت را بر عهده خوانندگان گذاشته‌ایم. امید است آن‌هایی که در نوشته‌های‌شان مقدسات یکدیگر را مورد حمله قرار می‌دهند به خود آیند و واقع‌گرایانه بیندیشند و با این عمل خویش آب در آسیاب دشمن نریزند.

یکی از موارد استنادی شیعه پیرامون اثبات حقانیت خلافت بعد از پیامبر خدا ﷺ برای حضرت ﷺ واقعه قرطاس است. آن‌ها می‌گویند: براساس روایتی که در کتاب‌های اهل سنت منقول است، پیامبر اکرم ﷺ سه روز قبل از وفات، قلم و دوات طلبیدند و فرمودند: «قلم و دوات بیاورید تا مطلبی برای شما بنویسم که گمراه نشوید» در آن جلسه، حضرت عمر نیز حضور داشت او

خطاب به اهل مجلس گفت: آن حضرت در عالم بیماری به سر می‌برند کتاب الله برای ما کافی است و بعضی از حاضران گفتند: پیامبر اکرم ﷺ هذیان می‌گوید و چون حضرت عمر می‌دانست که رسول خدا ﷺ می‌خواهند جانشینی حضرت علی را بنویسند از این کار مانع شد. این خلاصه استدلال است، قبل از پاسخگویی به این امر نیاز است با تحقیق و تعمق و بدون تعصب، چند مطلب را با خوانندگان گرامی در مورد بررسی و توجه قرار دهیم:

۱- تمام فرقه‌های اسلامی بلکه غیر مسلمانان نیز بر این امر اذعان دارند که یاران باوفای پیامبر اکرم ﷺ از جمله حضرت عقیله در طول مدت بیست و سه سال بعثت، جان، مال، آبرو و ناموس خویش را در جهت اطاعت از فرامین پیامبر اکرم ﷺ در طبق اخلاص گذاشتند و یک مورد هم وجود ندارد که آن حضرت دستوری داده باشند و صحابه از اجرا و اطاعت آن، خودداری ورزند. کتب تاریخ و سیره از چنین نمونه‌هایی مملو است و ما در اینجا نیازی به ذکر آن‌ها احساس نمی‌کنیم.

۲- آنچه پیامبر اکرم ﷺ قصد نوشتن آن را داشتند، امری از وظایف نبوت بوده است چون فرمودند: با رعایت این امر شما گمراه نمی‌شوید. بنابراین، احتمال سهو و اشتباه هم در آن وجود ندارد. با این وصف چگونه حضرت عمر جرأت پیدا می‌کند که از نوشتن چنان امر مهمی جلوگیری کند و مهم‌تر از آن، چگونه پیامبر اکرم ﷺ تحت تأثیر منع حضرت عمر قرار می‌گیرند و از اعلام و اجرای یکی از وظایف مهم نبوت خودداری می‌کنند؟ پیامبری که قدرت‌های جهان آن روز و مزاحمت‌های بزرگ سران کفر قریش نتوانستند او را از انجام وظایفش بازدارند آن هم زمانی که تعداد مسلمانان انگشت شمار بود، چگونه با حضور ده‌ها هزار مجاهد جان برکف، یک گفتار حضرت عمر مانع از اجرای چنان وظیفه مهمی شد!

۳- جای شگفتی اینجاست که در بعضی از روایات، این جمله که «پیامبر اکرم دارد هذیان می‌گوید» به حضرت عمر نسبت داده شده است! عمری که موافقان و مخالفان او را به خوبی می‌شناسند کدام عقل و منطق باور می‌کند چنین کلمات اهانت‌آمیزی نسبت به رسول اکرم ﷺ را بر زبان آورد و در مقابل خواسته پیامبر جسارت کند و بگوید: «ما نیازی به نوشتن مطلبی نداریم ما را قرآن کفایت می‌کند!»

۴- آنچه بعضی به دنبال اثبات آن هستند یعنی اثبات خلافت بلافصل حضرت عقیله از این واقعه، باید این امر مورد بررسی قرار گیرد که آیا این موضوع را می‌توان از این واقعه اثبات نمود یا خیر؟ برای بررسی دقیق موضوع، نخست موارد ذیل باید مورد بررسی قرار گیرند:

أ- پیامبر اکرم ﷺ حدود سیزده روز قبل از وفات بیمار بودند. (فروغ جاویدان، ذیل بحث وفات رسول اکرم ﷺ).

ب- قلم و دوات را در روز پنجشنبه طلبیدند یعنی واقعه قرطاس در روز پنجشنبه روی داد. چنانکه در صحیح بخاری و صحیح مسلم به صراحت مذکور است. (صحیح مسلم حدیث ۱۶۳۷ و صحیح بخاری باب جوائز الوغد و باب الوصیة)

و چون پیامبر اکرم ﷺ در روز دوشنبه وفات کردند، لذا بعد از واقعه قرطاس چهار روز در قید حیات بوده‌اند.

ت- در طول مدت بیماری هیچ واقعه و موضوعی که اختلال حواس آن حضرت از آن ثابت شود، در هیچ روایت و کتابی مذکور نیست.

ج- هنگام واقعه قرطاس تعداد زیادی از اصحاب در آن مجلس حضور داشتند، با وجود این، به جز عبدالله بن عباس که در آن موقع حدود ۱۰ سال سن داشت، از هیچ‌کدام از صحابه در این مورد یک کلمه هم نقل نشده است!

د- مهمتر از همه این که خود عبدالله بن عباس در آن مجلس حضور نداشت، چنانکه علامه ابن حجر عسقلانی در فتح الباری این مطلب را واضح و ثابت نموده است.

ه- در تمام روایات مذکور است که وقتی آن حضرت ﷺ قلم و کاغذ طلبیدند، عده‌ای از اهل مجلس گفتند: آن حضرت هذیان می‌گوید.

با توجه به مقدمات ذکر شده به اصل مطلب و پاسخ آن می‌پردازیم و آن این که اولاً وقتی در هیچ روایتی مطلبی که دلالت بر اختلال حواس پیامبر داشته باشد ثابت نیست براساس چه قرائن و شواهدی به محض این که آن حضرت قلم و دوات طلب کنند با طرح هذیان‌گویی از سوی اهل مجلس مواجه شوند؟

به فرض اینکه روایت قرطاس را کاملاً صحیح بدانیم، باید قطعاً اینقدر بپذیریم که راوی موارد و وقایعی را از اصل واقعه رها کرده است. مواردی که برای مردم تصور بیهوشی آن حضرت به وجود بیاید و آنان فکر کنند ایشان دارند پراکنده‌گویی می‌کنند و با توجه به این که در چنان واقعه مهمی که تعداد زیادی از صحابه حضور دارند، فقط عبدالله بن عباس آن را روایت می‌کند با وجودی که خودش هم در آن واقعه حضور نداشته است.

با این اوصاف، حیثیت روایتی این واقعه استناد مذکور را تأیید نمی‌کند و چنانچه این شبهه برای کسی پیش آید که چگونه روایت صحیح بخاری و صحیح مسلم مورد نقد درایتی قرار می‌گیرد باید در پاسخ گفت: نقد درایتی یک روایت به این مفهوم که راوی تمام فرازها و موارد آن روایت را ذکر نکرده است (لذا روایت قابل استناد نیست) سهل‌تر از این است که موضوع تخلف صحابه از اجرای دستور پیامبر اکرم ﷺ مطرح شود و جمله اهانت‌آمیز «هذیان می‌گوید» به رسول خدا و طرح آن به حضرت عمر نسبت داده شود.

ثانیاً: فرض کنیم در آن جلسه حضرت ﷺ مانع از نوشتن خلافت‌نامه حضرت ﷺ شده باشد، بعد از آن، پیامبر اکرم چهار روز در قید حیات بودند مخصوصاً در روز وفات به قدری

شاداب و سرحال بودند که صحابه فکر کردند بیماری آن حضرت مرتفع شده و بر همین اساس، حضرت ابوبکر صدیق عازم محل خود در خارج از مدینه شد. لذا می‌توانستند آن وصیت‌نامه را به گونه‌ای بنویسند و یا به اطلاع افرادی برسانند که حضرت عمر اصلاً از قضیه مطلع نشود. در حالی که این ادعا را شیعه نیز مطرح نکرده‌اند.

ثالثاً: اگر قصد پیامبر اکرم ﷺ واقعاً نوشتن نامه و سند خلافت حضرت علی رضی الله عنه می‌بود، با توجه به قراین و دلایل، خود حضرت علی که در آن جمع حضور داشت و یا افراد دیگر از اهل بیت و بنی هاشم براساس آن، برای اثبات حق خویش به آن استناد می‌کردند و آن موضوع را به یاد مسلمانان می‌آوردند، در حالی که در هیچ کتابی چنین ادعایی ثابت و مذکور نیست.

رابعاً: می‌پذیریم که پیامبر اکرم ﷺ قصد نوشتن وصیتی را داشتند حالا باید به دنبال این موضوع باشیم که وصیت مورد نظر پیامبر اکرم ﷺ چه بوده است؟ و آیا در سه روز باقی‌مانده وصیتی داشته‌اند یا خیر؟ در این باره خوب است موضوع را از زبان خود حضرت علی رضی الله عنه بشنویم که در جلسه‌ای که رسول خدا ﷺ قلم و دوات خواستند حضور داشت. علامه ابن کثیر دمشقی در کتاب گرانسنگ خویش «البدایة والنهایة» به نقل از مسند امام احمد چنین نقل می‌کند:

«عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ آتِيَهُ بِطَبَقٍ يَكْتُبُ فِيهِ مَا لَا تَضِلُّ أُمَّتُهُ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ: فَخَشِيتُ أَنْ تَفُوتَنِي نَفْسُهُ. قَالَ: قُلْتُ: إِنِّي أَحْفَظُ وَأَعِي. قَالَ: أَوْجِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» (البدایة والنهایة ۵ / ۲۵۰).

از حضرت علی روایت است که می‌گوید: رسول خدا ﷺ به من دستور دادند قلم و کاغذی بیاورم تا چیزی بر آن بنویسند که امتش بعد از وی گمراه نشود من از این بیمناک شدم که اگر به دنبال قلم و کاغذ بروم، آن حضرت ممکن است وفات کنند و من در آن لحظه نباشم. آنگاه اظهار داشتیم: من وصیت شما را حفظ می‌کنم و به دیگران می‌رسانم ایشان فرمودند: شما را به محافظت بر نماز، ادای زکات و رفتار نیکو با بردگان، وصیت می‌کنم.

وصیت بر این امور را سنن نسایی و ابن ماجه نیز روایت کرده‌اند.

همچنین عبدالله بن عباس رضی الله عنهما راوی واقعه قرطاس پس از بیان واقعه قرطاس می‌گوید: پس از این که رسول خدا ﷺ قلم و کاغذ طلبیدند و اهل مجلس احساس نیاز به آوردن کاغذ نکردند و قلم و کاغذ آورده نشد، ایشان فرمودند: در محضر من سر و صدا نکنید من شما را به سه چیز وصیت می‌کنم:

«أَوْصِيكُمْ بِثَلَاثٍ: أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَأَجِزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُمْ أُجِزُهُمْ، قَالَ: وَسَكَتَ، عَنِ الثَّلَاثَةِ، أَوْ قَالَهَا فَأُنْسِيَتْهَا» (صحيح مسلم، حديث: ۱۶۳۷ كتاب الوصية).

یعنی شما را به سه چیز وصیت می‌کنم:

سپس به سه امر وصیت کردند:

اول: هیچ مشرکی نباید در سرزمین جزیره العرب باقی باشد.

دوم: همچنانکه در دوران حیات آن حضرت با سفیران و نمایندگان به خوبی و احترام رفتار می‌شد، بعد از ایشان نیز آنگونه رفتار شود. وصیت سوم را راوی فراموش کرده است^(۱).

در ظهر همان روز وضع مزاجی آن حضرت ﷺ اندکی بهتر شد^(۱). و دستور دادند تا هفت مشک آب روی بدن مبارک ریخته شود. آنگاه غسل کردند و با کمک حضرت

۱- مشرکان را از سرزمین عربستان اخراج کنید؛

۲- از سفیران و نمایندگان به خوبی پذیرایی و میزبانی کنید و با آنان رفتار خوب داشته باشید، چنانکه من با آنان رفتار خوب داشتم؛

۳- راوی می‌گوید: از سومی عبدالله بن عباس خاموش شد و یا من آن را فراموش کردم. در روایات دیگر مذکور است که امر سوم اعزام سپاه اسلام به فرماندهی اسامه بن زید بود؛

همچنین این حدیث شامل بر این وصیت‌ها در صحیح بخاری ج ۱، ص ۲۲۹ باب جوائز الوفاء مذکور است. بنابراین، وصیت رسول خدا ﷺ همین موارد بودند که نخست به نظرشان رسید تا آن‌ها را بنویسند و پس از این که جمع حاضر صحابه نیازی به نوشتن را احساس نکردند، آن حضرت آن‌ها را شفاهی بیان داشتند.

خامساً؛ وقتی شیعه معتقد است که رسول خدا ﷺ حضرت علی را در محل غدیر خم به جانشینی خویش در جمع بیش از یکصد هزار نفر برگزیدند و معرفی نمودند، معنا و مفهومی ندارد که دوباره قلم و کاغذ بخواهند و قصد نوشتن این امر را داشته باشند.

سادساً؛ سؤال ما این است: آیا درخواست قلم و کاغذ پیامبر اکرم براساس وحی بوده است یا خیر؟ آنان قطعاً خواهند گفت: براساس وحی بوده است حالا این سؤال مطرح می‌شود که چرا رسول خدا ﷺ امری را که براساس وحی بوده اجرا نکردند و از نوشتن آن صرف نظر نمودند. آیا (العیاذ بالله) این تخلف از انجام وظیفه نبوت به حساب نمی‌آید؟

از سویی دیگر از آنجایی که تمام اقدام‌های تشریحی پیامبر اکرم ﷺ براساس وحی صورت می‌گیرند، صرف نظرکردن آن حضرت از نوشتن چنین امری نیز براساس وحی بوده است. یعنی خداوند به پیامبر فرموده است که نیازی به تعیین خلیفه و جانشین نیست. مسلمانان خودشان در این باره به خوبی تصمیم خواهند گرفت.

والله أعلم وهو علی ما نقول وکیل (مترجم)

۱- صحیح بخاری ذکر وفات و صحیح مسلم کتاب الوصیة.

علی و حضرت عباس به مسجد نبوی آمدند. دیدند که نماز جماعت به امامت ابوبکر صدیق در حال برگزاری است. وقتی حضرت ابوبکر متوجه شد، به عقب رفت ولی آن حضرت با اشاره او را در محل وی نگهداشتند و در کنار وی نشستند و نماز با امامت آن حضرت به اختتام رسید.

ابوبکر با مشاهده آن حضرت و مردم با مشاهده ابوبکر ارکان نماز را به جا آوردند. بعد از نماز، آن حضرت خطبه‌ای به شرح ذیل ایراد فرمودند که آخرین خطبه در زندگی آن حضرت است:

«خداوند به یکی از بندگان خود اختیار داده که اگر بخواهد نعمت‌ها و لذت‌های دنیا را اختیار کند و اگر بخواهد آنچه در نزد الله تعالی در آخرت هست قبول کند، لیکن آن بنده، نعمت‌های موجود در نزد الله را در آخرت قبول کرده است.»

حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با شنیدن این بیان، گریه کرد. مردم با تعجب به وی نگاه می‌کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله داستان شخصی را بیان می‌کنند و گریه ابوبکر چه ارتباطی با این امر دارد. اما رازدار نبوت درک کرده بود که آن حضرت داستان خویش را بیان می‌کنند و آن شخص خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند. آن حضرت در ادامه خطبه خویش فرمودند:

«بیشترین کسی که به من خدمت کرده و من ممنون خدمات وی هستم، ابوبکر است^(۲). اگر در دنیا از میان امت خود دوستی برای خود انتخاب می‌کردم، او ابوبکر می‌بود، ولی رابطه اسلام بر رابطه دوستی برتری دارد و همین کافی است. هیچ دروازه‌ای در جانب مسجد جز دروازه ابوبکر نباید باز باشد. بدانید که امت‌های پیش از

۱- در روایات تصریح نشده که این نماز ظهر کدام روز است، ولی در صحیح مسلم باب النهی عن بناء المساجد علی القبور از طریق جندب روایت شده که آنچه در توصیف ابوبکر فرمودند (چنانکه بعداً ذکر می‌شود) پنج روز قبل از این روز بوده است و چون که خطبه مزبور بعد از نماز ظهر همان روز ایراد شده (همچنانکه در صحیح بخاری و صحیح مسلم از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت شده)، از این جهت این روز پنجشنبه و پنج روز قبل از وفات بوده است. حافظ ابن حجر در فتح الباری نیز همین نظر را تأیید کرده است. (سید سلیمان ندوی)

۲- صحیح بخاری و مسلم باب مناقب ابی بکر. قسمت آخر در صحیح مسلم باب النهی عن بناء المساجد علی القبور مذکور است.

شما قبور پیامبران و بزرگان خود را عبادتگاه قرار می‌دادند، مواظب باشید شما چنین نکنید، من شما را از این کار منع می‌کنم».

انصار در دوران علالت و بیماری، رسول خدا ﷺ عنایات و خدمات ایشان را تذکره کرده گریه می‌کردند. یک بار در همین حال، حضرت ابوبکر و حضرت عباس از کنار انصار گذر کردند و دیدند که آن‌ها گریه می‌کنند. علت گریه را پرسیدند. آن‌ها گفتند: خاطراتی از آن حضرت به یاد می‌آید به همین جهت گریه می‌کنیم. یکی از آن‌ها رفت و موضوع را برای رسول اکرم ﷺ بیان کرد. آن روز روزی بود که آن حضرت می‌خواستند نسبت به انصار توصیه‌هایی بکنند. به همین جهت، خطاب به مسلمانان فرمودند:

«ای مردم! من دربارهٔ انصار به شما وصیت می‌کنم. مسلمانان روز به روز جمعیت‌شان افزایش پیدا می‌کند، ولی انصار تعدادشان رو به کاهش می‌رود و به حدی اندک می‌شوند که نسبت نمک با طعام را پیدا می‌کنند. آنان به وظایف خود عمل کردند و حالا زمان آن رسیده که شما به وظایف خود عمل کنید. آنان در جسم من به منزلهٔ معده هستند و هرکس سرپرست و رهبر شما شود، می‌بایست با نیکوکاران آن‌ها محبت کند و اگر از کسی از آن‌ها خطایی سر زد، مورد عفو قرار دهد»^(۱).

قبلاً ذکر شد که آن حضرت ﷺ سپاهی از مسلمانان را به فرماندهی اسامه بن زید دستور داده بود تا به سوی روم حرکت کنند. طبق روایت ابن سعد، منافقین بر این امر اعتراض کردند که با وجود افراد با شخصیت و باتجربه، چگونه جوانی به فرماندهی سپاه انتخاب شده است. رسول اکرم ﷺ نسبت به این امر مهم اشاره نموده و فرمودند: «اگر شما بر فرماندهی اسامه اعتراض دارید بر فرماندهی زید پدر او نیز اعتراض داشتید. سوگند به خدا! او شایستهٔ این مقام بود و من او را بسیار دوست می‌داشتم و حالا بعد از وی ایشان را نیز بسیار دوست دارم».

یکی از تفاوت‌های میان اسلام و مذاهب دیگر این است که قانون‌گذار مستقیم احکام شریعت در اسلام، خداوند متعال است و پیامبر فقط وظیفهٔ رساندن آن‌ها را به بندگان برعهده دارد و این وظیفه را از طریق قول و عمل انجام می‌دهد. و چون در سایر

مذاهب، این سوء تفاهم منجر به شرک و کفر شده بود و نتایج آن هم آشکار بود، لذا پیامبر اکرم توضیحاتی در این باره به این شرح بیان داشتند:

«حلال و حرام را به سوی من نسبت ندهید، آنچه را خداوند در کتابش حلال کرده است، من نیز حلال کردم و آنچه را خداوند در کتابش حرام کرده است من نیز حرام کردم».

مبنای کیفر و ثواب هر آدمی اعمال اوست، در این باره فرمودند:
 «ای فاطمه! دختر پیامبر خدا! و ای صفیه! خالهٔ پیامبر خدا! برای حضور به بارگاه الله تعالی برای خود اعمالی انجام دهید، من نمی‌توانم شما را از عذاب الهی برهانم»^(۱).

آخرین وداع با دخت گرامی

وقتی از خطبه فارغ شدند، به حجرهٔ عایشه صدیقه بازگشتند. رسول خدا ﷺ با دختر خود فاطمه زهرا بی‌نهایت محبت داشتند. در اثنای بیماری، او را نزد خود خواستند و درگوشی با وی صحبت کردند، او از آن صحبت‌ها به گریه درآمد دوباره درگوشی با وی صحبت کردند این بار خندید. حضرت عایشه رضی الله عنها علت گریه و خنده را از وی پرسید، او اظهار داشت: بار اول آقایم فرمود: «من در همین بیماری به ملاقات پروردگار می‌روم و وفات می‌کنم»، از این جهت گریه کردم و بار دوم فرمودند: «اولین فردی از خاندانم که با من ملحق می‌شود شما هستید» از این جهت خندیدم^(۲).

یهود و نصارا در تعظیم مزارهای پیامبران و یادگارهای آنان راه افراط را پیموده بودند، راهی که منجر به بت‌پرستی شده بود. اولین فریضه و برنامهٔ اسلام، استیصال و

۱- این روایت قبل از آن در مسند امام شافعی باب استقبال القبلة و کتاب الأم امام شافعی و ابن سعد جزء الوفاة با سند حسن روایت شده‌اند. ولی در آن روایات مذکور است که بعد از نماز صبح این را فرمودند، اما به نقل از بخاری بیان شد که آن حضرت در نماز ظهر شرکت کرده و سپس خطبه ایراد فرموده بودند. اشتباه دوم روایات مسند و ابن سعد اینست که می‌گویند: در نماز صبح روز دوشنبه شرکت کردند. در حالی که با روایات صحیح ثابت است که صبح دوشنبه فقط پردهٔ حجره را بالا کشیدند و نگاه کردند بیرون نیامدند و در نماز هم شرکت نکردند. (سید سلیمان ندوی)

۲- صحیح بخاری ذکر وفات.

نابودی بت پرستی بود، به همین جهت آنچه در حال بیماری بیش از هر چیز فکر ایشان را به خود مشغول کرده و مورد توجه حضرت قرار داشت، همین امر بود. اتفاقاً بعضی از ازواج مطهرات که از حبشه بازگشته بودند، از معابد مسیحیان، مجسمه‌ها و تصویرهای آنجا تذکره‌ای به میان آوردند^(۱). آن حضرت فرمودند:

«هنگامی که افراد نیک و صالح از میان آنان وفات می‌کنند، قبرهای آنان را عبادتگاه درست می‌کنند و بتی به شکل آن تراشیده در آنجا نصب می‌کنند. در روز قیامت این‌ها بدترین مخلوق خواهند بود»^(۲).

در عین شدت بیماری که گاهی شالی بر چهره آن حضرت انداخته می‌شد و گاهی از خطر از دیاد گرما آن را دور می‌کردند، حضرت عایشه رضی الله عنها از زبان مبارک آن حضرت شنید که فرمودند:

«لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»^(۳). «لعنت و نفرین خدا بر یهود و نصارا باد که قبرهای پیامبران خود را عبادتگاه ساختند».

در همین حالت اضطراب و بیماری، به‌خاطر آورد که تعدادی اشرفی نزد حضرت عایشه موجود است، پرسیدند: «عایشه! آن اشرفی‌ها کجایند؟ محمد چگونه خدا را ملاقات می‌کند؟ برو آن‌ها را در راه الله صدقه کن»^(۴).

یک روز قبل از وفات، (یعنی روز یکشنبه) صحابه قصد کردند تا به آن حضرت دارو بنوشانند^(۵). آن حضرت حاضر به نوشیدن دارو نشدند. در همان حال، بیهوش شدند، بعضی‌ها در حالت بیهوشی به آن حضرت دارو نوشاندند وقتی به هوش آمدند، احساس کردند و دستور دادند به تمام کسانی که در دارودادن ایشان شرکت داشته‌اند، دارو

۱- کلیسای کاتولیک‌های مسیحیان روم بود که مجسمه‌ها و تصویرهای حضرت عیسی، حضرت مریم، اولیاء و شهیدان در آنجا وجود داشت.

۲- صحیح بخاری و صحیح مسلم باب النهی عن بناء المساجد علی القبور.

۳- صحیح بخاری، ذکر وفات و صحیح مسلم، باب ذکر الوفات.

۴- مسند احمد بن حنبل ۶ / ۴۹ و ابن سعد جزء الوفات.

۵- ابن سعد، ذکر وفات.

نوشانده شود. در آن میان، حضرت عباس نیز حضور داشت، اما او را از این حکم مستثنی کردند^(۱).

محدثین بعد از بیان این واقعه مرقوم داشته‌اند که این از مقتضیات بشریت آن حضرت بود. یعنی همچنانکه گاهی در مزاج بیماران ظرافت خاصی پیدا می‌شد، آن حضرت نیز با چنین حالی مواجه شده این دستور را داده بودند. لیکن به نظر ما این ظرافت مزاج نبود، بلکه لطافت طبع و نوعی ناز بود.

گاهی بیماری شدید و گاهی خفیف می‌شد، در روز وفات یعنی روز دوشنبه ظاهراً مزاج مبارک آرام بود. حجره ایشان با مسجد متصل بود. هنگام نماز صبح پرده را کنار زدند دیدند که صحابه مشغول نماز اند از شادی و خوشحالی خندیدند. صحابه فکر کردند ایشان وارد مسجد می‌شوند از فرط خوشحالی بی‌اختیار شدند و نزدیک بود که نماز را بشکنند. حضرت ابوبکر رضی الله عنه که امام جماعت بود، خواست تا عقب رود آن حضرت اشاره کردند تا در جای خود باقی بماند. آنگاه وارد حجره شریفه شدند و پرده را پایین کشیدند^(۲).

در صحیح مسلم مذکور است: به قدری ضعف بر آن حضرت عارض شده بود که به خوبی نتوانستند پرده را پایین کشند^(۳). این آخرین لحظه‌ای بود که صحابه جمال جهان‌آرای آن حضرت صلی الله علیه و آله را زیارت و دیدار کردند. حضرت انس بن مالک می‌گوید: چهره آن حضرت به قدری سفید شده بود که گویی برگ‌گی از مصحف بود^(۴).

با آغاز روز دوشنبه، چند بار بر ایشان بیهوشی عارض و آفاقه حاصل می‌شد. وقتی فاطمه زهرا حال آن حضرت صلی الله علیه و آله را و خیم مشاهده کرد، اظهار داشت: «وا کرب أباه»

۱- صحیح مسلم التداوی باللدود و صحیح بخاری ذکر وفات.

۲- صحیح بخاری ذکر وفات و کتاب صحاح کتاب الصلوة.

۳- صحیح مسلم کتاب الصلوة / ۱۶۷.

۴- صحیح مسلم باب الصلوة. در روایت انس بن مالک مذکور است که سه روز بعد از آن برای نماز صبح آمده بودند، ولی نتوانستند در جماعت شرکت کنند و بازگشتند. امام شافعی در کتاب الام و ابن سعد در جزء الوفات از ابن ابی سیره روایت کرده که آن حضرت در جماعت شرکت کردند، ولی در حقیقت این سهو راوی است. در صحیح بخاری، مسلم و غیره مذکور است که آن حضرت نتوانستند در جماعت شرکت کنند و برگشتند. راوی آن را با نماز ظهر روز گذشته اشتباه گرفته بود. مراد از سه روز، سه روز بعد از پنجشنبه که خطبه ایراد کرده بودند می‌باشد، یعنی روز جمعه، شنبه و یکشنبه.

وای بر مشقتی که بر پدرم وارد شده است) آن حضرت فرمودند: «از امروز به بعد بر پدرت هیچگونه اضطراب و بی‌قراری‌ای نخواهد بود».

حضرت عایشه رضی الله عنها می‌گوید: قبلاً در زمان صحت و تندرستی از ایشان شنیده بودم که می‌فرمودند: «به پیامبران اختیار داده می‌شود که مرگ را قبول کنند و یا زندگی دنیا را بر آن ترجیح دهند». در این حال اغلب، این جمله بر زبان مبارک جاری بود: «مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» و گاهی می‌فرمودند: «اللَّهُمَّ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى» خداوند یار و مونس بزرگی است.

حضرت عایشه دانست و متوجه شد که حالا فقط رفاقت الهی مطلوب ایشان است. لحظاتی پیش از وفات، عبدالرحمن فرزند حضرت ابوبکر، به محضر رسول خدا ﷺ حضور یافت. سر مبارک آن حضرت در آغوش حضرت عایشه قرار داشت. در دست عبدالرحمن مسواکی بود و آن حضرت به‌سوی آن با دقت نگاه می‌کرد. حضرت عایشه متوجه شد که ایشان قصد مسواک‌زدن را دارند. مسواک را از عبدالرحمن گرفت و با دندان‌هایش سر آن را جوید و نرم کرد و به آن حضرت تقدیم نمود. ایشان مانند افراد تندرست مسواک زدند.

بعد از ظهر روز دوشنبه بود، وقت وفات فرا رسیده بود، صدای تنفس از سینه مبارک بیرون می‌آمد^(۱). در همین حال لب‌های مبارک به حرکت درآمد و اطرافیان این جمله را از زبان مبارک شنیدند^(۲): «الصَّلَاةُ، وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» (شما را درباره نماز و رفتار با غلامان سفارش می‌کنم) در کنار ایشان طشتی پر از آب بود، چندین بار، دست خویش را در آن فرو برده بر چهره مبارک می‌مالیدند. گاهی شالی از روی چهره می‌انداختند و گاهی آن را دور می‌کردند. در همین حال دست را بالا برده، با انگشت اشاره نمودند و سه بار فرمودند: «بل الرفیق الأعلى» (حالا فقط به‌سوی رفیق بزرگ

۱- ابن اسحاق در سیره خود نوشته است که آن حضرت هنگام ظهر وفات کردند. لیکن انس بن مالک در بخاری و مسلم روایت می‌کند که در آخر روز دوشنبه وفات کردند. ابن حجر بین این دو روایت اینگونه تطبیق قایل شده که ظهر سپری شده وقت بعد از ظهر بود.

۲- ادب المفرد امام بخاری / ۳۴، سنن ابن ماجه كتاب الوصايا و ابن سعد جزء الوفات با سند صحیح.

می‌روم) ناگهان دست مبارک پایین افتاد و چشم‌ها به سقف خیره شد و روح پاک به ملکوت اعلی پیوست.

«اللهم صل علیه وعلى آله وأصحابه صلوة كثيرا كثيرا»

مراسم غسل و دفن

مراسم غسل و دفن از روز بعد، یعنی روز سه شنبه آغاز شد. تأخیر در این امر علت‌های متعددی داشت از قبیل:

۱- اصحاب و ارادتمندان آن حضرت باور نمی‌کردند که آن حضرت دنیا را الوداع گفتند. چنانکه حضرت عمر رضی الله عنه شمشیر از نیام بیرون کشید و اعلام داشت: هرکس بگوید آن حضرت صلی الله علیه و آله وفات کرده است، سر او را از تنش جدا خواهم کرد؛

در همین حال، حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرا رسید و در محضر تمام صحابه خطبه‌ای ایراد کرد و اعلام داشت: آن حضرت باید از این جهان می‌رفت و آیات قرآن کریم را در این باره قرائت کرد. ناگهان مردم متوجه شدند و ناگزیر به این امر، یقین و باور پیدا کردند.

۲- در روز وفات بعد از وفات وقت کافی نبود که مراسم غسل و دفن در روز انجام گیرد؛

۳- کار حفر قبر مبارک بعد از غسل و تکفین آغاز شد، از این جهت تا دیر منتظر ماندند؛

۴- در حجره‌ای که وفات کردند، مردم در همان هجره با ترتیب می‌آمدند و بر آن حضرت گروه گروه نماز جنازه می‌خواندند و می‌رفتند. روز سه شنبه در همین امور سپری شد و شب از آن فارغ شدند^(۱)؛

مراسم غسل و دفن را عزیزان و خویشاوندان نزدیک آن حضرت انجام دادند. فضل ابن عباس و اسامه بن زید پرده‌ای را حایل نموده و حضرت علی غسل داد. حضرت عباس نیز حضور داشت. در بعضی از روایات مذکور است که وی در نگه‌داشتن پرده

۱- در ابن سعد و غیره طبق بعضی از روایات مذکور است که روز چهارشنبه دفن گردید. ولی این روایات صحیح نیستند. در خود ابن سعد مذکور است که روز سه شنبه دفن شدند، البته در پایان روز. در ابن ماجه مذکور است: «فَلَمَّا فَرَّغُوا مِنْ جِهَازِهِ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ».

نیز شریک بود. زیرا هر فردی که می‌خواست از این شرف بهره‌مند شود و در غسل آن حضرت شریک باشد که در این صورت مزاحمت ایجاد می‌شد. از این جهت حضرت علی دروازه را از داخل بست و اجازه ورود نداد. انصار از پشت در صدا کردند که شما را به خدا در فکر حقوق ما هم باشید. زیرا در خدمت به آن حضرت ﷺ ما هم سهمی داریم. طبق روایت واقدی، حضرت ابوبکر اظهار داشت: درباره رسول خدا ﷺ احدی حقی ندارد و اگر به همه اجازه ورود داده شود، در برگزاری مراسم، تأخیر پیش می‌آید. ولی بر اثر اصرار انصار، حضرت علی ﷺ به اوس بن خولی که از اصحاب بدر بود، اجازه ورود داد. او آب می‌آورد و حضرت علی ﷺ جسم مبارک را بر سینه خود تکیه داده بود. حضرت عباس و دو فرزند وی «قثم» و «فضل» بدن مبارک را از این پهلو بر آن پهلو قرار می‌دادند و اسامه بن زید بر بدن مبارک آن می‌ریخت^(۱).

پارچه‌ای که برای کفن انتخاب شده بود، شالی یمنی متعلق به عبدالله بن ابوبکر بود، ولی سرانجام، از آن پارچه صرف‌نظر شد و سه تکه لباس سفید ساخت «سحول» انتخاب شد و آن حضرت در آن‌ها کفن گردید. در میان آن‌ها قمیص و عمامه نبود. بعد از غسل و تکفین این مسئله پیش آمد که آن حضرت را در کجا دفن کنند؟ حضرت ابوبکر ﷺ اظهار داشت: پیامبران هرکجا که وفات کنند، در همانجا دفن می‌شوند. چنانکه جنازه مبارک را بلند کرد و در حجره حضرت عایشه در جایی که وفات کرده بودند، قبر مبارک حفر گردید^(۲).

حضرت عایشه رضی الله عنها می‌گوید: یکی از علت‌هایی که آن حضرت را در فضای باز و در قبرستان دفن نکردند، این بود که در لحظات آخر، ایشان از این بیم و هراس داشتند که ارادتمندان و دوستداران، از فرط محبت، قبر مرا عبادتگاه قرار ندهند و کنترل این امر در چنین جایی هم مشکل بود^(۳). ولی در حجره این مشکل وجود نداشت، به همین جهت داخل حجره دفن گردیدند. در مدینه منوره دو نفر در کندن قبر مهارت

۱- طبقات ابن سعد / ۶۳، ۶۲- در ابوداود کتاب الجنائز نیز اسامی این افراد ذکر شده است و در این ماجه کتاب الجنائز نیز مذکور است. ۲- صحیح مسلم / ۲۰ کتاب الجنائز ۳- صحیح بخاری و مسلم و ابوداود کتاب الجنائز.

۲- ابن سعد جزء الوفات به روایت صحیح و ابن ماجه کتاب الجنائز ذکر وفات نبوی.

۳- ابن ماجه کتاب الجنائز.

داشتند، حضرت ابو عبیده جراح و ابوطلحه. ابو عبیده طبق عرف اهل مکه قبر بدون لحد می‌گند و ابوطلحه طبق رواج اهل مدینه قبر با لحد حفر می‌کرد. صحابه باهم اختلاف نظر پیدا کردند که قبر با لحد و یا بدون لحد کنده شود. حضرت عمر رضی الله عنه گفت^(۱): اختلاف مناسب نیست نزد هر دو نفر قاصد بفرستیم، هر کدام زودتر آمد طبق عرف خود قبر را حفر کند. مردم این نظر را پسندیدند و حضرت عباس نزد هر دو قاصد فرستاد، اتفاقاً حضرت ابو عبیده در خانه نبود ابوطلحه آمد و طبق عرف مردم مدینه قبر را با لحد حفر کرد. چون زمین مرطوب بود از این جهت بستری که بر آن وفات کرده بود در قبر گسترده شد و مردم برای ادای نماز جنازه هجوم آوردند. جنازه داخل حجره بود و مردم به نوبت کم‌کم می‌آمدند و نماز می‌خواندند. اول مردان سپس زنان و در آخر کودکان بر آن حضرت نماز جنازه خواندند و هیچ‌کس در نماز جنازه امام نبود^(۲). پس از اقامه نماز پیکر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله را حضرت علی، فضل بن عباس، اسامه بن زید و عبدالرحمن بن عوف در قبر قرار دادند^(۳).

ترکه و ثروت آن حضرت

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وفات کردند از مال و ثروت چه چیزی برای وارثان خود باقی گذاشته بود؟ قبل از پاسخ به این امر باید توجه و بررسی کرد که ایشان در دوران زندگی خود چه مال و ثروتی داشتند تا بعد از وفات برای وارثان باقی بماند؟ معلوم است که اموال قابل توجهی نداشتند و آنچه داشتند درباره آن اعلام فرموده بودند: «لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً»^(۴) (احدی وارث ما پیامبران نمی‌شود، آنچه از خود بر جای گذاریم صدقه است) حضرت ابوهریره روایت می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱- صحیح بخاری کتاب الجنائز باب الوفات.

۲- ابن سعد به روایت صحیح جزء الوفات.

۳- در ابوداود کتاب الجنائز، ابن ماجه و ابن سعد به جای اسامه بن زید و عبدالرحمن بن عوف نام قثم ابن عباس و شقران غلام خاص آن حضرت مرقوم است و صاحب نظران تشخیص می‌دهند که کدام‌یک از این دو روایت ترجیح دارد.

۴- این جمله در تمام کتب احادیث موجود است، در بخاری در کتاب الوصایا، کتاب الفرائض و باب فرض الخمس نیز مذکور است.

«وارثان من میان خود اشرفی تقسیم نخواهند کرد». یعنی اشرفی وجود نخواهد داشت که آن‌ها میان خود تقسیم کنند. چنانکه قبلاً ذکر شد که هنگام وفات چند دینار نزد حضرت عایشه وجود داشت آن حضرت آن‌ها را نیز صدقه کردند.

از عمرو بن حویرث برادر أم المؤمنین جویریة در بخاری روایت شده است:
 «مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ مَوْتِهِ دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا وَلَا عَبْدًا وَلَا أُمَّةً وَلَا شَيْئًا، إِلَّا بَغْلَتُهُ الْبَيْضَاءُ، وَسِلَاحُهُ وَأَرْضًا جَعَلَهَا صَدَقَةً»^(۱). «آن حضرت ﷺ هنگام وفات هیچ چیزی از خود برجای نگذاشتند، نه درهمی، نه دیناری نه غلام و کنیزی مگر استر سفیدرنگ، سلاح و زمینی که آن را صدقه کرده بود».

در ابوداود از حضرت عایشه روایت شده:

«مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلَا بَعِيرًا وَلَا شَاةً». «آن حضرت ﷺ نه درهمی از خود برجای گذاشتند و نه دیناری، نه شتری و نه گوسفندی».
 به هر حال، آنچه از ایشان باقی مانده بود سه چیز بود: زمین، مرکب و سلاح جنگی ایشان.

زمین

زمینی که عمرو بن حویرث آن را ذکر کرده، چند باغ در مدینه، خیبر و فدک بودند. منظور از باغ مدینه باغی است که متعلق به بنونضیر و یا باغی که متعلق به یک نفر یهودی به نام «مخیرق» بود و در سال سوم هجری هنگام غزوه احد به طور وصیت به آن حضرت هبه کرده بود. ولی از روایات صحیحه ثابت است که این باغ را آن حضرت در همان موقع میان مستحقین تقسیم کرده بود^(۲).

در باره «فدک» و خیبر میان شیعه و اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد. شیعه می‌گویند: این در ملک آن حضرت بوده است و به طور ارث میان اهل بیت می‌بایست تقسیم می‌شد. اهل سنت می‌گویند: «فدک» و خیبر ملک شخصی رسول اکرم ﷺ نبودند، بلکه مال بیت المال بودند که تولیت آن‌ها در دست ایشان بود و اگر ملک شخصی آن حضرت باشند در این باره خود ایشان فرموده‌اند: آنچه از ما باقی ماند صدقه است.

۱- صحیح بخاری کتاب الوصایا.

۲- بخاری باب فرض الخمس.

حقیقت اینست که این اختلاف در زمان صحابه کرام رضی الله عنهم اجمعین نیز وجود داشت. حضرت عباس عموی آن حضرت، حضرت فاطمه و اکثر ازواج مطهرات مدعی بودند که زمین‌های متعلق به آن حضرت به عنوان ارث میان ورثاء تقسیم شود. نظر حضرت ابوبکر، حضرت عمر و دیگر بزرگان صحابه این بود که آن‌ها متعلق به بیت المال مسلمین هستند و در همان مصارفی که آن حضرت در زمان حیات خود درآمد آن‌ها را صرف می‌کردند، باید صرف شود. آن حضرت در زمان حیات خویش درآمد این سه زمین را در مصارف مختلف خرج می‌کردند، درآمد فدک وقف مسافران بود و درآمد خیبر به سه قسمت تقسیم می‌شد دو قسمت متعلق به عموم مسلمانان و یک قسمت برای مخارج یک ساله ازواج مطهرات اختصاص داده شده بود و آنچه اضافه می‌شد میان مهاجرین فقیر و مسکین تقسیم می‌شد^(۱).

در آخر، حضرت عمر رضی الله عنه در زمان خلافت خود بر اثر اصرار حضرت عباس و حضرت علی، زمین مدینه را در تولیت آن‌ها قرار داد، ولی حضرت علی رضی الله عنه آن را به تصرف خود درآورد. خیبر و فدک تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز در اختیار حکومت اسلامی قرار داشت^(۲).

جانوران

سیره‌نگاران در بیان این که آن حضرت چقدر دام و چهارپا داشتند، راه اغرق را پیموده‌اند. طبری نام و حالات آن‌ها را به‌طور مفصل نوشته است و اگر نوشته طبری معتمد قرار می‌گرفت، بسیار جالب بود. لیکن تمام روایات طبری در این مورد بدون استثناء از واقدی اخذ شده‌اند. از میان مؤلفان گذشته که در بین آنان محدثین بزرگ هم دیده می‌شوند، مانند علامه یعمری، مغلطائی، حافظ عراقی و غیره نیز این موضوع را به‌طور مفصل نوشته‌اند و چون آن‌ها اغلب، سلسله سند خود را ذکر نمی‌کنند، اکثر علما بنا بر اعتماد بر آن‌ها آنچه را ذکر کرده‌اند، صحیح می‌دانند. ولی پس از تحقیق و بررسی معلوم می‌شود که منبع تمام این روایات واقدی است و دیگر منبع مستندی وجود ندارد.

۱- سنن ابن داود، باب صفایا رسول الله ﷺ.

۲- حضرت عمر بن عبدالعزیز فدک را به سادات تحویل داد.

روایت حضرت عائشه قبلأ ذکر شد که:

«مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلَا بَعِيرًا وَلَا شَاةً». «از آن حضرت ﷺ نه

دیناری باقی ماند و نه درهمی، نه شتری و نه گوسفندی».

در کتاب الجهاد صحیح بخاری، از عمرو بن حویرث برادر أم المؤمنین جویریة

روایت شده:

«مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَّا بَغْلَتَهُ الْبَيْضَاءَ وَسِلَاحَهُ وَأَرْضًا تَرَكَهَا صَدَقَةً». «از آن حضرت ﷺ

جز استر سفیدرنگ، سلاح و زمینی که آن را وقف کرده بود چیزی ترکه نمانده بود».

از این روایات معلوم می‌شود که فقط یک مرکب از آن حضرت باقی مانده بود. پس با

وجود این روایات صحیح و مستند، آنچه طبری و دیگران در مورد کالاها و چهارپایان

آن حضرت ذکر کرده‌اند، که در واقع با شأن رسالت آن حضرت نیز سازگاری ندارد، به

هیچ وجه پذیرفتنی نیست. از تحقیق و بررسی احادیث صحیح اینقدر مسلم است که

علاوه بر فهرست مختصری که عمرو بن حویرث از اموال آن حضرت ذکر کرده است،

اموال دیگری نیز آن حضرت داشته‌اند، اما تضادی میان این دو وجود ندارد، زیرا که

عمرو مدعی این است که هنگام وفات دارای این اموال بوده‌اند و ممکن است قبل از

وفات، آن حضرت طبق معمول بعضی از دارایی‌های خود راهبه و یا صدقه کرده‌اند.

به هر حال، براساس روایات صحیح، در اوقات مختلف آن حضرت دارای چهارپایان

ذیل بوده‌اند:

لخیف - اسبی که در باغ ابی بن عباس بسته می‌شد. بخاری در کتاب الجهاد این را

ذکر کرده است.

عفیره - یک رأس الاغ. حضرت معاذ می‌گوید: آن حضرت ﷺ مرا با خود بر آن الاغ

سوار کرده بود (بخاری، کتاب الجهاد).

غضباء و قصواء - یک ماده شتر راهوار. در طبری مذکور است که این ماده شتر را

هنگام هجرت از ابوبکر صدیق خریده بود و در سفر هجرت مرکب آن حضرت بود و

هنگام ورود به مدینه در خانه ابویوب انصاری نزول کرده بود^(۱). خطبة حجة الوداع را

در حالی که بر آن سوار بودند ایراد کرده بودند^(۱). او در تمام مسابقات برنده می‌شد. یک بار یک بادیه‌نشین به مدینه آمد، شتری داشت که چندان قوی و نیرومند نبود، بین «اعضاء» و آن شتر مسابقه برگزار گردید و شتر بادیه‌نشین برنده شد. صحابه کرام از این امر نگران شدند. آن حضرت فرمودند: سنت الهی چنین است هرچیزی از دنیا که قد علم کند، خداوند آن را پست می‌کند. (بخاری، باب الجهاد).

تیه - دُلْدُل که در اکثر روایات از آن ذکر شده نام استری است که در روایت عمرو بن حویرث مذکور است. چنانکه شارحان بخاری تصریح کرده‌اند. این استر را مقوقس مصر برای آن حضرت به عنوان هبه ارسال کرده بود. در صحیح بخاری مذکور است که ابن العلماء (رئیس ایله) نیز هنگام غزوه تبوک برای آن حضرت یک استر سفید رنگ فرستاده بود^(۲).

در غزوه حنین، آن حضرت سوار بر استر سفیدرنگی بودند که آن را «فروه بن نفاثه جذامی» به عنوان هدیه فرستاده بود و سیره‌نگاران همین استر را «دلدل» دانسته‌اند، ولی این اشتباه است، چنانکه در صحیح مسلم تصریح شده است^(۳).

سلاح‌های جنگی

با وجود زهد و قناعتی که رسول خدا ﷺ داشتند، ولی سلاح‌های ذیل برای جهاد نزد ایشان وجود داشت:

نه قبضه شمشیر به نام‌های:

- ۱- ماتور؛
- ۲- عصب؛
- ۳- ذوالفقار؛
- ۴- قلعی؛
- ۵- تبار؛
- ۶- حتف؛

۱- صحیح مسلم و ابوداود.

۲- کتاب الجهاد بغلة النبي ﷺ.

۳- فتح الباری ذکر غزوه حنین و صحیح مسلم باب غزوه حنین.

۷- مخدم؛

۸- قضیت؛

«ماثور» را از والد ماجد خود به ارث برده بودند و «ذوالفقار» در غزوة بدر به دست آمده بود که دستة آن از نقره بود. شمشیری که در فتح مکه در دست آن حضرت بود دستة آن نیز از نقره بود.

هفت زره به نام‌های:

۱- ذات الفضول؛

۲- ذات الوشاح؛

۳- ذات الحواشی؛

۴- سعديه؛

۵- فضه؛

۶- تیرا؛

۷- خزنق؛

«ذات الفضول» همان زرهی است که در مقابل سی صاع نزد یک یهودی به مدت یک سال آن را رهن گذاشته بودند^(۱).

تمام این زرها از آهن ساخته شده بودند. گرچه عرب‌ها از چرم نیز زره می‌ساختند.

شش قبضه تیر و کمان به نام‌های:

۱- زوراء؛

۲- روحاء؛

۳- صفراء؛

۴- بیضاء؛

۵- کتوم؛

۶- شداد؛

«کتوم» همان کمانی است که در غزوة احد شکسته بود و آن حضرت آن را به قتاده

۱- صحیح بخاری، کتاب البیوع، کتاب الرهن.

داده بودند. یک تیردان بود که به آن کافور می‌گفتند. یک کمر بند از پوست بود که در آن سه حلقه نقره‌ای به کار برده شده بود، ولی ابن تیمیه نوشته است: در هیچ حدیثی ندیده‌ام که حضرت کمر بند داشته باشند. یک سپری داشتند که به آن «موشح» می‌گفتند، یک «خُود» دیگری نیز داشتند که به آن «سبوغ» می‌گفتند. سه جبهه داشتند که در جنگ‌ها می‌پوشیدند و یکی از آن‌ها دیبای سبزرنگ بود. یک علم سیاه به نام «عقاب» علم‌های دیگر زردرنگ و سفیدرنگ نیز داشتند.

اشیاء و یادگارهای متبرک آن حضرت

چیزهایی از آن حضرت ﷺ نیز نزد مردم وجود داشت که آن‌ها را به عنوان یادگاری و تبرک نگهداری می‌کردند. در حجة الوداع موهای مبارک خود را میان ارادتمندان تقسیم کردند که حضرت ابوطلحه انصاری بیش از همه موی مبارک حضرت را در اختیار داشت^(۱). نزد حضرت انس بن مالک نیز موی مبارک موجود بود. نعلین مبارک و یک کاسه چوبی که شکسته و با تارهای نقره بسته شده بود. نیز در دست انس بن مالک قرار داشت. شمشیر ذوالفقار نزد حضرت علی و پس از وی به خاندان وی منتقل گردید. بعد از شهادت امام حسین، به دست فرزند وی علی بن حسین رسید. بعضی از صحابه نزد وی آمده اظهار داشتند: این خطر وجود دارد که این یادگاری متبرک از شما گرفته شود، اگر به ما بدهید از آن حفاظت خواهیم کرد، ولی وی این ایثار را نپذیرفت. لباسی که آن حضرت هنگام وفات بر تن داشت، در دست حضرت عایشه بود^(۲). مهر و عصای مبارک براساس ترتیب خلافت، نخست در دست حضرت ابوبکر، سپس در دست حضرت عمر و پس از آن، در دست حضرت عثمان بودند. ولی در زمان وی این هردو از بین رفتند. انگشتری که مهر روی آن حک شده بود، از دست حضرت عثمان در چاهی افتاد و عصای مبارک را جهجاه غفاری^(۳) شکست (امام بخاری رحمته برای این اشیاء متبرک آن حضرت یک باب مستقلی منعقد کرده است).

۱- صحیح مسلم، حجة الوداع.

۲- صحیح مسلم کتاب الطهارة.

۳- تمام این اشیاء در صحیح بخاری کتاب الخمس مذکور اند. مهر در کتاب اللباس نیز مذکور است و شرح عصای مبارک در فتح الباری ۶ / ۱۴۸ مذکور است.

مسکن مبارک

آن حضرت ﷺ در خردسالی پدر و مادر را از دست دادند و نزد پدر بزرگ و عموهای خود پرورش یافتند. در سن بیست و پنج سالگی با خدیجه ازدواج کردند. معلوم نیست که پس از ازدواج در خانه‌ای که از پدر برای ایشان مانده بود، سکونت گزیدند و یا در خانه حضرت خدیجه ماندند. آن حضرت در مکه مکرمه خانه‌ای داشتند که از پدر برایش مانده بود. ولی عقیل پسر عموی آن حضرت و برادر حضرت علی که تا آن موقع مسلمان نشده بود، آن را تصاحب کرده بود. چنانکه هنگام فتح مکه وقتی آن حضرت به مکه تشریف آوردند، صحابه عرض کردند: در کجا اقامت می‌گزینید؟ آیا در خانه خودتان مقیم می‌شوید؟ آن حضرت فرمودند: مگر عقیل برای ما خانه‌ای گذاشته است؟^(۱)

پس از این که به مدینه منوره آمدند، شش ماه در خانه ابویوب انصاری تنها بودند و از اهل بیت کسی با ایشان همراه نبود. اهل و عیال در مکه بودند. هنگامی که مسجد نبوی را بنا نمودند، اطراف آن، حجره‌های کوچکی بنا کردند و اهل و عیال از مکه آمدند و در همان حجره‌ها سکونت اختیار کردند^(۲).

در آخرین سال‌های زندگی، آن حضرت نه همسر داشتند که در حجره‌های جداگانه‌ای به سر می‌بردند. آن حجره‌ها نه صحن داشتند و نه سالن و راهرو. حجره‌ها کوچک به اندازه نیاز ساخته شده بودند. دیوارهای آنان از گل و خاک بود، به طوری که شکاف برداشته بودند و از آن شکاف‌ها نور آفتاب به داخل خانه می‌افتاد. سقف آن‌ها با چوب نخل خرما پوشیده بود و هنگام باران گلیم‌هایی از مو ساخته شده بود که بر پشت بام‌ها انداخته می‌شد تا آب به داخل نفوذ نکند. ارتفاع آن‌ها به قدری بود که دست آدمی در حالت ایستادن به سقف آن‌ها می‌رسید. بر دروازه‌های آن‌ها پرده‌ای آویزان بود و یا تخته چوبی قرار داشت^(۳).

آن حضرت ﷺ هر شب نزد یکی از ازواج مطهرات و روزها معمولاً در مجلس اصحاب در صحن آن حجره‌ها و یا در خانه‌ای که مخصوص مجلس مردان بود به سر می‌بردند. علاوه بر این حجره‌ها، یک خانه دو طبقه‌ای هم داشتند که به آن، در احادیث (مشربه)

۱- بخاری فتح مکه.

۲- ابن سعد.

۳- برای شرح و تفصیل بیشتر رجوع شود به ادب المفرد بخاری باب التناول فی البیان والبناء.

گفته شده است. در سال نهم هجری هنگامی که «ایلاء» کردند^(۱) و نیز زمانی که از بالای اسب افتاده زخمی شده بودند، مدت یک ماه در آن به سر بردند. در آن خانه اسباب و کالاهایی وجود داشت که عبارت بود از یک بویا، یک بالشت چرمی که با لیف نخل خرما پر شده بود و چند عدد پوست که در آن آویزان بودند^(۲).

با وجود این که کاشانه نبوت مظهر انوار الهی بود ولی شبها در آن چراغی وجود نداشت^(۳). از اسباب و کالاهای خانگی نیز در آن خبری نبود و آن حضرت این نوع چیزها را هم نمی‌پسندیدند. یک بار حضرت عایشه رضی الله عنها پرده‌ای روی دیوار اطاق آویزان کرده بود، آن حضرت ناراحت شدند و فرمودند: «مال به ما برای این داده نشده که خشت و سنگ را لباس بپوشانیم»^(۴).

پس از وفات آن حضرت، این حجره‌ها در ملک ازواج مطهرات بودند و چون یکی از آن‌ها وفات می‌کرد خویشاوندان و وارثان او مالک آن می‌شدند. اکثر آن‌ها را حضرت معاویه در زمان خلافت خود خریداری کرده بود. تا زمان خلافت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه تمام حجره‌ها باقی بودند. در زمان خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه بعضی از آن‌ها تخریب و به مسجد نبوی اضافه شدند. در سال ۸۸ هجری، هنگامی که عمر بن عبدالعزیز والی مدینه بود، تمام حجره‌ها، جز حجره حضرت عایشه که مرقد مظهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آن بود، تخریب و به مسجد نبوی اضافه شدند. در آن روز که این حجره‌ها به قصد توسعه مسجد نبوی تخریب شدند، در مدینه منوره ماتم و عزایی برپا شده بود، چون یکی دیگر از یادگارهای آن حضرت صلی الله علیه و آله از بین می‌رفت^(۵).

۱- یعنی سوگند یاد کرده بودند که تا مدتی از همسران جدا باشند.

۲- ابوداود باب إمامة القاعد.

۳- صحیح بخاری باب ما کان رسول الله صلی الله علیه و آله یتجوز من البأس والبسط.

۴- صحیح بخاری ۱ / ۷۳ باب التطوع خلف المرأة.

۵- ابن سعد جزء أزواج النبی صلی الله علیه و آله.

دایه

از آنچه برای رسول اکرم ﷺ از پدر ارث مانده بود، یک کنیز حبشی به نام «ام ایمن» نیز بود و او دایه رسول اکرم بود^(۱) و تا وفات ایشان در قید حیات بود. آن حضرت همیشه او را با کلمه مادر صدا می کردند و هرگاه او را می دیدند، می فرمودند: حالا از خانواده من فقط همین یک یادگار باقیمانده است. وقتی آن حضرت با خدیجه ازدواج کردند او را آزاد کردند و به نکاح حضرت زید که پسرخوانده آن حضرت و دوست صمیمی و غلام خدیجه بود، درآوردند. اسامه از وی متولد شد.

داستان مزاح آن حضرت که زنی از ایشان شتری خواست و آن حضرت فرمودند: من به شما بچه شتری می دهم. او اظهار داشت: بچه شتر را چکار کنم؟ آن حضرت فرمودند: تمام شترها بچه های دیگر شترها هستند، مربوط به ام ایمن است. او در اکثر غزوه ها شرکت داشت. در غزوه احد به مجاهدین اسلام اب می داد و مجروحان را مداوا می کرد. در جنگ خیبر نیز همراه بود^(۲).

خدمتگزاران خاص

بعضی از صحابه افرادی بودند که تمام مشاغل دنیوی را ترک کرده همیشه در محضر آن حضرت حضور داشته و کارهای خاصی انجام می دادند.

اسامی آن ها به شرح ذیل است:

۱- حضرت عبدالله بن مسعود، از بزرگان صحابه و اولین بنیانگذار فقه حنفی به شمار می آید. فقه امام ابوحنیفه رحمته از روایات و استنباطات وی اخذ گردیده است. نشر و بیان قرآن مجید در اوایل اسلام در مکه معظمه توسط وی انجام گرفت. هفتاد سوره از زبان مبارک رسول اکرم ﷺ شخصاً شنیده و حفظ کرده بود. او رازدار و محرمانه اسرار آن حضرت بود و هنگامی که آن حضرت به سفر می رفتند تهیه مایحتاج سفر از قبیل رختخواب، آب وضوء، مسواک و غیره در سفر بر عهده وی بود. وقتی آن حضرت می نشستند و یا از جایش بلند می شدند، نعلین مبارک را او در دست می گرفت و جلو آن حضرت می آورد و یا

۱- صحیح مسلم باب رد المهاجرین إلى الأنصار منائهم.

۲- طبقات ابن سعد ۸ / تذكرة أم ایمن.

نزد خود نگه می داشت. هنگام راه رفتن، عصای مبارک را می گرفت و پیشاپیش آن حضرت بود و در تمام اوقات با ایشان همراه بود. او نمونه کاملی از اخلاق و عادات رسول خدا ﷺ بود^(۱).

۲- حضرت بلال حبشی. دنیا او را با عنوان مؤذن رسول الله ﷺ می شناسد. او غلامی از نژاد حبشی بود که در مکه مکرمه مسلمان شد و داستان مسلمان شدن او به طور مختصر در اول کتاب بیان شد. حضرت ابوبکر رضی الله عنه او را خریداری و آزاد کرد، از آن به بعد همواره در خدمت رسول اکرم ﷺ بود. اهتمام کارهای خانه بر عهده وی بود. وسایل مورد نیاز را از بازار خریداری می کرد. وام می گرفت، وامها را پرداخت می کرد و مسئول پذیرایی از میهمانان هم بود^(۲).

۳- حضرت انس بن مالک نیز از خادمان خاص پیامبر اکرم ﷺ بود. وقتی آن حضرت به مدینه آمدند او بسیار خردسال بود. مادرش او را به محضر آن حضرت آورد و عرض کرد: یا رسول الله! این فرزند خود را برای این که خادم شما باشد آورده ام^(۳).

تا مدت ده سال در خدمت آن حضرت بود. انجام کارهای معمولی به وی سپرده شد و چون هنوز کم سن بود نمی توانست به خوبی کارها را انجام دهد، ولی در این مدت هیچگاه آن حضرت بر وی پرخاش نکرد و از او توضیح نخواست^(۴).



۱- طبقات ابن سعد و بخاری، باب مناقب عبد الله بن مسعود به طور اجمال.

۲- ابوداود ۲ / ۲۷ باب قبول هدایا المشرکین.

۳- صحیح مسلم فضایل أنس.

۴- ابوداود، کتاب الأدب.

شمائل حضرت رسول اکرم ﷺ

حُلیهٔ گرامی (بیان صفات ظاهری)

پیامبر اکرم ﷺ قامتی متوسط و اندام‌هایی متناسب داشت. رنگ ایشان سفید متمایل به قرمز بود. پیشانی کشاده و ابروهای به هم پیوسته داشت. بینی مبارکش باریک و دراز، صورتش متوسط یعنی (چهره‌ای پرگوشت نداشت)، دهان مبارکش کشاده و دندان‌ها خیلی به هم پیوسته نبودند، بلکه مقداری میان آن‌ها فاصله وجود داشت. گردنی بلند، سری بزرگ، سینه‌ای فراخ، چشم‌هایی سیاه و مژه‌هایی بلند داشت. شانه‌ها پرگوشت و استخوان شانه‌ها قوی و پهن بودند. از ناف تا سینهٔ مبارک خطی از مو و روی شانه‌ها موی قرار داشت.

صحابهٔ کرام از حسن و زیبایی رسول خدا ﷺ بسیار متأثر بودند. حضرت عبدالله بن سلام که نخست یهودی بود، وقتی اولین بار نگاهش بر چهرهٔ مبارک رسول خدا ﷺ افتاد، اظهار داشت: به خدا سوگند! این چهرهٔ دروغین نیست^(۱).

شخصی از جابر بن سمره که یکی از اصحاب است پرسید: آیا چهرهٔ رسول خدا ﷺ مانند شمشیر می‌درخشید؟ او اظهار داشت: «خیر، بلکه مانند ماه و خورشید درخشش داشت» در جایی دیگر روایت می‌کند: شبی مهتابی که هیچ ابری در آسمان وجود نداشت در محضر رسول خدا ﷺ نشسته بودم، گاهی قرص ماه را نگاه می‌کردم و گاهی چهرهٔ مبارک آن حضرت را تماشا می‌کردم، در مقایسهٔ بین زیبایی ماه و چهرهٔ ایشان، چهرهٔ ایشان را زیباتر یافتم^(۲).

حضرت براء رضی الله عنه می‌گوید: احدی را ندیدم که در لباس قرمز رنگ از رسول خدا ﷺ زیباتر باشد^(۳). عرق مبارک ایشان مانند عطر خوشبو بود^(۴). و قطره‌های عرق بر

۱- ترمذی أبواب الزهد.

۲- مشکوة باب صفة النبي ﷺ.

۳- صحیح مسلم باب صفة النبي ﷺ.

۴- مرجع سابق.

گونه‌هایشان مانند دانه‌های مروارید می‌غلطید^(۱). پوست بدن بسیار نرم و ملایم بود. حضرت انس می‌گوید: رنگ مبارک بسیار زیبا و عرق ایشان مانند دانه‌های مروارید به نظر می‌رسید و من هیچ ابریشم و دیبایی را نرمتر از بدن مبارک رسول خدا ﷺ ندیدم و بوی بدن ایشان از بوی مشک و عنبر خوشبوتر بود^(۲).
معروف است که آن حضرت ﷺ سایه نداشتند، ولی این سندیت ندارد.

مهر نبوت

میان هردو شانه به اندازه تخم کبوتر مهر نبوت قرار داشت این مهر غده گوشتی سرخ‌رنگ بود. در شمایل ترمذی از جابر بن سمره روایت است:
«مهر نبوت را میان شانه‌های رسول خدا ﷺ به شکل غده سرخ‌رنگ و به اندازه تخم کبوتر مشاهده کردم».

ولی از روایتی دیگر معلوم می‌شود که مهر نبوت از گرد هم آمدن چند غده کوچک بر روی دوش چپ به شکل دایره‌ای تشکیل شده بود^(۳). از مجموعه روایات در این باره ثابت می‌شود که میان هردو شانه‌های آن حضرت غده‌ای وجود داشت که روی آن موی روئیده بود.

موهای مبارک

اغلب اوقات موی سرشان تا روی شانه‌ها آویزان بود. در فتح مکه مردم دیدند که چهار گیسوی آن حضرت بر روی شانه‌ها آویزان است. مشرکان عرب موهای سر خویش

۱- صحیح بخاری واقعه افک.

۲- مشکوة، باب صفة النبی ﷺ.

۳- صحیح مسلم باب اثبات النبوة، معروف است که بر آن کلمه طیبه به صورت طبیعی نوشته شده بود، ولی این مطلب ثبوت و سندیت ندارد. محدثین اظهار داشته‌اند که بعضی از اینگونه روایات باطل و بعضی دیگر ضعیف هستند.

حافظ ابن حجر می‌گوید: «لم یثبت منها شیء» (زرقانی بر مواهب جلد اول / ۱۸۴) البته مهری که از نقره درست کرده بودند بر روی آن کلمه طیبه حک شده بود که به عنوان مهر نبوت در انگشت‌شان قرار داشت و بر روی نامه‌ها با آن مهر می‌زد. مردم به طور اشتباهی کلمه طیبه را بر مهری که میان هردو شانه بود نسبت دادند. سلیمان ندوی

را به صورت فرق باز می کردند. رسول خدا ﷺ در مقابل مشرکان، موافقت با اهل کتاب را ترجیح می دادند. نخست ایشان مانند اهل کتاب موهای خویش را به صورت آویزان رها می کردند و سپس فرق را باز می کردند این روایت شمایل ترمذی است. چنین معلوم می شود که وقتی مشرکان از بین رفتند، احتمال مشابهت با آنان نیز از بین رفت و ایشان در اواخر عمر موها را به صورت فرق باز می کردند. به موها روغن سر می مالیدند و یک روز در میان، آن ها را شانه می کردند، در موی محاسن ایشان تعداد اندکی تار موی سفید وجود داشت.

هنگام راه رفتن با سرعت گام برمی داشتند به گونه ای که گویی از سرایشی فرود می آیند. در روایات ضعیف مذکور است که سایه نداشتند، یعنی سایه ایشان بر زمین نمی افتاد ولی از نظر محدثین این روایات ضعیف و غیر قابل اعتبار است.

گفتگو، خنده و تبسم

در سخن گفتن لحنی بسیار شیرین و جذّاب داشتند و جملات را شمرده شمرده بیان می کردند تا برای شنوندگان قابل فهم باشد. بسا اوقات بعضی از جملات را سه بار تکرار می کردند. اگر بر امری تأکید داشتند آن را بارها تکرار می کردند. بیشتر اوقات هنگام سخن گفتن نگاه شان به سوی آسمان بود. صدای رسایی داشتند. حضرت ام هانی می گوید: رسول خدا ﷺ در خانه کعبه نماز می خواندند و ما در خانه ها در حالی که بر بسترها دراز کشیده بودیم صدای قرآن ایشان را می شنیدیم^(۱).

حضرت خدیجه رضی الله عنها از همسر قبلی خود فرزندی به نام هند داشت. او خیلی فصیح بود و هر چیزی را که بیان می کرد، تصویر کامل آن را برای خوانندگان ارائه می داد. امام حسن رضی الله عنه از او پرسید: رسول خدا ﷺ چگونه تکلم می کردند؟ او اظهار داشت: ایشان همیشه در حالت تفکر و اندیشه به سر می بردند، اغلب اوقات خاموش بودند و بدون ضرورت به سخن نمی پرداختند، هر جمله ایشان برای شنونده جدا و واضح بود. وقتی با دست اشاره می کردند، تمام دست خویش را برای اشاره بالا می بردند و چنانچه بر امری تعجب می کردند، کف دست را بر می گرداندند. هنگام سخن گفتن گاهی یک دست را بر دست دیگر می زدند و چنانچه در دوران تکلم حالت

۱- ابن ماجه باب ما جاء في القراءة، في صلاة الليل.

شادی دست می‌داد، نگاه‌شان را به زیر می‌انداختند. بسیار کم می‌خندیدند و هنگام خنده تبسم می‌کردند و خندهٔ ایشان تبسم بود^(۱).

جریر بن عبدالله می‌گوید: هرگاه رسول اکرم ﷺ مرا می‌دیدند تبسم بر لب داشتند. در روایات مذکور است که هرگاه حالت خندهٔ زیادی عارض می‌شد، حد اکثر دندان‌های آسیابی ایشان نمودار می‌شد. ولی علامه ابن القیم و بعضی از علما گفته‌اند: این مبالغه در بیان چگونگی خندهٔ ایشان است. زیرا ایشان هیچگاه چنان نخندیده‌اند که دندان‌های آسیابی ظاهر شوند.

لباس پیامبر اکرم ﷺ

در مورد لباس، به پوشیدن لباس خاصی مقید نبودند. لباس معمول ایشان ازار، رداء و پیراهن بود. شلوار نمی‌پوشیدند ولی امام احمد و اصحاب سنن اربعه روایت کرده‌اند که ایشان از بازار منی شلوار خریده بودند. حافظ ابن قیم نوشته است از این معلوم می‌شود که ایشان شلوار نیز پوشیده‌اند. به پوشیدن موزه عادت نداشتند، ولی یک جفت موزهٔ سیاه‌رنگ چرمی که نجاشی هدیه فرستاده بود ایشان آن‌ها را پوشیدند. شملهٔ عمامه گاهی بر روی دوش‌ها و گاهی میان شانه‌ها آویزان بود و گاهی «تحت الحنک» (زیر گردن قرار دادن) بود. بیشتر، عمامه سیاه‌رنگ و در زیر عمامه کلاه می‌پوشیدند. از کلاه‌های بلند استفاده نمی‌کردند. به پوشیدن کلاه در زیر عمامه التزام داشتند و می‌فرمودند: فرق ما و مشرکان در این باره این است که آنان عمامه بدون کلاه می‌پوشند و ما در زیر کلاه عمامه قرار می‌دهیم^(۲).

رداء (شال)

شالی که به جای پیراهن می‌پوشیدند، بیشتر شال‌های حاشیه‌دار عربی را می‌پسندیدند که به عربی به آن «حبره» می‌گویند.

عباء

گاهی عبا شامی می‌پوشیدند. آستین‌های این عبا بسیار تنگ بود به گونه‌ای که

۱- شمایل ترمذی.

۲- ابوداود کتاب اللباس.

هنگام وضو دست‌ها را از آستین‌ها بیرون می‌کردند و آن‌ها را می‌شستند. قبا نیز می‌پوشیدند که بر کناره جیب و آستین‌های آن حاشیه‌های ابریشمی وجود داشت.

رختخواب

بعد از وفات رسول خدا ﷺ حضرت عایشه رضی الله عنها لحافی را که به آن پیوند زده بود و یک شال کلفت را به مردم نشان داد و اظهار داشت. رسول خدا ﷺ در این‌ها وفات کردند.

حُلَّةُ حمراء (لباس سرخ‌رنگ)

در روایات مذکور است که ایشان «حُلَّةُ حمراء» نیز می‌پوشیدند «حمراء» به معنای سرخ‌رنگ است لذا اغلب محدثین همین مفهوم را بیان نموده‌اند ولی علامه ابن‌القیم با اصرار ادعا نموده است که هیچگاه رسول خدا ﷺ لباس سرخ‌رنگ نپوشیدند و برای مردان نیز پوشیدن لباس سرخ‌رنگ را تجویز نکردند و «حُلَّةُ حمراء» یک نوع شال یمنی بود که خط‌های سرخ‌رنگ داشت و به همین جهت به آن «حمراء» (سرخ‌رنگ) می‌گفتند و گاهی رسول اکرم ﷺ آن را می‌پوشیدند. ولی اغلب محدثین بر این باورند که این تخصیص و توجیه در هیچ جایی ثابت و مذکور نیست. در زرقانی این بحث به طور مفصل بیان شده است.

از روایات مختلف ثابت است که پیامبر خدا ﷺ لباس‌های سیاه، سرخ، سبز و زعفرانی می‌پوشیدند، اما لباس سفید را بیشتر دوست داشتند، و گاهی شال سفیدرنگ که تصویر کجاوه روی آن نقش شده بود می‌پوشیدند^(۱).

نعلین مبارک به شکل دمپایی بودند که با نخ و تسمه بسته می‌شدند، یک تشک چرمی داشتند که با لیف خرما پُر شده بود. یک تخت خواب داشتند که از ریسمان لیف خرما درست شده بود و اثر آن بر بدن مبارک‌شان نقش می‌بست.

انگشتر

هنگامی که خواستند به نجاشی و قیصر روم نامه بنویسند، بعضی‌ها اظهار داشتند: سلاطین و پادشاهان نامه‌های بدون مهر را نمی‌پذیرند، لذا انگشتری از نقره درست کردند که روی آن در سه سطر، محمد رسول الله نوشته شده بود. از بعضی از صحابه

روایت است که ایشان انگشتر را فقط هنگام نوشتن نامه و به منظور مهرزدن در دست راست می پوشیدند.

خود وزره

در جنگ‌ها زره و کلاه خود نیز می پوشیدند. در جنگ احد دو زره پوشیده بودند. قبضه شمشیر را گاهی از نقره درست می کردند.

غذاهای مرغوب

گرچه بر اثر ایثار و قناعت فرصتی برای استفاده از غذاهای لذیذ و پرتکلف حاصل نمی شد و چنانکه در صحیح بخاری مذکور است که در تمام عصر حتی یک بار نان لواش نخوردند با این وصف به این غذاها رغبت داشتند: سرکه، عسل، روغن زیتون، کدو. غذای کدو را بسیار دوست داشتند، وقتی غذای کدو درست می شد در میان کاسه تکه‌های کدو را جستجو و نوش جان می کردند. یک بار به خانه ام هانی رفتند و پرسیدند: برای خوردن چیزی هست؟ ام هانی گفت: آری، سرکه هست. آن حضرت فرمودند: هر خانه‌ای که در آن سرکه باشد فقیر نیست.

نوعی غذا میان اعراب به نام «حیس» بسیار معروف بود. این غذا با پنیر، خرما و روغن تهیه می شد. رسول خدا ﷺ این غذا را بسیار می پسندیدند.

یک بار حضرت امام حسن و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما به خانه سلمی رفتند و به او گفتند: امروز آن غذایی را برای ما تهیه کن که رسول خدا ﷺ آن را می پسندیدند. وی اظهار داشت: شما آن را نمی پسندید، آن‌ها اصرار ورزیدند آنگاه او مقداری آرد جو را در دیگی قرار داد و مقداری روغن زیتون، زیره و فلفل سیاه به آن افزود و وقتی غذا آماده شد نزد آنان آورد و اظهار داشت: این مرغوب‌ترین غذای رسول خدا ﷺ بود.

از انواع گوشت، دنبه، مرغ، چرز، گوشت شتر، گوسفند، میش، گورخر، خرگوش و ماهی را تناول فرموده‌اند. دست گوسفند را بسیار می پسندیدند. در شمایل ترمذی از حضرت عایشه روایت است که رسول خدا ﷺ علاقه طبیعی به گوشت دست نداشتند، بلکه علت این بود که تا چندین روز گوشت در خانه میسر نمی شد، لذا وقتی گوشتی میسر می شد، می خواستند هرچه زودتر پخته و آماده شود و چون گوشت قسمت دست زودتر پخته و آماده می شد، از این جهت آن را می پسندیدند ولی از روایات متعدد ثابت

است که ایشان گوشت دست را می‌پسندیدند. در مراسم نکاح حضرت صفیه در دعوت ولیمه فقط خرما و سویق (آرد نرم بیخته شده که با روغن می‌پزند) وجود داشت. هندوانه را همراه با خرما می‌خوردند.

خیار را نیز می‌پسندند. یک بار دختر معوذ بن عفراء به محضر آن حضرت خرما و خیار آورد. گاهی نان و خرما را باهم تناول می‌کردند.

نوشیدنی‌ها

از میان نوشیدنی‌ها آب سرد را می‌پسندیدند. گاهی شیر خالص می‌نوشیدند و گاهی با آن آب مخلوط می‌کردند و می‌نوشیدند. کشمش، خرما و انگور را در آب خیس می‌کردند و پس از لحظاتی آب‌ها را می‌نوشیدند. یک کاسه چوبی داشتند که با تارهای فلزی بسته شده بود. در روایات همین قدر مذکور است ولی از قراین معلوم می‌شود که شکسته بود، لذا با تارهای فلزی بسته شده بود.

روش آن حضرت در غذا خوردن

هر غذایی که سر سفره حاضر می‌شد اگر حسب میل نبود آن را تناول نمی‌کردند و بر آن عیب هم نمی‌گرفتند. همیشه از جلوی خود غذا می‌خوردند، دست را در کاسه به این سو و آن سو نمی‌بردند و از این عمل دیگران را نیز منع می‌کردند.

هیچگاه در حالت تکیه زده غذا نمی‌خوردند و این کار را نمی‌پسندیدند. بر روی میز، غذا نخوردند و چون در آن زمان فقط امرا و مستکبران بر روی میزها غذا می‌خوردند، لذا خوردن غذا را روی میز نمی‌پسندیدند^(۱).

غذا را با انگشتان دست می‌خوردند. در صحیح بخاری مذکور است که گاهی گوشت را با کارد قطعه قطعه کرده می‌خوردند^(۲).

در ابوداود حدیثی مذکور است که رسول خدا ﷺ فرمودند: گوشت پخته را با کارد قطعه قطعه نکنید، زیرا که این روش اهل عجم است ولی امام ابوداود این حدیث را

۱- امروز که استفاده از میز غذاخوری عام شده چنانچه با رعایت آداب غذا خوردن و بدون نیت کبر و غرور باشد اشکالی ندارد. مترجم.

۲- صحیح بخاری، کتاب الأطعمة باب القطع بالسکین.

ضعیف قرار داده است، راوی حدیث ابومعشر نجیح است که امام بخاری نسبت به وی اظهار داشته: او منکر الحدیث است و یکی از منکرات وی همین حدیث می باشد^(۱).

استفاده از لباس های عالی

گرچه از تکلف و خودپسندی تنفر داشتند، ولی گاهی از لباس های خوب و گران بها نیز استفاده می کردند. هنگامی که حضرت عبدالله بن عباس از جانب حضرت علی به عنوان نماینده نزد «حروریه» رفت، لباس های یمنی گران بها بر تن داشت. آنان اعتراض کردند و گفتند: ابن عباس! این چه لباسی است که پوشیده ای؟ او اظهار داشت: شما بر این لباس اعتراض دارید؟ من رسول خدا ﷺ را دیدم که لباس هایی بهتر از این بر تن داشتند^(۲).

حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما بسیار زاهد بود. یک بار شال یمنی از بازار خریداری کرد وقتی به خانه آمد، دید که خط های سرخ رنگی در آن نقش گردیده، آنگاه دوباره به بازار رفت و آن را به صاحبش برگرداند. شخصی این موضوع را برای حضرت اسماء خواهر حضرت عایشه بیان کرد. او قبای رسول اکرم ﷺ را آورد و به مردم نشان داد که بر کناره های جیب ها و آستین های آن، نوارهایی از ابریشم دوخته شده بود. بعضی از امرا و پادشاهان برای رسول اکرم ﷺ لباس های گرانبهایی هدیه فرستادند و ایشان از آن ها استفاده می کردند.

رنگ های مرغوب

از میان رنگ ها به رنگ زرد بسیار علاقه داشتند. در احادیث مذکور است که گاهی تمام لباس ها را حتی عمامه را با رنگ زرد رنگین می کردند و می پوشیدند^(۳). رنگ سفید را نیز می پسندیدند و می فرمودند: این بهترین رنگ هاست.

۱- قسطلانی شرح صحیح بخاری ۸ / ۲۵۲.

۲- ابوداود، کتاب اللباس.

۳- ابوداود باب فی المصبوغ.

رنگ‌های نامرغوب

رنگ قرمز را نمی‌پسندیدند. یک بار عبدالله بن عمرو رضی الله عنه لباس قرمز رنگ پوشیده بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به طور اعتراض فرمودند: این چه لباسی است؟ عبدالله رفت و آن لباس را در آتش سوزاند. وقتی آن حضرت خبر شدند، فرمودند: نیازی به سوختن نبود به یکی از زنان می‌داد تا آن را می‌پوشید^(۱).

در سرزمین عربستان خاک قرمز رنگی وجود داشت که به آن «مغره» می‌گفتند و لباس‌ها را با آن رنگین می‌کردند. آن حضرت صلی الله علیه و آله از این رنگ بسیار تنفر داشتند. یک بار حضرت زینب با آن لباسی رنگ کرده بود. آن حضرت به خانه آمدند و آن را دیدند بلادرنگ از خانه بیرون رفتند، حضرت زینب متوجه شد و از طریق شستن، رنگ لباس را از بین برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دوباره آمدند و دیدند که از آن رنگ اثری نیست، آنگاه وارد خانه شدند^(۲).

یک بار شخصی وارد شد که لباس سرخ‌رنگ بر تن داشت و سلام گفت: آن حضرت به سلام وی جواب ندادند.

یک بار صحابه بر پشت مرکب‌های خویش شال‌های سرخ‌رنگ قرار داده بودند و آن حضرت مشاهده کردند و فرمودند: من نمی‌خواهم که این رنگ بر شما غلبه حاصل کند آنگاه آن‌ها با سرعت به‌سوی مرکب‌ها رفتند و آن شال‌ها را دور انداختند^(۳).

استفاده از مواد خوشبو

مواد خوشبو را بسیار می‌پسندیدند و هرگاه کسی آن را هدیه می‌فرستاد رد نمی‌کردند. نوعی عطر بود که به آن «سکه» می‌گفتند به این عطر بسیار علاقه داشتند و همواره از آن استفاده می‌کردند. صحابه روایت می‌کنند که از هر کوچه و خیابانی که آن حضرت گذر می‌کردند، آن کوچه و خیابان با بوی خوش ایشان خوشبو می‌شد. اغلب می‌فرمودند: خوشبویی مرد باید بی‌رنگ و دارای بویی تند باشد و خوشبویی زنان رنگ

۱- ابوداود باب فی الحمرة.

۲- ابوداود، کتاب اللباس.

۳- ابوداود، کتاب اللباس.

دار و بوی کم و ملایم داشته باشد^(۱).

رعایت بهداشت

نظافت را بسیار دوست داشتند. یک بار شخصی را در لباس‌های چرکین مشاهده کردند، فرمودند: این آقا توان شستن لباس‌های خویش را هم ندارد!^(۲)

یک بار شخصی به محضر ایشان حضور یافت که لباس غیر مناسب بر تن داشت. ایشان فرمودند: آیا وضع مالیات خوب است؟ وی گفت: آری، آن حضرت فرمودند: ولی خداوند نعمت خویش را بر تو ارزانی داشته، باید اثر آن نعمت نمایان باشد^(۳). عرب‌ها با فرهنگ و تمدن آشنایی زیادی نداشتند، وقتی به مسجد می‌آمدند در اثنای نماز بر زمین و یا بر دیوارهای مسجد آب دهان می‌انداختند. آن حضرت ﷺ این عمل را بسیار بد می‌دانستند و اثر آب دهان را از روی دیوار می‌خراشیدند و دور می‌کردند. یک بار لکه آب دهان را بر دیوار مسجد مشاهده کردند به قدری ناراحت شدند که رنگ چهره مبارک قرمز شد. یکی از زنان انصار آن رادور کرد، مقداری خوشبویی آورد و آنجا مالید. آن حضرت بسیار خوشحال شد و آن زن را آفرین گفت^(۴).

گاهی در مجلس مبارک ایشان عود و کافور سوزانده می‌شد^(۵). یک بار زنی از حضرت عایشه در مورد استفاده از حنا پرسید، وی گفت: اشکالی ندارد ولی من از آن استفاده نمی‌کنم، زیرا حبیب من رسول خدا ﷺ بوی آن را نمی‌پسندیدند^(۶). بیشتر از مشک و عنبر استفاده می‌کردند.

یک بار شخصی را مشاهده کردند که موی سرش ژولیده بود. فرمودند: این آقا حال این را ندارد که موهای سرش را درست کند^(۷). یک بار شالی از جنس پشم پوشیدند بر

۱- شمایل ترمذی.

۲- ابوداود کتاب اللباس باب ما جاء فی غسل الثوب.

۳- ابوداود کتاب اللباس.

۴- نسائی کتاب المساجد.

۵- نسائی باب البخور.

۶- نسائی باب کراهیه ریح الحنا.

۷- ابوداود، کتاب اللباس

اثر گرمی آن عرق کردند آنگاه آن را دور نمودند^(۱).

یک بار مردم به مسجد نبوی آمدند، مسجد کوچک بود و بسیاری از آن‌ها اهل کار و مشغله بودند و لباس چرکین بر تن داشتند بوی نامطبوعی بر اثر عرق آنان در مسجد بود. رسول خدا ﷺ فرمودند: اگر غسل می‌کردید و به مسجد می‌آمدید بهتر بود^(۲). از همان روز غسل روز جمعه یک وظیفه شرعی قرار گرفت. مسجد نبوی همیشه جارو و نظافت می‌شد. زنی به نام «ام محجن» آن را جارو می‌کرد. در این ماجه مذکور است که آن حضرت ﷺ دستور داده بودند که بچه‌های خردسال و دیوانه‌ها را به مساجد نیاورند و در مساجد خرید و فروش صورت نگیرد و روز جمعه در آن‌ها مشک و عود سوزانده شود. اعراب به لحاظ این که بدوی بودند و در بیابان‌ها زندگی می‌کردند، لذا بهداشت و نظافت را رعایت نمی‌کردند. به همین منظور رسول خدا ﷺ در مورد رعایت بهداشت تأکید و اهتمام خاصی داشتند.

یکی از عادات اعراب (مخصوصاً بدویها) این بود که در مسیر راه‌ها ادرار و مدفوع می‌کردند، رسول خدا ﷺ شدیداً از این کار منع نموده و فرمودند: لعنت خدا بر آن‌هایی باد که در مسیر راه‌ها و یا در زیر سایه درختان ادرار و مدفوع کنند. بعضی از سران و امیران عادت داشتند که بر اثر سستی و کاهلی در ظرفی ادرار می‌کردند. آن حضرت ﷺ از این کار هم منع فرمودند^(۳).

عرب‌ها عادت نداشتند که بعد از ادرار استنجا کنند و یا لباس‌های خود را از ریختن قطرات ادرار حفظ کنند. یک بار رسول خدا ﷺ از راهی گذر می‌کردند نگاه‌شان بر دو قبر افتاد آنگاه فرمودند: به صاحب یکی از این دو قبر عذاب داده می‌شود، زیرا که لباس‌های خود را از ادرار دور نگه نمی‌داشت^(۴).

یک بار به مسجد آمدند دیدند که بر روی دیوارها در جاهای مختلف لکه‌هایی وجود دارد. در دست ایشان شاخه‌ای از درخت خرما وجود داشت، آنگاه به وسیله آن لکه‌های روی دیوار را خراشیده پاک کردند، سپس خطاب به مردم با لهجه خشمناکی فرمودند: آیا

۱- ابوداود، کتاب اللباس.

۲- صحیح بخاری، باب غسل الجمعة.

۳- الترغیب والترهیب، کتاب الطهارة.

۴- صحیح بخاری باب عذاب القبر.

شما دوست دارید که شخصی در مقابل شما قرار گیرد و بر صورت شما آب دهان بیندازد؟ وقتی یکی از شما نماز می‌خواند خداوند روبروی او و فرشتگان سمت راست او قرار می‌گیرند. لذا مناسب نیست که آدمی به سمت راست و یا روبروی خود آب دهان بیندازد. یکی از صحابه در حالی که در نماز امام جماعت بود، آب دهان انداخت رسول اکرم ﷺ مشاهده کردند و فرمودند: از این پس این حق ندارد امام جماعت شود. بعد از پایان نماز آن شخص به محضر رسول خدا حاضر شد و اظهار داشت: آیا شما چنین فرموده‌اید؟ آن حضرت فرمودند: آری، برای این که تو خدا و رسولش را اذیت نمودی^(۱). از چیزهای بدبو مانند پیاز، سیر، تره و... نفرت داشتند و می‌فرمودند: وقتی این نوع چیزها را می‌خورید به مسجد نیایید. در صحیح بخاری مذکور است: هرکس پیاز و سیر بخورد نزد ما نیاید و همراه با ما نماز نخواند. یک بار حضرت عمر رضی الله عنه در دوران خلافت خود در خطبه فرمود: شما سیر و پیاز می‌خورید و به مسجد می‌آیید، در حالی که رسول اکرم ﷺ عادت داشتند که چنانچه شخصی سیر و یا پیاز می‌خورد و به مسجد می‌آمد دستور می‌دادند تا او را از مسجد اخراج و تا محل بقیع ببرند^(۲).

مرکب‌های ایشان

اسب سواری را بسیار دوست داشتند و می‌فرمودند: «الحلیل معقود فی نواصیها الخیر» (در پیشانی اسب خیر و صلاح وجود دارد) علاوه بر اسب از الأغ، قاطر و شتر نیز برای سواری استفاده می‌کردند. نام اسب مخصوص سواری ایشان «لحیف» نام الأغ «عفیر»، نام قاطر «دلدل» و «تیه» و نام شتر «قصواء» و «غضباء» بود.

علاقه به اسب سواری

در خارج از مدینه میدانی از محل «حصباء» تا «ثنیة الوداع» به وسعت ۶ مایل وجود داشت. این میدان مخصوص اسب‌دوانی بود. روش تربیت اسب‌ها چنین بود که اسب‌ها را تا مدتی علف و دانه می‌دادند تا خوب چاق و چابک شوند وقتی خوب چاق می‌شدند، از غذای آن‌ها می‌کاستند و در خانه می‌بستند و چند روان‌داز بر آن‌ها

۱- الترغیب والترهیب.

۲- صحیح مسلم و سنن نسایی.

می‌انداختند تا عرق کنند، عرق می‌کردند و عرق‌شان خشک می‌شد. هر روز این امر جریان داشت تا این که به مقداری که چاق شده بودند، لاغر و چست و چابک می‌شدند. این عمل تا چهل روز ادامه داشت.

پیامبر اکرم ﷺ اسبی به نام «سنجه» داشتند یک بار با آن در مسابقه اسب‌دوانی شرکت نموده و برنده شدند. این امر باعث شادی زیاد ایشان شد^(۱).

مسئولیت مسابقات و تمرین‌های اسب‌دوانی به حضرت علی سپرده شده بود و او از طرف خود این مسئولیت را به سراقه بن مالک واگذار نمود و دستورالعمل‌های زیر را برایش تعیین نمود:

- ۱- صف‌های اسب‌ها منظم و سه بار اعلام شود تا اسب‌سواران خود را آماده کنند؛
- ۲- سپس سه بار تکبیر گفته شود و با تکبیر سوم حرکت آغاز شود؛
- ۳- اگر گوش اسبی از سایر اسب‌ها جلوتر قرار گرفت آن اسب برنده به حساب می‌آید؛

حضرت علی در انت‌های میدان قرار می‌گرفت و در آنجا خطی رسم می‌کرد و دو نفر را در دو طرف آن خط مستقر می‌ساخت و اسب از میان آن نفر می‌بایست عبور می‌کرد؛ گاهی میان شتران نیز مسابقه برگزار می‌شد، «عضباء» شتر رسول اکرم ﷺ همیشه در مسابقات برنده می‌شد. یک بار یک شتر سوار بدوی در مسابقه با «عضباء» از آن پیشی گرفت. مسلمانان از این امر سخت متأثر و ناراحت شدند. آن حضرت ﷺ فرمودند: وعده خداوند است که هرکس در دنیا گردن افرازد، خداوند گردنش را پایین اندازد^(۲). اسب‌های با رنگ مشکی، کمیت و صندل را می‌پسندیدند. از بریدن دم اسب‌ها منع می‌کردند، زیرا که وسیله دفع مگس‌ها است^(۳).



۱- دار قطنی ۲ / ۵۵۲ کتاب السبق بین الخیل.

۲- صحیح بخاری، باب الرهان والسبق.

۳- سنن ابوداود کتاب الأدب.

معمولات رسول خدا ﷺ

ترمذی در «شمائل» از حضرت علی رضی الله عنه روایت کرده که آن حضرت رضی الله عنه اوقات خود را به سه قسمت تقسیم کرده بودند. یک قسمت برای عبادت، یک قسمت برای مردم و یک قسمت برای خود.

اعمال صبح تا شام

عادت آن حضرت چنین بود که بعد از نماز صبح بر جای نماز خود می نشستند تا آفتاب طلوع می کرد^(۱). آنگاه مسلمانان به محضر ایشان حاضر می شدند و آن حضرت آن‌ها را موعظه و نصیحت می کرد^(۲). اغلب از صحابه می پرسید: کسی از شما خوابی دیده است؟ اگر کسی خوابی دیده بود بیان می کرد و آن حضرت آن را تعبیر می کردند^(۳). گاهی آن حضرت خواب خود را بیان می کردند^(۴). سپس صحابه به گفتگو با یکدیگر می پرداختند. داستان‌های دوران جاهلیت را بیان می کردند، شعر می خواندند، مزاح می کردند و می خندیدند. آن حضرت رضی الله عنه فقط تبسم می فرمودند^(۵). اغلب، مال غنیمت، خراج و غیره را در همین وقت تقسیم می کردند^(۶). در بعضی از روایات مذکور است، وقتی آفتاب بالا می آمد گاهی چهار رکعت و گاهی هشت رکعت نماز چاشت می خواندند. آنگاه به خانه می رفتند و کارهای آنجا را نیز انجام می دادند. لباس‌های خود را که پاره می شد، خودشان می دوختند، اگر کفش پاره می شد آن را درست می کردند، شیر می دوشیدند^(۷).

۱- صحیح مسلم باب تبسمه و ابوداود / ۳۱۸.

۲- جامع ترمذی.

۳- صحیح مسلم کتاب التعبیر.

۴- صحیح بخاری کتاب التعبیر.

۵- نسائی باب قعود الإمام فی مصله.

۶- در بخاری و کتب حدیث وقایع مختلفی ذکر شده است.

۷- صحیح بخاری باب ما یكون فی محصنه و مسند احمد بن حنبل و مسند عایشه.

بعد از ادای نماز عصر به خانه‌های تک تک ازواج مطهرات می‌رفتند و در خانه هریک از آنها لحظه‌ای می‌نشستند. آنگاه نوبت هرکدام می‌بود شب را در آنجا سپری می‌کردند. تمام ازواج مطهرات تا قبل از نماز عشاء در آنجا جمع می‌شدند و در محضر آن حضرت به گفتگو می‌پرداختند^(۱). سپس آن حضرت برای نماز عشا می‌رفتند و پس از اقامه نماز به خانه می‌آمدند و می‌خوابیدند. ازواج مطهرات به خانه‌های خود می‌رفتند. صحبت و مجلس بعد از نماز عشا را نمی‌پسندیدند^(۲) و معمولاً بعد از نماز استراحت می‌کردند. هنگام خواب حتماً یکی از سوره‌های «بنی اسرائیل»، «زمر»، «حدید»، «حشر»، «صف»، «تغابن» و «جمعه» را تلاوت می‌کردند.

در شمایل ترمذی مذکور است که هنگام خوابیدن این دعا را می‌خواندند:

«اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا». «خدایا به نام تو می‌میرم و زنده می‌شوم».

و هنگام بیدارشدن این دعا را می‌خواندند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». «سپاس آن خدای را که بعد از

مرگ مرا زنده کرد و به‌سوی او بازگشت است».

نصف شب یا آخر شب بیدار می‌شدند. مسواک همیشه بر بالین ایشان قرار داشت. نخست مسواک می‌زدند، سپس وضو می‌گرفتند و مشغول عبادت می‌شدند. همیشه بر پهلوئی راست در حالی که دست راست را زیر رخسار خود قرار می‌دادند، می‌خوابیدند. ولی در سفر عادت داشتند که دست راست را راست می‌کردند و سر را بر آن تکیه می‌دادند و می‌خوابیدند تا خواب راحتی داشته باشند. هنگام خواب، اندکی خرناس می‌کشیدند.

عبادات شب

از اعمال خانه و اوارد آن حضرت هیچ‌کس به اندازه حضرت عایشه رضی الله عنها اطلاع و آگاهی ندارد، از وی روایت شده که وقتی آیات اوایل سوره «مزل» نازل شدند، ایشان به قدری نماز می‌خواندند که پاهای مبارکشان ورم کرده بود. تا یک سال بقیه سوره

۱- صحیح مسلم، باب القسم بین الزوجان.

۲- صحیح بخاری، صلوٰة العشاء.

مزمّل نازل نشد و بعد از یک سال وقتی بقیه آیات نازل شدند، قیام لیل که تا آن موقع فرض بود، نفل اعلام شد.

شب، هشت رکعت پیاپی می‌خواندند و فقط بعد از رکعت هشتم قعده می‌کردند، سپس یک رکعت دیگر می‌خواندند و پس از آن می‌نشستند، باز دو رکعت می‌خواندند. بدینطریق یازده رکعت می‌خواندند. ولی در اواخر عمر نخست هفت رکعت می‌خواندند و سپس دو رکعت می‌خواندند. گاهی خواب غالب می‌آمد و در شب بیدار نمی‌شدند که با خواندن دوازده رکعت در روز آن را جبران می‌کردند^(۱).

در ابوداود از حضرت عایشه رضی الله عنها حدیثی دیگر روایت شده که الفاظ آن چنین است: «نماز عشا را با جماعت خوانده به خانه می‌آمدند و چهار رکعت نماز می‌خواندند و می‌خوابیدند. آب وضو و مسواک بر بالین‌شان گذاشته می‌شد. وقتی از خواب بیدار می‌شدند، نخست مسواک می‌زدند، سپس وضو می‌گرفتند و به جای نماز آمده، هشت رکعت نماز می‌خواندند».

حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: روزی در خانه خاله خود می‌مونه فقط برای این منظور ماندم تا بینم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چگونه نماز می‌خواندند. آن حضرت روی گلیمی که پهن شده بود خوابیدند من هم در همانجا خوابیدم، تقریباً پاسی از شب گذشته بود آن حضرت بیدار شدند و ده آیه آخر آل عمران را خواندند و با آب مشکی که در آنجا آویزان بود وضو گرفتند، سپس نماز را شروع کردند و من هم وضو گرفتم و سمت چپ ایشان ایستادم، ایشان دست مرا گرفته جانب راست خود قرار دادند. سیزده رکعت خواندند و خوابیدند به طوری که صدای تنفس ایشان را شنیدم. فجر طلوع کرد و حضرت بلال اذان گفت. آن حضرت از خواب بیدار شدند و سنت‌های فجر را خواندند، سپس به مسجد رفتند.

روش آن حضرت در نماز

در اوایل برای هر نماز وضو می‌گرفتند، ولی وقتی این عمل دشوار شد، فقط پنج بار مسواک در پنج نماز باقی ماند. در فتح مکه برای اولین بار با یک وضو چندین نماز خواندند، با وجود این، اغلب هر نماز را با وضوی تازه می‌خواندند. در وضو روش

۱- سنن ابی داود باب صلوٰة اللیل.

آن حضرت چنین بود که نخست سه بار دست‌ها را می‌شستند، سپس مضمضه و استنشاق می‌کردند. سپس دست‌ها و صورت هرکدام را سه بار می‌شستند. سر را مسح می‌کردند و سه بار پاها را می‌شستند^(۱). گاهی یک عضو را دو بار و دیگر عضوها را یک بار می‌شستند^(۲). نمازهای سنت و نفل را بیشتر در خانه می‌خواندند، با اذان صبح از خواب بیدار می‌شدند و دو رکعت سنت فجر را بسیار مختصر می‌خواندند به طوری که حضرت عایشه می‌گوید: گاهی این وهم برایم پیش می‌آمد که ملوم نیست ایشان سوره فاتحه را می‌خواندند یا خیر؟^(۳) ولی در دو رکعت فرض نماز صبح معمولاً سوره‌های طولانی می‌خواندند. از عبدالله بن سائب روایت است که یک بار آن حضرت در مکه معظمه در نماز صبح «سوره مؤمنون» را خواندند. نیز گاهی سوره ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ﴾ و گاهی «سوره ق» را می‌خواندند. طبق نظر صحابه کرام آن حضرت در نماز صبح از «شصت تا یکصد آیه» می‌خواندند.

نماز ظهر و عصر را نسبت به نماز صبح مختصرتر می‌خواندند با این وصف، در دو رکعت اول همراه با سوره فاتحه سوره طویلی می‌خواندند به طوری که آدمی می‌توانست به «بقیع» برود و کار خود انجام دهد و بازگردد، وضو گیرد و در رکعت اول شریک شود. صحابه کرام در این باره می‌گویند: تقریباً در دو رکعت اول نماز ظهر به قدری قیام را طولانی می‌کردند که در آن مدت سوره‌ای به اندازه سوره «الم تنزیل السجدة» خوانده می‌شد. در دو رکعت آخر، این مدت به نصف تقلیل می‌یافت. در دو رکعت اول نماز عصر به اندازه دو رکعت آخر نماز ظهر قیام را طولانی می‌کردند و در دو رکعت آخر، به اندازه نصف مدت دو رکعت اول قیام می‌کردند.

از ابوسعید خدری روایت است که رسول خدا ﷺ در رکعت اول ظهر به اندازه سی آیه و در رکعت دوم به اندازه پانزده آیه و یا نصف آن و در عصر به اندازه پانزده آیه می‌خواندند. جابر بن سمره می‌گوید: در نماز ظهر «سبح اسم ربك الأعلى» را می‌خواندند. در نماز مغرب «سوره والمرسلت و سوره طور» را می‌خواندند^(۴). در نماز

۱- صحیح مسلم ۱ / ۲۰۸ باب صفة الوضوء وإكماله.

۲- ایضا.

۳- مسلم ۱ / ۲۷۰ باب رکعتی سنة الفجر والحث علیها.

۴- مسلم ۱ / ۱۷۷ باب القراءة فی الظهر و العصر وغیرهما.

عشا «سورة والتین» و یا سوره‌ای دیگر به اندازه آن را می‌خواندند. در نماز تهجد سوره‌های بزرگ می‌خواندند، مانند «سورة بقره»، «آل عمران»، «سورة نساء»، در رکعت اول نماز جمعه «سورة جمعه» و در رکعت دوم «سورة منافقون» و گاهی «سبح اسم ربک الأعلى» و «والغاشیة» را می‌خواندند. در عیدین، سوره «سبح اسم ربک الأعلى» و «هل أتاک حدیث الغاشیة» می‌خواندند. اگر نماز عید و جمعه در یک روز واقع می‌شدند در هر دو نماز همین دو سوره را می‌خواندند. در نماز صبح روز جمعه، معمولاً «الم تنزیل السجده» و «هل أتى علی الإنسان حین من الدهر» را می‌خواندند^(۱).

روش پیامبر اکرم ﷺ در خطبه

آن حضرت برای موعظه و ارشاد مردم خطبه‌هایی ایراد می‌کردند. مخصوصاً خطبه نماز جمعه که لزوماً ایراد می‌شد. در خطبه‌های روز جمعه معمولاً هنگامی که مردم جمع می‌شدند با نهایت سادگی از خانه بیرون آمده وارد مسجد می‌شدند و به مردم سلام می‌کردند. سپس بالای منبر می‌رفتند و رو به سوی مردم کرده و دوباره به آن‌ها سلام می‌کردند و پس از اذان، خطبه را شروع می‌کردند. در اوایل، عصا به دست می‌گرفتند، ولی وقتی منبر ساخته و نصب شد به دست گرفتن عصا را ترک کردند. خطبه همیشه مختصر و جامع ایراد می‌شد و می‌فرمودند: نماز طویل و خطبه مختصر دلیل بر تفقه و دانش آدمی است. در خطبه روز جمعه معمولاً «سورة ق» را می‌خواندند^(۲). در این سوره، از قیامت، حشر و نشر به طول مفصل بحث شده است. همیشه خطبه را با حمد و ثنای الهی آغاز می‌کردند. اگر در میان خطبه نیاز به انجام کاری پیش می‌آمد از منبر پایین آمده آن را انجام می‌دادند و دوباره بر منبر رفته خطبه را تکمیل می‌کردند.

یک بار مشغول ایراد خطبه بودند که شخصی از بیرون وارد شد و اظهار داشت: یا رسول الله! من یک مسافر هستم و از حقیقت دین خود آگاه نیستم، آمده‌ام تا در این باره کسب اطلاع کنم. آن حضرت از منبر پایین آمده بر صندلی نشستند و به آن

۱- تمام این روایات در صحیح مسلم کتاب الصلوة، کتاب الجمعة والعیدین مذکورند.

۲- صحیح مسلم.

شخص آنچه لازم بود تعلیم دادند، دوباره بر منبر رفتند خطبه را تکمیل کردند^(۱). یک بار مشغول خطبه بودند که حضرت حسین ﷺ در حالی که لباس سرخ‌رنگ بر تن داشت وارد مسجد شد و چون بر اثر خردسالی به خوبی نمی‌توانست راه برود آن حضرت ﷺ او را مشاهده کردند و تاب نیاوردند از منبر فرود آمده او را در آغوش گرفتند و این آیه را خواندند^(۲): ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ [التغابن: ۱۵]. در دوران خطبه به مردم دستور نشستن و یا نماز خواندن هم می‌دادند. چنانکه در میان خطبه شخصی وارد مسجد شد. آن حضرت پرسیدند: آیا نماز خوانده‌ای؟ وی اظهار داشت: خیر، آن حضرت فرمودند: بلند شو و نماز بخوان^(۳). در میدان جهاد هنگامی که خطبه‌ای ایراد می‌کردند، کمان به دست گرفته می‌ایستادند. بعضی‌ها اظهار می‌دارند که آن حضرت در حال خطبه شمشیر به دست می‌گرفتند، ولی علامه ابن قیم مرقوم داشته که آن حضرت هیچگاه در حال خطبه شمشیر به دست نگرفته و خطبه نخواندند^(۴). برای وعظ و ارشاد معمولاً با فاصله خطبه ایراد می‌فرمودند تا مردم خسته نشوند^(۵).

روش آن حضرت ﷺ در سفر

آن حضرت برای حج و عمره و اغلب به قصد جهاد سفر می‌کردند. هنگام سفر، عادت داشتند که میان ازواج مطهرات قرعه‌کشی می‌کردند، قرعه به نام هرکس بیرون می‌آمد او را با خود به سفر می‌بردند^(۶). روز پنجشنبه حرکت برای سفر را می‌پسندیدند و صبح زود حرکت می‌کردند و مجاهدان اسلام را نیز در همین وقت اعزام می‌کردند^(۷). وقتی مرکب آن حضرت آماده و نزد ایشان آورده می‌شد، در رکاب آن قدم گذاشته (بسم الله) می‌گفتند و چون بر آن سوار می‌شدند، سه بار تکبیر می‌گفتند، سپس این آیه را تلاوت می‌کردند:

۱- ادب المفرد / ۲۱۸ باب الجلوس علی السریر.

۲- جامع ترمذی مناقب حسنین.

۳- صحیح بخاری / ۱۲۷ باب اذا رأى الإمام رجلاً جاء وهو يخطب أمره أن يصلى ركعتين.

۴- زادالمعاد / ۱ / ۱۲۱.

۵- صحیح بخاری، باب ما كان النبي ﷺ يتخولهم بالموعظة.

۶- بخاری باب حدیث الإفك كتاب المغازی.

۷- ابوداود كتاب الجهاد باب في أي يوم يستحب السفر وباب في الإبرار في السفر.

﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿۱۳﴾ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿۱۴﴾﴾
[الزخرف: ۱۳-۱۴]^(۱).

آنگاه این دعا را می خوانند:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَىٰ وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَىٰ، اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا وَاطْوِمْنَا بَعْدَهُ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ، وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ، وَكَابَةِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمُنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ». «بار الها! ما در این سفر از تو نیکی، تقوا و عمل پسندیده می طلبیم. خداوندا! این سفر را بر ما آسان و طی مسافت آن را سهل بگردان. پروردگارا! تو رفیق سفر هستی و جانشین ما در خانه هستی. بار الها! از آلام و مصائب سفر و بازگشت از سفر و از مناظر زشت خانه و مال به تو پناه می آوریم».

هنگامی که از سفر بازمی گشتند این کلمات را در دعای فوق اضافه می کردند:

«أَيُّون»، «تَائِبُونَ»، «عابدون لربنا حامدون» در میان راه هرگاه به یک تپه و بلندی بالا می رفتند، تکبیر می گفتند و چون از آن فرود می آمدند، تسبیح می گفتند صحابه کرام نیز هماهنگ با آن حضرت تکبیر و تسبیح می گفتند وقتی در یک محل فرود می آمدند این دعا را می خوانند^(۲):

«يَا أَرْضُ! رَبِّي وَرَبُّكَ اللَّهُ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّكَ وَشَرِّ مَا فِيكَ، وَشَرِّ مَا خُلِقَ فِيكَ، وَمِنْ شَرِّ مَا يَدْبُ عَلَيَّكَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَسَدٍ وَأَسْوَدٍ، وَمِنْ الْحَيَّةِ وَالْعَقْرَبِ، وَمِنْ سَاكِنِي الْبَلَدِ، وَمِنْ وَالِدٍ وَمَا وُلِدَ»^(۳). «ای زمین! رب من و رب تو الله است. من از بدی و شر تو و بدی آنچه اندر تست و از بدی آنچه اندر تو آفریده شده و از بدی آنچه بر تو راه می رود به الله پناه می برم. بار الها! از شیر، مار، عقرب و از باشندگان این محل و از شر بنی آدم به تو پناه می آورم».

وقتی وارد شهر و یا محله ای می شدند، این دعا را می خواندند:

۱- در یک روایت از ابوداود مذکور است که بعد از سوارشدن سه بار تکبیر و سه بار تحمید می گفتند، آنگاه این دعا را می خواندند: «سُبْحَانَكَ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي، إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ».

ابوداود، کتاب الجهاد، باب ما يقول الرجل إذا ركب.

۲- ابوداود کتاب الجهاد باب ما يقول الرجل إذا سافر.

۳- زادالمعاد فصل فی هدیة فی السفر.

«اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَمَا أَظْلَلْنَ، وَرَبَّ الْأَرْضِينَ وَمَا أَقْلَلْنَ، وَرَبَّ الشَّيَاطِينِ وَمَا أَضَلَّلْنَ، وَرَبَّ الرِّيَاحِ وَمَا دَرَّيْنَ، أَسْأَلُكَ خَيْرَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَخَيْرَ أَهْلِهَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ أَهْلِهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا»^(۱). «پروردگارا! ای پروردگار هفت آسمان و تمام آنچه در زیر آن است، ای پروردگار هفت زمین و تمام مخلوقاتی که روی آن هستند! ای پروردگار شیاطین و تمام کسانی که آن‌ها را گمراه می‌کنند! ای پروردگار بادها و آنچه که آن‌ها با خود می‌آورند! از تو می‌خواهم خوبی این شهر و خوبی اهل آن را و از بدی آن و بدی اهل آن به تو پناه می‌آورم».

وقتی وارد مدینه می‌شدند، نخست به مسجد رفته دو رکعت نماز می‌خواندند^(۲). سپس به خانه می‌رفتند. به تمام مسلمانان دستور داده شده بود به محض این که از سفر بازمی‌گردند به خانه نروند تا زنان با اطمینان و آسایش بتوانند خانه را مرتب کنند^(۳).

روش آن حضرت ﷺ در جهاد

روش آن حضرت ﷺ در جهاد، چنین بود که هرگاه سپاه اسلام را به منطقه‌ای اعزام می‌کردند، به فرمانده سپاه به تقوا و مدارا با یاران خود اکیداً توصیه می‌کردند. سپس خطاب به سپاه اسلام می‌فرمودند:

«اغزوا باسم الله في سبيل الله قاتلوا من كفر بالله اغزوا ولا تغدروا ولا تمثلوا ولا تقتلوا وليدًا». «با یاد خدا و در راه او با کفار بجنگید. خیانت و عهدشکنی نکنید، مردگان را مثله نکنید و کودکان را به قتل نرسانید».

سپس مسایل و کیفیت جهاد را تعلیم می‌دادند^(۴) و وقتی با سپاه اسلام خداحافظی می‌کردند این جمله را می‌گفتند:

«أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ دِينَكُمْ وَأَمَانَتَكُمْ وَخَوَاتِيمَ أَعْمَالِكُمْ»^(۵). «من وام‌های شما، امانت شما و نتایج اعمال شما را به خدا می‌سپارم».

۱- ابوداود کتاب جهاد، باب ما يقول الرجل إذا نزل المنزل.

۲- ابوداود کتاب جهاد باب في إعطاء البشير.

۳- ابوداود کتاب جهاد باب في الطروق.

۴- صحیح مسلم کتاب جهاد، باب تأمير الإمام الأمراء على البعوث ووصية إياهم بآداب الغزو وغيرها.

۵- ابوداود کتاب جهاد باب في الدعاء عند الوداع.

وقتی خودشان در جهاد شرکت می کردند و قصد حمله به جایی را داشتند و شب به آنجا می رسیدند، منتظر می شدند تا صبح شود آنگاه حمله می کردند^(۱). اگر حمله در صبح انجام نمی گرفت بعد از ظهر حمله می کردند^(۲). هنگامی که محلی را فتح می کردند، به منظور برقراری نظم و عدالت تا سه روز در آنجا می ماندند^(۳). وقتی خبر فتح و پیروزی را دریافت می کردند، سجده شکر به جا می آوردند^(۴) و هنگامی که در میدان جهاد وارد جنگ می شدند این دعا را می خواندند:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ عَضِدِي وَنَصِيرِي، بِكَ أَحُولُ، وَبِكَ أَصُولُ، وَبِكَ أَقَاتِلُ»^(۵). «بار الها! تو یار و یاور من هستی با کمک تو دفاع می کنم، حمله می کنم و می جنگم».

روش آن حضرت ﷺ در عیادت و تعزیت

آن حضرت ﷺ همواره از بیماران عیادت می کردند و صحابه کرام را تفهیم کرده بودند که عیادت و وظیفه و تکلیف یک مسلمان است^(۶). در بدو هجرت روش و برنامه آن حضرت ﷺ چنین بود که هرگاه شخصی نزدیک مرگ قرار می گرفت، صحابه ایشان را اطلاع می دادند و ایشان قبل از وفات بر بالین آن شخص می رفت، و برایش دعای مغفرت می کرد و تا لحظه آخر در کنارش می نشست. به طوری که تا حین وفات ساعتها منتظر می ماند و احساس خستگی هم می کرد. وقتی صحابه کرام این امر را احساس کردند، بعد از وفات ایشان را مطلع می کردند. ایشان به خانه او رفته برایش دعای مغفرت می کردند و بر وی نماز جنازه می خواندند. سپس اگر می خواستند تا حین خاکسپاری منتظر می ماندند و گرنه بازمی گشتند. در اواخر، صحابه کرام این زحمت را هم برای آن حضرت گوارا نکردند و هرکس وفات می کرد جنازه اش را نزد

۱- بخاری، کتاب المغازی ذکر غزوة خیبر.

۲- ابوداود کتاب الجهاد باب في أي وقت يستحب اللقاء.

۳- ابوداود کتاب الجهاد باب في الإمام يقيم عند الظهور على العدو بأرضهم.

۴- ابوداود کتاب الجهاد باب في سجود الشکر.

۵- ابوداود کتاب الجهاد باب ما يدعى عند اللقاء.

۶- صحیح بخاری باب وجوب عیادة المريض.

آن حضرت می‌آوردند و ایشان نماز جنازه بر وی می‌خواند. بعداً همین برنامه اجرا می‌شد^(۱).

هنگامی که برای عیادت بر بالین کسی که می‌رفتند، او را تسلی خاطر می‌دادند، بر پیشانی و نبض وی دست می‌گذاشتند^(۲) و برایش دعای عافیت و سلامتی می‌کردند^(۳) و می‌گفتند: «إن شاء الله ظهور» (اگر خدا بخواهد عافیت حاصل می‌شود)، اگر کسی کلام و یا سخنی که از آن فال بد گرفته می‌شد می‌گفت، آن را نمی‌پسندیدند. یک بار یک اعرابی به مدینه آمد و بیمار شد. آن حضرت برای عیادت نزد وی رفتند و او را تسلی و تسکین خاطر دادند. او اظهار داشت: شما تسلی می‌دهید، ولی این تب به قدری شدید است که فقط در قبر مرا رها می‌کند و از من جدا می‌شود. آن حضرت فرمودند: پس حالا همینطور خواهد شد^(۴).

روش آن حضرت در ملاقات

هرگاه با کسی ملاقات می‌کردند، نخست خود پیامبر اکرم ﷺ به وی سلام و با او مصافحه می‌کردند. اگر کسی سخنی در گوشی با آن حضرت می‌گفتند، آن حضرت به‌سوی او توجه می‌کردند و تا مادامی که خودش کنار نمی‌رفت، از وی روی باز نمی‌تافتند. در مصافحه نیز عادت آن حضرت چنین بود تا مادامی که خود آن شخص دست ایشان را رها نمی‌کرد دست وی را رها نمی‌کردند. وقتی در جمع می‌نشستند هیچگاه زانوهای مبارک برای هم‌نشینانش مزاحم نبود^(۵). هرکس می‌خواست با ایشان ملاقات کند و به محضرشان مشرف شود، بر کنار در خانه آن حضرت می‌ایستاد و می‌گفت: «السلام علیکم» سپس اجازه می‌خواست که آیا می‌توانم وارد شوم؟ اگر خود آن حضرت به ملاقات کسی می‌رفتند، همینگونه عمل می‌کردند و چنانچه شخصی برخلاف این روش عمل می‌کرد با وی ملاقات نمی‌کردند و او را بازمی‌گرداندند.

۱- مسند ابن حنبل ۳ / ۶۶.

۲- صحیح بخاری باب وضع الید علی المریض.

۳- باب دعاء العائد للمریض.

۴- باب عیادت العراب.

۵- ابوداود و ترمذی.

یک بار شخصی از بنی عامر بر در خانه آن حضرت آمد و اظهار داشت: آیا می‌توانم وارد خانه شوم؟ آن حضرت به یکی از اصحاب گفتند: برو به او روش کسب اجازه را بیاموز. یعنی نخست باید سلام کند سپس کسب اجازه کند. یک بار (صفوان بن امیه) که سردار بزرگ قریش بود، توسط «کله» برادر خود هدایایی شامل یک بچه آهو، مقداری شیر و هیزم فرستاد. کله بدون رعایت آداب ورود و ملاقات، وارد خانه شد. آن حضرت فرمودند: برگرد، سلام کن آنگاه وارد شو^(۱).

یک بار حضرت جابر برای زیارت رسول خدا ﷺ آمد تا دیر در کنار در خانه ایستاد و آن را می‌زد. آن حضرت پرسیدند: کیست؟ او در پاسخ اظهار داشت: من. ایشان فرمودند: (من، من) یعنی این جواب صحیح نیست باید خود را معرفی کنی. هنگامی که خود آن حضرت به خانه کسی می‌رفتند، سمت راست و یا چپ در می‌ایستادند «السلام علیکم» می‌گفتند و کسب اجازه می‌کردند. (راوی می‌گوید که روبروی در برای این قرار نمی‌گرفتند که تا آن موقع رسم‌زدن پرده پشت درها نبود) اگر صاحب خانه اجازه نمی‌داد برمی‌گشتند. چنانکه یک بار آن حضرت ﷺ به خانه سعد بن عباده رفتند بر در خانه ایستادند و کسب اجازه کردند یعنی نخست «السلام علیکم ورحمة الله» گفتند. سعد آهسته به سلام آن حضرت جواب داد به طوری که ایشان جواب سلام را نشنیدند، قیس فرزند سعد گفت: چرا شما به آن حضرت ﷺ اجازه ورود نمی‌دهی؟ سعد گفت: خاموش باش. رسول اکرم ﷺ چند بار سلام می‌کنند و این امر باعث خیر و برکت برای ما می‌شود. آن حضرت دوباره السلام علیکم گفتند و سعد به طور آهسته آن را جواب دادند. بار سوم آن حضرت سلام گفتند و چون جوابی نشنیدند برگشتند. سعد از خانه بیرون شد و با شتاب به سوی آن حضرت رفت و عرض کرد: من سلام شما را می‌شنیدم، ولی جواب آن را آهسته می‌گفتم تا شما چند بار سلام کنید^(۲). چون به خانه کسی می‌رفتند از نشستن بر صدر مجلس خودداری می‌کردند. یک بار به خانه حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما رفتند، عبدالله برای ایشان تشک چرمی پهن کرد ولی ایشان بر زمین نشستند.

۱- ابوداود ۲ / ۱۵۶.

۲- ابوداود کتاب الأدب.

عادات و روش‌های عمومی آن حضرت

تیمّن - یعنی از جانب راست و با دست راست انجام کار را دوست می‌داشتند. نخست کفش راست را می‌پوشیدند. در مسجد نخست پای راست را می‌گذاشتند. اگر در مجلس چیزی تقسیم می‌کردند نخست از جانب راست شروع می‌کردند. نیز، هر کاری را که انجام می‌دادند، با «بسم الله» آن را شروع می‌کردند.



مجالس پرفیض بارگاه نبوت

دربار نبوت

دربار پادشاه دو جهان مانند دربار سایر شاهان نبود. بر دروازه کاشانه ایشان دربان و حاجبی وجود نداشت. با جود این، از جلال و عظمت نبوت هرکس مات و مبهوت می‌شد. در احادیث وارد شده که مردم در مجلس آن حضرت ﷺ چنان ساکت و آرام می‌نشستند که گویی بر سر همه آنان پرندگانی نشسته است. در کلام و سخن ترتیب را رعایت می‌کردند، ولی این ترتیب براساس نام و نسب و یا مال و مقام نبود، بلکه براساس فضل و استحقاق بود. قبل از هرچیز، آن حضرت به سوی اهل حاجت متوجه می‌شدند و عرایض آن‌ها را می‌شنیدند و نیاز آن‌ها را برآورده می‌ساختند، تمام حاضران در مجلس به لحاظ ادب سرشان پایین بود. خود آن حضرت نیز به طور مؤدب می‌نشستند و چون سخن می‌گفتند، سکوت کامل بر مجلس طاری می‌شد. اگر شخصی آغاز سخن می‌کرد تا مادامی که سخنش تمام نمی‌شد، کسی دیگر لب به سخن نمی‌گشود و چنانچه اهل حاجت در بیان حاجت خود رعایت ادب را نمی‌کردند ایشان با کمال بردباری آن را تحمل می‌کردند.

رسول خدا ﷺ کلام هیچ‌کس را قطع نمی‌کردند. سخنی را که نمی‌پسندیدند و با ذوق‌شان سازگار نبود از آن درگذر می‌کردند. اگر شخصی از ایشان تشکر می‌کرد، در صورتی که آن حضرت کاری برایش انجام داده بودند، تشکر وی را می‌پذیرفتند. در مجلس، هرگونه بحث و سخن مطرح می‌شد و ایشان هم در آن وارد بحث می‌شدند. در مسایل مزاحی و ظریف هم شرکت می‌کردند و خودشان هم مزاح می‌کردند. اگر شخصی از بزرگان قبیله‌ای وارد می‌شد، بر حسب مقام و منزلتش از او تعظیم و اکرام به عمل آورده می‌فرمودند: «أکرموا کریم کل قوم» (یعنی احترام بزرگان هر قوم را به جا آورید) در ضمن احوال‌پرسی سؤال می‌کردند:

«آیا مشکل و نیازی ندارید؟ کسانی که مشکلات و مسایل‌شان را نمی‌توانند به من

برسانند، مرا از حال آنان آگاه کنید.»

در ایران رسم بود هرگاه یکی از بزرگان وارد مجلس می‌شد، دیگران به پاس احترام او بلند می‌شدند و این هم رسم بود که هرگاه رساء و امراء در دربار حضور می‌یافتند، مردم به عنوان تعظیم و احترام آنها دست‌های خود را روی سینه گذاشته می‌ایستادند. آن حضرت از این اعمال منع کردند و فرمودند: «هرکس این را می‌پسندد که مردم برای تعظیم او جلویش بلند شوند، جایگاهش را باید در دوزخ تلاش کند»^(۱). البته اگر با کسی بسیار محبت داشتند، از فرط محبت برای احترام وی بلند می‌شدند. چنانکه وقتی فاطمه زهرا علیها السلام بر ایشان وارد می‌شد، اغلب بلند می‌شدند و بر پیشانی‌اش بوسه می‌زدند. برای حلیمه سعدیه نیز بلند می‌شدند و شال خود را پهن می‌کردند. نیز یک بار برادر رضاعی ایشان آمد، برای وی هم بلند شدند و او را روبروی خود نشانده^(۲). هرکس برحسب مقام و منزلت خود در مجلس جایی داشت و هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که دیگر کسی بیش از وی مورد احترام آن حضرت است. چون کسی کلام خوبی می‌گفت، او را تحسین و آفرین می‌گفتند و اگر کلام غیر مناسبی می‌گفت، به وی تذکر می‌دادند^(۳).

یک بار دو نفر در مجلس آن حضرت حضور داشتند. یکی دارای مقام والا و از بزرگان و دیگری شخص معمولی بود. اولی عطسه‌ای زد ولی طبق شعائر اسلامی «الحمد لله» نگفت. پس از لحظاتی دومی هم عطسه‌ای زد و «الحمد لله» گفت. آن حضرت بر حسب معمول در جواب وی «یرحمک الله» گفت. آقایی که از بزرگان و دارای مقامی بود گلایه کرد که شما در جواب عطسه من چیزی نگفتید، و در جواب عطسه این آقا «یرحمک الله» گفتید؟ آن حضرت فرمودند: «او خدا را یاد کرد من هم خدا را یاد کردم.. تو خدا را فراموش کردی من هم تو را فراموش کردم»^(۴).

۱- ابوداود کتاب الأدب باب قیام الرجل للرجل.

۲- ابوداود کتاب الأدب و بر الوالدین.

۳- تمام این روایات از شمایل ترمذی اخذ شده‌اند.

۴- ادب المفرد امام بخاری.

مجالس وعظ و ارشاد

گرچه فیض تعلیم و ارشاد آن حضرت ﷺ در سفر، حضر، خلوت و جلوت، خلاصه، در هر حال، جریان داشت. با وجود این، کسانی از آن بیشتر بهره‌مند می‌شدند که در محضرشان حضور داشتند. بنابراین، ایشان برای این هدف اوقات خاصی مقرر کرده بودند تا مردم آگاه باشند و کسانی که بخواهند استفاده کنند در اوقات تعیین شده، در آن مجالس حاضر شوند. این جلسات عموماً در مسجد نبوی تشکیل می‌شد. در مسجد نبوی یک صحن کوچکی وجود داشت، گاهی آن حضرت در آنجا می‌نشستند. در آغاز برای نشستن آن حضرت جای خاصی در نظر گرفته نشده بود و هنگامی که مردم از اطراف و سایر نقاط برای ملاقات و زیارت ایشان می‌آمدند بر اثر عدم شناخت دچار مشکل می‌شدند. آخر، صحابه کرام یک سکوی کوچکی از گل درست کردند که آن حضرت بر آن می‌نشستند و صحابه کرام در دو طرف آن حلقه می‌زدند و می‌نشستند^(۱).

آداب مجالس

در این مجالس برای شرکت‌کنندگان هیچ محدودیتی وجود نداشت. معمولاً بدوی‌ها در همان حال وحشیگری خود، شرکت می‌کردند و بدون رعایت آداب مجلس، سخن می‌گفتند. تصویر خُلق و خوی نبوی در این مجالس اعجاب برانگیز است. آن حضرت به عنوان پیامبر خاتم تشریف دارند، صحابه کرام مانند غلامان حلقه به گوش و اراتمند در محضر مبارک حضور دارند. شخصی وارد می‌شود و بدون این که تشخیص بدهد کدامیک از اهل مجلس، پیامبر است، می‌گوید: محمد کدامیک از شما است؟ صحابه می‌گویند: همان شخص گندم‌گون که تکیه زده نشسته است. او می‌گوید: ای فرزند عبدالمطلب! من با خشونت از شما سؤالاتی می‌کنم و شما ناراحت نباشید. آن حضرت اجازه سوال به وی می‌دهند^(۲).

با وجود این همه سادگی و فرووتنی، این مجالس سرشار از رعب و وقار و آداب نبوت بود. دایرة تعلیمات آن حضرت محدود به مذهب، اخلاق و تزکیه نفوس بود. مطالب دیگر خارج از منصب و شأن نبوت بودند. ولی بعضی‌ها سؤالات رکیک و بی‌مفهومی می‌کردند.

۱- ابوداود باب القدر.

۲- بخاری ۱ / ۱۵ کتاب الإیمان.

مثلاً می‌پرسیدند: یا رسول الله! نام پدر من چیست؟ شتر من فرار کرده و حالا کجاست؟ آن حضرت اینگونه سؤالات را نمی‌پسندیدند. یک بار سؤال‌های لغو و بیهوده‌ای از این قبیل مطرح شد، آن حضرت برآشفتنند و فرمودند: هرچه می‌خواهید سؤال کنید من به شما جواب خواهم داد. حضرت عمر رضی الله عنه دید که رنگ چهره آن حضرت بر اثر خشم و ناراحتی عوض شد، با نهایت فروتنی اظهار داشت: رضیت الخ^(۱).

هیچ‌کس حق نداشت در حال ایستادن سؤال کند. یک بار شخصی در حالت ایستاده سؤال کرد، آن حضرت با تعجب به وی نگریست. همچنین معمول بود که وقتی یک مطلب تمام شد، مطلبی دیگر بیان شود. بعضی اوقات آن حضرت مشغول کلام بودند که ناگهان یک فرد بادیه‌نشین که از آداب مجلس آگاه نبود، وارد می‌شد و در میان سخنان ایشان از ایشان سؤال می‌کرد. آن حضرت به سخنانش ادامه می‌دادند، وقتی فارغ می‌شدند، به‌سوی او متوجه شده به سؤالش جواب می‌دادند. یک بار مشغول سخنرانی بودند، بادیه‌نشینی وارد شد و بلادرنگ پرسید: قیامت کی برپا می‌شود؟ آن حضرت بدون توجه به وی سخنانش ادامه دادند. بعضی از حاضران فکر کردند که آن حضرت سؤال وی را نشنیدند و بعضی می‌گفتند: شنیدند ولی در این موقع این سؤال برای‌شان ناگوار است. پس از این که از سخنرانی فارغ شدند، پرسیدند: سؤال کننده کجا است؟ بادیه‌نشین گفت: من حاضر هستم. آن حضرت فرمودند:

«هرگاه مردم امانت را ضایع و خیانت کنند».

او پرسید: چگونه امانت ضایع می‌شود؟

فرمودند: «هرگاه کارها به دست ناهلان سپرده شوند»^(۲).

اوقات مجالس

وقت این نوع مجالس بعد از نماز صبح تعیین شده بود.

بعد از نماز صبح آن حضرت می‌نشستند و صحابه کرام از ایشان کسب فیض می‌کردند. از بعضی روایات معلوم می‌شود که آن حضرت بعد از هر نماز می‌نشستند و مجلس تشکیل می‌شد. چنانکه وقتی از جانب الله تعالی بر کعب بن مالک بر اثر غیبت

۱- بخاری کتاب العلم.

۲- بخاری، کتاب العلم.

وی از غزوه تبوک، توییح و عتاب نازل شد و با او قطع رابطه شد، او در همین مجالس می‌آمد و خشنودی و رضایت آن حضرت را از خود معلوم می‌کرد. کعب می‌گوید:

«وَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَسْلَمَ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: هَلْ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ بِرَدِّ السَّلَامِ أَمْ لَا؟»^(۱). «من به محضر رسول اکرم ﷺ حاضر می‌شدم و سلام می‌گفتم و ایشان در مجلس بعد از نماز بود، پس در دلم می‌گفتم: ببینم که ایشان در جواب سلام من لب‌های مبارک خود را تکان می‌دهد یا خیر».

گاهی در مجالس صبح، موعظه و ارشاد می‌کردند، در ترمذی و ابوداود از عریاض بن ساریه روایت است که:

«وَعَظَنَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا بَعْدَ صَلَاةِ الْعَدَاةِ مَوْعِظَةً بَلِيغَةً دَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ وَوَجَلَّتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ»^(۲). «یک روز بعد از نماز صبح رسول اکرم ﷺ یک موعظه رقت باری فرمودند که چشم‌ها اشکبار و دل‌ها به تکان در آمدند».

در مجالس‌های بعد از نماز، وعظ و نصیحت و مسایل جزئی مطرح می‌شد. علاوه بر این اوقات، برای بیان مطالب مهمتر و بزرگ، جلساتی در اوقات خاص تشکیل می‌شد که نسبت به همین جلسات در احادیث چنین وارد شده: «كَانَ يَوْمًا بَارِزًا لِلنَّاسِ»^(۳) (یک روز آن حضرت ﷺ در ملا عام برای بیان مطالبی خارج شدند).

چون هدف از اینگونه جلسات افاضه عمومی بود، لذا آن حضرت می‌خواستند که هیچ‌کس از آن فیوضات محروم نماند. بر همین اساس، کسانی که به آنجا می‌آمدند و بازمی‌گشتند و در جلسات شرکت نمی‌کردند، آن حضرت بر آنها خشم می‌گرفتند. یک بار ایشان با اصحاب کرام در مسجد نشسته بودند که سه نفر وارد شدند. یکی از آنها در گوشه مجلس نشست. نفر دوم بر اثر نبودن جای در آخر مجلس نشست و نفر سوم بازگشت. وقتی آن حضرت فارغ شدند، فرمودند:

«یکی از آنها به خدا پناهنده شد و خدا او را پناه داد و یکی بر اثر حیا در گوشه‌ای

۱- بخاری ۲ / ۲۳۵.

۲- ترمذی / ۴۴۰.

۳- سنن ابن ماجه / ۲۲.

نشست، خدا هم از او حیا کرد و یکی از خدا اعراض کرد، خدا هم از او اعراض کرد»^(۱). موعظه و نصایح هرچند به طرز مؤثر و جذابی بیان شوند بازهم از شنیدن پیوسته آن‌ها آدمی خسته می‌شود، و نصایح اثر خود را از دست می‌دهند. روی همین اساس آن حضرت ﷺ مجالس وعظ و نصیحت را با فاصله زمانی تشکیل می‌دادند. در صحیح بخاری از ابن مسعود روایت شده است:

«كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَحَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الْأَيَّامِ، كَرَاهَةَ السَّامَةِ عَلَيْنَا». «رسول اکرم ﷺ با فاصله زمانی جلسات را برگزار می‌کردند تا ما احساس خستگی نکنیم».

جلسات مخصوص زنان

از جلسات عمومی، مردان بیشتر استفاده می‌کردند و به زنان فرصت اندکی حاصل می‌شد، از این جهت زنان درخواست کردند که برای آن‌ها وقت خاصی تعیین شود و پیامبر بزرگوار ﷺ هم این درخواست آنان را پذیرفت و برای وعظ و ارشاد آنان روز خاصی مقرر شد^(۲). گرچه در مورد سؤال از مسایل شرعی هیچ محدودیتی وجود نداشت و ازواج مطهرات مسایل مربوط به زنان را از ایشان سؤال می‌کردند، ولی هرگاه در مسئله‌ای از مسایل خصوصی زنان، آشکارا سؤال می‌شد، آن حضرت بر اثر فرط حیا آن را ناگوار می‌دانستند.

این نوع مسایل خصوصی و محرمانه را اگر مردان هم در جلسات عمومی سؤال می‌کردند، آن حضرت مکدر می‌شدند. یک بار یکی از انصار به نام عاصم در جلسه عمومی پرسید: اگر شخصی با همسر خود مرد بیگانه‌ای را مشاهده کند، حکمش چیست؟ این سؤال برای آن حضرت ناگوار آمد و به آن شخص تذکر داد^(۳).

روش دعوت و ارشاد

گاهی خود آن حضرت به طور امتحان از حاضران سؤالی می‌کردند و از این امر ذکاوت و اصابت رأی آن‌ها معلوم می‌شد. حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: یک بار آن حضرت پرسیدند: آن کدام درخت است که برگ‌های آن نمی‌ریزند و با مسلمان‌ها

۱- بخاری ۱ / ۲۰ کتاب العلم.

۲- بخاری کتاب العلم.

۳- بخاری، کتاب العلم.

شبهات دارد؟ فکر مردم به سوی درختان جنگلی رفت. در ذهنم خطور کرد که درخت خرما است، ولی در آن موقع کم سن بودم و جرأت نکردم بگویم. بالاخر، مردم عرض کردند: شما بگوئید یا رسول الله! آن حضرت فرمودند: درخت خرما. عبدالله بن عمر در تمام عمر خود حسرت می برد که کاش من جرأت می کردم و نظر خود را اعلام می کردم^(۱).

یک روز آن حضرت به مسجد آمدند، دیدند که دو جلسه از اصحاب کرام در مسجد منعقد است. در یک جلسه قرآن خوانی و ذکر و دعا است و در جلسه دیگر بحث و مذاکره علمی است. فرمودند: «اهل هردو مجلس مشغول عمل خیر هستند، ولی خداوند مرا معلم مبعوث کرده است»، آنگاه در جلسه علمی شرکت کردند^(۲).

طرح مباحث دقیق و ریز علمی را که عامه مردم از آن سر درنیاورند، در این جلسات نمی پسندیدند. چنانکه یک روز در مجلس صحابه کرام، روی مسئله تقدیر بحث و گفتگو می شد، آن حضرت شنیدند و از حجره بیرون آمدند، در حالی که رخسار مبارک از خشم به قدری قرمز شده بود که گویا دانه های انار بر رخسارشان فشرده شده است. آنگاه خطاب به صحابه فرمودند:

«آیا شما برای این آفریده شده اید تا با قرآن مجادله کنید؟ امت های پیشین بر اثر طرح همین مسایل هلاک و نابود شدند»^(۳).

یکی از اهداف این مجالس این بود که در آنچه صحابه باهم اختلاف نظر پیدا می کردند آن حضرت ﷺ میان آنها قضاوت و داوری کنند. مثلاً شهرت طلبی و جاه طلبی با اخلاص منافی تلقی می شدند. چنانکه دو نفر در مجلس رسول اکرم ﷺ در این مسأله باهم گفتگو کردند. یکی اظهار داشت: اگر با دشمن مبارزه کنیم و شخصی به طور فخر اعلام کند، من جوان غفاری هستم و با پرتاب نیزه مبارز بطلبد، نظر تو در این باره چیست؟ مخاطب جواب داد؟ هیچ ثوابی به او نخواهد رسید. نفر سوم اظهار داشت: به نظر من هیچ اشکالی ندارد، در این مورد هردو باهم به بحث و اختلاف نظر

۱- سنن ابن ماجه / ۲۱.

۲- سنن ابن ماجه / ۹.

۳- سنن ابن ماجه.

پرداختند. آن حضرت ﷺ گفتگوی آن دو را شنید و فرمود: میان ثواب و شهرت هیچ تضادی وجود ندارد^(۱).

عموماً مردم چنین می‌پنداشتند که تقدیر عبارت است از معطل کردن نیروهای عملی و آنچه در تقدیر نوشته شده به هیچ وجه محو نمی‌شود. لیکن رسول اکرم ﷺ در مجلسی که به طور اتفاقی منعقد شده بود، این نظریه را رد کردند و فرمودند: «خود اعمال آدمی تقدیراند و خداوند آدمی را به هر عملی که توفیق می‌دهد، همان تقدیر وی است».

لذا توکل به معنای معطل کردن نیروهای عملی نیست. چنانکه صحابه کرام در تشییع جنازه‌ای شرکت کرده بودند. آن حضرت نیز تشریف آوردند. اصحاب گرداگرد ایشان جمع شدند. در دست مبارک ایشان شمشیر کوچکی قرار داشت که با آن شروع به حفر زمین کردند. آنگاه فرمودند:

«هرکدام از شما جایگاهش در بهشت و یا در دوزخ نوشته شده است».

یکی از آن میان اظهار داشت: پس در این صورت ما بر تقدیر خود توکل کرده اعمال را ترک می‌کنیم. هرکس سعادت‌مند باشد از سعادت‌مندان و هرکس از اهل شقاوت باشد جزو بدبختان خود به خود به حساب می‌آید. آن حضرت فرمودند:

«سعادت‌مندی کسانی هستند که به آنان توفیق اعمال اهل سعادت داده می‌شود و بدبخت کسانی هستند که برای آن‌ها اسباب انجام اعمال اهل شقاوت فراهم شود»^(۲).

لطف و صفا در مجالس

با وجود این که در این مجالس فقط سخنان مربوط به هدایت، ارشاد، اخلاق و تزکیه نفوس مطرح می‌شد و صحابه کرام در محضر آن حضرت چنان آرام و ساکت می‌نشستند، «کأن الطیر فوق رؤوسهم» (گویا بالای سرشان پرندگان نشسته‌اند) بازهم این مجالس از مزاح و لطف خالی نبودند. یک روز آن حضرت در یکی از مجالس خویش فرمودند: «در بهشت شخصی به بارگاه خداوند درخواست زراعت و کشاورزی می‌کند. خداوند به او می‌گوید: آیا هنوز آرزوهایت برآورده نشده‌اند؟ او می‌گوید آری، لیکن

۱- ابوداود ۲ / ۱۱۳.

۲- بخاری ۲ / ۳۸.

من می‌خواهم فوراً بذر بکارم و حالا هم از آن محصول برداشت کنم. چنانکه فوراً بذر می‌کارد و در همان حال دانه‌ها سبز شده، رشد می‌کنند و آماده برداشت می‌شوند». یکی از بادیه‌نشینان که در آنجا حضور داشت، اظهار داشت: این سعادت فقط نصب قریشی‌ها و یا انصار می‌شود که کشاورز و زراعت‌پیشه‌اند. ما که اهل زراعت نیستیم، آن حضرت از این گفته او خندیدند^(۱).

یک بار یکی از اصحاب به محضر ایشان حاضر شد و اظهار داشت: من هلاک شدم. آن حضرت فرمودند: چه شده است؟ گفت: در ماه مبارک رمضان در روز با همسر همبستر شدم. فرمودند: یک غلام آزاد کن. او عرض کرد: من یک فرد بیچاره‌ای هستم، غلام از کجا آورم. آن حضرت فرمودند: دو ماه روزه بگیر. گفت: توان این را ندارم. فرمودند: به شصت مسکین طعام بده. اظهار داشت: در توانم نیست. اتفاقاً شخصی در همین حال یک سبد خرما آورد و به آن حضرت تقدیم کرد. آن حضرت فرمودند: این خرما را بگیر و میان فقرا تقسیم کن. وی اظهار داشت: سوگند به آن ذاتی که تو را به عنوان پیامبر مبعوث کرده که در تمام مدینه احدی از من فقیرتر نیست. آن حضرت بدون اختیار خندیدند و فرمودند: خوبست، پس خودت بخور^(۲).

فیض صحبت

یک بار حضرت ابوهریره عرض کرد: هرگاه ما در محضر مبارک شما هستیم، دنیا را هیچ دانسته و فراموش می‌کنیم، ولی هرگاه به خانه می‌رویم و در کنار زن و فرزند قرار می‌گیریم، آن حال ما عوض می‌شود. آن حضرت فرمودند: اگر همیشه در آن حال بودید فرشتگان به زیارت شما می‌آمدند^(۳). یک بار حضرت حنظله حاضر شد و عرض کرد: یا رسول الله! منافق شده‌ام. زیرا هرگاه در محضر شما هستم و شما از دوزخ و بهشت تذکره می‌کنید، آن‌ها را در مقابل دیدگان خود احساس می‌کنم. لیکن وقتی به خانه می‌آیم آن‌ها را فراموش می‌کنم. آن حضرت فرمودند: اگر در همه جا حال شما چنین بود فرشتگان با شما مصافحه می‌کردند^(۴).

۱- بخاری ۲ / ۱۲۱.

۲- بخاری ۸۰۸ / باب نفقة المعسر علی أهله.

۳- ترمذی باب ما جاء فی صفة الجنة و نعیمها. این حدیث از نظر ترمذی قوی نیست.

۴- ترمذی أبواب الزهد و صحیح مسلم کتاب التوبة.

خطابه نبوی

خطابه و سخنرانی یکی از عناصر مهم و لازم منصب نبوت است. روی همین اساس، هنگامی که خداوند متعال ﷺ را به عنوان پیامبر انتخاب کرد و نزد فرعون فرستاد، موسی این دعا را خواند:

﴿وَأَحْلَلْ عُقْدَةَ مِّن لِّسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾﴾ [طه: ۲۷-۲۸].

«بار الها! گره از زبانم بگشا تا کلام مرا درک کنند».

ولی به رسول اکرم ﷺ این نعمت از بارگاه الهی به طور کامل داده شده بود. چنانکه ایشان به طور تحدیث و اظهار نعمت فرمودند:

«أنا أفصح العرب». «من فصیح‌ترین عرب هستم».

«بعثت بجوامع الکلم». «با سخنان جامع و کامل مبعوث شده‌ام».

هر قبیله‌ای از اعراب مدعی فصاحت و بلاغت بود، اما از میان تمام اعراب دو قبیله «قریش» و «بنوهوازن» در این وصف ممتاز بودند. قریش، قبیله رسول اکرم ﷺ بود و در بنوهوازن در خردسالی پرورش یافته بود. به همین جهت فرمودند: «أنا أعرابکم، أنا من قریش ولسانی لسان بنی سعد بن بکر». من از شما فصیح‌ترم، از قریش هستم و زبانم زبان بنوسعد است.

طرز بیان و ایراد خطبه

آن حضرت ﷺ به طرز بسیار ساده‌ای خطبه ایراد می‌کردند. هنگامی که از حجره خود خارج می‌شدند نه وضع و حال حکام و سلاطین را داشتند و نه لباس خطیبان را پوشیده بودند. فقط یک عصا در دست داشتند و گاهی کمان به دست گرفته خطبه می‌خواندند^(۱).

در این ماجه مذکور است: هنگامی که در مسجد نبوی خطبه ایراد می‌کردند، عصا به دست داشتند و هنگامی که در میدان جهاد خطبه ایراد می‌کردند، کمان به دست داشتند. وقت خطبه جمعه و عیدین معین بود. ولی برای دیگر خطبه‌ها وقت خاصی مقرر نشده بود. هرگاه نیاز پیدا می‌شد برای بیان خطبه سریع آماده می‌شدند. به همین

۱- ابوداود از کتاب الصلوة أبواب الجمعة والخطبة علی قوس.

جهت هرگاه فرصت و مناسبتی پیش می‌آمد چه بر زمین، منبر، شتر و یا هر جایی که میسر می‌شد، به ایراد خطبه می‌پرداختند. معمولاً خطبه‌های ایشان مختصر بود، ولی در مواقع نیاز، خطبه‌های طولانی هم ایراد می‌کردند.

نصایح و سخنان پندآمیز را در جمله‌های خبری بیان می‌کردند، ولی هرگاه می‌خواستند کلام را به طرز خاصی بیان و مؤثر کنند، معمولاً خطبه را با جمله‌های سؤالی شروع می‌کردند. خطبه‌ای که در غزوه حنین در جمع انصار بیان کردند، از آغاز تا پایان به صورت پرسش و پاسخ است. در خطبه حجة الوداع و دیگر خطبه‌ها همچنانکه بعداً ذکر می‌شوند، این خصوصیت نمایان و مشهود است. در اثنای خطبه وقتی با جوش و خروش داد سخن می‌دادند، چشم‌ها قرمز و آواز بی‌نهایت بلند می‌شد و آثار خشم و غضب هویدا بود. بارها با انگشتان اشاره می‌کردند و چنان حالی داشتند که گویا سپاهی را برای جنگ تحریک و تشویق می‌کنند، در اثنای خطبه گاهی بدن مبارک به حرکت درمی‌آمد. گاهی مشت دست را می‌بستند و گاهی آن را باز می‌کردند^(۱).

حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما تصویر صحیح حالت آن حضرت را در چنین مواقعی اینگونه بیان نموده است:

«از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که بر بالای منبر فرمودند: خداوند جبار آسمان و زمین را در دست خود می‌گیرد. در این هنگام آن حضرت مشت دست خود را می‌بستند و باز می‌کردند. جسم مبارک گاهی به سمت راست و گاهی به سمت چپ متمایل می‌شد، به طوری که منبر را دیدم که قسمت پایین آن سخت تکان می‌خورد و من گمان می‌کردم که منبر با رسول اکرم ﷺ بر زمین بیفتد».

نوعیت خطبه‌های آن حضرت

خطبه‌های آن حضرت ﷺ و سخنان متفرق ایشان در کتب احادیث بدون ترتیب خاصی گردآوری شده‌اند. ولی پیامبر گرامی ﷺ دارای خصوصیت‌های مختلفی بودند و هر خصوصیت در طرز بیان ایشان اثر خاصی داشت. ایشان داعی بودند، فاتح بودند، خطیب و سخنران بودند، فرمانده لشکر بودند، قاضی بودند، پیامبر هم بودند. وجود این جنبه‌های مختلف، در طرز بیان و خطبه‌های ایشان اختلاف و تفاوت سختی به

وجود آورده است و مقتضای فصاحت و بلاغت نیز همین است. آن حضرت به لحاظ این که داعی مذهب بودند، خطبه‌ای که ایراد می‌کردند در آن، نهایت جوش و خروش پیدا می‌شد و در این موقع مانند یک فرمانده لشکر بودند.

چنانکه وقتی این آیه نازل شد:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾. «خویشاوندان نزدیک خود را انداز کن» تمام قریش را گرد آوردند و خواستند خطبه‌ای ایراد کنند. گرچه شقاوت «ابولهب» و مزاحمت‌های وی نگذاشت که خطبه‌ای کامل بیان شود. بازهم چند جمله‌ای که در آن واقعه بر سر زبان مبارک جاری شد، نمایانگر نیروی بیان و خطابه‌ی ایشان است. آن حضرت بر کوه صفا بالا رفته ندا سر دادند: «یا صباحاه!» این جمله‌ای است که بر حسب عرف عرب‌ها زمانی بر سر زبان آورده می‌شود که بامدادان سپاه یا لشکری به قصد غارتگری به جایی یورش آورد. تمام مردم با شنیدن این جمله تکان خوردند و نزد آن حضرت گرد آمدند. آن حضرت فرمودند:

«أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ خَيْلًا تَخْرُجُ مِنْ سَفْحِ هَذَا الْجَبَلِ، أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِيَّ». «بگویند اگر به شما خبر دهم که از دامنه این کوه سپاهی قصد خروج دارد، آیا مرا در این سخنم تأیید می‌کنید»؟

همگی در پاسخ گفتند: تا حالا هیچ سخن دروغی از شما نشنیده‌ایم و تجربه نکردیم. وقتی آن حضرت از آن‌ها این اعتراف را گرفتند، فرمودند:

«إِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ». «من شما را از عذاب سختی که در پیش دارید بیم می‌دهم».

ابولهب با کمال وقاحت و بی‌شرمی گفت: آیا همه ما را برای همین امر جمع کرده‌ای؟ این را بگفت و از آنجا برفت^(۱).

در غزوه حنین، آن حضرت تمام مال غنیمت را به مؤلفه القلوب دادند و به انصار چیزی داده نشد. چند نفر از نوجوانان انصار از این عمل ناخرسند شدند و گفتند: خداوند پیامبر را مغفرت کند که به قریش مال غنیمت می‌دهد و به ما نمی‌دهد در حالی که از شمشیرهای ما خون می‌چکد. آن حضرت ﷺ باخبر شدند، تمام انصار را در

۱- بخاری ۲ / ۴۳ تفسیر سوره تبت.

خیمه‌ای گرد آوردند و حقیقت امر را برای آن‌ها توضیح دادند. آنان گفتند: این سخن چند نفر از نوجوانان ما است و کسانی که صاحب رأی و از بزرگان ما هستند چنین سخنی نگفته‌اند. آنگاه آن حضرت بلند شدند و خطبه‌ای بیان کردند و فرمودند:

«يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ، أَلَمْ أَجِدْكُمْ ضَالًّا فَهَدَاكُمْ اللَّهُ يَ، وَكُنْتُمْ مُتَفَرِّقِينَ فَأَلَّفَكُمْ اللَّهُ يَ، وَعَالَةً فَأَعْنَاكُمْ اللَّهُ يَ». «ای گروه انصار! آیا شما گمراه نبودید، پس خداوند به وسیله من شما را هدایت کرد. متفرق بودید، خداوند به وسیله من شما را متحد کرد. نیازمند بودید خداوند به وسیله من شما را مستغنی کرد».

انصار در پاسخ به هر جمله‌ای می‌گفتند: خدا و رسول او امین هستند.

آن حضرت فرمودند: «چرا چنین نمی‌گویید: ای محمد! تو در حالی نزد ما آمدی که مردم تو را تکذیب می‌کردند، ما تو را تأیید کردیم. هیچ‌کس یار و یاور تو نبود ما تو را یاری کردیم. تو را از خانه و شهر بیرون کردند ما تو را جای و پناه دادیم تو محتاج بودی ما تو را کمک کردیم».

سپس به اصل اعتراض پاسخ دادند:

«أَتَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالشَّاتَةِ وَالْبَعِيرِ، وَتَذْهَبُونَ بِالتَّيِّبِ إِلَى رِحَالِكُمْ، فَوَاللَّهِ لَمَا تَنْقَلِبُونَ بِهِ خَيْرٌ مِمَّا يَنْقَلِبُونَ». «آیا شما این را نمی‌پسندید که مردم با گوسفند و شتر به خانه‌هایشان بروند و شما با پیامبر خود به خانه‌های خود بروید. سوگند به خدا! آنچه شما با خود به خانه‌های تان می‌برید، بهتر از آن چیزی است که دیگران با خود می‌برند».

آنگاه تمام انصار فریاد برآوردند «رضینا» یعنی همگی ما را ضی هستیم^(۱). اگر بر

وجوه بلاغت این خطبه تدبر کنیم می‌توانیم رساله‌ای در این خصوص تألیف کنیم.

آن حضرت به عنوان یک فرمانده فاتح، فقط در فتح مکه خطبه‌ای ایراد کردند که جمله‌های متفرقی از آن در کتب احادیث مذکور است. شهر مکه نزد عرب‌ها فوق العاده شهر مقدسی بود. حرم، خانه امنی بود که در آن به هیچ وجه جنگ و خونریزی روی نمی‌داد. در فتح مکه برای اولین بار دامن تقدس و عظمت حرم با خون رنگین شد و چون این امر جنبه مذهبی داشت، این خطر محتمل بود که ممکن است برای همیشه احترام و قداست آن از بین برود. لذا آن حضرت ﷺ در سخنرانی خود بر این دو

جنبه تأکید زیادی کردند و خطاب به اصحاب کرام چنین فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مَكَّةَ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، فَهِيَ حَرَامٌ بِحَرَامِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي وَلَا تَحِلُّ لِأَحَدٍ بَعْدِي، وَلَمْ تَحِلَّ لِي قَطُّ إِلَّا سَاعَةً مِنَ الدَّهْرِ، لَا يُنْفَرُ صَيْدُهَا، وَلَا يُعْصَدُ شَوْكُهَا، وَلَا يُجْتَلَى خَلَاهَا، وَلَا تَحِلُّ لِقَطْعِهَا إِلَّا لِمُنْشِدٍ». «یعنی خداوند در روزی که زمین و آسمان را آفرید، در همان روز شهر مکه را حرام کرد، پس آن با حرمت خدا حرام است، آن پیش از من بر هیچ کس حلال نبوده و بعد از من هم برای هیچ کس حلال نخواهد بود و برای من نیز جز چند ساعتی هرگز حلال نشده. صید و شکار آن تحت تعقیب قرار نگیرد و خارها و علف‌های آن قطع نشوند. گم شده آن هم برای احدی حلال نیست، مگر کسی که قصد بازگرداندن آن را داشته باشد».

بزرگترین و مهمترین خطبه پیامبر خدا ﷺ خطبه‌ای است که آن را در حجة الوداع ایراد کردند. این خطبه مشتمل بر مجموعه‌ای از احکام است. ولی به لحاظ سلاست و روانی جایگاه والایی دارد، ایشان بعد از حمد و نعت پروردگار، اهمیت این خطبه را با این الفاظ بیان فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ! اسْمَعُوا فَإِنِّي لَا أُدْرِي لَعَلِّي لَا أَلْقَاكُمْ بَعْدَ عَامِي هَذَا فِي مَوْقِفِي هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا». «ای مردم! بشنوید. چون ممکن است بعد از این سال در این جای در این ماه و در این شهر با شما ملاقاتی میسر نشود. عبارت سادلاً این مطلب چنین بود که غالباً این آخرین سال عمر من است لیکن این شرح و این طرز تعبیر این مطلب را مؤکدتر ساخته است».

آن حضرت فرمودند: «عزت و آبروی مسلمانان، جان و مال آنها بر تمام مسلمانان حرام است». و این مطلب را با این روش بلیغ بیان کردند:

«أَتَدْرُونَ أَيُّ يَوْمٍ هَذَا؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَقَالَ: فَإِنَّ هَذَا يَوْمٌ حَرَامٌ، أَفَتَدْرُونَ أَيُّ بَلَدٍ هَذَا؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: بَلَدٌ حَرَامٌ، قَالَ: أَتَدْرُونَ أَيُّ شَهْرٍ هَذَا؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: شَهْرٌ حَرَامٌ». «آیا می‌دانید این چه روزی است؟ مردم گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. فرمودند: این یوم الحرام است. آیا می‌دانید این چه شهری است؟ مردم گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. فرمودند: این بلد الحرام است. آیا

می‌دانید این چه ماهی است؟ مردم گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. فرمودند: این ماه حرام است».

بدین ترتیب وقتی در دل‌های مردم عظمت و احترام آن روز، آن ماه و آن شهر خوب جای گرفت، مقصود اصلی را چنین بیان کردند:

«إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ».

«همانا خداوند خون شما را، مال شما را، ابروی شما را در این ماه، در این شهر مانند حرمت این روز حرام کرده است. بعد از من کافر نشوید که هریک از شما گردن‌های یکدیگر را بزنید».

آن حضرت با این عبارت مساوات و برابری را اعلام فرمودند:

«إِنْ رَبِّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنْ آبَاكُمْ وَاحِدٌ، كَلَّكُمْ مِنْ آدَمَ مِنْ آدَمَ مِنْ تَرَابٍ، إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ».

«خدای شما یکی است. پدر شما یکی است. همه شما فرزندان آدم هستید، و آدم از خاک است. بهترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شما است».

درآمد عمومی عرب‌ها و وسیله معاش آنان، چپاول و غارتگری بود. لیکن در مدت چهار ماه حرام نمی‌توانستند بی‌کار بنشینند، از این جهت این ماه‌ها را با ماه‌های دیگر جابجا می‌کردند و به آن «نسیء» می‌گفتند. قرآنکریم از این عمل منع کرد و اعلام نمود: ﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ﴾ نسیء در کفر اضافه است.

این مطلب را آن حضرت با این عبارت در خطبه خود اعلام فرمودند:

«إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ».

«زمان بعد از گذر بر همان مرکز خود آنگونه که خداوند آن را آفریده بود، قرار گرفت».

علاوه بر این خصوصیت‌ها، آن حضرت یک معلم و واعظ هم بودند و از این حیث خطبه‌هایی که ایراد فرمودند، گرچه بسیار ساده هستند، ولی اسلوب بلاغت و فصاحت در آن‌ها موجود است. برای وعظی که جنبه اخلاقی دارد، آوردن کلمات مشکل، جملات زیبا و تشبیه و استعاره در آن مناسب، نیست. بلکه اینگونه مطالب را باید با

الفاظی ساده، جمله‌های واضح و مختصر بیان کرد. خطبه‌های آن حضرت ﷺ که از این قبیل بیان فرمودند، اغلب همین‌گونه بیان شده‌اند. هنگامی که به مدینه آمدند، اولین جمله‌ای که بر زبان مبارکشان جاری شد این بود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ، أَفْشُوا السَّلَامَ، وَأَطْعِمُوا الطَّعَامَ، وَصَلُّوا وَالنَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ». «ای مردم! سلام زیاد بگوئید، اطعام طعام کنید، نماز بخوانید زمانی که مردم خوابیده‌اند، آنگاه با سلامتی وارد بهشت می‌شوید».

اولین نماز جمع‌های که در مدینه منوره خواندند، طبق روایت ابن اسحاق، بعد از حمد و ثنای الهی این خطبه را ایراد کردند:

«أما بعد، أيها الناس! فقدموا لأنفسكم تعلمون والله ليصعقن أحدكم ثم ليدعن غنمه ليس لها راع ثم ليقولن له ربه ليس له ترجمان ولا حاجب يحجبه دونه ألم يأتيك رسولي فبلغك وأتيتك ما لا فأفضلت عليك فما قدمت لنفسك فلينظرن يمينا وشمالاً فلا يرى شيئاً ثم لينظرن قدامه فلا يرى غير جهنم فمن استطاع أن يتقي بوجهه من النار ولو بشق من تمره فليفعل ومن لم يجد فبكلمة طيبة فإنها تجزي الحسنة بعشر أمثالها إلى سبعمائة ضعف. والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته». «بعد از حمد و سپاس خداوند متعال، ای مردم! برای خود اعمالی پیش فرستید. سوگند به خدا! برای شما معلوم می‌شود هنگامی که یکی از شما هوش و حواس خود را از دست می‌دهد و مال و گوسفند و ثروت خود را رها می‌کند که برای آن‌ها نگهبانی هم نخواهد بود. آنگاه در حالی که بین او و خداوند متعال هیچ مترجم و دربانی نیست که او را مانع شود. خداوند به او می‌گوید: آیا نزد تو پیامبر ما نیامد و پیام مرا به تو ابلاغ نکرد؟ آیا به تو مال و ثروت ندادم و بیش از نیاز هم عطا نکردم؟ پس تو برای خود چه اعمالی آماده کردی و پیش فرستادی؟ آنگاه آن شخص به سمت راست و چپ خود نگاه می‌کند، پس چیزی نمی‌یابد. روبروی خود نگاه می‌کند جز دوزخ چیزی نمی‌یابد. پس هرکس می‌تواند خود را از آن آتش نجات دهد، گرچه با نیم دانه خرما هم باشد و اگر این را هم نداشته باشد با گفتن یک سخن خوب و نیکو. زیرا که پاداش یک نیکو، ده برابر بلکه تا هفتصد برابر داده می‌شود. سلامت، رحمت و برکات الله تعالی بر شما باد». (صحیح مسلم).

بار دیگر چنین فرمودند:

«الحمد لله أحمده وأستعينه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضل فلا هادي له وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، إن أحسن الحديث كتاب الله قد أفلح من زينه الله في قلبه وأدخله في الإسلام بعد الكفر فاختره على ما سواه من أحاديث الناس. إنه أحسن الحديث وأبلغه، أحبوا ما أحب الله، أحبوا الله من كل قلوبكم ولا تملوا كلام الله وذكره ولا تقس عنه قلوبكم فاعبدوا الله ولا تشرکوا به شيئاً واتقوه حق تقاته وصدقوا الله صالح ما تقولون بأفواهكم وتحابوا بروح الله بينكم إن الله يغضب أن ينكث عهده. والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.»

«بعد از حمد خدا از بدی‌های نفس خود و از زشتی‌های اعمال خود به او پناه می‌بریم. هرکس را خداوند هدایت کند، هیچ‌کس او را گمراه نمی‌کند و هرکس را او گمراه کند هیچ‌کس او را راهنمایی نمی‌کند. گواهی می‌دهم به این که جز خداوند، دیگر معبودی نیست او یگانه است. برایش همتایی نیست. بهترین کلام کتاب خدا است. کامیاب است آن دلی که خداوند آن را با آن کلام آراسته کرده باشد و او را بعد از کفر به اسلام داخل کند. آن شخص سخنان آدمیان را رها کرده کلام الله را برگزیده است. زیرا که کلام الله از تمام کلام‌ها بهتر و مؤثرتر است. هرکس را خدا دوست دارد شما هم او را دوست بدارید و خدا را از دل دوست داشته باشید و از کلام و یاد او هرگز خسته نشوید و دل شما از یاد او سخت و غافل نشود. پس فقط خدا را پرستش کنید و هیچ چیزی را برای او شریک قرار ندهید و از او بترسید آن چنانکه حق ترسیدن از او است و با خدا راست بگوئید و با یکدیگر برای رضای او محبت داشته باشید. خداوند از کسی که بر عهد و پیمانش وفا نکند ناخوشنود می‌شود. سلامت، رحمت و برکات الله بر شما نازل باد.»

یک بار پیامبر بزرگوار ﷺ خطبه‌ای ایراد و در آن پنج چیز را یادآوری کردند و

فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنَامُ، وَلَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ، يَخْفِضُ الْقِسْطَ وَيَرْفَعُهُ، يُرْفَعُ إِلَيْهِ عَمَلُ اللَّيْلِ قَبْلَ عَمَلِ النَّهَارِ، وَعَمَلُ النَّهَارِ قَبْلَ عَمَلِ اللَّيْلِ، حِجَابُهُ التُّورُ.» (صحيح مسلم) «آری، خداوند نمی‌خوابد و نه خوابیدن در شأن او است بخت و اقبال را پست و بلند می‌کند.

اعمال شب پیش از فرارسیدن روز و اعمال روز پیش از فرارسیدن شب بر او عرضه می‌شوند. حجاب و پرده او نور است».

در خطبه روز جمعه معمولاً از زهد، حسن اخلاق، خوف قیامت، عذاب قبر، توحید و صفات الهی سخن می‌گفتند و اگر در طول هفته واقعه و حادثه مهمی روی داده بود، راهنمایی‌های لازم را در مورد آن می‌فرمودند. اغلب به جای خطبه جدید سوره‌هایی از قرآن کریم که مشتمل بر همین مضامین است، مانند سوره «ق» و غیره می‌خواندند. این سوره را بیشتر در خطبه‌های روز جمعه می‌خواندند.

در خطبه روز عید، علاوه بر این موضوع‌ها به‌سوی صدقه نیز تشویق و توصیه می‌کردند. هنگام ضرورت و نیاز نیز خطبه‌هایی ایراد می‌کردند و بر حسب مقتضای وقت مطالب را بیان می‌فرمودند. یک بار کسوف شد. اتفاقاً در همان روز فرزند خردسال پیامبر ﷺ حضرت ابراهیم علیه السلام وفات کرد. طبق عرف و باور عرب، مردم بر این باور بودند که کسوف آفتاب به همین مناسبت است. آن حضرت علیه السلام در آن موقع این خطبه را ایراد فرمودند:

«أما بعد! يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ آيَاتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ، وَإِنَّهُمَا لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ. مَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ أَكُنْ رَأَيْتُهُ إِلَّا قَدْ رَأَيْتُ مِنْ مَقَامِي هَذَا، حَتَّى الْجَنَّةَ وَالنَّارَ، وَإِنَّهُ قَدْ أُوجِيَ إِلَيَّ أَنْكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ، مِثْلَ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ فَيُؤْتِي أَحَدَكُمْ، فَيُقَالُ: مَا عَلِمَكَ بِهَذَا الرَّجُلِ؟ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ، فَيَقُولُ: هُوَ مُحَمَّدٌ، هُوَ رَسُولُ اللَّهِ، جَاءَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى، فَأَجَبْنَا وَأَطَعْنَا، أَوِ الْمُرْتَابُ فَيَقُولُ: لَا أَدْرِي، سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ: شَيْئًا، فَقُلْتُ: إِنَّهُ عَوْضَ عَلِيٍّ كُلِّ شَيْءٍ تُوجُونَ، فَعَرِضْتُ عَلَيَّ الْجَنَّةَ، حَتَّى لَوْ تَنَاوَلْتُ مِنْهَا قِطْفًا أَحَدْتُهُ فَقَصَرَ يَدِي عَنْهُ، وَعَرِضْتُ عَلَيَّ النَّارَ، فَرَأَيْتُ فِيهَا امْرَأَةً تُعَدَّبُ فِي هِرَّةٍ لَهَا، رَبَطْتُهَا فَلَمْ تُطْعِمَهَا، وَلَمْ تَدْعَهَا تَأْكُلْ مِنْ حَشَائِشِ الْأَرْضِ، وَرَأَيْتُ أَبَا تُمَامَةَ عَمَرُو بْنِ مَالِكٍ يَجْرُ قُضْبَهُ فِي النَّارِ، وَإِنَّهُمْ كَانُوا يَقُولُونَ: إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَا يَنْخَسِفَانِ إِلَّا لِمَوْتِ عَظِيمٍ، وَإِنَّهُ آيَاتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ يُرِيكُمُوهُمَا، فَإِذَا حَسَفَا فَصَلُّوا حَتَّى تَنْجَلِيَ»^(۱).

۱- صحیح مسلم به روایات مختلفه.

«بعد از حمد و سپاس الهی، ای مردم! آفتاب و ماه دو نشانی از عظمت الله تعالی اند و برای مرگ احدی تاریک نمی‌شوند. چیزی را که قبلا ندیده بودم حالا در همین جا دیدم تا این که بهشت و دوزخ را نیز دیدم و به من وحی شد که شما در قبرها مورد آزمایش قرار می‌گیرید. نزد هر یک از شما مأمور الهی می‌آید و می‌پرسد درباره این شخص (یعنی رسول اکرم ﷺ) چه می‌دانی؟ اهل باور و یقین می‌گویند: این محمد است. این پیامبر خدا است. آیات و نشانی‌هایی که از جانب پروردگار آورد ما آن‌ها را قبول کردیم و از آن‌ها پیروی کردیم.

و اهل شک و تردید می‌گویند: نمی‌دانم از مردم شنیدم که چیزهایی می‌گفتند. بر من تمام آن جاهایی که شما به آنجا وارد می‌شوید عرضه شدند. بهشت هم بر من عرضه شد، حتی اگر می‌خواستم از میوه‌های آن بچینم می‌چیدم ولی از آن بازماندم. دوزخ بر من عرضه شد، زنی را در آن دیدم که به سزای این که گربه‌ای را بسته بود و به آن آب و غذا نمی‌داد و آن را رها نمی‌کرد که خودش چیزی بخورد، به دوزخ آورده شده بود. من در دوزخ ابوتمامه عمرو بن مالک را دیدم مردم بر این عقیده و باور بودند که خورشید و ماه برای مرگ افراد بزرگ تاریک می‌شوند. در حالی که این‌ها دو نشانی از نشانی‌های عظمت و قدرت الهی هستند، پس هرگاه تاریک شدند به نماز مشغول شوید تا روشن شوند».

در رد بدعت و خرافات و چنگ‌زدن به سنت، این خطبه مختصر با اندک تفاوتی در الفاظ آن در اکثر کتب حدیث منقول است:

«إِنَّمَا هُمَا اثْنَتَانِ: الْكَلَامُ وَالْهَدْيُ، فَأَحْسَنُ الْكَلَامِ كَلَامُ اللَّهِ، فَأَحْسَنُ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ، أَلَا وَإِيَّاكُمْ مُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ شَرَّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا، وَكُلُّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ، وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، أَلَا لَا يَطْوِلَنَّ عَلَيْكُمُ الْأَمَدُ، فَيَقْسُوا قُلُوبُكُمْ، أَلَا إِنَّ مَا هُوَ آتٍ قَرِيبٌ، وَإِنَّ الْبَعِيدُ مَا لَيْسَ بِآتٍ، أَلَا إِنَّمَا الشَّقِيُّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، وَالسَّعِيدُ مَنْ وَعَظَ بِغَيْرِهِ، أَلَا إِنَّ قِتَالَ الْمُؤْمِنِ كُفْرٌ وَسَبَابُهُ فُسُوقٌ، وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ، أَلَا وَإِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ»^(۱). «فقط دو امرند: قول و روش عملی. عمده‌ترین کلام، کلام الهی است. و عمده‌ترین روش، روش محمد است. آگاه باشید از بدعت‌ها در دین دوری کنید. بدعت

بدترین چیز است. هر امر نو در دین بدعت است و هر بدعت گمراهی است. به درازی عمر امیدوار نباشید که دل‌های شما سخت می‌شوند. هر آنچه آمدنی است نزدیک است. دور آن چیزی است که به آمدنش امید نیست. آدم بدبخت در شکم مادرش بدبخت است. خوش‌شانس و سعادت‌مند کسی است که از دیگران پند و اندرز حاصل کند. آگاه باشید! جنگیدن با مسلمان عملی کفرآمیز و فحش و هتک حرمت او، عملی فسق‌آمیز است. برای مسلمان جایز نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمان خود قهر و قطع رابطه کند، مواظب باشید و از دروغ دوری کنید».

تأثیر خطبات آن حضرت

خطابه پیامبر اکرم ﷺ به لحاظ تأثیر و رقت، در واقع معجزه الهی بود و دل‌هایی که مانند سنگ سخت بودند با شنیدن آن در چند لحظه موم و نرم می‌شدند. یک بار در مکه مکرمه آیاتی از سوره والنجم را تلاوت کردند. این تلاوت چنان اثری از خود بر جای گذاشت که مسلمانان به جای خود، کافران بزرگ هم سر به سجده گذاشتند^(۱). آن حضرت ﷺ در دوران قبل از بعثت دوستی داشتند که در رقیه و تعویذ مهارت داشت. او شنیده بود که نعوذ بالله آن حضرت دچار بیماری جنون شده‌اند. به قصد علاج نزد ایشان آمد. آن حضرت سخنان مختصری برای وی بیان کرد. او گفت: ای محمد! دوباره بیان کن. خلاصه، تا چندین بار درخواست تکرار آن سخنان را کرد و در پایان اظهار داشت: من قصیده‌های شاعران و کلام کاهنان را شنیده‌ام ولی این چیزی دیگر است^(۲).

یک بار قبیله‌ای تازه مسلمان هجرت کرد و به مدینه آمد. آن حضرت تشخیص دادند، کمکی برای آنان جمع‌آوری شود. همه مسلمانان در مسجد نبوی گرد آمدند، آن حضرت خطبه‌ای بیان فرمودند و در آن این آیه را تلاوت کردند که تمام آدمیان از یک نسل اند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ [النساء: ۱].

سپس این آیه سوره حشر را تلاوت کردند: ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾

[الحشر: ۱۸].

۱- صحیح مسلم باب تخفیف الصلوة وقصر الخطبة.

۲- صحیح مسلم باب تخفیف الصلوة وقصر الصلوة.

سپس فرمودند: «درهم، لباس، گندم، حتی اگر نیم دانه‌ای از خرماى خشک دارید در راه خدا بدهید».

وضیعت مالی مسلمانان مدینه خوب نبود، ولی با وجود این بر اثر خطابه آن حضرت به قدری اصحاب کرام تحت تأثیر قرار گرفتند که هرچه داشتند به محضر آن حضرت حاضر کردند. بعضی‌ها لباس‌هایی که بر تن داشتند صدقه کردند. بعضی‌ها گندم‌های خانه را آوردند. یکی از انصار کیسه‌ای پر از اشرفی آورد. کیسه چنان سنگین بود که با مشکل می‌شد آن را حمل کرد. راوی می‌گوید: پس از لحظاتی مقدار زیادی از لباس و خوار و بار در مقابل آن حضرت قرار گرفت و از فرط خوشحالی چهره آن حضرت درخشید و بشاش شد^(۱).

در مواقع اختلاف و درگیری سخت، چند جمله آن حضرت، آتش خشم و درگیری را فرو می‌نشاند و فضای محبت و برادری به وجود می‌آورد. دشمنی‌ها و اختلاف‌های سالیان دراز «اوس» و «خزرج» به برکت همین معجزه آن حضرت به محبت و اخوت تبدیل گردید. پیش از غزوه بدر، یک بار آن حضرت سوار بر مرکب شدند و به جایی رفتند در مسیر راه منافقان نشسته بودند، تعدادی از مسلمانان نیز حضور داشتند. مسلمانان مؤدبانه سلام کردند، ولی منافقان سخنان اهانت‌آمیزی بر زبان آوردند. نزدیک بود که آتش جنگ و کشتار شعله‌ور شود، ولی پیامبر ﷺ مداخله کردند و تذکراتی دادند که بر اثر آن، از جنگ و جدال خودداری شد^(۲).

هنگام بازگشت از غزوه «بنی مطلق» منافقان روی موضوعی درگیری و جدال ایجاد کردند و نزدیک بود مهاجرین و انصار با یکدیگر به جنگ و ستیز بپردازند. در عین همین موقع، آن حضرت ﷺ آگاه شدند. تشریف آوردند و سخنانی ایراد فرمودند که دوباره مهاجران و انصار مانند شیر و شکر شدند^(۳).

در واقعه «إفک» میان «اوس» و «خزرج» چنان اختلافی پیدا شد که نزدیک بود داخل مسجد نبوی علیه یکدیگر شمشیر از نیام خارج کنند. آن حضرت بالای منبر

۱- صحیح مسلم باب الصدقات.

۲- صحیح بخاری، السلام علی جماعة فیها المسلم والكافر.

۳- صحیح بخاری تفسیر منافقین و ابن سعد غزوه مذکور.

رفتند و نصایح و مواعظی بیان فرمودند. اختلاف رفع شد و محبت و اخوت دوباره برقرار گردید^(۱).

در غزوه «حنین» در مورد تقسیم اموال غنیمت، انصار مقداری رنجیده خاطر شده بودند. در آن موقع به طرز بسیار بلیغ و مؤثری سخنانی ایراد فرمودند که به طور مختصر قبلاً ذکر شد. آن سخنان چنان تأثیری از خود برجای گذاشتند که انصار که قبلاً رنجیده خاطر بودند به قدری گریه کردند که موی محاسن آنها خیس شد و تمام غبار خاطر آنان با قطره‌هایی از آب کوثر بلاغت رحمت عالمیان، در یک لحظه برطرف گردید^(۲).

در فتح مکه، وقتی آن حضرت ﷺ برخلاف توقع و انتظار انصار، سران قریش را مورد عفو قرار دادند، بعضی از آنهايي که با خلق و خوی نبوی آشنایی کامل نداشتند، لب به اعتراض گشودند و اظهار داشتند: سرانجام، ایشان با خاندان و وطن خویش از در محبت وارد شدند. وقتی آن حضرت مطلع شدند، تمام انصار را گرد آوردند و از آنها پرسیدند: آیا این راست است که شما چنین گفته‌اید. آنان عرض کردند: آری، یا رسول الله! ایشان فرمودند:

«هدف من جانبداری و رعایت خاندان و وطن نبوده است. من بنده و رسول خدا هستم. من به سوی الله و شما هجرت کردم و حالا زندگی من با شما و مرگ من نیز با شما خواهد بود».

با شنیدن این فرمایش‌ها انصار به قدری تحت تأثیر قرار گرفتند که ناگهان شروع به گریه کردند. خطبه‌هایی که در موضوع نصایح و پند و موعظه ایراد می‌فرمودند نیز، بلیغ و مؤثر بودند. یکی از اصحاب خطبه‌ای را در این زمینه چنین به تصویر کشیده است:

«وَعَظَّنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا بَعْدَ صَلَاةِ الْعَدَاةِ مَوْعِظَةً بَلِيغَةً دَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ وَوَجَلَّتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ» (ترمذی و ابوداود) «یک روز رسول ﷺ بعد از نماز صبح یک وعظ مؤثر و بلیغی بیان فرمودند که چشم‌ها اشک ریختند و دل‌ها به تکان درآمدند».

حضرت اسماء بنت ابی بکر، تأثیر و حال یکی دیگر از مجالس وعظ را چنین بیان می‌کنند:

۱- صحیح بخاری قصه افک.

۲- صحیح مسلم فتح مکه.

«قام رسول الله ﷺ خطيباً تذكّر فتنة القبر التي يفتن بها المرء فلما تذكّر ذلك ضج المسلمون ضجة»^(۱). «آن حضرت ﷺ برای بیان خطبه بلند شدند. و در آن فتنه و عذاب قبر را یادآوری کردند که در آنجا آدمی مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرد، آنگاه جیغ و فریاد مسلمان‌ها بلند شد».

حضرت ابوهریره و ابوسعید رضی الله عنهما روایت می‌کنند که یک بار هنگام ایراد خطبه از زبان مبارک آن حضرت این جمله خارج شد: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ» سوگند به آن ذات مقدسی که جان من در قبضه او است. سه بار این جمله را تکرار کردند و سپس خم شدند. اصحاب کرام به قدری تحت تأثیر قرار گرفتند که هریک از آن‌ها در جای خود سر به گریبان بردند و شروع به گریه کردند. راوی می‌گوید: به یاد ما نماند که چرا آن حضرت سوگند یاد کردند^(۲).

حضرت انس می‌گوید: یک روز آن حضرت خطبه‌ای بیان کردند. این خطبه به قدری جذاب و مؤثر بود که چنان خطبه‌ای نشنیده بودم. در اثنای خطبه فرمودند: «ای مردم! اگر آنچه من می‌دانم شما می‌دانستید اندک می‌خندیدید و بسیار گریه می‌کردید». با شنیدن این سخن حال مسلمانان منقلب شد و هرکدام پارچه‌ای بر صورت خود انداخت و بی‌اختیار شروع به گریه کرد^(۳).



۱- صحیح بخاری باب ما جاء في عذاب القبر.

۲- سنن نسائی کتاب الزکات.

۳- صحیح بخاری تفسیر سوره مائده.

﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾ [الشرح: ٧].

عبادات نبوی

الگوی بندگی

در دنیا هیچ پیامبری جز رسول اکرم ﷺ نیامده که روش عبادت، اوقات عبادت و نوعیت عبادت وی به‌طور کامل معلوم باشد. از میان پیامبران گذشته حضرت آدم گرفته تا حضرت موسی ﷺ که حالاتشان در تورات مذکور است، این شعبه زندگی آن‌ها به‌طور کلی در صحیفه‌های بنی اسرائیل موجود نیست. در انجیل، درباره حضرت عیسیٰ ﷺ فقط این قدر مذکور است که گاهی دعاهایی به بارگاه الله تعالی عرضه می‌داشت. پیروان ادیان و مذاهب پیشین با پیامبران خود در این باب به قدری بی‌اعتنایی و بی‌توجهی کردند که این امور واجب و لازم که مدار دین و شریعت بر آن‌ها است، محفوظ و یادداشت نشدند. ولی برای پیروان اسلام این بزرگترین افتخار است که از آغاز، اوقات عبادت پیامبر خود را، روش آن، انواع آن، کیفیت و چگونگی آن و خلاصه، جزء جزء آن را محفوظ و یادداشت کرده‌اند.

دعا و نماز

پیامبر ﷺ پیش از نبوت نیز به عبادت الله تعالی مشغول می‌شد و به غار حرا می‌رفت و چندین ماه در آنجا می‌ماند و مشغول عبادت و مراقبه می‌شد^(۱). هنگام بعثت، روش نماز نیز به آن حضرت تعلیم داده شد، ولی از ترس کفار قریش، مخفیانه نماز می‌خواند. چون وقت نماز فرا می‌رسید به دره‌ای از کوه می‌رفت و در آنجا نماز می‌خواند.

یک بار آن حضرت با علی رضی الله عنه در دره‌ای مشغول نماز بود، اتفاقاً ابوطالب از راه رسید با مشاهده آن‌ها پرسید: عمو! این چه کاری است که انجام می‌دهید. آن حضرت او را به اسلام دعوت داد^(۲). نماز چاشت را در ملاء عام در حرم اداء می‌کرد، زیرا که این نماز در مذهب قریش نیز جایز بود^(۳). در صحیح بخاری مذکور است که روزی آن حضرت در

۱- صحیح بخاری باب بدء الوحی.

۲- مسند ابن حنبل ۱ / ۹۵.

۳- ابن اثیر.

حرم مشغول نماز بود. سران قریش در آنجا نشستند، مسخره و استهزا می کردند. ابوجهل گفت: کاش! در این موقع یکی می رفت و شکمبه شتر را با نجاست آن می آورد و چون محمد به سجده می رفت بر گردنش قرار می داد. چنانکه طبق این پیشنهاد، عقبه رفت و این مأموریت را انجام داد^(۱). هنگامی که در نماز با صدای بلند قرائت می خواندند، کفار بد می گفتند و اهانت می کردند^(۲). یک بار ایشان در حرم نماز می خواندند. بعضی از کفار خواستند تا با اهانت و سوء ادب با ایشان برخورد کنند^(۳). یک بار یکی از آن شقاوتمندان، ریسمانی به گردن مبارک انداخت^(۴). اما با وجود همه این اهانت ها و زحمت ها، آن حضرت همچنان به وظایف خود ادامه می دادند و عقب نشینی نمی کردند.

شبها بیدار می شدند و نماز می خواندند. درباره عبادت شب روایات مختلفی از اصحاب متعدد نقل شده است. یکی روایت می کند که آن حضرت ﷺ تمام شب نماز می خواندند. ام سلمه رضی الله عنها می گوید: ایشان مقداری می خوابیدند، سپس از خواب بلند می شدند و مشغول نماز می شدند باز می خوابیدند باز بلند می شدند و نماز می خواندند. خلاصه، تا صبح در همین حال به سر می بردند. ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که بعد از نیمه شب بلند می شدند و سیزده رکعت نماز می خواندند و طبق روایت حضرت عایشه رضی الله عنها نه رکعت می خواندند. محدثین میان این روایات، اینگونه تطبیق قائل شده اند که آن حضرت ﷺ با همه این روشها نماز می خواندند و هریک از راویان، مشاهدات خود را نقل کرده است^(۵). در اواخر طرز عمل آن حضرت ﷺ همان بود که حضرت عایشه و ابن عباس بیان کرده اند.

علاوه بر نمازهای پنجگانه، روزانه معمولاً سی و نه رکعت نماز نفل و سنت می خواندند. دو رکعت در صبح، چهار رکعت در چاشت، شش رکعت در ظهر، شش رکعت در عصر، چهار رکعت پیش از عصر و دو رکعت بعد از آن (طبق روایت حضرت عایشه)، دو رکعت در مغرب، سیزده رکعت بعد از عشاء با وتر. علاوه بر اینها، نماز

۱- صحیح بخاری باب الطهارة والصلوة.

۲- صحیح بخاری تفسیر سوره بنی اسرائیل.

۳- ابن هشام.

۴- صحیح بخاری باب ما لقي النبي ﷺ بمكة.

۵- زرقانی در شرح مواهب مفصلاً این بحث را نوشته است.

اوابین، تحیة المسجد و غیره هم بودند. از تمام سنت‌ها به دو رکعت صبح بیشتر اهمیت می‌دادند^(۱). اگر گاهی نماز سنت برخلاف معمول فوت می‌شد، بعداً آن را قضا می‌کردند. در شریعت، قضای آن بر امت لازم نیست. در حال اقامت فقط یک بار نماز سنت ترک شد. آن هم به دلیل این که در میان ظهر و عصر هیأتی به محضر آن حضرت باریاب شد که بر اثر آن نتوانستند دو رکعت بعد از نماز ظهر بخوانند. بعد از نماز عصر به حجره یکی از ازواج مطهرات رفتند و آن دو رکعت را قضا آورند و چون این نماز برخلاف معمول بود، ازواج مطهرات پرسیدند و آن حضرت توضیح دادند. برای امت قضای نماز، یک بار کافی است، لیکن آنچه را آن حضرت شروع می‌کردند، ترک آن را مناسب نمی‌دانستند. روی این اساس، حضرت عایشه و أم سلمه رضی اللہ عنہما روایت می‌کنند که آن حضرت در تمام عمر آن را قضا می‌آوردند^(۲).

ماه مبارک رمضان برای عبادات آن حضرت بسیار پرلطف و شیرین بود. حضرت ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت می‌کند که آن حضرت همواره سخاوت داشتند، ولی هنگامی که ماه مبارک رمضان فرا می‌رسید و از جبرئیل رضی اللہ عنہ قرآن کریم را می‌شنیدند، سخاوت آن حضرت افزایش می‌یافت، به طوری که کرم و سخاوت‌شان از باد پیشی می‌گرفت. در دهه آخر ماه مبارک رمضان، بیش از حد معمول عبادت می‌کردند. حضرت عایشه رضی اللہ عنہا می‌گوید: هنگامی که دهه آخر ماه مبارک رمضان فرا می‌رسید، تمام شب‌ها بیدار می‌ماندند و از ازواج مطهرات فاصله می‌گرفتند و اهل بیت را برای نماز و عبادت بیدار می‌کردند^(۳). در دهه اخیر اغلب اعتکاف می‌نشستند. یعنی تمام وقت در مسجد نشسته مشغول یاد الهی و عبادت می‌شدند^(۴).

هر روز قرآن کریم را تلاوت می‌کردند. از یک روایت ابوداود معلوم می‌شود که وقت تلاوت بعد از نماز عشاء بود^(۵). هر روز تعداد معینی از سوره‌ها را تلاوت می‌کردند و در

۱- صحیح بخاری ابواب نوافل و سنن.

۲- مسند احمد و ابوداود و صحیح مسلم الرکعتان بعد العصر.

۳- ابوداود باب الصوم.

۴- صحیح بخاری باب الاعتکاف.

۵- صحیح بخاری باب الاعتکاف.

ماه مبارک رمضان، تمام قرآن را مرور می کردند^(۱). آخر شب بیدار می شدند و سوره مؤثری و یا چند آیه را تلاوت می کردند. حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه می گوید: یک شب دیدم که آن حضرت در آخر شب در حالی که چشم‌ها را می مالیدند از خواب بیدار شدند نظر به سوی آسمان افکندند و این آیات را تلاوت فرمودند^(۲):

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٩٠﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿١٩٢﴾ رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَءَامَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿١٩٣﴾ رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿١٩٤﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَتَلُوا وَقُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخْلَنَّهُمْ جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿١٩٥﴾﴾ [آل عمران: ۱۹۰-۱۹۵].

«همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز نشانه‌هایی برای صاحبان اندیشه وجود دارد. آن‌هایی که الله را در حال ایستاده، نشسته و بر پهلو خویشتن یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین تدبر و اندیشه می‌کنند و به بارگاه الهی چنین اظهار می‌دارند: پروردگارا! تو این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای تو از هرگونه آلودگی پاک هستی، پس ما را از عذاب دوزخ رهایی بده. پروردگارا! هرکس را تو وارد دوزخ کنی، او را رسوا نموده‌ای و برای ستمکاران هیچ یار و مددکاری نیست، پروردگارا! همانا ما ندادنده‌ای را شنیدیم که به سوی ایمان فرا می‌خواند و اعلام می‌کرد که ایمان آوردید به پروردگارتان، پس ایمان آوردیم پروردگارا! گناهان ما را بیمارز و بدبهای ما را دور

۱- ابوداود شهر رمضان.

۲- صحیح بخاری بدء الوحي.

کن و ما را با نیکوکاران بمیران. پروردگارا! آنچه بر زبان پیامبران خویش برای ما وعده فرمودی آن را به ما عطا کن و ما را روز قیامت رسوا مگردان، چون تو خلاف وعده عمل نمی‌کنی. پس خداوند دعای آنان را اجابت کرد و به آن‌ها اعلام نمود که من عمل هیچ عمل‌کننده‌ای از شما را ضایع نمی‌کنم چه مرد و چه زن، بعضی از شما از جنس بعضی دیگر هستند، پس کسانی که هجرت کردند و از شهرهایشان بیرون رانده شدند و در راه من اذیت و ایذا متحمل شدند و با دشمنان جنگیدند و کشته شدند، حتماً گناهان آنان را دور می‌کنم و آنان را وارد باغ‌هایی خواهم کرد که از زیر درختان آن‌ها جوی‌های مختلفی جریان دارد. این به عنوان پاداشی است از جانب خداوند متعال و نزد خداوند متعال بهترین پاداش‌ها موجود است».

در آن موقع این دعا را نیز می‌خوانند، این دعا بیانگر اهتمام آن حضرت در معنویت و روحانیت است:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ، وَأَنْتَ قَيَّامُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، أَنْتَ الْحَقُّ، وَعَدُّكَ الْحَقُّ، وَقَوْلُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَالْحِجْنَةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسَلْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أُنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَأَغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَأَخَّرْتُ، وَأَسْرَرْتُ وَأَعْلَنْتُ، أَنْتَ إِلَهِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»^(۱). «بار الها! حمد از آن تست تو نور زمین و آسمان هستی. حمد از آن تست تو پروردگار آسمان و زمین و آنچه در آن‌ها است هستی. تو حق هستی وعده تو حق است. سخن تو حق است. ملاقات با تو حق است. جنت حق است. دوزخ حق است. قیامت حق است. بار الها! من بر آستانه تو سر فرود آورده‌ام. بر تو ایمان آورده‌ام بر تو اعتماد و توکل نموده‌ام با قدرت تو جدال می‌کنم، از تو داوری می‌خواهم تو گناهان گذشته، آینده، سرّی و علنی مرا ببامرز. جز تو دیگر معبود نیست».

گاهی که اهل خانه خوابیده بودند، آن حضرت مخفیانه از بستر بلند می‌شدند و به دعا و مناجات الهی مشغول می‌شدند. حضرت عایشه رضی الله عنها می‌گوید: یک شب بیدار شدم، دیدم آن حضرت بر بستر خواب نیستند. فکر کردم شاید به خانه یکی دیگر از همسران خود رفته‌اند. در تاریکی این گوشه و آن گوشه حجره را بررسی کردم دیدم

۱- صحیح مسلم باب الدعاء فی الصلوة اللیل.

که جبین مبارک را بر خاک گذاشته و در سجده مشغول دعا هستند. آنگاه به خاطر فکر و اندیشه‌ای که در دلم خطور کرده بود، نادم و پیشمان شدم و گفتم: سبحان الله! ما در چه خیال و ایشان در چه عالمی هستند^(۱)!

گاهی شب‌ها بیدار می‌شدند و تنها به قبرستان می‌رفتند و دعا و زاری می‌کردند. یک شب حضرت عایشه ایشان را تعقیب کرد دید که وارد جنت البقیع شدند و به دعا و زاری پرداختند^(۲). بعد از دعا و نماز می‌خوابیدند تا این که خرناس می‌کشیدند و با طلوع فجر بیدار می‌شدند. سنت‌های صبح را می‌خواندند و به مسجد می‌رفتند. در آن موقع این دعا بر زبان مبارک جاری بود:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي لِسَانِي نُورًا، وَاجْعَلْ فِي سَمْعِي نُورًا، وَاجْعَلْ فِي بَصَرِي نُورًا، وَاجْعَلْ مِنْ خَلْفِي نُورًا، وَمِنْ أَمَامِي نُورًا، وَاجْعَلْ مِنْ فَوْقِي نُورًا، وَمِنْ تَحْتِي نُورًا، اللَّهُمَّ أَعْطِنِي نُورًا»^(۳). «بار الها! در دلم نور ایجاد کن و در زبانم، در سامع‌ام، در چشم‌هایم نور پیدا کن. در پشت من، در جلو من نور پیدا کن، در قسمت بالای سر من و در قسمت تحتانی نور پیدا کن و مرا نور عطا کن».

در ارکان نماز کمترین مقدار مکث و توقف پس از رکوع است که به آن «قومه» می‌گویند، ولی حضرت انس رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از رکوع به قدری مکث و توقف می‌کردند که ما فکر می‌کردیم شاید رفتن به سجده را فراموش کرده‌اند^(۴). از هرآنچه مخل در خشوع نماز می‌شد، اجتناب و دوری می‌کردند. یک بار شالی به خود پیچیده در آن نماز خواندند. آن شال از هردو طرف حاشیه‌دار بود. اتفاقاً در نماز نگاه ایشان بر حاشیه‌ها افتاد. پس از این که از نماز فارغ شدند، فرمودند: این را ببر به فلان شخص (ابوجهم) بده و از وی شال، «ابنجانی» غیر حاشیه‌دار بگیر. حاشیه‌های این در خشوع نماز خلل انداختند^(۵).

۱- سنن نسائی باب الغیرة.

۲- باب الاستغفار للمؤمنین.

۳- صحیح مسلم باب الدعاء فی الصلوة.

۴- مسند ابن حنبل ۳ / ۱۷۲.

۵- صحیح بخاری ۱ / ۵۴ کتاب الصلوة.

یک بار بر دروازه خانه، پرده نقش‌داری آویزان بود. در نماز نگاه‌شان بر وی افتاد، به حضرت عایشه فرمودند: این را دور کن، زیرا نقش و نگار آن در خشوع و خضوع نماز خلل ایجاد می‌کند^(۱).

روزه

پیامبران و دعوتگران مذاهب، برای تکمیل جنبه روحانی خویش، تقلیل غذا بلکه ترک آن (روزه) را از اسباب لازم دانسته‌اند. مرتاضان هند و پیشوایان مذهبی در آن کشور در این باره بیش از حد افراط کرده‌اند. طرز عمل دعوتگر اسلام دور از افراط و تفریط بود. عرب‌ها پیش از اسلام، روز عاشورا را روزه می‌گرفتند. رسول مکرم اسلام ﷺ نیز معمولاً در آن روز، روزه می‌گرفتند. از بعضی احادیث معلوم می‌شود که در دوران اقامت در مکه، چندین ماه پیاپی روزه می‌گرفتند، ولی پس از این که به مدینه آمدند آن روش را تغییر دادند. یهود مدینه نیز روز عاشورا را روزه می‌گرفتند، آن حضرت در مدینه نیز این روز را روزه می‌گرفتند و به تمام مسلمانان دستور دادند تا در این روز روزه بگیرند. اما پس از این که روزه رمضان فرض شد، روزه عاشورا نفل اعلام گردید. علاوه بر ماه رمضان، در هیچ ماهی کاملاً روزه نگرفتند، جز شعبان که در آن تقریباً نزدیک به تمام ماه را روزه می‌گرفتند. بدین طریق، در سال، دو ماه شعبان و رمضان را با روزه سپری می‌کردند. در دیگر ماه‌ها گاهی روزه می‌گرفتند و گاهی روزه نمی‌گرفتند. به طوری که وقتی روزه می‌گرفتند، چنین تصور می‌شد که حالا دیگر روزه نمی‌گیرند. در ایام «بیض»^(۲) در نیمه اول هر ماه اغلب روزه می‌گرفتند. سه روز در ماه، دو روز در هفته دوشنبه و پنجشنبه، معمولاً روزه می‌گرفتند. در بعضی روایات مذکور است که روزه روز جمعه نیز از معمولات ایشان بود. علاوه بر این‌ها روز محرم از یکم تا دهم و شش روز از شوال، از دوم تا هفتم را نیز روزه می‌گرفتند^(۳).

۱- صحیح بخاری کتاب اللباس والصلوة.

۲- سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم هر ماه - مترجم.

۳- در مورد روزه تمام این احادیث در کتب حدیث مذکوراند و در اینجا فعلاً کتاب الصوم ابوداود و صحیح مسلم مد نظر است.

روزه‌های اتفاقی علاوه بر این‌ها بودند. گاهی وارد خانه می‌شدند و می‌پرسیدند: آیا چیزی برای خوردن هست؟ جواب می‌دادند: خیر، آنگاه می‌فرمودند: پس من امروز روزه هستم^(۱). گاهی روزه وصال هم می‌گرفتند، یعنی تا چندین روز بی‌پایه بدون این که در وسط افطار کنند، روزه می‌گرفتند. لیکن هنگامی که اصحاب خواستند در این باره از ایشان پیروی کنند و صوم وصال بگیرند، آن حضرت منع فرمودند، بعضی از آن‌ها فکر کردند که این منع جنبه دستور شرعی ندارد، فقط به لحاظ شفقت منع فرمودند، از این جهت با وجود ممنوعیت، شروع به گرفتن روزه وصال کردند. وقتی آن حضرت مطلع شدند، دو روز بی‌پایه روزه گرفتند. روز سوم اتفاقاً هلال ماه نو رویت شد ایشان فرمودند: اگر ماه افزایش می‌یافت به گونه‌ای عمل می‌کردم که افراط غلو کنندگان از بین می‌رفت. صحابه عرض کردند: پس یا رسول الله! چرا شما تا چندین روز افطار نمی‌کنید. فرمودند: «کدام یک از شما مثل من است. مرا خوراک‌دهنده و آب‌دهنده‌ای است که خوراکم می‌دهد و آبم می‌نوشاند».

در بعضی از روایات اینگونه مذکور است: «کدام یک از شما مانند من است. من شب را سپری می‌کنم و خدای من مرا خوراک می‌دهد و آب می‌نوشاند»^(۲).
برای عامه مسلمانان اینگونه افراط و سخت‌گیری‌های مذهبی را نمی‌پسندیدند و خود ایشان نیز از اینگونه موارد اجتناب و دوری می‌کردند. وقایع به‌طور مفصل بعداً ذکر می‌شوند.

زکات

پیامبر اکرم ﷺ پیش از اسلام نیز خیرات و صدقه می‌دادند، همچنانکه در آغاز اسلام حضرت خدیجه رضی الله عنها شهادت داده است^(۳). بعد از اسلام حال ایشان چنین بود که وجه نقد نزد خود نگه نمی‌داشتند، هرآنچه داشتند میان مستحقین تقسیم می‌کردند. اما ثابت نیست که آن حضرت زکات ادا کرده باشند. بعضی از فقها چنین استنباط کرده‌اند که بر پیامبران زکات فرض نیست. ولی اصل این است که زکات

۱- ابوداود باب النية فی الصيام.

۲- صحیح مسلم.

۳- صحیح بخاری، باب بدء الوحی.

دارای دو مفهوم است. یکی مطلق صدقه و خیرات و در این باب طریق و روش آن حضرت برای همگان معلوم است. دیگر این که از طلا، نقره و حیواناتی که از نیازهای اصلی اضافه باشند و به مقدار و تعدادی که در کتب فقه بیان شده برسند، و یک سال تمام در اختیار مالک باشند، مبلغ و تعداد خاصی از آن‌ها ادا شود. این زکات اصطلاحی هیچگاه بر ایشان فرض نشده بود.

در کاشانه نبوت، ماندن چیزهای قابل زکات به مدت یک سال به جای خود، آن حضرت این را هم نمی‌پسندیدند که مقدار اندکی از مال، یک شب در خانه ایشان باقی باشد. یک بار چنین اتفاق افتاد که مالیات به قدری زیاد نزد آن حضرت واصل شد که تقسیم شد و تا شامگاه به پایان نرسید. آن حضرت تمام شب را در مسجد سپری کردند و به خانه نرفتند تا این که حضرت بلال آمد و اعلام داشت: یا رسول الله! خداوند از شما (در این باب) رفع مسؤلیت کرد^(۱).

حج

تعداد حج‌های آن حضرت پیش از اسلام معلوم نیست. ابن‌ال‌أثیر مرقوم داشته: «چون قریش اغلب هر سال حج می‌کردند، لذا ظن و قرینه غالب همین است که آن حضرت ﷺ نیز هر سال حج می‌کردند».

در ترمذی مذکور است که در دوران اقامت در مکه، ایشان دو بار حج کردند^(۲). در ابن ماجه و حاکم مذکور است که سه حج انجام دادند. اما همه این روایت‌ها مرسل‌اند^(۳). در دوران اقامت در مدینه به اتفاق نظر سیره‌نگاران ثابت است که آن حضرت ﷺ فقط یک حج انجام دادند، آن هم در سال دهم هجری، و این همان هجی است که به عنوان «حجة الوداع» داستان آن به‌طور مفصل بیان شد. علاوه بر حج، آن حضرت عمره نیز انجام داده‌اند، بعد از هجرت، چهار عمره از ایشان ثابت است. یک

۱- ابوداود باب قبول هدایا المشرکین.

۲- باب کم حج النبوی ﷺ.

۳- زرقانی ۸ / ۱۶۴.

عمره در ماه ذی القعدة، یک عمره در سال حدیبیه، یکی بعد از غزوة حنین و چهارم همراه با حجة الوداع^(۱).

حضرت انس رضی الله عنه می گوید: علاوه بر عمره حجة الوداع، دیگر تمام عمره‌ها را در ماه ذی القعدة ادا کردند.

یک بار شخصی از حضرت ابن عمر پرسید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چند عمره انجام داده‌اند؟ او در پاسخ گفت: چهار عمره. یکی از آن‌ها در ماه رجب. حضرت عایشه این سخن را شنید و فرمود: خداوند بر ابوعبدالرحمن (کنیه ابن عمر) رحم کند. آن حضرت هیچ عمره‌ای که من با ایشان همراه نباشم انجام نداده‌اند. و در ماه رجب عمره‌ای انجام ندادند.^(۲)

در سال حدیبیه، برای اولین بار به قصد ادای عمره به سوی مکه حرکت کردند، کفار قریش سعی کردند موانعی ایجاد کنند. اصحاب کرام رضوان الله علیهم برای دفاع آماده شدند، ولی آن حضرت طوری به زیارت خانه خدا مشتاق و علاقه‌مند بودند که بدون احساس خطر و هراسی پیشاپیش اصحاب حرکت می‌کردند. یاران ایشان ابوقتاده انصاری را فرستادند که از جانب ما به محضر آن حضرت سلام ابلاغ کنید و درخواست کنید که مقداری توقف نمائید، زیرا این خطر وجود دارد که دشمن میان ما و شما حایل شود. آن حضرت این درخواست را پذیرفتند.^(۳)

انهماک و مشغولیت در ذکر الهی

قرآن کریم برای اهل ایمان این وصف خاص را بیان فرموده است:

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾ [آل عمران: ۱۹۱].

«آن‌هایی که الله را در حال ایستاده، نشسته و بر پهلوئی خویش یاد می‌کنند».

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [النور: ۳۷].

پیامبر اکرم که داعی و مبلغ قرآن هستند، بهترین مظهر و نمونه کامل این اوصاف بودند. حضرت عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در هر لحظه مشغول یاد

۱- صحیح مسلم، ابوداود حجة الوداع و ترمذی باب کم حج النبی صلی الله علیه و آله.

۲- جامع ترمذی باب مذکور بخاری و مسلم کتاب الحج.

۳- صحیح بخاری / ۲۴۵ باب جزاء الصيد.

خدا بودند^(۱). ربیعہ بن کعب اسلمی شب بر آستان مقدس آن حضرت نگهبان بود. او می‌گوید: با شنیدن صدای تسییح و تهلیل آن حضرت، من خسته می‌شدم و خواب بر من طاری می‌شد. در حال نشستن، ایستادن، راه‌رفتن، خوردن و آشامیدن، خواب و بیداری، وضوگرفتن، لباس پوشیدن، سوارشدن، سفر، بازگشت از سفر، وارد خانه‌شدن، وارد مسجدشدن، خلاصه، در هر حال، با دل و جان مشغول ذکر و یاد الله تعالی بودند. چنانکه بر همین اساس، دعاهایی در احادیث در اوقات و حالات مختلف به کثرت نقل شده است. در اواخر زندگی، هنگامی که سوره «إِذَا جَاءَ» نازل شد که در آن به بیان حمد و تسبیح دستور داده شده است، ازواج مطهرات رضوان الله علیهن می‌گویند، آن حضرت همه وقت و در هر حال، بر زبان‌شان تسییح و تهلیل جاری بود^(۲).

حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: بیشتر، این دعا بر زبان مبارک جاری بود «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ، إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الْعَفُورُ» که آن را با فاصله و مکث‌های کوتاهی می‌خواندند. ما شمارش کردیم در هر جلسه‌ای حدود یکصد بار آن را می‌خواندند^(۳). در حال سفر نیز از یاد خدا غافل نبودند. در حالی که بر مرکب سوار بودند، نفل می‌خواندند و به این توجهی نداشتند که رخ سواری به جانب قبله است یا خیر. به هر سو که سواری می‌رفت رو به همان سو نماز می‌خواندند زیرا:

﴿فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَوَجَّهْ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۱۱۵].

«به هر سو که رو کنید الله همان جا است».

شوق و ذوق در نماز

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در محفل یاران و یا در حجره‌های امهات المؤمنین، مشغول گفتگو بودند، با شنیدن صدای اذان از جای خود برمی‌خاستند^(۴). اگرچه بخش بزرگی از شب را بیدار و مشغول عبادت بودند، ولی هنگامی که مؤذن برای نماز صبح الله

۱- ابوداود کتاب الطهارة.

۲- ابن سعد جزء الوفات.

۳- ترمذی، ابن ماجه و دارمی باب دعوات.

۴- صحیح بخاری و مسلم، ابوداود و غیره.

اکبر می گفت، از بستر بلند می شدند^(۱). در شب با عشق و علاقه وصف ناپذیری نماز می خواندند. حضرت عایشه رضی الله عنها تصویر اشتیاق و ذوق ایشان را نماز شب چنین بیان می کند:

«گاهی تمام شب را در قیام سپری می کردند و سوره بقره، آل عمران و سوره نساء (بزرگترین سوره های قرآن) را می خواندند. هرگاه آیه خوف و خشیت را می خواندند، دعا می کردند و به الله پناه می بردند و اگر آیه رحمت و بشارت را تلاوت می کردند، برای حصول آن دعا می کردند^(۲). با صدای بلند قرائت می خواندند، به طوری که آواز ایشان تا دور می رفت و مردم بر بسترهای خود آواز ایشان را می شنیدند^(۳). گاهی از شدت عشق و علاقه در یک آیه محو می شدند».

حضرت ابودر رضی الله عنه می گوید: یک بار آن حضرت در نماز این آیه را تلاوت کردند:

﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾
[المائدة: ۱۱۸].

«اگر تو آنان را عذاب دهی آنان بندگان تو هستند و اگر مورد آمرزش قرار دهی، پس همانا تو غالب و با حکمت هستی».

چنان متأثر شدند که تا صبح همین آیه را تکرار و تلاوت می کردند^(۴).

زین بن خالد، یکی از صحابه می گوید: یک بار قصد کردم که شبی آن حضرت را در حالی که مشغول نماز می شوند، مشاهده کنم (غالباً این واقعه متعلق به یک سفر است) وقت نماز فرا رسید و ایشان برای نماز ایستادند. نخست، دو رکعت سبک و مختصر ادا کردند. سپس، دو رکعت طولانی خواندند. سپس هشت رکعت به صورت دو رکعت، دو رکعت مختصر و در پایان، نماز وتر را خواندند^(۵).

۱- صحیح بخاری / ۸۰۸.

۲- صحیح بخاری، باب من انتظر الإقامة.

۳- مسند ابن حنبل ۶ / ۹۶.

۴- ابن ماجه، باب ما جاء فی صلوة اللیل.

۵- صحیح مسلم، ابوداود، موطاء.

حضرت خباب رضی الله عنه می‌گوید: یک شب آن حضرت برای نماز ایستادند و تا صبح مشغول نماز بودند^(۱).

حضرت حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: یک شب به طور اتفاقی سعادت نماز خواندن با آن حضرت برایم حاصل شد. ایشان خواندن سوره بقره را شروع کردند (این بزرگترین سوره قرآن مجید است)، من فکر کردم، شاید یکصد آیه از آن را می‌خوانند، ولی ایشان به تلاوت آن ادامه دادند و من فکر کردم تمام سوره را در یک رکعت می‌خوانند. چنانکه وقتی سوره به پایان رسید، فکر کردم حالا به رکوع می‌روند، اما فوراً ایشان سوره آل عمران را شروع کردند، آن را ختم کردند و سوره نساء را شروع کردند (این هرسه سوره شامل پنج جزء و قسمتی از جزء ششم هستند)، با نهایت آرامش و با اطمینان تلاوت می‌کردند و بر حسب مضمون هر آیه، در آنجا دعا و یا تسبیح می‌خواندند. سپس به رکوع رفتند و در رکوع همان مقدار که در قیام درنگ کرده بودند، درنگ کردند. آنگاه بعد از رکوع به مقدار آن در قومه ایستادند، سپس به سجده رفتند و همان مقدار هم در سجده درنگ کردند^(۲).

پایمردی و یاد الهی در میدان جنگ

در لحظه‌ای که سپاهیان اسلام و کفر از دو طرف قدم به میدان نبرد گذاشته و مشغول پیکار می‌شدند و چشم‌ها از مشاهده تابش و درخشش شمشیرها و نیزه‌ها خیره می‌شدند، و از هر سو شور و هیجان جنگ نمودار بود، آن حضرت با خشوع و خضوع کامل و با اطمینان قلبی مشغول دعا و یاد الهی می‌شدند، سپاهیان اسلام با فخر و غرور، شور و ولوه زاید الوصفی در مقابل دشمنان قرار داشتند، ولی پیشانی سپهسالار بر زمین نیاز به بارگاه الهی قرار داشت. در غزوه‌های بدر، احد، خندق، خیبر، تبوک و تمام غزوه‌های بزرگ، حالت و کیفیت آن حضرت صلی الله علیه و آله همین بود.

در میدان‌های نبرد، سپهسالارها بر توان و نیروی رزمی سپاهیان خود فخر و ناز می‌کنند. ولی قائد اعظم اسلام، فقط بر نیرو و قدرت خدای ذوالجلال، ناز و فخر داشت. گرچه به لحاظ عالم اسباب، طبق اصول و فنون جنگ، در هر میدان، سپاهیان

۱- نسائی، باب احیاء اللیل.

۲- صحیح مسلم و نسائی باب صلوة اللیل.

خود را تجهیز می‌کرد، ولی اعتماد و تکیه اصلی‌اش بر ذات قادر متعال ماورای کائنات بود. در غزوه بدر دو نفر از اصحاب به محضر ایشان حضور یافته عرض می‌کنند: یا رسول الله! ما را کافران بر این شرایط رها کرده‌اند که در جنگ شرکت نکنیم. آن حضرت فرمودند: «ما فقط نیازمند کمک و مدد الله هستیم»^(۱).

میدان بدر از خون رنگین گشته ولی فخر کائنات هر دو دست نیاز را به بارگاه پروردگار بی‌نیاز گسترده عرض می‌دارد:

«بار الها! وعده نصرت خود را ایفا کن» در حالی که ایشان محو راز و نیاز با پروردگار و از خود بی‌خود هستند، شال مبارک از سر بازوهای مبارک ایشان بر زمین می‌افتد و ایشان خبری از آن ندارند. گاهی سر به سجده می‌گذارند و عرض می‌کنند: «بار الها! اگر امروز این چند جان‌ها نابود شوند تو تا قیامت پرستیده نخواهی شد»^(۲) در همین اثناء حضرت علی رضی الله عنه سه بار از میدان نبرد به محضر اقدس حاضر می‌شود و می‌بیند که پیشانی مقدس ایشان پیوسته بر زمین قرار دارد^(۳). در پایان غزوه احد، ابوسفیان از شدت خوشحالی غریو شادی «أعل، هبل! زنده باد بت هبل» را سر داد. آن حضرت در عالم کدورت خاطر و شکسته‌دلی، به حضرت عمر رضی الله عنه فرمان می‌دهد، تا چنین پاسخ دهد:

«الله مولانا ولا مولی لکم الله اعلی وأجل». «الله آقا و مولای ماست و برای شما مولایی نیست. الله بزرگ و باعظمت است».

در غزوه احزاب، در حالی که آن حضرت در حفر خندق شریک و با دست‌های مبارک خود مشغول حفر خندق بودند، بر زبان مبارک این کلمات جاری بود:

«اللهم لا خیر إلا خیر الآخرة فبارک فی الأنصار والمهاجرة». «بار الها! خوبی فقط خوبی آخرت است. به انصار و مهاجران برکت عنایت کن».

دشمن با چنان شدتی پیاپی حمله می‌کرد که برای هیچ مسلمانی ممکن نبود از جایش تکان بخورد. این محاصره به مدت بیست و یا بیست و دو روز ادامه داشت، لکن در تمام این مدت فقط یک و یا حد اکثر چهار نماز قضا شد. یک روز هنگام عصر

۱- صحیح مسلم باب الوفاء بالعهد.

۲- صحیح مسلم، بخاری، بحث غزوه بدر.

۳- سیره ۱ / ۴۵۰.

دشمن با شدت حمله کرد به طوری که برای یک لحظه هم به مسلمانان فرصت داده نشد تا نماز بخوانند. سرانجام، وقت عصر به پایان رسید و نماز قضا شد. آن حضرت سخت ملول و رنجیده خاطر شدند. پس از توقف حمله، بلادرنگ آن نماز را با جماعت قضا کردند^(۱).

در غزوه خیبر هنگامی که آن حضرت نزدیک خیبر رسیدند، بر زبان مبارک این کلمات جاری شد: «الله أكبر، خربت خیبر» الله اکبر خیبر ویران شد. وقتی ساختمان‌های شهر به نظر رسید، به صحابه فرمودند: توقف کنید آنگاه این دعا را خواندند:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ خَيْرَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَخَيْرَ أَهْلِهَا وَخَيْرَ مَا فِيهَا وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ أَهْلِهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا» (ابن هشام).

«بار الها! از تو خیر این شهر و خیر ساکنان آن و خیر آنچه در آن است را می‌خواهیم و از شر آن و شر اهل آن و شر آنچه در آن هست به تو پناه می‌آوریم».

در غزوه حنین، دوازده هزار نفر با آن حضرت همراه بود، ولی در نخستین حمله دشمن قدم‌های شان متزلزل شد. سپهسالار اگر بر اعتماد بر افراد آن سپاه وارد میدان نبرد می‌شد، شاید در اولین برخورد به منظور حفظ جان خود پا به فرار می‌گذاشت. اما آن حضرت ﷺ بر نیرویی تکیه و اعتماد داشتند که در تنهایی نیز آن را یار و مددکار خود می‌دانستند. همچنانکه هنگام همراهی سپاه و لشکر بر آن تکیه داشتند. در زمانی که لشکر ده هزار نفری دشمن با شدت تمام تیراندازی و به‌سوی مسلمانان پیش روی می‌کرد و تیر مانند باران بر مسلمانان می‌بارید و جز چند نفر از فدائیان، در کنار آن حضرت کسی دیگر نبود، ایشان از مرکب فرود آمدند و اعلام فرمودند: «من بنده و پیامبر خدا هستم» سپس دست نیاز را به سوی بارگاه رب بی‌نیاز بالا برده مشغول دعا شدند و یاری وعده داده شده را درخواست کردند. ناگهان نسیم فتح و پیروزی، پرچم اسلام را به اهتزاز درآورد و سرانجام، مسلمانان پیروز و غالب شدند^(۲). متوقف کردن

۱- صحیح بخاری، بحث غزوه احد.

۲- صحیح مسلم و بخاری، غزوه حنین.

حمله سپاه ده هزار نفری دشمن با سپر مناجات و زاری به طور یگه و تنها، جز پیامبران کار دیگران نیست.

منظره عجیب و جالبی در غزوه بنی المصطلق به نظر می‌آید. دشمن در مقابل سپاه اسلام موضع گرفته و منتظر یافتن فرصتی است تا حمله کند. ناگهان وقت نماز فرا می‌رسد و آن حضرت ﷺ برای اقامه نماز جماعت آماده می‌شوند. نماز با امامت ایشان اقامه می‌شود و گروهی از صحابه پشت سر ایشان ایستاده نماز می‌خوانند و گروهی دیگر برای دفاع در مقابل دشمن قرار می‌گیرند!

در صلح حدیبیه، حالت خطرناکتری پیش می‌آید. آن حضرت ﷺ در محل «عسفان» نزدیک مکه مکرمه خیمه زده‌اند. خالد بن ولید فرمانده معروف قریش با دسته‌ای از سپاه دشمن در کوه‌های اطراف کمین زده، منتظر فرصتی برای حمله است. آخر الامر، قریش تصمیم گرفتند تا وقتی که مسلمانان مشغول نماز می‌شوند، در حال بی‌خبری بر آن‌ها حمله کنند. این امر موجب شد تا فرمان و دستور العمل نماز قصر (نماز خوف) از بارگاه الهی صادر شود. چنانکه آیات قصر نماز نازل شد. وقت نماز عصر فرا رسید و آن حضرت برای اقامه نماز جماعت آماده شدند. دشمن روبروی مسلمانان موضع گرفته بود. سپاه اسلام به دو گروه تقسیم شد. یک گروه پشت سر پیامبر ﷺ صف گرفتند تا نماز بخوانند و گروهی دیگر در مقابل دشمن موضع گرفت. گروه اول نماز را با جماعت خواندند و به تدریج در مقابل دشمن قرار گرفتند و گروه دوم عقب نشستند و در جماعت شرکت کردند. تمام این جا به جایی‌ها در صف‌های مقتدیان می‌انجامید. ولی خود سپه‌سالار و فرمانده کل در مقابل شمشیرهای خون‌آشام دشمن با اطمینان کامل مشغول عبادت الهی بودند^(۱). با مطالعه این وقایع به خوبی معلوم می‌شود که این فرمان الهی تا چه اندازه مورد عمل قرار گرفت:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٥﴾﴾ [الأَنْفَال: ٤٥].

«ای مؤمنان! هنگامی که با گروهی از کافران روبرو می‌شوید، پس استوارتر بمانید و خداوند را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید».

در صحیح بخاری مذکور است که هرگاه رسول اکرم ﷺ در سفر جهاد بر تپه‌ای بالا می‌رفتند، سه بار الله اکبر می‌گفتند^(۱).

خوف و خشیت الهی

آن حضرت ﷺ خاتم پیامبران، افضل الرسل و محبوب خاص خداوند متعال بودند. با وجود این خوف و خشیت الهی به قدری در ذات مقدس ایشان وجود داشت که می‌فرمودند: مرا معلوم نیست که بر من چه می‌گذرد.

هنگامی که حضرت عثمان بن مظعون رضی الله عنه وفات کرد، آن حضرت برای تعزیت به آنجا تشریف بردند، جسد هنوز به خاک سپرده نشده بود. زنی خطاب به جسد گفت: خدا گواه است که خداوند تو را مورد نوازش خویش قرار داده. آن حضرت ﷺ فرمودند: تو از کجا می‌دانی؟ اظهار داشت: اگر خداوند او را مورد اکرام و نوازش خود قرار ندهد، چه کسی را مورد نوازش خود قرار می‌دهد؟ آن حضرت فرمودند: «من نیز توقع خیر نسبت به او دارم. لیکن با وجودی که پیامبر هستم، نمی‌دانم با من چگونه رفتار می‌شود»^(۲).

وقتی باد تند می‌وزید آن حضرت بیمناک می‌شدند و اگر مشغول کار مهمی هم بودند، آن را رها کرده رو به قبله می‌ایستادند^(۳) و می‌فرمودند: «بار الهی! از بلا و مصیبت تو به تو پناه می‌آورم». وقتی هوا صاف می‌شد و یا باران می‌آمد، خوشحال و شاد می‌شدند و شکر الله را به جا می‌آوردند. روزی چنین حالی پیش آمد، حضرت عایشه رضی الله عنها پرسید: یا رسول الله! چرا شما پریشان می‌شوید؟ فرمودند: «عایشه! تو را چه معلوم است با سرنوشت قوم هود مواجه شویم. آن‌ها ابرها را دیدند و خوشحال شدند که این باران مزرعه‌های ما را سیراب خواهد کرد. حال آن که آن عذاب الهی بود»^(۴).

۱- باب التکبیر عند الحرب.

۲- صحیح بخاری کتاب الجنائز.

۳- سنن ابن ماجه باب يدعو به الرجل اذا رأى السحاب.

۴- این داستان در بخاری، مسلم و دیگر کتاب‌های حدیث مذکور است. جمله آخر ترجمه آیه فوق است.

روزی حضرت ابوبکر رضی الله عنه عرض کرد: یا رسول الله! موهای شما سفید شده‌اند. آن حضرت فرمودند: «مرا سوره هود، واقعه والمرسلات، و عم یتساءلون پیر کرده‌اند»^(۱).

در این سوره‌ها وقایعی از قیامت و مطالبی دیگر مذکور است.

از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت است، وقتی دو سوم از شب می‌گذشت، با صدای بلند چنین می‌گفتند:

«خدا را یاد کنید، زلزله می‌آید، آنچه بعد از وی خواهد آمد نیز می‌آید، مرگ با ساز و برگ خود فرا رسیده است، مرگ با ساز و برگ خود فرا رسیده است»^(۲).

می‌فرمودند: ای مردم! «اگر آنچه من می‌دانم شما می‌دانستید، کم خنده می‌کردید و بسیار می‌گریستید»^(۳).

یک بار در حین ایراد خطبه، به طرز بسیار مؤثری چنین فرمودند:

«ای جماعت قریش! به داد خودتان برسید. من نمی‌توانم شما را از عذاب الهی نجات دهم. ای صفیه! عمیه رسول خدا! من تو را از عذاب الهی نمی‌توانم نجات بدهم.

ای فاطمه دختر محمد! من تو را از عذاب الهی نمی‌توانم نجات بدهم».

(صحیحین) یک بار اعراب بادیه‌نشین به مسجد نبوی آمدند، ازدحام خیلی سخت بود، به طوری که نزدیک بود آن حضرت در زیر دست و پاها بیفتند. مهاجرین مردم را از اطراف ایشان متفرق کردند. ایشان به حجره حضرت عایشه رضی الله عنها آمدند و بر اثر فطرت بشری، بدون اختیار دعای بدی بر زبان‌شان جاری شد. فوراً رو به قبله ایستاده هر دو دست را به بارگاه الهی بالا برده چنین دعا کردند:

«بار الها! من یک انسان هستم. اگر از جانب من یکی از بندگان تو زحمتی رسیده است مرا کیفر ندهید»^(۴).

بر اثر گریه و خشیت الهی، اغلب بر ایشان رقت طاری می‌شد و اشک از چشم‌ها جاری می‌گشت. وقتی حضرت عبدالله بن مسعود در محضر ایشان این آیه را تلاوت

۱- شمائل ترمذی.

۲- مشکوة به نقل از ترمذی باب البكاء والخوف.

۳- صحیحین.

۴- مسند احمد ۶ / ۱۰ / ۱۲۳.

کرد: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ ﴿النساء: ۴۱﴾. بی‌اختیار اشک از چشمان مبارک سرازیر شد^(۱). اغلب در نماز رقت بر ایشان طاری می‌شد و اشک از چشم‌ها سرازیر می‌گشت. یک بار کسوف شد و آن حضرت نماز کسوف (خورشید گرفتگی) خواندند. در حال ادای نماز آه‌های سردی برآورده و می‌فرمودند: «بار الها! تو وعده کرده‌ای تا مادامی که من در میان ایشان باشم عذاب نازل نمی‌کنی»^(۲).

عبدالله بن شخیر - یکی از صحابه - اظهار می‌دارد: یک بار به محضر آن حضرت حاضر شدم. دیدم که ایشان مشغول نماز هستند و اشک از چشمان مبارک جاری است و به قدری گریه کرده بودند که احساس می‌شد بر اثر آن سنگ آسیاب در حال چرخش است و یا دیگی روی آتش دارد غل غل می‌کند^(۳).

یک بار در تشییع جنازه‌ای شرکت کرده بودند. مردم مشغول کندن قبر بودند. ایشان آمدند و بر کنار قبر نشستند. با مشاهده این منظره چنان رقتی بر ایشان طاری شد که از کثرت ریختن اشک بر زمین، زمین خیس شد. سپس فرمودند: برادران! برای این روز آمادگی کنید^(۴).

یک بار از غزوه‌ای برمی‌گشتند. در میان راه گروهی را دیدند که باراندازی کرده بودند. از آن‌ها پرسیدند: شما که هستید؟ آن‌ها گفتند: ما مسلمان هستیم. زنی در آنجا مشغول آماده کردن غذایی بود و در کنارش کودکش نشسته بود. آتش خوب روشن و شعله‌ور بود. آن زن همراه با کودک خود به محضر آن حضرت حضور یافت و عرض کرد: شما پیامبر خدا هستید؟ آن حضرت فرمودند: آری، بی‌شک. او پرسید: آیا به قدری که یک مادر بر فرزند خود مهربان است، خداوند بیش از آن بر بندگان خود مهربان نیست؟ آن حضرت فرمودند: آری، بی‌شک. او گفت: پس مادر که هیچگاه فرزند را به آتش نمی‌اندازد. بر آن حضرت گریه طاری شد، سپس سر را برآورده فرمودند: «خداوند

۱- ابوداود، صلوٰة کسوف.

۲- ترمذی و ابوداود باب البكاء فی صلوٰة اللیل.

۳- سنن ابن ماجه، باب الحزن والبكاء.

۴- سنن ابن ماجه باب ما یرجى من رحمة الله.

آن بنده‌اش را عذاب و شکنجه می‌دهد که سرکش و متمرّد باشد و از او نافرمانی کند و او را به یگانگی قبول نکند»^(۱).

یک بار این دعای حضرت ابراهیم را خواندند:

﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلَّلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾ [ابراهیم: ۳۶].

سپس این دعای حضرت عیسی را خواندند:

﴿إِن تَعَذَّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

[المائدة: ۱۱۸].

آنگاه هردو دست را بالا برده فرمودند: «اللَّهُمَّ، أُمَّتِي أُمَّتِي» (پروردگارا! بر حال امتم رحم کن، بر حال امتم رحم کن) در همین حال اشک از چشمان مبارک سرازیر گشت^(۲).

محبت الهی

در دنیا دو نوع پیامبر مبعوث شده‌اند. یکی آن‌هایی که در معرض دیدشان جلال و عظمت باری تعالی جلوه‌گر بود و به همین جهت آن‌ها فقط خوف و خشیت الهی را تعلیم می‌دادند. مانند حضرت نوح و حضرت موسی علیهما السلام. دوم آن‌هایی که سرشار از محبت و عشق الهی بودند و مردم را به سوی همین امر دعوت می‌دادند. مانند حضرت یحیی و حضرت عیسی علیهما السلام لکن این هردو راه، از افراط و تفریط خالی نبودند. راه اول به سرمنزل اخلاص و محبت می‌رساند و راه دوم از سرمنزل عبودیت و آداب و احترام یک سو می‌کند. همچنانکه از تعالیم مسیحیت و از سیره حضرت مسیح که در انجیل عصر حاضر موجود است، هرکس به خوبی این موضوع را می‌فهمد. ولی اسلام جامع این هردو طریق است و روی همین اساس، این هردو جنبه در شخصیت مبارک حضرت رسول اکرم ﷺ که حامل شریعت اسلامی است همزمان وجود دارند. قرآن کریم وصف کمال ایمان را چنین بیان کرده است:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵].

۱- صحیح مسلم باب بکائه صلی الله علیه وسلم للأمة.

۲- صحیح مسلم باب بکائه للأمة.

«مؤمنان الله تعالى را بسیار زیاد دوست دارند».

در روایات صحیح مذکور است که آن حضرت، شب‌ها به قدری در نماز می‌ایستادند که پاهای مبارک‌شان ورم می‌کرد. بعضی از صحابه عرض کردند: یا رسول الله! خداوند شما را مورد مغفرت قرار داده پس چرا این قدر خود را در زحمت قرار می‌دهید. آن حضرت فرمودند: آیا بندهٔ سپاسگزار نباشم. اهل عرفان می‌گویند: مردم فکر می‌کردند که عبادت آن حضرت نتیجهٔ خوف و خشیت الله تعالی است و چون ایشان از گناهان پاک و معصوم بودند، لذا به تحمل ریاضت در عبادت نیازی نبود. ولی ایشان در پاسخ خویش، این شبهه را دفع کرده، فرمودند: «ریاضت و تحمل زحمت در عبادت بر اثر اقتضای محبت و عشق الهی است نه خشیت الهی». به همین جهت می‌فرمودند:

«وَجُعِلَتْ لِي قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ». «خنکی چشم من در نماز است».

در پاس‌هایی از شب بیدار شده، گاهی مشغول دعا و زاری می‌شدند و گاهی به قبرستان می‌رفتند و می‌فرمودند: «در خلوت نیمه شب خداوند متعال به آسمان دنیا فرود می‌آیند»^(۱).

عبادت شبانه با دو رکعت نماز سنت صبح به پایان می‌رسید که دربارهٔ آن‌ها فرموده بود: «تمام نعمت‌های دنیا در مقابل این دو رکعت نزد من بی‌ارزش و هیچ است»^(۲).
یک بار زنی در جهاد اسیر شد، او فرزندی داشت که آن را گم کرده بود، داغ جدایی آن کودک به قدری بر او سخت بود که هر کودکی را که می‌دید در آغوش می‌گرفت و به او شیر می‌داد. وقتی آن حضرت این حال و وضع او را مشاهده کردند، خطاب به حضار فرمودند: آیا ممکن است این زن، کودک خود را در آتش افکند. آنان اظهار داشتند: هرگز، آن حضرت فرمودند: «خداوند با بندگان خود بیش از این محبت دارد»^(۳).

داستانی نیز قبلاً ذکر شد که آن حضرت ﷺ از غزوه‌ای برمی‌گشتند، زنی در حالی که کودکش را در آغوش گرفته بود به محضر آن حضرت حاضر شد و عرض کرد: یا رسول الله! آیا به قدری که یک مادر با کودکش محبت دارد خداوند بیش از این با بندگانش محبت ندارد؟ آن حضرت فرمودند: آری، بی‌شک.

۱- صحیح بخاری.

۲- صحیح مسلم، کتاب الصلوة.

۳- صحیح بخاری، ۸۰ / باب رحمة الولد.

او گفت: هیچ مادری گوارا نمی‌کند که بچه‌اش را در آتش بیندازد. با شنیدن این جمله آن حضرت سخت تحت تأثیر قرار گرفت و گریه بر ایشان طاری شد. سپس سر را بالا آورده فرمودند:

«خداوند فقط آن بنده را عذاب می‌دهد که بر اثر سرکشی و تمرد یک را دو می‌گوید»^(۱).

یک بار ایشان در مجلس صحابه کرام حضور داشتند. یکی از اصحاب پرنده‌ای را با جوجه‌های آن که در داخل یک شال قرار داده بود، آورد و عرض کرد: یا رسول الله! من این جوجه‌ها را داخل این شال قرار دادم وقتی مادر آن‌ها مشاهده کرد، شروع به پرواز و پرپر بر بالای سرم کرد. من اندکی پارچه را کنار زدم به طوری که جوجه‌ها نمایان شدند، ناگهان مادرشان خود را روی آن‌ها انداخت. آن حضرت فرمودند:

«آیا از محبتی که این پرنده با جوجه‌های خود دارد در تعجب هستید. سوگند به آن ذاتی که مرا به حق فرستاده است محبتی که خداوند با بندگان خود دارد به مراتب بیشتر از محبتی است که این مادر با جوجه‌های خود دارد»^(۲).

آن حضرت ﷺ در مقابل محبت الله تعالی، تمام محبت‌های دنیا را هیچ و پوچ می‌دانستند. پنج روز پیش از وفات، در جمع صحابه خطبه‌ای ایراد فرمودند و در آن اعلام داشتند:

«من به پیشگاه خداوند متعال از این اعلام برائت می‌کنم که یکی از شما (انسان‌ها) را دوست خود قرار داده باشم. زیرا که خداوند مرا دوست خود قرار داده است. همچنانکه حضرت ابراهیم را دوست خود قرار داده است و چنانچه از میان امت خود احدی را به عنوان دوست انتخاب می‌کردم، ابوبکر را برمی‌گزیدم»^(۳).

هنگام وفات بارها این جمله بر زبان مبارک جاری بود: «اللهم الرفیق الاعلی». بار الها! رفیق اعلی مطلوب است. با شنیدن این جمله، حضرت عایشه رضی الله عنها اظهار داشت: حالا شما ما را رها می‌کنید^(۴).

۱- سنن ابن ماجه باب ما یرجى من الرحمة.

۲- مشکوة به نقل از ابوداود باب رحمة الله.

۳- صحیح مسلم، باب النهی عن بناء المساجد علی القبور.

۴- صحیح بخاری باب الوفات.

آن‌هایی که از رمز و راز این «رفاقتِ علوی» آگاهی دارند، در تشریح این جمله چنین گفته‌اند:

«انبیاء علیهم‌السلام چون از مقام دعوت فارغ می‌گردند و متوجه عالم بقا می‌شوند و مصلحت رجوع الی الخلق تمام می‌شود به شوق تمام ندای «الرفیق الأعلى» برآورده به کلیت متوجه حق جل‌شانه می‌گردند و در مراتب قرب سیر می‌نمایند»^(۱).

توکل و اعتماد بر الله

توکل یعنی آدمی نتایج سعی خود و تدبیر امور وقایع عالم را به خداوند متعال بسپارد. پرده‌ها و حجاب‌های اسباب و علل، از معرض دیدش دفع شده و مستقیماً هر امر را در قبضه قدرت الهی مشاهده کند. گرچه در ظاهر اسباب و علل، بر حسب میل و خواست نباشند، ولی چنان یقین و باور تزلزل‌ناپذیری داشته باشد که بداند این حالات غیر مساعد، در حل مشکلات و مسایل به اندازه ذره‌ای تأثیر ندارند. بلکه کلید اصلی و نیروی حقیقی در دست آن موجود با عظمت و مقتدر در ماورای عالم اسباب قرار دارد.

عزم راسخ و مستقل آدمی، جرأت و همت او، تمام این موارد، پرتوی از همان نور مافوق طبیعت هستند. به برکت و میمنت همین امر در سخت‌ترین شرایط نیز زمام صبر از دست آدمی رها نمی‌شود و در خطرناک‌ترین راه‌ها، هیچ‌گونه بزدلی و ترس و پست‌همتی در قلب او راه پیدا نمی‌کند. در هولناک‌ترین مواقع نیز یأس و ناامیدی بر دلش سایه نمی‌افکند.

با مطالعه سیره و زندگی پیامبر اکرم ﷺ این امر به خوبی روشن می‌شود که در زیر آسمان و روی زمین هیچ مصیبت و مشکلی نبوده که در مسیر راه ایشان قرار داده نشود. اما قلب آرام ایشان هرگز، اضطراب، یأس و ناامیدی و ترس و بیم را در خود جای نداده است. در تنهایی‌های مکه مکرمه، در زمان یورش انواع مصائب و مشکلات، در محاصره دشمنان و در معرکه‌های خونین حنین و أحد در همه جا، تصویر کاملی از توکل و اعتماد بر الله به نظر می‌رسد. هنگامی که ابوطالب خطاب به ایشان از باب دلسوزی می‌گوید:

«فرزندم! از این کار دست بردار».

ایشان در پاسخ می‌فرمایند: عمو جان! «در اندیشهٔ تنهایی من نباشید. حق تا دیر تنها نمی‌ماند. روزی فرا خواهد رسید که عرب و عجم با آن همراه باشند».

باری دیگر، در پاسخ به کسی دیگر می‌فرمایند: «خداوند مرا تنها رها نمی‌کند»^(۱).

یک بار در مکه مکرمه خطاب به یکی از صحابه که با مشکل و مصیبت مواجه شده و مأیوس گشته بود، فرمودند:

«سوگند به خدا! به زودی آن وقت فرا می‌رسد که این دین به مرحله کمال برسد و جز الله از دیگر کسی ترس و واهمه‌ای وجود نداشته باشد»^(۲).

یک بار مشرکان در حرم نشسته باهم مشورت کردند به محض این که محمد پا به حرم بگذارد، او را از پای درآوریم و نابودش کنیم. حضرت فاطمه علیها السلام این سخنان را شنید و با گریه و اندوه نزد آن حضرت آمد و جریان را عرض کرد. آن حضرت به وی تسلی خاطر دادند و آب وضو خواستند. وضو کرده با اطمینان به سوی حرم روانه شدند. وقتی وارد صحن حرم شدند و نگاه‌های کفار بر وجود مقدس ایشان افتاد، خود به خود نگاه‌هایشان به زیر خیره شد و مبهوت شدند^(۳).

در جلد اول بیان شد که در شب هجرت، پهلوانان قریش با عزم‌های خون‌آشام خود، کاشانهٔ نبوت را محاصره کرده بودند، ولی آن حضرت با نهایت سکون و اطمینان، عزیز خود علی مرتضی علیه السلام را بر بستر خود خواباند. حال آن که واضح بود که این کشتارگاه است نه بستر خواب. اما با وجود این، آن حضرت مطمئن بودند که ذات مقتدر و بی‌چون خداوند متعال در ماورای عالم اسباب موجود و ناظر است و می‌تواند این کشتارگاه را به گلستان تبدیل کند. لذا او را بر بستر خود قرار داد و با نهایت اطمینان فرمودند: «احدی به شما ضرر و زیانی وارد نخواهد کرد»^(۴).

خانه از چهار سو در محاصره دشمنان بود و تصور می‌شد که بامدادان جوانان و پیران قریش همگی این پیروزی را در کوچه‌های مکه به یکدیگر تبریک خواهند گفت. بعید هم نیست که قریش آن شب را در چنین اشتیاق و خواب و خیالی به سر برده

۱- ابن هشام.

۲- صحیح بخاری ۱.

۳- مسند ۱ / ۳۶۸.

۴- ابن هشام و طبری.

باشد. لکن آن حضرت با اعتماد و توکل بر اذن الهی با وجود نامساعدبودن تمام این حالات، از خانه بیرون شدند. در آن موقع آیات نخستین سوره «یس» ورد زبان مبارکشان بود. در این آیات، نبوت و راه راست آن حضرت مورد تأیید قرار گرفته. آیه آخر این است:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهْمًا لَا يُبْصِرُونَ﴾^(۱)

[یس: ۹].

از مکه خارج شدند و با همراهی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به «غار ثور» پناهنده شدند. قریش که در توطئه و نقشه خود ناکام شده بودند به شدت خشمگین شدند و آتش انتقام در سینه‌هایشان شعله‌ور گردید، آن حضرت را دنبال کردند. و نزدیک غار رسیدند. چه کسی باور می‌کند که در چنین لحظه خطرناکی در حواس آدمی اختلالی روی ندهد. چنانکه حضرت ابوبکر صدیق با بیم و اندوه برای جان آن حضرت عرض کرد: یا رسول الله! دشمن به قدری نزدیک شده که اگر اندکی سمت پایین و سوی پاهای خود نگاه کنند، ما را خواهند دید. آن حضرت با لهجه آرام‌بخش روحانی خویش فرمودند: «آن دو نفری که سومین آن‌ها خدا باشد چه غمی دارند»^(۱). چنانکه در قرآن کریم وارد شده: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰]. «اندوهگین مباش، الله با ما است». چنین منظره آرام‌بخش و سکون روحانی و معنوی، جز در سینه نبوی در جایی دیگر کجا یافته می‌شود.

قریش اعلام کردند: هرکس محمد را زنده دستگیر کند و یا سرش را برای آن‌ها بیاورد، یکصد شتر جایزه به او داده خواهد شد. سراقه بن جعشم، برای این هدف آن حضرت را تعقیب کرد و چنان نزدیک شد که آن حضرت در دسترس وی قرار داشت. حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مرتب به سوی او نگاه می‌کرد و او را تحت نظر داشت، ولی آن حضرت صلی الله علیه و آله برای یک بار هم به سوی وی نظر نکردند. در اینجا بر قلب مبارک سکینه ربانی طاری بود و لب‌های مبارک مشغول تلاوت قرآن بودند. عموماً چنین تصور می‌شود بعد از این که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمدند، از هر نوع خطر و مشکلی در امان قرار گرفتند، اما

واقعیت این است که گرچه در مدینه جمع قابل توجهی حامی اسلام بودند، ولی از سوی دیگر، آن حضرت با دشمنانی روبرو بودند که از دشمنان مکه خطرناکتر بودند.

در مکه مکرمه قریشی‌ها دشمن ایشان بودند، ولی با وجود این، میان آن حضرت و آن‌ها ارتباط نسبی و خویشاوندی وجود داشت و این امر سبب می‌شد تا گاهی قلب افرادی به مواسات و غمخواری گرایش پیدا کند. لکن در مدینه هیچ انگیزه‌ای برای مواسات و همدردی در منافقین و یهود وجود نداشت. علاوه بر این، میان یهود و منافقین مدینه و مشرکین مکه توافقی‌هایی به منظور قتل و جلای وطن آن حضرت ﷺ انجام گرفته بود^(۱).

روی همین اساس اصحاب کرام رضوان الله علیهم اجمعین شب‌ها در اطراف خانه آن حضرت نگهبانی می‌دادند. در همین ایام یک شب گروهی از صحابه در اطراف خیمه آن حضرت نگهبان مقرر شده بودند. که این آیه نازل گردید:

﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷].

«خداوند تو را از شر مردم نجات می‌دهد و حفاظت می‌کند».

آن حضرت در همان لحظه سر از خیمه بیرون آورده خطاب به نگهبانان فرمودند^(۲):

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ، انصُرُوا فَقَدْ عَصَمَنِي اللَّهُ». «ای مردم! برگردید خداوند حفاظت مرا به عهده گرفته است».

یک بار آن حضرت از غزوه نجد برمی‌گشتند در حین بازگشت در محلی خمیه زدند. در آنجا درختان زیادی وجود داشت. هنگام ظهر بود، سربازان اسلام به منظور استراحت در زیر سایه درختان متفرق شدند و استراحت کردند. آن حضرت نیز در زیر سایه درختی تنها استراحت فرمودند و شمشیر خود را بر شاخه درخت آویزان کردند. ناگهان مردی بادیه‌نشین از راه رسید و شمشیر آن حضرت را از نیام کشید و به آن حضرت نزدیک شد، آن حضرت ناگهان متوجه شدند و دیدند که مردی بادیه‌نشین

۱- سیره ابن هشام ۱ / بحث غزوه‌ها.

۲- جامع ترمذی تفسیر مائده.

شمشیر به دست در کنار ایشان ایستاده است آن مرد پرسید: ای محمد! حالا چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ آن حضرت با صدایی مطمئن و رسا فرمودند: الله^(۱).

یک بار شخصی دستگیر و به محضر آن حضرت آورده شد. صحابه عرض کردند: این شخص قصد حمله به شما را داشت. آن حضرت فرمودند:

«او را رها کنید زیرا اگر می‌خواست مرا به قتل برساند بازهم نمی‌توانست» اشاره به این فرمودند که برنامه حفاظت من بر عهده الله تعالی است.

یک زن یهودی در خیبر، به آن حضرت زهر داده بود، آن حضرت از وی پرسید: چرا به این امر اقدام کردی. او گفت: قصد داشتم تو را بدین طریق به قتل برسانم. آن حضرت فرمودند: «خداوند تو را به این امر توفیق نمی‌داد»^(۲).

در معرکه‌های احد و حنین، وقتی برای لحظاتی میدان نبرد از سربازان اسلام خالی شد، استقلال و پایداری پیامبر بزرگ اسلام ﷺ نمونه‌ای از توکل علی الله، اطمینان و سکینة روحانی بود. این تصویر یک رو از توکل و اعتماد علی الله است. روی دیگر نیز کمتر از این نخواهد بود. ادوار مختلفی از فقر و غنا بر آن حضرت گذشته است. زمانی بود که صحن مسجد نبوی مملو از مال و زر می‌شد. زمانی دیگر چندین روز بیایی را با فاقه و گرسنگی سپری می‌کردند و گاهی دو سنگ و یا سه سنگ بر شکم مبارک می‌بستند. حال آن که می‌توانستند از آن همه مال و ثروت وارد شده برای روزهای آینده پس‌انداز کنند. لکن طرز عمل ایشان در تمام عمر خلاف این بود. هیچگاه درآمد یک روز را برای روزهای بعد پس‌انداز نمی‌کردند. آنچه از مخارج و هزینه‌های لازم باقی می‌ماند، همه را تا شام بر مستحقین خرج می‌کردند. در ترمذی از حضرت انس^(۳) روایت است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ لَا يَدَّخِرُ لِعَدَّةٍ» (یعنی پیامبر ﷺ چیزی برای فردا ذخیره نمی‌کردند) و در صورتی که برحسب اتفاق و یا به فراموشی چیزی در خانه باقی می‌ماند، وقتی از آن آگاه می‌شدند، سخت ناراحت می‌شدند^(۳) و تا مادامی که برایش

۱- صحیح بخاری، کتاب الجهاد.

۲- صحیح مسلم باب السم.

۳- صحیح بخاری، باب صلی بالناس فذكر حاجة و مسند احمد ۶ / ۲۹۳.

معلوم می‌شد، حالا جز نام خدا دیگر چیزی در خانه نیست، به خانه نمی‌رفتند^(۱). داستان‌های متعددی از این قبیل در بحث جود و سخاوت ایشان مذکور است. هنگام سكرات که آدمی هرچیز را فراموش می‌کند، آن حضرت به یادش آمد که مقداری اشرفی به حضرت عایشه رضی الله عنها سپرده و آن‌ها هنوز در خانه‌اند و به مستحقین داده نشده‌اند. در این وقت حساس، تسامح درباره آن‌ها نیز مخالف با شأن توکل ایشان بر الله به نظر رسید. بلادرنگ فرمودند: عایشه! آیا محمد با گمان بد به ملاقات پروردگار برود! برو، آن‌ها را خیرات کن^(۲).

صبر و شکر

آدمی در زندگی خود همواره مواجه با رنج و غم می‌شود و هیچ‌کس در این باب مستثنی نیست. لکن کمال معنوی و روحانی آدمی در این است که در راه حصول مقصد و هدف و در نشئه موفقیت در عمل، خود باخته نشود و از سوی دیگر تلخی مصائب و آلام را با روبی باز و دلی گشاده و آرام بپذیرد و تحمل کند و یقین داشته باشد که وظیفه انسان فقط انجام عمل است و سر رشته موفقیت و عدم موفقیت در دست قادر متعال است. در قرآن‌کریم در آیه ذیل به این نکته اشاره شده است:

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۲۲﴾ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿۲۳﴾﴾ [الحديد: ۲۲-۲۳].

«هیچ مصیبتی به شما نمی‌رسد، مگر این که قبل از حدوث آن مصیبت، آن را در کتابی نوشته‌ایم همانا این کار بر الله آسان است. این خبر به شما داده شده است تا بر آنچه از دست شما رفته است اندوهگین نباشید و بر آنچه خداوند به شما داده است شادمان نشوید و خداوند هر انسان مغرور و خودستاینده را دوست ندارد.»

۱- ابوداود باب قبول هدایا المشركين.

۲- مسند احمد و ابن سعد، جزء الوفاة.

پیامبر ﷺ در زندگی خود به موفقیت‌های بزرگی نایل شدند، ولی با وجود این، هیچگاه غبار فخر و غرور بر آینه دل‌شان ننشست و فرمودند: «أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ، وَلَا فُخْرٌ» (من سردار فرزندان آدم هستم و مرا بر این فخری نیست).

عدی بن حاتم طائی که مسیحی بود، هنگامی که اخبار و احوال آن حضرت را شنیده بود، در شک و تردید قرار گرفته بود که ایشان پادشاه و یا پیامبراند. با هیأتی از جانب قبیله خویش به محضر آن حضرت مشرف شد. در همین موقع یک زن بیچاره درباره کاری که داشت به بارگاه آن حضرت حضور یافت و درخواست کرد تا مطالبی را به تنهایی و جدا از اهل مجلس به آن حضرت عرض کند. آن حضرت بلادرنگ از جا برخاسته به کوچه‌ای که همان نزدیک بود رفتند و به عرایض گوش دادند و تا مادامی که آن زن با میل خود آنجا را ترک نکرد، ایشان در آنجا ایستاده بودند. عدی می‌گوید: با مشاهده این فروتنی و تواضع ایشان، یقین کردم که ایشان پیامبر هستند پادشاه نیستند^(۱).

فاتحان عالم با ناز و غرور وارد شهرهای فتح شده می‌شوند، ولی فاتح مکه و خیبر با گذاردن جبین نیاز به بارگاه الله، وارد شدند. ابن اسحاق روایت کرده است: هنگامی که آن حضرت ﷺ به محل «ذی طوی» رسید و احساس کرد که خداوند کرامت و عزت فتح را نصیب‌شان کرده است، بر مرکب خویش توقف کرد:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَسَلَّمَ لَمَّا انْتَهَى ذِي طَوًى وَقَفَ عَلَى رَاحِلَتِهِ لِيَضَعَ رَأْسَهُ تَوَاضِعًا لِلَّهِ حِينَ رَأَى مَا أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْفَتْحِ، حَتَّى إِنَّ عَثُونَهُ لَيَكَادُ يَمَسُّ وَاسِطَةَ الرَّحْلِ»^(۲).

«هنگامی که آن حضرت ﷺ به محل ذی طوی رسید دید که خداوند ایشان را فاتح و با عزت فتح مفتخر گردانیده، بر مرکب خود توقف کردند تا سر نیاز به بارگاه بی‌نیاز خم کنند. چنانکه سر خم کردند به طوری که چانه ایشان نزدیک بود به چوب کجاوه برخورد کند».

پیامبر ﷺ به کثرت عبادت می‌کردند و تسبیح و تهلیل می‌گفتند. بعضی از یاران عرض کردند: یا رسول الله! خدا شما را معصوم گردانده، پس چرا اینقدر زحمت متحمل می‌شوید؟ فرمودند:

۱- سیره ابن هشام ۲ / ۳۷۰.

۲- سیره ابن هشام ۲ / ۳۷۰.

«أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا»^(۱). «آیا من بنده سپاسگزار نباشم».

یعنی اگر این عبادت، تسبیح و تهلیل اول برای به دست آوردن این مقام و منزلت بوده است، حالا برای شکرگزاری و اعتراف بر نعمت‌های الهی انجام می‌دهم. مردان بزرگ و رجال سیاسی جهان که بهره‌ای از معنویت ندارند، هر موفقیت و کامیابی خود را مرهون نیروی بازو، حسن تدبیر، شایستگی و کمال عقلی خویش می‌دانند. لکن مقربان بارگاه الهی این پندار را همپایه کفر و شرک می‌دانند. آنان در هر موفقیت و شادی، تدبیر و لطف خداوند قادر متعال را عامل می‌دانند. در حدیثی مذکور است^(۲):

«أَنَّهُ كَانَ إِذَا جَاءَ أَمْرٌ سُرُورٌ أَوْ يَسْرٌ بِهِ خَرَّ سَاجِدًا شَاكِرًا لِلَّهِ تَعَالَى». «هنگامی که خبر خوشی به آن حضرت ﷺ می‌رسید، شکر و سپاس الله را به جا آورده و فوراً سجده شکر ادا می‌کردند».

وقتی از اسلام آوردن قبیله همدان آگاه شدند، سجده شکر به جا آوردند^(۳). نیز یک بار دیگر از چیزی خبر شدند و فوراً سجده به جا آوردند^(۴). وقتی از طریق وحی آگاه شدند که هرکس بر من درود فرستد، خداوند بر وی درود می‌فرستد، بر این مقام و منزلت خویش سجده به جا آوردند^(۵).

حضرت سعد رضی الله عنه روایت می‌کند که ما با آن حضرت ﷺ از مکه مکرمه به سوی مدینه طیبه عازم شدیم، وقتی به محل «زوعرا» نزدیک شدیم، آن حضرت از مرکب فرود آمده دست‌ها را بالا بردند و تا دیر به بارگاه الهی مشغول دعا شدند، سپس به سجده رفتند و تا دیر در سجده ماندند. سپس سر از سجده برداشتند دست‌ها را بالا برده مشغول دعا شدند، باز به سجده رفتند و تا دیر مشغول سجده شدند. باز سر از سجده برداشتند و با خشوع و تضرع مشغول دعا شدند. باز جبین را به بارگاه رب العالمین بر خاک نهادند. هنگامی که از این دعا و سجده‌ها فارغ شدند، خطاب به اصحاب فرمودند: برای مغفرت اُمت خویش به بارگاه خداوند دعا کردم قسمتی از آن دعا مورد قبول واقع شد و من به

۱- سیره ابن هشام، ذکر فتح مکه.

۲- ابوداود کتاب الجهاد باب فی سجود الشکر.

۳- زادالمعاد به نقل از بیهقی.

۴- ایضاً.

۵- مسند احمد عن عبدالرحمن بن عوف.

طور شکرانه سجده کردم، باز درخواست بیشتری کردم که آن را نیز خداوند پذیرفت و من سجده شکر به جا آوردم. سپس به دعا و زاری مشغول شدم. این را هم خداوند به بارگاه خود پذیرفت و من بازهم به سجده رفتم^(۱).

در سوره والضحی خداوند متعال این وصف آن حضرت را چنین بیان کرده است:

﴿وَالضُّحَىٰ ۝۱ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ۝۲ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ۝۳ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ ۝۴ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ۝۵ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ ۝۶ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ۝۷ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ ۝۸ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۝۹ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ۝۱۰ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ۝۱۱﴾ [سورة الضحی].

«سوگند به وقت چاشت و سوگند به شب چون فراگیر شود که خداوند نه تو را تنها رها کرده و نه با تو دشمنی ورزیده است و به درستی که آخرت برایت از دنیا بهتر است و به زودی پروردگارت نعمت خویش را به تو خواهد داد، پس تو خشنود خواهی شد. آیا تو یتیم نبودى پس او تو را جای داد و آیا تو گمراه نبودى پس او تو را راهنمایی کرد و آیا تو تنگدست نبودى پس او تو را توانگر ساخت پس بر یتیم خشم مگیر و سائل را از در مران و بر او نهیب مکن و نعمت پروردگار خویش را بیان کن».

هر لحظه زندگی آن حضرت ﷺ شاهد بر این است که ایشان چگونه بر این فرموده خداوند متعال عمل فرمودند.

مفهوم صبر با لشکر مخالف است. لکن در ذات گرامی رسول ﷺ این هردو وصف متضاد، باهم جمع شده بودند و ایشان عملاً آن هردو را دارا بودند. در حدیثی وارد است که یکی از صحابه، از آن حضرت پرسیدند: یا رسول الله! چه کسانی بیش از همه مورد مصیبت و شکنجه قرار گرفته‌اند؟ فرمودند: پیامبران! باز کسانی که به لحاظ رتبه به آنان نزدیک بودند. باز افراد پایین‌تر از آن گروه، همچنین تا آخر^(۲). وقایع نیز این روایت را تأیید می‌کنند. آن حضرت سرور انبیاء بودند و روی همین اساس، بار مصائب و شدائد بیش از همه در این گروه مقدس، بر دوش مبارک ایشان نهاده شده بود و به

۱- ابوداود کتاب السجود.

۲- سنن ابن ماجه باب الصبر على البلاء.

همین جهت قرآنکریم کراراً ایشان را به صبر تلقین می‌کند. در سوره احقاف می‌فرماید: ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ [الاحقاف: ۳۵].

هنوز آن حضرت ﷺ متولد نشده بودند که پدر بزرگوار ایشان وفات کرد. در دوران کودکی نیز مادر عزیزشان را از دست دادند. دو سال بعد جد ایشان که نگاه لطف‌آمیز وی مرهمی بر زخم یتیمی بود، وفات کرد. بعد از بعثت، ابوطالب عموی ایشان که سپری در مقابل ظلم و ستم بود، فوت کرد. أم المؤمنین حضرت خدیجه کبری که محرم اسرار و تنها مونس و غمخوار ایشان هنگام هجوم مصائب بود، نیز در همین دوران به رحمت حق پیوست. بعد از والدین و همسر، آدمی بیش از هر کس با فرزندان محبت می‌کند. داغ جدایی آن‌ها در تمام عمر بهبود نمی‌یابد. فرزندان ذکور ایشان برحسب اختلاف روایت، حداقل دو و حداکثر هشت و فرزندان اناث چهار بوده‌اند. ولی غیر از حضرت فاطمه، دیگران در سنین کودکی و یا سنین نوجوانی وفات کردند. در چنین مواقعی گرچه گاهی چشم‌های مبارک اشک‌آلود می‌شدند، ولی دل و زبان همواره با مهر سکینه و آرامش ممهور بود و هیچگاه چنان کلمه‌ای که صورت شکوه از قضا را داشته باشد، از زبان مبارک خارج نشد.

حضرت زینب بزرگترین دختر پیامبر اکرم ﷺ در سال هشتم هجری وفات کرد، و ایشان راهنمایی‌های لازم را در مورد مراسم غسل و تدفین کردند. وقتی جنازه رو به روی قبر گذاشته شد، اشک از چشمان مبارک جاری گشت، ولی یک حرف هم از زبان مبارک خارج نشد.

حضرت زید (پرورده خاص) و حضرت جعفر را (پسر عموی ایشان) بسیار دوست داشتند. وقتی خبر شهادت آن‌ها در غزوه موته رسید، چشم‌های مبارک پر از اشک شدند، ولی در همان اتنا از خانه حضرت جعفر صدای نوحه و شیون بلند شد. آن حضرت آن‌ها را از این کار منع فرمودند. یکی از نوه‌های آن حضرت که مورد محبت بسیار ایشان هم بود، در سكرات مرگ قرار داشت. دختر گرامی ایشان کسی را فرستاد و از آن حضرت خواست تا بیایند. اما آن حضرت در پاسخ به دختر خویش بعد از ابلاغ سلام فرمودند:

«إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ، وَلَهُ مَا أُعْطِيَ، وَكُلُّ بِأَجَلٍ مُّسَمًّى، فَلْتَصَبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ». «آنچه الله گرفته است از او بوده و آنچه داده است نیز از او است. هر چیزی نزد او موعده و زمان مقرری دارد. پس صبر پیشه کن و طلب اجر کن».

دخترشان دوباره قاصدی نزد آن حضرت فرستاده اصرار کردند که حتماً بیائید. آن حضرت با چند نفر از یاران آمدند. کودک در آغوش مبارک قرار داده شد، آخرین لحظات زندگی بود و در آغوش ایشان داشت جان می‌داد. اشک از چشمان مبارک جاری شد. یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول الله! این چیست؟ فرمودند: این نتیجه محبت است که الله تعالی در دل بندگان خود قرار داده. خداوند بر آن دسته از بندگان خود که رئوف و مهربان باشند، رحم می‌کند.

یک بار به عیادت حضرت سعد بن عبادہ رضی الله عنه رفتند، وقتی حال او را مشاهده کردند، پرسیدند: آیا وفات کرده است؟ صحابه عرض کردند: خیر، یا رسول الله! ایشان گریه کردند. صحابه نیز با گریه ایشان شروع به گریه کردند. آن حضرت فرمودند: خداوند از اشک چشم‌ها و غم دل‌ها منع نمی‌کند. به سوی زبان اشاره کرده فرمودند: از این عذاب می‌رسد. هنگام وفات حضرت ابراهیم فرزند ایشان، اشک از چشمان مبارک جاری شد. حضرت عبدالرحمن بن عوف عرض کرد: یا رسول الله! این چیست؟ فرمودند: این رحمت و شفقت است. عبدالرحمن دوباره گفته خود را تکرار کرد. آن حضرت فرمودند:

«إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ، وَالْقَلْبُ يَحْزُنُ، وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ»^(۱). «چشم اشک می‌ریزد و دل اندوهگین است و ما خلاف رضای خدا چیزی نمی‌گوئیم و ما بر اثر جدایی تو ای ابراهیم البته اندوهگین هستیم».

به هر حال، این وقایع، آنی و زودگذر هستند. یعنی اثر آن‌ها تا مدت محدودی بر انسان باقی می‌ماند و سپس محو می‌شود. لکن تحمل مصائب و حوادث پیاپی به طوری که هیچگاه کاسه صبر لبریز نشود، بسیار مشکل است. در سیزده سال قبل از هجرت، مغروران و بدبختان مکه و طائف با داعی حق برخورد کردند و از هر گونه تحقیر،

۱- درباره تمام این وقایع رجوع شود به صحیح بخاری، کتاب الجنائز.

استهزاء، سب و شتم و شکنجه خودداری نکردند. این موارد قبلاً ذکر شد نیازی به ذکر دوباره آن نیست.

در مدت هشت، نه سال در مدینه منوره معرکه‌های خونینی پیش آمد و دشمنان نقشه‌ها و برنامه‌هایی برای قتل، جلائی وطن و شکست ایشان تهیه کرده بودند، به طوری که قبلاً ذکر شد ولی تمام این تیرها را با سپر صبر و مقاومت دفع کردند. مشکل‌تر از این‌ها صبر بر آن وقایعی است که اختیاری هستند.

گرچه کثرت فتوحات هر بار صندوق بیت المال را پر می‌کرد. ولی دست کرم ایشان زمانی آرامش می‌یافت که تمام موجودی بیت المال را بین نیازمندان و مستمندان تقسیم می‌کرد. چنانکه بر همین اساس، خود آن حضرت و اهل بیت ایشان، اغلب در فقر و فاقه به سر می‌بردند. به طوری که بیش از یک دست لباس که بر تن داشتند، لباسی دیگر نداشتند.

تحمل تمام این سختی‌ها گوارا و شیرین بود، زیرا که لذت و طعم صبر از لذت انواع نعمت‌ها و مسرت لباس‌های گران بها به مراتب بیشتر است.

با همه این‌ها، آن تیری که از کمان دوستان رها شود، حوصله شکن‌تر و ناراحت‌کننده‌تر برای آدمی خواهد بود. دو بار چند جوان بر یک عمل آن حضرت که مبتنی بر مصلحتی بود، لب به اعتراض گشودند. در این موقع هم مهار صبر از دست ایشان رها نشد. در صحیح بخاری مذکور است که درباره غنایم غزوه حنین، یکی دو نفر از انصار اعتراض کردند که آن حضرت ﷺ چرا آن‌ها را به دیگران دادند، این حق مخصوص ما بود. وقتی آن حضرت باخبر شدند، فرمودند:

«رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى مُوسَى، لَقَدْ أُذِيَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَصَبَرَ». «رحمت خدا بر موسی باد. او از جانب دوستان خود بیش از این مورد اذیت و آزار قرار گرفت ولی صبر را پیشه کرد» (بخاری، باب غزوه حنین).



﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [القلم: ٤].

اخلاق نبوی

اخلاق زیبای پیامبر اکرم ﷺ

این همان بخش از زندگی مبارک حضرت رسول اکرم ﷺ است که به وسیله آن، زندگی ایشان از سایر انبیای کرام و مصلحان جهان به طور آشکارا ممتاز به نظر می‌رسد. اگر سؤال شود که نمونه عملی این مسایل اخلاقی چه بوده است؟ دنیا از پاسخ آن عاجز خواهد بود. گرچه مقام «بودا» و «مسیح» از میان تمام مصلحان جهان والاتر است. لکن آیا کسی می‌تواند بگوید که این مصلح بزرگ (بودا) عملاً چگونه بوده است. واعظ اخلاق کریمانه کوه زیتون (حضرت مسیح) به جهانیان بهترین درس اخلاق را تعلیم می‌داد. لکن آیا یک داستان هم از زندگی‌اش در تأیید گفته‌های زرین او برای شما معلوم است؟ در حالی که معلم امی اخلاق اعلام می‌دارد: «لَمْ تَقُولُونَ مَا لَأَنْتُمْ تَفْعَلُونَ» (چرا آنچه را انجام نمی‌دهید می‌گوئید).

خود پیامبر خدا ﷺ نمونه و الگوی تعلیمات خویش بودند. آنچه در مجامع عمومی انسان‌ها بیان می‌کردند، در خلوتکده خانه نیز همانگونه عمل می‌کردند. نکته‌هایی را از اخلاق و عمل که به دیگران می‌آموختند، خودشان تصویر عملی آن می‌شدند. هیچ‌کس به اندازه همسر آدمی از مسایل اخلاقی وی آگاه‌تر نیست. چند نفر از حضرت عایشه رضی الله عنها درخواست نمودند که اخلاق پیامبر گرامی را برای ما بیان کنید. او اظهار داشت: آیا قرآن کریم را تلاوت نمی‌کنید؟ «إِنَّ خُلُقَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ كَانَ الْقُرْآنَ» (یعنی قرآن نمونه عملی اخلاق ایشان است)^(۱).

صحیفه‌های موجود آسمانی بهترین مجموعه از اقوال داعیان خود هستند، ولی یک کلمه از آن‌ها هم بیانگر عمل مبلغان خود نیست. قرآن‌کریم در میان هزاران مخالف و معاند نسبت به داعی حق چنین اعلام می‌دارد: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿۱۴﴾﴾ [القلم: ۱۴]. «ای محمد! تو بر مقام والایی از اخلاق هستی» منتقدان کور و متعصب از سیزده قرن

قبل، ایشان را سنگدل می‌گویند. لکن بنگریم که قرآنکریم در این مورد در میان دشمنان چنین شهادت می‌دهد:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«پس به سبب رحمت خداوند نرم شدی برای آنان و اگر درشت‌خو و سخت‌دل بودی بر آنان البته از نزد تو پراکنده می‌شدند».

در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸].

«همانا نزد شما مسلمانان پیامبری از میان خودتان آمده است که رنج شما بر او دشوار است و بر هدایت شما حریص است بر مسلمانان بخشاینده و مهربان است».

در باره اخلاق، اشتباه بزرگی که روی داده این است که فقط رأفت، عطوفت، تواضع و فروتنی، مظهر اخلاق پیامبر گونه قرار داده شده است. در حالی که اخلاق آن چیزی است که در هر شعبه زندگی و در هر جانبی از وقایع به‌طور نمایان مشهود است. دوست و دشمن، کوچک و بزرگ، مفلس و توانگر، صلح و جنگ، خلوت و جلوت، خلاصه، در هر جا دایره اخلاق وسیع است و موضوع اخلاق آن حضرت ﷺ از همین حیث باید مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد.

گفتاری جامع درباره اخلاق نبوی

بیش از این که وقایع جزئی و تفصیلی درباره اخلاق آن حضرت ﷺ نوشته شوند، گفتارها و اظهارات افرادی که سالیان دراز در محضر ایشان بودند و از تک تک حروف دفتر اخلاق و عادات ایشان آگاه‌اند، نوشته می‌شود. هیچ‌کس بیشتر از همسر، از عادات و اخلاق آدمی آگاه نیست. حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها که مدت بیست و پنج سال پیش از بعثت و بعد از بعثت رفیقه حیات ایشان بود، در دوران آغاز وحی با این الفاظ ایشان را تسلی خاطر می‌داد:

«هرگز چنین نیست، سوگند به خدا! خداوند هیچ‌گاه شما را اندوهگین نمی‌کند. شما صله رحم می‌کنید. بار و امداران را بر دوش می‌کشید، به مستمندان کمک

می‌کنید، از مهمانان پذیرایی و میزبانی می‌کنید، از حق حمایت می‌کنید و در مشکلات و مصیبت‌ها مردم را یاری می‌رسانید»^(۱).

از میان ازواج مطهرات، هیچ‌کس به اندازهٔ أم المؤمنین حضرت عایشه رضی الله عنها اوصاف آن حضرت را به‌طور مفصل و مشروح بیان نکرده است. وی اظهار می‌گوید:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از هیچ‌کس بدگویی نمی‌کردند. در مقابل بدی، بدی نمی‌کردند بلکه گذشت و عفو می‌کردند»^(۲). هرگاه بین دو امر به ایشان اختیار داده می‌شد، امر آسان را اختیار می‌کردند به شرطی که گناهی در آن نبود و گرنه از آن بسیار دور می‌شدند. از احدی برای شخص خود انتقام نگرفتند. لکن کسی که برخلاف احکام الهی عمل می‌کرد، به فرمان خداوند از وی انتقام می‌گرفتند»^(۳).

(یعنی از جانب خداوند به موجب احکام الهی ایشان بر وی حد جاری می‌کردند) هیچگاه مسلمانی را با نام وی مورد لعنت قرار ندادند و هیچگاه غلام، کنیز، زن و حیوانی را با دست خود نزدند»^(۴). درخواست احدی را رد نکردند به شرطی که آن درخواست غیر جایز نبود. هنگامی که وارد خانه می‌شدند، بی‌نهایت خندان و متبسم بودند. در میان دوستان پاهای خود را دراز نمی‌کردند و نمی‌نشستند»^(۵). شمرده، شمرده سخن می‌گفتند به‌طوری که اگر کسی می‌خواست یاد بگیرد یاد می‌گرفت»^(۶).

حضرت علی رضی الله عنه از تربیت‌یافتگان آن حضرت صلی الله علیه و آله است و از آغاز بعثت تا آخر حداقل بیست و سه سال در محضر ایشان بود. یک بار حضرت حسین رضی الله عنه از وی دربارهٔ اخلاق و عادات آن حضرت پرسید، حضرت علی رضی الله عنه در پاسخ وی چنین اظهار داشت:

«ایشان همواره متبسم، خوش‌خوی و مهربان بودند. بدخوی و تنگ‌دل نبودند. بر هر سخنی پرخاش نمی‌کردند. سخن بدی بر زبان نمی‌آوردند، بر چیزی خرده نمی‌گرفتند. اگر امری را نمی‌پسندیدند، دربارهٔ آن مسامحه می‌کردند. اگر کسی امید و

۱- صحیح بخاری باب بدء الوحی.

۲- جامع ترمذی.

۳- صحیح بخاری و مسلم.

۴- صحیح مسلم، ابوداود و غیره به نقل از حضرت عایشه رضی الله عنها.

۵- مستدرک حاکم.

۶- صحیح بخاری و مسلم.

آرزویی داشت و به محضر ایشان حاضر می‌شد، نه او را مأیوس می‌کردند و نه اظهار اجابت می‌کردند یعنی صریحاً انکار و یا رد نمی‌کردند، بلکه سکوت اختیار می‌کردند و کسانی که با مزاج و طبع ایشان آشنا بودند، از ظاهر ایشان منظور و مقصود ایشان را درک می‌کردند. سه چیز را از خود دور کرده بودند: بحث و جدال، صحبت بیش از حد نیاز و مشغول شدن در کارهای بیهوده».

در باره دیگران نیز از سه چیز دوری می‌کردند: از هیچ‌کس بدگویی نمی‌کردند، از احوال خصوصی دیگران تجسس نمی‌کردند و بر دیگران خرده نمی‌گرفتند. سخنانی می‌گفتند که نتیجه خوب و مفیدی در آنها بود. هنگامی که تکلم می‌کردند، صحابه کرام چنان خاموش می‌شدند و سرها را پایین می‌بردند که گویا بر سرهای آنان پرندگانی نشسته است. وقتی ایشان سکوت می‌کردند، صحابه با یکدیگر سخن می‌گفتند. اگر کسی در محضر ایشان سخن می‌گفت، تا وقتی سخنش را تمام نمی‌کرد، آن حضرت خاموش می‌شدند و به سخنش گوش می‌دادند. هنگامی که مردم در حین گفتگو و تکلم می‌خندیدند، ایشان نیز تبسم می‌فرمودند و بر آنچه مردم اظهار تعجب و شگفتی می‌کردند، ایشان نیز تعجب می‌کردند. اگر تازه واردی آداب کلام را رعایت نمی‌کرد، ایشان تحمل می‌کردند. شنیدن تعریف و تمجید خود را از زبان دیگران نمی‌پسندیدند. ولی اگر کسی از احسان و انعام ایشان سپاسگزاری و تشکر می‌کرد، می‌پذیرفتند. تا وقتی که گوینده خودش کلام خود را به پایان نمی‌برد، کلام وی را قطع نمی‌کردند^(۱).

بی‌نهایت فیاض، بی‌نهایت راستگو، بی‌نهایت خوش‌خوی و بی‌نهایت خوش‌مجلس بودند. اگر کسی ناگهان ایشان را زیارت می‌کرد، مرعوب می‌شد، ولی به تدریج که بیشتر آشنا می‌شد محبت ایشان در دلش جای می‌گرفت»^(۲).

هند ابن هاله که گویا در آغوش ایشان تربیت شده بود^(۳)، اظهار می‌دارد:

«آن حضرت خوش‌خوی بودند، بدخوی نبودند، اهانت به احدی را روا نمی‌داشتند. در مقابل مسایل کوچک و معمولی تشکر می‌کردند. بر هیچ چیزی خرده نمی‌گرفتند.

۱- شمایل ترمذی.

۲- شمایل ترمذی.

۳- شمایل ترمذی.

هر نوع طعامی که به محضرشان تقدیم می‌شد، تناول می‌کردند و خرده نمی‌گرفتند. اگر کسی در مقابل امر حقی مخالفت می‌کرد، آن حضرت خشم می‌گرفتند و از حق، کاملاً حمایت می‌کردند. ولی هیچگاه برای مسایل شخصی خویش خشم نگرفتند و از هیچ‌کس برای خود انتقام نگرفتند».

مداومت بر عمل

بهترین و مؤکدترین جنبه اخلاق این است که آدمی هر کاری را اختیار می‌کند، چنان با استقامت بر آن مداومت کند که گویا جزو فطرت و طبیعت وی قرار گرفته است. جز انسان سایر مخلوقات جهان فقط یک نوع عمل انجام می‌دهند و آن‌ها به‌طور طبیعی بر این امر مجبوراند. خورشید فقط نور می‌دهد. صدور تاریکی از وی ممکن نیست. شب فقط تاریکی می‌آورد. درختان در فصل خود، میوه می‌دهند و گل‌ها در فصل بهار شکفته می‌شوند. تمام انواع حیوانات را افعال و اخلاق نوعی خود، به اندازه سر مویی تجاوز نمی‌کنند. لکن انسان از جانب خداوند مختار خلق شده است. او خورشید نیز هست و تاریکی نیز. درخت او در هر موسم شکوفه می‌آورد و گل‌های اخلاق او برای شکفتن وابسته به فصل بهار نیستند. او مانند حیوانات فقط بر انجام یک نوع عمل و اخلاق مجبور نیست. به او اختیار داده شده و همین اختیار نتیجه مسئولیت‌پذیری و تکلیف وی است.

اما یکی از نکات عمیق و قابل توجه این است که آنچه آدمی برای خود به عنوان اخلاق نیکو انتخاب می‌کند، به شدت پای‌بند آن باشد و بر آن مواظبت کند و چنان بر آن مداومت کند که گویا با وجودی که در انجام کارها خود مختار است، ولی در این جنبه مجبور است و مردم با مشاهده وی یقین و باور کنند که از این شخص جز این کار، دیگر کاری ساخته نیست و این کار از وی چنان صادر شود همانند نور از آفتاب، میوه از درخت و بوی خوش از گل که این خصوصیات از این‌ها در هیچ حالی جدا نمی‌شوند. نام این امر، «استقامت حال» و مداومت بر عمل است.

پیامبر اکرم ﷺ در تمام کارهای خود از همین اصول پیروی می‌کردند. هر عملی را با هر روش و در هر وقتی که آغاز کردند، همواره با شدت پای‌بند آن بودند. واژه «سنت» در شریعت از همین اصول به دست آمده است. سنت عبارت از آن فعلی است که پیامبر اکرم ﷺ همیشه آن را انجام داده‌اند و بدون مانع و عارض قوی

هیچگاه آن را ترک نکرده‌اند. روی این اساس، تمام سنت‌ها در حقیقت مظهر استقامت و مداومت بر عمل آن حضرت هستند. معمولات ایشان قبلاً ذکر گردید. از آن‌ها معلوم شد که تمام اخلاق و اعمال آن حضرت منظم و مستحکم بودند، به طوری که در تمام عمر به قدر ذره‌ای فرق و تفاوت در آن‌ها به وجود نیامد.

یک بار شخصی دربارهٔ اعمال و عبادات آن حضرت ﷺ از عایشه رضی الله عنها سؤال کرد که آیا در روز خاصی آن‌ها را انجام می‌دادند. وی در پاسخ اظهار داشت: «لَا، كَانَ عَمَلُهُ دِيمَةً» یعنی: نه، عمل ایشان پیوسته و مسلسل بود. یعنی همچنانکه باران در فصل خود می‌بارد و از باریدن متوقف نمی‌شود، حال آن حضرت نیز اینگونه بود که هر کاری را که اختیار می‌کردند، همیشه بر آن مواظبت می‌کردند سپس فرمودند:

«وَأَيُّكُمْ يَسْتَطِيعُ مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَسْتَطِيعُ». «کدام یک از شما می‌تواند آنچه را آن حضرت انجام می‌دادند، انجام دهد»^(۱).

در روایتی دیگر مذکور است:

«وَكَانَ إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَنْبَتَهُ»^(۲). «یعنی هرگاه عملی را انجام می‌دادند بر آن مواظبت می‌کردند».

به همین جهت آن حضرت فرمودند:

«أَنَّ أَحَبَّ الْعَمَلِ إِلَى اللَّهِ أَدْوَمُهُ»^(۳). «یعنی محبوب‌ترین عمل نزد خداوند متعال آن است که آدمی بر آن مداومت و مواظبت کند».

آن حضرت شب‌ها بلند می‌شدند و عبادت می‌کردند. حضرت عایشه رضی الله عنها می‌گوید: آن حضرت هیچگاه عبادت شب را ترک نمی‌کردند. اگر گاهی حال‌شان مساعد نبود و یا کسالتی داشت، نشسته عبادت می‌کردند^(۴).

جریر بن عبدالله رضی الله عنه یکی از صحابه است. هنگامی که آن حضرت ﷺ وی را می‌دید، از محبتی که با وی داشت تبسم می‌کرد. وی می‌گوید: هیچگاه چنین نشد که به

۱- صحیح بخاری کتاب الرقاق.

۲- ابوداود کتاب الصلوة و صحیح بخاری کتاب الأدب.

۳- ایضا.

۴- ابوداود، قیام اللیل.

محضر ایشان حاضر شوم و ایشان متبسم نباشند^(۱). برای هر عملی که وقتی مقرر کرده بودند، هیچگاه از آن وقت تخلف نمی‌کردند. اوقات نماز و تسیحات، تعداد نوافل، ساعات خواب و بیداری، برنامه ملاقات با افراد، همه این‌ها روی حساب و برنامه بودند و همین برنامه، دستورالعمل زندگی مسلمانان به حساب می‌آید.

حسن خلق

حضرت علی، حضرت عایشه، حضرت انس، حضرت هند بن ابی هاله و غیره رضی الله عنهم که مدت‌ها در محضر و در خدمت آن حضرت بودند، می‌گویند:

«ایشان بی‌نهایت خوش‌اخلاق و نیکوسیرت بودند. چهره ایشان خندان و همیشه با وقار و متانت گفتگو می‌کردند. دل هیچ‌کس را نمی‌رنجانیدند و نمی‌شکستند. عادت داشتند که هنگام ملاقات و برخورد با کسی در سلام و مصافحه پیشی می‌گرفتند. اگر کسی می‌خواست درگوشی با ایشان سخن گوید، تا مادامی که سخنش را تمام نمی‌کرد، آن حضرت روی از جانب وی بر نمی‌گرداندند. در مصافحه نیز عادت مبارک همین بود که تا وقتی آن شخص خودش دست ایشان را رها نمی‌کرد، ایشان دست وی را رها نمی‌کردند. قتی در مجلس نشسته بودند، هیچگاه زانوهای مبارک از هم نشینان وی جلوتر نبود^(۲). اغلب، خدمتکاران، غلامان و کنیزان به محضر ایشان آب می‌آوردند تا ایشان دست مبارک را در آب‌ها قرار دهند و آب‌ها متبرک شوند و چنانچه موسم سردی و یا زمان غیر مناسبی بود، از این امر خودداری نمی‌کردند»^(۳).

یک بار ایشان به ملاقات حضرت سعد بن عباده رفتند. هنگام بازگشت، سعد فرزند خود، قیس را با ایشان همراه کرد تا در رکاب ایشان باشد. آن حضرت به قیس فرمودند: بر شتر با من سوار شو! قیس به لحاظ ادب، خودداری کرد. ایشان فرمودند: یا سوار شو و یا این که به خانه برگرد. چنانکه او به خانه برگشت^(۴). یک بار سفیر و نماینده نجاشی به محضر ایشان حضور یافت. آن حضرت وی را نزد خود به عنوان میهمان پذیرفت و

۱- صحیح مسلم مناقب جریر بن عبد الله.

۲- ابوداود و ترمذی.

۳- صحیح مسلم، باب فی قرب النبی رضی الله عنہ من الناس.

۴- سنن ابی داود کتاب الأدب.

شخصاً از وی پذیرایی کرد. یاران عرض کردند: ما این خدمات را انجام می‌دهیم، ولی ایشان فرمودند: این‌ها دوستان مرا اکرام و خدمت کردند، لذا خودم آن‌ها را اکرام و خدمت می‌کنم^(۱).

عتبان بن مالک که از اصحاب بدر بود با عارضه چشم مواجه شده بود به طوری که نمی‌توانست در نماز جماعت شرکت کند. روزی به محضر آن حضرت حضور یافت و عرض کرد: من در مسجد محله خودم نماز می‌خوانم ولی وقتی باران می‌آید، آمدن به مسجد برایم مشکل می‌شود. لذا اگر حضرت عالی به خانه تشریف بیاورید و در جایی نماز بخوانید تا من همیشه آنجا را سجده‌گاه خودم قرار دهم. روز بعد هنگام صبح، آن حضرت همراه با ابوبکر رضی الله عنهما به خانه وی رفتند و بر دروازه ایستادند و طلب اجازه کردند. وی اجازه داد. وارد خانه شدند و پرسیدند: کجا نماز بخوانم؟ او جا را تعیین کرد. آن حضرت تکبیر گفتند و دو رکعت نماز خواندند. بعد از نماز، مردم اصرار کردند تا آن حضرت غذایی تناول فرمایند، «خزیره» نوعی غذا است که با خورش قیمه مقداری آرد مخلوط می‌کنند. همین غذا به آن حضرت تقدیم شد. تمام مردم محله سر سفره حاضر شدند. یکی از حاضرین اظهار داشت: مالک بن دخن کجا است که به نظر نمی‌رسد. دیگری گفت: او منافق شده است. آن حضرت فرمودند: این را مگو! او لا إله إلا الله می‌گوید. بقیه مردم گفتند: آری، او به‌سوی منافقین تمایل دارد. ایشان فرمودند: هرکس برای رضای خدا لا إله إلا الله می‌گوید، خداوند آتش را بر وی حرام می‌کند^(۲).

در آغاز هجرت، آن حضرت و تمام مهاجرین میهمان برادران انصار خود بودند. هریک از انصار ده نفر از مهاجرین را میهمان کرده بود. مقداد بن اسود می‌گوید: من در آن گروهی بودم که رسول الله صلی الله علیه و آله در آن بودند. در خانه آن انصاری فقط چند گوسفند بود که از شیر آن‌ها می‌نوشیدیم. کاسه‌ای بود که در آن شیر دوشیده می‌شد، هریک از ما سهم خود را می‌نوشیدیم و برای آن حضرت در کاسه باقی می‌گذاشتیم. یک شب آن حضرت دیر آمدند و ما شیرها را خوردیم و خوابیدیم. وقتی ایشان آمدند دیدند که کاسه خالی است. چیزی نگفتند. بعد از لحظه‌ای فرمودند: بار اله! هرکس حالا طعامی بدهد تو به او طعام بده. حضرت مقداد کارد را برداشت تا گوسفند را ذبح

۱- شرح شفای قاضی عیاض به نقل از دلایل بی‌هقی ۱ / بحث اخلاق.

۲- بخاری، ۱ / ۶۱ کتاب الصلوة.

کند و گوشت بپزد. آن حضرت منع کردند و گوسفند را دوباره دوشیدند، آنچه به دست آمد همان را نوشیدند و خوابیدند^(۱) و هیچ‌یک را بر این فعل که چرا سهمیه ایشان را نگذاشته بودند، مورد ملامت قرار ندادند.

غلام ابوشعیب یکی از انصار در بازار مغازه قصابی داشت. یک روز او به محضر رسول اکرم آمد. ایشان با چند نفر از یاران خود نشسته بودند. ابوشعیب آثار گرسنگی را بر چهره انور احساس کرد. به خانه رفت و به غلام گفت: برای پنج نفر غذا آماده کن. غذا آماده شد و او به محضر آن حضرت آمد و عرض کرد: تشریف بیاورید و غذا میل فرمائید. آن‌ها پنج نفر بودند. در میان راه یک نفر بدون دعوت با آن‌ها همراه شد. آن حضرت ﷺ به ابوشعیب گفت: این شخص بدون دعوت با ما همراه شده، اگر اجازه می‌دهی تا بیاید و گرنه برگردد. وی گفت: او هم با شما بیاید^(۲).

یک بار آن حضرت ﷺ در دره‌ای از کوه سوار بر شتر بود و می‌رفت. عقبه بن عامر رضی الله عنه نیز با ایشان همراه بود. آن حضرت به وی گفت: بیا سوار شو. او این امر را جسارت دانست که بر شتر سوار شود و آن حضرت از شتر پیاده شود. آن حضرت دوباره به او گفت. حالا خودداری از سوار شدن خلاف اطاعت امر تلقی می‌شد. لذا آن حضرت از شتر پیاده و او بر شتر سوار شد^(۳).

سخنان و گفته‌های نامناسب افراد را تحمل می‌کرد و آن را اظهار هم نمی‌کرد. هنگامی که با حضرت زینب ازدواج نمود و مردم را به ولیمه دعوت کرد، بعضی از آن‌ها بعد از این که غذا خوردند همان جا نشستند. تا آن موقع هنوز حکم حجاب نازل نشده بود. حضرت زینب نیز همانجا بود. آن حضرت می‌خواستند مردم خانه را ترک کنند و بروند ولی با زبان چیزی نفرمودند. مردم هم در این فکر نبودند. آن حضرت بلند شدند و به حجره حضرت عایشه رفتند. وقتی برگشتند دیدند که هنوز آن‌ها نشسته‌اند. آیه حجاب در همین موقع نازل گردید^(۴).

۱- مسند ابن حنبل ۴ / ۶.

۲- صحیح بخاری / ۸۲۱.

۳- نسائی / ۸۰۳.

۴- صحیح بخاری، باب نزول آیه الحجاب.

از غزوهٔ حنین برمی‌گشتند در میان راه وقت نماز فرا رسید. برحسب معمول توقف کردند و مؤذن اذان گفت. ابومحذوره که تا آن وقت مسلمان نشده بود با چند نفر از دوستان خود در همان حول و حوش بود. وقتی صدای مؤذن را شنیدند، بیخ و داد برآوردند و به طور تمسخر ادای مؤذن را درآوردند و همان کلمات را گفتند. آن حضرت ﷺ آن‌ها را احضار کرد و از آن‌ها اذان را شنید. ابومحذوره خوش صدا بود. صدای او را پسندیدند. روبروی خود نشانند و دست را بر سر وی گذاشته دعای برکت کردند. سپس اذان را به وی تعلیم دادند و فرمودند: حالا برو و در حرم همینطور اذان بگو^(۱).

یکی از صحابه می‌گوید: در دوران خردسالی در نخلستان‌های انصار می‌رفت و نخل‌ها را با سنگ و کلوخ می‌زد و خرما می‌انداخت. مردم او را دستگیر کردند و به محضر آن حضرت آوردند. آن حضرت فرمودند: چرا به درختان سنگ و کلوخ می‌زنی؟ گفت: برای این که خرما بیندازم. ایشان فرمودند: از همان خرماهایی که روی زمین افتاده بخور، سنگ نزن. آنگاه دست مبارک را بر سر وی گذاشتند و دعای خیر کردند^(۲).

یک سال در مدینه قحط‌سالی روی داد. شخصی به نام عباد ابن شرحبیل وارد باغی شد و خوشهٔ خرما شکست، مقداری از آن را خورد و باقی را در دامن خویش گذاشت تا به خانه برد. صاحب باغ مطلع شد آمد او را زد و لباس‌هایش را از تنش درآورد. آن شخص به محضر رسول اکرم ﷺ آمد و شکایت کرد. صاحب باغ نیز همراه بود. آن حضرت خطاب به مالک باغ فرمود: این شخص نادان بود باید تعلیم داده می‌شد. گرسنه بود باید طعام خورانده می‌شد. آنگاه لباس‌هایش را از وی گرفت و شصت صاع گندم از جانب خود به او تحویل داد^(۳).

یهود رسم داشتند که وقتی زنان با ایام قاعدگی مواجه می‌شدند، آنان را از خانه بیرون می‌کردند و در خارج از محیط خانه در جایی اسکان می‌دادند و خوردن و نوشیدن با آنان را ترک می‌کردند. وقتی آن حضرت ﷺ به مدینه آمدند، انصار در این باره از ایشان سؤال کردند. آیه نازل شد که در آن حالت، فقط همبستر شدن با زنان جایز نیست. روی این اساس، ایشان دستور دادند که غیر از همبستر شدن هیچ چیز منع

۱- دارقطنی ۱ / ۸۶.

۲- ابوداود، کتاب‌الجهاد.

۳- ابوداود، کتاب‌الجهاد.

شرعی ندارد. یهود مطلع شدند و گفتند: هدف این شخص مخالفت با ما در تمام کارها است. دو نفر از صحابه به محضر ایشان آمدند و عرض کردند: وقتی یهود چنین می‌گویند، پس چرا ما همیستر نشویم. چهره مبارک آن حضرت ﷺ از شدت خشم قرمز شد آن هردو رفتند. آن حضرت مقداری خوراکی برای آنان فرستاد آنگاه مطمئن شدند که آن حضرت از آنان ناخشنود نشده است^(۱).

اگر عمل و یا سخن کسی را نمی‌پسندیدند در حضورش آن را تذکره نمی‌کردند. یک بار شخصی طبق عرف و رسم عرب، از رنگ زعفران استفاده کرده به محضر ایشان حضور یافت. ایشان چیزی نگفتند. وقتی آن شخص از آنجا رفت به صحابه فرمودند: به این آقا بگوئید این رنگ را بشوید و از خود دور کند^(۲).

یک بار شخصی درخواست اجازه شرفیابی به محضر ایشان را کرد. آن حضرت اجازه دادند و فرمودند: این شخص در میان قبیله خود، آدم خوبی نیست. وقتی به محضر ایشان وارد شد، با نهایت ملایمت با وی به گفتگو پرداخت. حضرت عایشه رضی الله عنها بر این امر تعجب کرد و از ایشان پرسید: شما که این شخص را آدم خوبی نمی‌دانستید، پس چرا اینگونه به خوبی و با ملایمت با وی برخوردید کردید. فرمودند: بدترین شخص نزد خداوند کسی است که بر اثر خلق و خوی بد وی، مردم رفت و آمد و ملاقات با وی را ترک کنند^(۳).

شقاوت و دشمنی یهود نسبت به مسلمانان از وقایع گذشته به خوبی روشن شد، با وجود این، آن حضرت ﷺ با آن سنگدلان همیشه با نرمی و ملاطفت برخورد می‌کرد و با آنان داد و ستد داشت. زمانی که خیلی خشم می‌گرفت فقط اینقدر می‌فرمود: پیشانی‌اش خاک آلود شود^(۴).

حضرت جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه می‌گوید: در مدینه یک یهودی بود که من از وی وام می‌گرفتم. یک سال برحسب اتفاق، محصول خرما به دست نیامد و وامش را نتوانستم سر موعد بپردازم. یک سال گذشت موسم بهار فرا رسید و یهودی تقاضای

۱- ابوداود.

۲- ابوداود ۲ / کتاب الأدب.

۳- صحیح بخاری و ابوداود ۲ / کتاب الأدب باب حسن المعاشرة.

۴- ادب المفرد امام بخاری.

پرداخت وام کرد. در این موقع نیز محصول به دست نیامد و من درخواست کردم تا فصل آینده مهلت بدهد، ولی او قبول نکرد. به محضر آن حضرت ﷺ آمدم و جریان را بیان کردم. ایشان با چند نفر از صحابه به خانه آن یهودی رفتند و او را تفهیم کردند و از وی مهلت خواستند. او گفت: ابوالقاسم! من هرگز مهلت نمی‌دهم، آن حضرت به نخلستان رفتند و گشتی زدند و باز به خانه یهودی آمدند و با وی گفتگو کردند، ولی او به هیچ وجه راضی نشد. سپس آن حضرت به خانه ما آمدند و فرمودند: پشت بام چیزی فرش کن. آنگاه در آنجا استراحت کردند و خوابیدند. از خواب بیدار شدند و باز به خانه یهودی رفتند التماس کردند که مهلت بدهید، ولی آن شقی و بدبخت قبول نکرد. سرانجام، به نخلستان رفتند و به جابر گفتند: خوشه‌های خرماها را بچینید. به برکت و میمنت ایشان به قدری خرما تهیه شد که از قرض آن یهودی هم اضافه شد^(۱).

در محفل آن حضرت ﷺ کمبود جا وجود داشت. کسانی که اول می‌آمدند جاها را می‌گرفتند، آن‌هایی که بعداً می‌آمدند، جای نشستن برای آنان نبود. در چنین مواقعی اگر تازه واردی وارد می‌شد، آن حضرت ﷺ خودشان برای وی ردای مبارک را پهن می‌کردند. یک بار در محل «جعرانه» بودند و با دستان مبارک خویش گوشت بین مردم تقسیم می‌کردند، در همین لحظه زنی از راه رسید و مستقیماً نزد ایشان رفت. آن حضرت ﷺ او را مورد اکرام و تعظیم قرار داده شال مبارک خود را برای وی پهن کردند. راوی می‌گوید: این زن مادر رضاعی آن حضرت بود^(۲). یک بار دیگر والد رضاعی آن حضرت آمد ایشان گوشه شال خود را برای وی پهن کردند. سپس مادر رضاعی آمد گوشه دیگر شال را پهن کردند و در آخر برادر رضاعی نیز آمد. آنگاه ایشان بلند شدند و آنان را روبروی خود نشانند^(۳).

حضرت ابوذر رضی الله عنه از بزرگان صحابه است. یک بار او را به محضر خود احضار کردند و کسی را دنبالش فرستادند. او در خانه‌اش نبود. بعد از لحظاتی به محضر آن حضرت حضور یافت. آن حضرت دراز کشیده بودند، با دیدن او از جای خود بلند شدند و او را

۱- صحیح بخاری / ۸۱۸ باب الرطب والتمر.

۲- ابوداود کتاب الأدب.

۳- ابوداود، بر الوالدین.

در آغوش گرفتند^(۱). هنگامی که حضرت جعفر رضی الله عنه از حبشه آمد او را به آغوش گرفتند و بر پیشانی اش بوسه زدند.

آن حضرت همواره در سلام پیشی می گرفتند. وقتی راه می رفتند در مسیر راه با مردان، زنان و کودکان که مواجه می شدند، سلام می گفتند^(۲). یک بار به جایی می رفتند در مسیر راه چند نفر مسلمان، منافق و کافر نشسته بودند. ایشان به همه آنان سلام گفتند^(۳).

اگر عمل، سخن و یا خصلت کسی را نمی پسندیدند، در مجلس نام او را ذکر نمی کردند، بلکه با جملات مطلق می فرمودند: مردم چنین می کنند، مردم چنین می کنند، بعضی از مردم اینگونه عادت دارند و... مسئله را به طور مبهم بیان می کردند، تا شخص مورد نظر تحقیر نشود و مورد اهانت قرار نگیرد.

درستکاری در معاملات

گرچه بر اثر بخشش و فیاضی بسیار، اغلب، مقروض و بدهکار بودند. حتی هنگام وفات، زره ایشان در مقابل یک من گندم نزد یک نفر از یهود گرو بود. لکن در هر حال، به درستکاری در معاملات سخت اهتمام می ورزیدند. بیشتر ثروتمندان مدینه، یهودی بودند و اغلب، آن حضرت صلی الله علیه و آله از آن ها وام می گرفتند. یهودیان معمولاً افرادی پست فطرت و خسیس بودند و آن حضرت صلی الله علیه و آله هر نوع پست فطرتی و بدخلقی آنان را در این باره تحمل می کردند. پیش از بعثت با کسانی که داد و ستد داشتند، آنان همیشه به دیانت و درستکاری ایشان در معاملات اعتراف داشتند. بر همین اساس، قریش متفقاً به ایشان لقب «امین» داده بودند. بعد از بعثت گرچه قریش بی نهایت کینه توز و حسود شده بودند، بازهم یگانه مکان و محل امن مال و ثروت شان، کاشانه نبوت به حساب می آمد.

شخصی به نام سائب از تاجران عرب بود. او مسلمان شد و به بارگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف گردید، مردم او را با الفاظ مدح آمیز به آن حضرت معرفی کردند. آن حضرت

۱- ابوداود کتاب الأدب باب المعانقة.

۲- صحیح بخاری، ابوداود باب السلام.

۳- صحیح بخاری باب السلام علی جماعة فیها الکافر.

فرمودند: «من او را از شما بیشتر می‌شناسم» سائب اظهار داشت: پدر و مادرم فدای تو باد. شما یار و رفیق من و همیشه در معاملات درستکار بودید^(۱).

یک بار مقداری خرما از کسی وام گرفتند. بعد از چند روز آن شخص برای دریافت وام خود آمد. آن حضرت به یک نفر از انصار دستور دادند تا وام او را بپردازد. انصاری وامش را پرداخت کرد، ولی این خرماها مانند خرماهای آن شخص که به آن حضرت داده بود، کیفیت خوبی نداشتند. آن شخص از تحویل گرفتن آن‌ها خودداری کرد. انصاری گفت: تو خرماهایی را که آن حضرت به تو داده‌اند تحویل نمی‌گیری. وی گفت: آری، اگر رسول الله عدالت نکند، از چه کسی توقع عدالت می‌رود. با شنیدن این جمله چشمان آن حضرت پر از اشک شدند و فرمودند: کاملاً درست است^(۲).

یک بار یک نفر از اعراب بادیه‌نشین که طلبی از آن حضرت داشت به محضر ایشان وارد شد. بادیه‌نشین‌ها معمولاً افرادی وحشی هستند و آداب گفتگو را رعایت نمی‌کنند. او به‌طور بی‌ادبانه شروع به سخن کرد. صحابه او را توبیخ کردند و خطاب به وی گفتند: آیا می‌دانی با چه کسی سخن می‌گویی؟ وی گفت: من حق و وام خود را می‌طلبم. آن حضرت ﷺ خطاب به صحابه فرمودند: شما می‌بایست از وی جانبداری کنید، زیرا حق به جانب او است، (و آدم طلبکار حق سخن گفتن دارد) آنگاه به صحابه فرمودند: وام او را بدهید و بیش از آنچه طلبکار است به او بدهید^(۳).

در یکی از غزوه‌ها، حضرت جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه در رکاب ایشان بود ولی شتری که به عنوان مرکب داشت، شتری ضعیف بود و بر اثر مسافت و خستگی، ضعفش دوبرابر شده بود. آن حضرت رضی الله عنه آن شتر را از وی خرید و سپس شتر را با بهای آن، به وی تحویل داد و فرمود: این هردو مال تو باشند^(۴). همین داستان در روایتی چنین نقل شده که آن حضرت فرمودند: اگر با تو چوبی هست به من بده. وی آن را به ایشان داد و ایشان با آن، شتر را زد آنگاه شتر به قدری راهرو و قوی شد که از تمام سواری‌ها جلوتر می‌رفت. آنگاه آن حضرت رضی الله عنه آن را به چهار دینار خریدند، مشروط بر

۱- ابوداود ۳ / ۳۱۷.

۲- الترغیب والترهیب به نقل از مسند احمد / ۲۳.

۳- ابن ماجه باب لصاحب الحق سلطان.

۴- صحیح بخاری / ۲۸۲ باب شری الدواب.

این که تا مدینه مرکب او باشد. وقتی به مدینه رسیدند، جابر بن عبدالله بهای آن را طلبید، آن حضرت به بلال دستور دادند که بهای آن را بپردازد و اضافه بر آن به او بدهد. چنانکه بلال یک قیراط طلا اضافه بر چهار دینار به وی تحویل داد^(۱).

روش معمول آن حضرت ﷺ چنین بود که هرگاه میتی برای نماز جنازه آورده می‌شد، نخست می‌پرسیدند: آیا بر میت وامی نیست. اگر معلوم می‌شد که میت بدهکار است به صحابه می‌فرمود: نماز جنازه بر وی بخوانید و خود آن حضرت در نماز جنازه شرکت نمی‌کرد^(۲).

یک بار رسول اکرم ﷺ از شخصی یک شتر وام گرفت، وقتی عوض آن را داد یک شتر بهتر به او تحویل داد و فرمود: بهترین افراد کسانی هستند که وام را به درستی ادا می‌کنند^(۳). یک بار کاسه‌ای عاریت گرفت. برحسب اتفاق آن کاسه گم شد آن حضرت تاوان آن را پرداخت^(۴).

عموماً می‌فرمودند: من بیش از سه روز نگهداری یک دینار را هم نزد خود نمی‌پسندم جز آن دیناری که به قصد ادای وام نزد خود نگهدارم^(۵).

یک بار یک بادیه‌نشین گوشت شتر می‌فروخت. آن حضرت به زعم این که در خانه خرما هست مقداری گوشت در مقابل یک وسق خرما خرید. وقتی به خانه رفت تا خرماها را تحویل دهد، دید که خرمایی نیست. از خانه بیرون آمد و خطاب به قصاب گفت: من در مقابل خرما گوشت خریدم، ولی فعلاً خرمایی در دسترس نیست. قصاب هیاهو به راه انداخت و گفت: این هم بی‌دیانتی. مردم او را تفهیم کردند که رسول الله بی‌دیانتی نمی‌کنند. آن حضرت فرمودند: بگذارید تا بگویند. او حق گفتن دارد. سپس خطاب به قصاب همان جملات فوق را گفت و قصاب باز همان هیاهو را به راه انداخت. مردم خواستند او را منع کنند ولی آن حضرت فرمود: بگذارید بگویند. او حق گفتن دارد. این جمله را چندین بار تکرار نمودند. سپس او را نزد یکی از زنان انصار

۱- صحیح بخاری، کتاب الوکالة.

۲- صحیح بخاری / ۸۰۹ کتاب النفقات.

۳- ترمذی باب استقراض البعیر.

۴- ترمذی، أبواب الکلام.

۵- بخاری / ۱ / ۳۲۱، کتاب الاستقراض.

فرستادند تا خرماهای خود را از او تحویل گیرد. قصاب رفت و خرماها را تحویل گرفت. وقتی از آنجا برگشت، آن حضرت در جمع صحابه تشریف داشتند، قصاب که از بردباری و درستکاری آن حضرت متأثر شده بود، خطاب به ایشان گفت: محمد! خداوند به تو جزای خیر دهد، تو بهای گوشت‌ها را خوب و کامل ادا کردی^(۱).

یک بار کاروان کوچکی در بیرون مدینه آمد و بار انداخت. یک شتر سرخ‌رنگ با آن‌ها همراه بود. اتفاقاً آن حضرت از آنجا گذر کردند قیمت شتر را پرسیدند و آن‌ها قیمتش را گفتند. آن حضرت قبول کردند و مهار شتر را گرفته به سوی مدینه حرکت کردند. بعداً افراد کاروان متوجه شدند که ما نباید بدون شناخت این شتر را می‌دادیم. در نتیجه همه بر این اقدام ابلهانه خود پشیمان شدند. زنی در میان آنان بود وی اظهار داشت: مطمئن باشید ما چنین چهره صادقی تا به حال ندیده‌ایم. یعنی چنین شخصی با حیله و فریب مال را نمی‌برد. شب که فرا رسید آن حضرت برای آن‌ها غذا همراه با مقدار خرمایی که بهای شتر تعیین شده بود فرستاد^(۲).

در غزه حنین آن حضرت ﷺ نیاز به مقداری اسلحه داشت. صفوان تا آن موقع هنوز مسلمان نشده بود، او دارای زره‌های زیادی بود. ایشان از وی تعدادی زره طلبید. وی اظهار داشت: محمد! آیا قصد غصب داری؟ فرمودند: خیر، به‌طور عاریت می‌خواهم و چنانچه یکی از آن‌ها از بین برود، تاوان آن را خواهم پرداخت. چنانکه او چهل زره به‌طور عاریت به مسلمانان تحویل داد. هنگام بازگشت از حنین وقتی اسلحه‌ها مورد بررسی قرار گرفتند، تعدادی از زره‌ها کم بود. آن حضرت به صفوان گفتند: چند زره از زره‌ها کم است و ما عوض آن‌ها را می‌دهیم. صفوان عرض کرد: یا رسول الله! من در حالت اولی نیستم^(۳) (یعنی مسلمان شده‌ام) و حالا نیازی به عوض آن‌ها نیست.

عدل و انصاف

اگر شخصی گوشه‌نشینی را اختیار کند، رفتار عادلانه و منصفانه برایش خیلی سهل و آسان خواهد بود. آن حضرت ﷺ با چندین قبایل عرب سر و کار داشتند. این قبایل با

۱- مسند ابن حنبل ۱ / ۲۶۸.

۲- دار قطنی ۲ / ۳۰۸ کتاب البیوع.

۳- ابوداود باب تضمین العاریة.

همدیگر اختلافات زیادی داشتند و دشمن یکدیگر بودند. اگر طبق میل و رضایت یکی از آن‌ها رفتار می‌شد، یکی دیگر مخالف و دشمن می‌شد. آن حضرت همیشه به منظور اشاعه و گسترش اسلام از مدارا و تألیف قلوب استفاده می‌کردند. با وجود تمام این مشکلات، هیچگاه کفه عدالت به یک سو متمایل نمی‌شد.

بعد از فتح مکه، از سرزمین عربستان فقط طائف تنها جایی بود که سر تسلیم خم نکرد. آن حضرت ﷺ آن را محاصره کرد، ولی بعد از پانزده، بیست روز به محاصره پایان داد. «صخر» یکی از سرداران وقتی از جریان طائف آگاه شد، خودش به آنجا رفت و طائف را در محاصره خود قرار داد و به قدری اهل طائف را تحت فشار قرار داد که سرانجام، به مصالحه راضی شدند و صخر جریان را به اطلاع آن حضرت رساند. مغیره بن شعبه ثقفی به محضر آن حضرت ﷺ آمد و اظهار داشت: صخر عمه مرا به اسارت گرفته است. آن حضرت به صخر پیام فرستادند که عمه مغیره را رها سازد و به خانواده‌اش تحویل دهد. سپس بنوسلیم آمدند و اظهار داشتند: زمانی که ما کافر بودیم «صخر» بر چشمه آب ما حمله کرد و آن را به تصرف خود درآورد و حالا ما مسلمان شده‌ایم، لذا چشمه آب ما برگردانده شود. آن حضرت برای «صخر» پیغام فرستادند و فرمودند: هنگامی که طایفه‌ای اسلام می‌آورد مالک جان و مال خود می‌شود، لذا چشمه آنان را برگردان. صخر پذیرفت و چشمه را به آن‌ها تحویل داد. راوی می‌گوید: وقتی صخر به دستور آن حضرت، هردو فرمان ایشان را پذیرفت، دیدم که چهره آن حضرت از شرم سرخ شد که صخر در این هردو مورد مواجهه با ناکامی شد و از فتح طایف، چیزی نصیبش نشد^(۱).

یک بار زنی از خاندان بنی مخزوم، مرتکب سرقت شد به لحاظ عزت و غیرت قریش، مردم می‌خواستند دست وی قطع نشود و از اجرای حد صرف نظر شود. حضرت اسامه بن زید محبوب خاص رسول اکرم ﷺ بود. مردم او را واسطه قرار دادند تا نزد آن حضرت ﷺ سفارش کند. او به محضر آن حضرت رفت و درخواست عفو نمود. آن حضرت به شدت خشم گرفت و فرمود: بنی اسرائیل بر همین اساس هلاک و نابود

شدند که بر فقرا و طبقات پایین جامعه حد جاری می‌کردند و امراء و طبقات بالای جامعه را عفو می‌کردند^(۱).

هنگامی که با یهود خیبر صلح برقرار شد، و زمین‌های آنجا میان مجاهدین تقسیم شدند، عبدالله بن سهل رضی الله عنه یک بار برای تقسیم خرما به آنجا رفت. «محیصه» نیز با وی همراه بود. عبدالله در کوچهای راه می‌رفت، ناگهان مورد حمله قرار گرفت و به قتل رسید و جسدش در یک گودالی انداخته شد. «محیصه» به محضر آن حضرت صلی الله علیه و آله رفت و درخواست کمک کرد. آن حضرت به وی فرمود: آیا شما سوگند یاد می‌کنی که او را یهود به قتل رسانده‌اند. وی گفت: من با چشم خود ندیده‌ام. ایشان فرمودند: پس به یهود سوگند داده می‌شود. وی گفت: یا رسول الله! سوگند یهود چه اعتباری دارد. این‌ها صد بار هم قسم دروغین یاد می‌کنند. در خیبر غیر از یهود طایفه دیگری زندگی نمی‌کرد و این قطعی بود که همان‌ها عبدالله بن سهل را به قتل رسانده‌اند، ولی با جود این، چون گواه بر این امر وجود نداشت، آن حضرت صلی الله علیه و آله به آنان تعرض نکرد و یکصد شتر از بیت المال به‌طور خون‌بها و دیه به خانواده عبدالله تحویل داد^(۲).

طارق محاربی می‌گوید: هنگامی که اسلام میان اعراب رواج پیدا کرد ما چند نفر از «ربذه» به سوی مدینه حرکت کردیم. وقتی نزدیک مدینه رسیدیم، در آنجا منزل گرفتیم. زنی نیز با ما همراه بود. ما همه نشسته بودیم، شخصی که لباس سفید بر تن داشت بر ما وارد شد و سلام گفت و احوالپرسی کرد. با ما یک شتر سرخ‌رنگ همراه بود، بهای آن را از ما پرسید و ما در پاسخ گفتیم: بهای آن، این مقدار خرما است.

وی بلادرنگ قیمت آن را پذیرفت و سپس مهار شتر را گرفت و به‌سوی شهر حرکت کرد. وقتی از نظرها غایب شد، همه ما در این اندیشه رفتیم که این شتر از دست ما رفت و بهای آن به ما نخواهد رسید، زیرا ما او را نمی‌شناسیم. آنگاه شروع کردیم به ملامت کردن یکدیگر. زنی که با ما همراه بود، اظهار داشت: مطمئن باشید ما، هیچ چهره‌ای مانند چهره این شخص روشن و تابان ندیده‌ایم (یعنی چنین شخصی فریب‌کاری نمی‌کند)، چون شب فرا رسید، شخصی آمد و اظهار داشت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله

۱- صحیح بخاری، کتاب الحدود.

۲- بخاری و نسائی باب القسامة.

برای شما غذا و خرما فرستاده است، صبح روز بعد ما به مدینه آمدیم. آن حضرت ﷺ خطبه‌ای ایراد می‌فرمودند. یک نفر از انصار ما را دید و بلند شد و اعلام داشت: یا رسول الله! این‌ها از قبیلهٔ بنو‌ثعلبه هستند و مورث آن‌ها فردی از خاندان ما را به قتل رسانده است. در عوض او یک نفر از این‌ها را به قتل برسانید. آن حضرت فرمودند: به جای پدر نمی‌توان از پسر انتقام گرفت^(۱).

مسروق یکی از صحابه بود، او از یک نفر بادیه‌نشین شتری خرید ولی نتوانست قیمتش را بپردازد. بادیه‌نشین او را به محضر آن حضرت آورد و جریان امر را بیان کرد. آن حضرت ﷺ فرمودند: بهای شتر را بپرداز. او عذر آورد که ندارم. آن حضرت به صاحب شتر گفتند: شتر را ببر در بازار بفروش. بدوی آن را به بازار برد و فروخت و وامش را دریافت کرد و مسروق از دست وی آزاد شد^(۲).

یکی از یهود بر ابو‌حدرد اسلمی ﷺ وامی داشت و ابو‌حدرد جز لباسی که بر تن داشت چیز دیگری نداشت و این همان زمانی بود که آن حضرت ﷺ قصد حرکت به سوی خیبر را داشتند. ابو‌حدرد از یهودی درخواست مهلت کرد. ولی او نپذیرفت و او را گرفت و به محضر آن حضرت آورد، آن حضرت فرمودند: وامش را ادا کن. او عذر آورد، آن حضرت دوباره فرمودند و او دوباره عذر آورد و اظهار داشت: یا رسول الله! غزوهٔ خیبر نزدیک است، شاید هنگام بازگشت از آنجا چیزی حاصل شود و بتوانم قرض او را ادا کنم. آن حضرت بار سوم فرمودند: فوراً آن را ادا کن، سرانجام، «ازار» خود را به آن یهودی داد و عمامه‌ای که بر سر داشت باز کرد و به جای ازار بر کمرش پیچید^(۳).

اثر و نتیجهٔ این عدل و انصاف این بود که یهودیان که سرسخت‌ترین دشمن آن حضرت بودند، برای حل اختلافات خود به بارگاه عدالت ایشان مراجعه می‌کردند^(۴) و آن حضرت طبق شریعت آنان، میان آن‌ها داوری می‌کرد. چنانکه این امر در قرآن کریم با صراحت بیان شده است.

۱- دارقطنی ۲ / ۳۰۷، ۳۰۸.

۲- مسند احمد ۳ / ۲۲۳.

۳- معجم صغیر طبرانی.

۴- ابوداود باب تضمین العاریة ج ۲.

پیش از اسلام، در میان یهود بنی قریظه و بنی نضیر، رسم و ضابطه عجیبی وجود داشت و آن این که اگر فردی از قبیله بنی قریظه فردی از قبیله بنونضیر را به قتل می‌رساند، قصاص از وی گرفته می‌شد و چنانچه فردی از قبیله بنونضیر فردی از قبیله بنی قریظه را به قتل می‌رساند، در مقابل خون‌بهای وی، بار یکصد شتر خرما باید داده می‌شد. هنگامی که این جریان در اسلام پیش آمد، بنوقریظه به محضر آن حضرت ﷺ از این بی‌عدالتی شکایت کردند و ایشان مطابق با دستور تورات حکم قصاص را به‌طور مساوی اجرا فرمود^(۱).

والا ترین نمونه عدل و انصاف اینست که آدمی وجود خود را تسلیم حق و عدالت کند. یک بار آن حضرت مال غنیمت تقسیم می‌کردند، مردم در اطراف ایشان هجوم آورده بودند. شخصی آنجا ایستاده بود آن حضرت با چوب نازکی که در دست داشت، به سوی وی اشاره کرد و سر چوب به او برخورد کرد و اندکی خراش برداشت. آن حضرت فرمودند: از من انتقام بگیر. آن شخص اظهار داشت: یا رسول الله! من عفو کردم^(۲).

در مرض الموت در مجمع عام اعلام فرمودند: اگر شخصی بر من قرضی دارد، اگر من به جان، مال و آبروی کسی تعدی کرده‌ام، جان، مال و آبروی من حاضر است، در همین دنیا بیاید و انتقام بگیرد. بر مجلس سکوت مطلق حکم فرما بود، فقط یک نفر ادعای چند درهم کرد که به وی پرداخت گردید^(۳).

جود و سخاوت

بذل و بخشش در نهاد و فطرت ایشان قرار داشت. (ابن عباس رضی الله عنهما) روایت می‌کند که آن حضرت از تمام مردم سخاوتمندتر بودند، مخصوصاً در ماه مبارک رمضان سخاوت و بخشش ایشان بیشتر می‌شد^(۴). در تمام عمر در جواب هیچ سؤال‌کننده‌ای کلمه «نه» نگفت^(۵).

از فرموده‌های ایشان است که فرمودند:

۱- ابوداود، کتاب الدیات.

۲- ابوداود، باب القود بغیر حد.

۳- ابن اسحاق.

۴- صحیح بخاری باب بدء الوحی.

۵- صحیح بخاری، کتاب الأدب باب حسن الخلق.

«إِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَخَازِنٌ وَاللَّهُ يُعْطِي»^(۱). «همانا من فقط تقسیم‌کننده و صندوق‌دار هستم و خداوند می‌دهد».

یک بار شخصی به محضر ایشان حاضر شد و دید که گوسفندان زیادی در آنجا هست، او از آن حضرت درخواست کرد که آن‌ها را به او بدهد و آن حضرت همه آن‌ها را به او داد. او نزد قبیله خود رفت و اظهار داشت: مسلمان شوید، زیرا محمد به قدری بذل و بخشش می‌کند که هیچ‌واهمه و ترسی از مفلس شدن ندارد^(۲).

یک بار شخصی از ایشان چیزی طلب کرد، آن حضرت فرمودند: فعلاً نزد من چیزی نیست و تو با من بیا. حضرت عمر نیز همراه بود. او خطاب به آن حضرت عرض کرد: وقتی نزد شما چیزی نیست، چیزی بر عهده شما لازم نیست. شخصی دیگر در آنجا حضور داشت. وی گفت: یا رسول الله! شما هنوز بخشش کنید و بدهید و از صاحب و مالک عرش بیم و هراسی نداشته باشید. او شما را محتاج و نیازمند نمی‌کند. آن حضرت از فرط بشاشت تبسم فرمودند^(۳).

فیاضی و بخشش آن حضرت به حدی بود که هرکس به محضر ایشان حاضر می‌شد، اگر چیزی نزد ایشان موجود بود، حتماً مقداری از آن را می‌دادند و اگر چیزی در بساط نبود، به او وعده و نوید می‌دادند. روی این اساس، مردم به قدری جسور شده بودند که یک بار در وقت اقامه نماز، بادیه‌نشینی آمد و دامن آن حضرت را گرفت و گفت: یک نیاز مختصر و معمولی دارم و از این بیم دارم که آن را فراموش کنم، لذا آن را برآورده سازید. چنانکه آن حضرت با وی رفت و حاجتش را برآورد، آنگاه آمد و نماز را اقامه کرد.

بعضی اوقات چیزی خریداری می‌کردند. بعد از ادای بهای آن، آن را به طور هدیه به صاحب آن اهدا می‌کردند. چنانکه یک بار از حضرت عمر رضی الله عنه شتری خریدند و سپس در همان لحظه آن را به عبدالله بن عمر هدیه کردند. یک بار با حضرت جابر رضی الله عنه اینگونه عمل کردند^(۴).

۱- صحیح بخاری باب فرض الخمس.

۲- صحیح مسلم ۲ / ۲۹۰.

۳- ادب المفرد امام بخاری.

۴- بخاری ۱ / ۴۸۴.

در خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها یک چیز معمولی را هم به تنهایی نمی‌خوردند، بلکه صحابه را با خود شریک می‌کردند. در غزوه‌ای یکصد و سی نفر همراه بودند، آن حضرت گوسفندی خریداری کردند و آن را ذبح کردند و فرمودند تا جگر آن را کباب کنند، وقتی آماده شد، میان همه تقسیم کردند و آن‌هایی که حاضر نبودند سهمیه آن‌ها را جدا کردند^(۱). هر چیزی که نزد ایشان آورده می‌شد تا مادامی که آن را خرج نمی‌کردند، آرام نمی‌گرفتند. أم المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها روایت می‌کند که یک بار آن حضرت رضی الله عنه به خانه آمدند مشاهده کردم که چهره ایشان متغیر است. عرض کردم: یا رسول الله! چه خبر است؟ فرمودند: دیروز هفت دینار که به اینجا آورده شد هنوز بر بستر قرار دارند و مصرف نشده‌اند^(۲).

از حضرت ابوذر رضی الله عنه روایت است که یک شب با آن حضرت رضی الله عنه از راهی می‌رفت. آن حضرت فرمودند: ابوذر! اگر کوه احد برای من طلا شود من هرگز نمی‌پسندم و دوست ندارم که سه شب بگذرد و نزد من یک دینار از آن هم باقی بماند. مگر آن دیناری که برای ادای وام بگذارم^(۳).

اغلب، تا وقتی که وجه نقد در خانه موجود بود قرار و آرامی نداشتند و هرچه زودتر آن را صدقه می‌کردند. یک بار رئیس فدک چهار بار شتر گندم به محضر ایشان فرستاد. حضرت بلال آن‌ها را به بازار برد، فروخت و وام یک نفر یهودی را ادا کرد، سپس به محضر آن حضرت آمد و اطلاع داد. آن حضرت فرمودند: چیزی هم باقی مانده است. گفت: آری، مقداری باقی مانده است. آن حضرت فرمودند: تا مادامی که چیزی از آن باقی است به خانه نمی‌روم، بلال عرض کرد: چکار کنم حالا که سائلی هم در این جا نیست. آن حضرت آن شب را در مسجد سپری کردند. روز بعد حضرت بلال به محضر ایشان آمد و عرض کرد: یا رسول الله! خداوند شما را سبک بار گردانده آنچه باقی بود آن را هم صدقه کردم. آن حضرت سپاس خدا را به جا آورد و بلند شد به خانه رفت^(۴).

۱- صحیح مسلم.

۲- صحیح بخاری ۱ / ۴۸۴.

۳- صحیح بخاری ۲۸۲ / ۲۸۲.

۴- ابوداود، باب هدایا المشرکون.

یک بار دیگر نیز چنین شد که آن حضرت ﷺ نماز عصر را خواند و فوراً به خانه رفت و سپس زود از خانه برگشت. مردم از این عمل غیر معمول تعجب کردند. آن حضرت فرمودند: در نماز به خیالم آمد که مقداری طلا در خانه باقی است و بیم آن می‌رفت که مبادا شب فرا رسد و آن‌ها هنوز در خانه باشند، از این جهت به خانه رفتم و دستور دادم تا آن‌ها را صدقه کنند^(۱).

در غزوه حنین، آنچه به غنیمت گرفته شد، آن حضرت صدقه کردند، آنگاه از آنجا برگشتند. در میان راه، بادیه‌نشینان مطلع شدند که پیامبر اکرم ﷺ از آنجا گذر می‌کنند. همه جمع شدند هجوم آوردند و عرض کردند: به ما هم چیزی بدهید. ایشان از کثرت ازدحام به درختی که در آنجا بود پناه بردند. آن‌ها آمدند و ردای مبارک را گرفتند. بالاخره در همین کشاکش ردای آن حضرت از جسم مبارک‌شان جدا شد و بر دست آن‌ها باقی ماند. آن حضرت فرمودند: ردای مرا بدهید. سوگند به خدا اگر به اندازه این درخت‌های جنگل نزد من شتر می‌بود، همه آن‌ها را میان شما تقسیم می‌کردم و شما مرا بخیل، دروغگو و ناجوانمرد نمی‌یافتید^(۲).

به مردم اعلام کرده بودند که هر مسلمانی بمیرد و وامی بر عهده‌اش باقی باشد به من اطلاع دهید تا آن را ادا کنم و هرچه مال ارث باقی گذاشت متعلق به وارثان است^(۳) و با آن کاری ندارم. یک بار ایشان در جمع اصحاب بودند که یک بادیه‌نشین از راه رسید و گوشه شال ایشان را گرفت و به‌سوی خود کشید و گفت: محمد! این مال نه مال تو و نه مال پدر تو است. یک بار شتر به من بده. آن حضرت شتر او را از جو و خرما بار کردند.

یک بار از بحرین نقود زیادی به عنوان خراج و مالیات به مدینه آمد و به قدری زیاد بود که تا آن موقع چنان مبلغی به دارالاسلام نیامده بود. آن حضرت دستور دادند که آن‌ها را در صحن مسجد بگذارید. سپس به مسجد آمدند و هیچ نگاه و توجهی هم به‌سوی آن‌ها نکردند. به حضرت عباس رضی الله عنه که بعد از غزوه بدر مال و ثروتی نداشت، به

۱- صحیح بخاری، يفكر الرجل الشيء في الصلوة.

۲- بخاری، باب الشجاعة في الحرب.

۳- صحیح بخاری.

قدری دادند که نمی توانست به خوبی آنها را حمل کند. به بقیه نیز دادند، وقتی تمام شدند پارچه‌ای که روی آن، نقود قرار داشت، تکانیدند و رفتند^(۱).

در اسلام، ضابطه این است که اگر غلامی که آقایش او را آزاد کرده بمیرد ترکه و مالش به آقایش می‌رسد. یک بار غلامی از آن حضرت مرد و مردم مال و وسایلش را به محضر آن حضرت بردند، آن حضرت پرسیدند: آیا هیچ همشهری از او در اینجا هست. مردم گفتند: آری، فرمودند: همه این‌ها را به او بدهید^(۲).

یک بار چند نفر از انصار از ایشان چیزی خواستند. آن حضرت دادند. دوباره خواستند، دوباره دادند همینطور سؤال‌شان را تکرار کردند و آن حضرت می‌دادند تا این که دیگر چیزی از آن باقی نماند. ولی آن‌ها بازهم آمدند و درخواست کردند. آن حضرت فرمودند: هرچه نزد من باشد از شما پنهان نخواهم کرد^(۳).

ایثار و از خود گذشتگی

نمایان‌ترین وصف و خلق از اخلاق و عادات آن حضرت ﷺ که اثر آن در هر موقع مشهود و نمایان بود، ایثار بود. با فرزندان خود بیش از حد محبت داشتند، و از میان آنان حضرت فاطمه زهرا به قدری عزیز بود که هرگاه بر ایشان وارد می‌شد، از فرط محبت بلند می‌شد و پیشانی‌اش را می‌بوسید و در جای خود می‌نشاند. با این وصف، حضرت فاطمه به لحاظ تهیدستی و عسر و هرج در حالتی قرار داشت که در خانه کنیز و نوکری نداشت، خودش گندم‌ها را با آسیاب دستی آسیاب می‌کرد. با مشک آب می‌آورد. به گونه‌ای که بر اثر کار با آسیاب دستی و بر اثر حمل مشک آب، سینه وی زخمی شده بود. یک روز به محضر آن حضرت حاضر شد و خودش بر اثر شرم و حیا نتوانست حال خود را برای ایشان بیان کند. حضرت علی رضی الله عنه از جانب وی حال او را عرض نمود و درخواست کرد از کنیزهایی که در فلان غزوه حاصل شده‌اند، یکی به آن‌ها داده شود. آن حضرت فرمودند:

۱- صحیح بخاری ۲ / باب القسمة.

۲- مسند ابن حنبل ۲ / ۱۷۵.

۳- صحیح بخاری ۱۹۸ / کتاب الصدقات.

«هنوز مشکلات اصحاب صفا حل نشده و تا وقتی به مشکلات آنها رسیدگی نشود به جایی دیگر نمی‌توانم توجه و رسیدگی کنم»^(۱).

در روایتی مذکور است، روزی دختران حضرت زبیر و حضرت فاطمه زهراء رضی‌الله‌عنهن به محضر آن حضرت حاضر شده از افلاس و تنگی معیشت خویش شکوه کردند و درخواست نمودند از کنیزانی که در این غزوه به دست آمده‌اند، یکی دو تا به ما هم داده شود. آن حضرت فرمودند: یتیمان بدر پیش از شما درخواست کرده‌اند^(۲). یک بار حضرت علی علیه‌السلام از آن حضرت چیزی درخواست کرد. ایشان فرمودند: من نمی‌توانم به شما بدهم و اهل صفا را در حالی رها کنم که از گرسنگی بر شکم‌های خود افتاده‌اند^(۳).
یک بار یک زن شالی برای آن حضرت آورد و ایشان هم به آن نیاز داشتند، آن را قبول کردند. شخصی به محضر ایشان وارد شد و عرض کرد: چه شال خوبی است. آن حضرت آن را از تنش بیرون آورد و به وی دادند، وقتی از آنجا رفت، مردم او را مورد سرزنش قرار دادند و گفتند: تو می‌دانستی که آن حضرت به این شال نیاز دارند و این را هم می‌دانستی که ایشان سؤال هیچ‌کس را رد نمی‌کنند (پس چرا چنین سؤال کردی) وی گفت: آری، درست است، ولی من به قصد تبرک آن را طلب کردم تا بعد از مرگ مرا در آن کفن کنند^(۴).

داستان‌هایی که درباره زهد و قناعت نوشته شده‌اند، از آنها به خوبی معلوم می‌شود که آن حضرت در عسر و تهیدستی زندگی می‌کردند. بعد از سال سوم هجری فتوحات اسلامی وسعت پیدا کرد و عرب‌ها باغ و مزرعه را مال و ثروت خوبی می‌دانستند. در سال سوم هجری، شخصی به نام «مخیریق» از یهود «بنونصیر» هنگام وفات، هفت باغ از باغ‌های خود را برای آن حضرت وصیت کرد. باغ‌ها عبارت بودند از: باغ «مشیب»، «صانقه»، «دلال»، «حسینی»، «برقه»، «اعواف» و «مشربه‌ام ابراهیم».

۱- این روایت در کتاب‌های مختلف حدیث از طرق مختلفی وارد شده و در یک روایت مذکور است که آن حضرت دعایی به وی آموختند و فرمودند: این از کنیز برایت بهتر است.

۲- ابوداود ۲ / ۳۴۳.

۳- مسند احمد ۱ / ۷۹.

۴- صحیح بخاری باب حسن الخلق والسماء.

آن حضرت همه آن‌ها را صدقه کردند، یعنی در راه خدا وقف نمودند و هرچه از آن‌ها حاصل می‌شد به فقرا و مساکین می‌دادند^(۱).

یک بار یکی از صحابه ازدواج کرد و برای دعوت ولیمه چیزی در بساط نداشت. آن حضرت ﷺ به وی فرمودند: نزد عایشه برو و همان آرد را تحویل بگیر و بیار. او رفت و آن را آورد. در حالی که در کاشانه نبوت برای شام جز همان آرد دیگر چیزی موجود نبود^(۲).

یک بار، فردی از قبیله غفار میهمان آن حضرت شد. برای شام فقط مقداری شیر در خانه بود که آن را به وی دادند و چیز دیگری در خانه موجود نبود و آن شب شام نخوردند. قبل از آن نیز شب‌هایی پیش می‌آمد که هیچ چیز خوردنی در خانه وجود نداشت^(۳).

میهمان‌نوازی

مردم سرزمین عربستان از اطراف و اکناف گروه، گروه به بارگاه نبوی می‌آمدند. «رمله» یکی از زنان صحابه بود، خانه او «دار الضیوف» (میهمان‌خانه) بود^(۴) و میهمان‌ها در آنجا اقامت می‌کردند. خانه ام شریک که از زنان ثروتمند انصار بود، نیز از آن به عنوان میهمان‌خانه استفاده می‌شد. میهمانان خاص در مسجد نبوی اقامت داده می‌شدند. چنانکه هیأتی که از جانب قبیله ثقیف آمده بود، در مسجد اقامت گزید^(۵).

آن حضرت ﷺ شخصاً از میهمانان پذیرایی می‌کرد و کسانی که به آنجا می‌آمدند تا مادامی که چیزی نمی‌خوردند و یا نمی‌آشامیدند از آنجا نمی‌رفتند^(۶). در این باره هیچ فرق و امتیازی بین کافر و مسلمان نبود. مشرک و کافر هم میهمان آن حضرت می‌شدند و ایشان به‌طور برابر از آن‌ها پذیرایی می‌کرد. هنگامی که هیأت نمایندگی از جانب اهل حبشه نزد آن حضرت آمد، ایشان آن‌ها را در خانه خود جای داد و شخصاً از

۱- اصابه تذکرة مخیریق.

۲- مسند احمد ۴ / ۵۸.

۳- مسند احمد ۶ / ۳۹۷.

۴- زرقانی ذکر وفود.

۵- صحیح مسلم ۲ / ۵۱۹.

۶- شمائل ترمذی.

آن‌ها پذیرایی کرد^(۱). یک بار یکی از کفار میهمان ایشان شد و ایشان شیر یک گوسفند را برای وی آورد و او همه آن‌ها را نوشید. شیر گوسفند دوم آورده شد آن‌ها را نیز دوشید، خلاصه، هفت گوسفند دوشیده شد و او شیر همه آن‌ها را نوشید تا این که سیر شد^(۲). گاهی هرچه در خانه موجود می‌بود به میهمانان تقدیم می‌شد و اهل خانه با گرسنگی به سر می‌بردند^(۳). آن حضرت شب‌ها از خواب بیدار می‌شد و از میهمانان خود سرکشی می‌کرد^(۴). از میان صحابه، اصحاب صفا فقیرتر و مفلس‌تر بودند. آن‌ها میهمانان تمام مسلمانان تلقی می‌شدند، لکن بیشتر شرف میهمان شدن آن حضرت ﷺ را داشتند. یک بار آن حضرت اعلام فرمودند: هرکس در خانه غذای دو نفر دارد سه نفر از اصحاب صفا را با خود ببرد و هرکس غذای چهار نفر دارد، پنج نفر از آنان را ببرد، چنانکه حضرت ابوبکر ؓ سه نفر را با خود برد، ولی آن حضرت ﷺ ده نفر را با خود به خانه برد^(۵).

ابوهریره ؓ که از اصحاب صفا است، داستان رقت‌بار و دردآور فقر و فاقه خود را چنین بیان می‌کند: «یک بار از شدت گرسنگی بر سر راه نشستیم. حضرت ابوبکر ؓ از آنجا گذر کرد و من به طور حسن طلب آیه‌ای از قرآن کریم از وی پرسیدم، ولی او به راهش ادامه داد و به‌سوی من توجه نکرد. حضرت عمر ؓ نیز از آنجا گذر کرد و با وی هم همین حال پیش آمد. سرانجام، رسول اکرم ﷺ از آنجا گذر کردند وقتی مرا دیدند تبسم کردند و فرمودند: با من بیا. وقتی به خانه رسیدیم کاسه‌ای از شیر در آنجا بود، آن حضرت از آن پرسیدند، معلوم شد شخصی به عنوان هدیه فرستاده‌اند. ایشان به من فرمودند: برو به تمام اصحاب صفا اعلام کن تا بیایند. من رفتم و آن‌ها را آوردم. آن حضرت کاسه شیر را به من دادند تا میان آنان تقسیم کنم^(۶).

در خانه آن حضرت ﷺ یک کاسه بزرگ وجود داشت، به قدری بزرگ بود که چهار نفر آن را حمل و نقل می‌کردند. هنگام نهار اصحاب صفا گرد آن جمع می‌شدند و

۱- شفای قاضی عیاض.

۲- صحیح مسلم، باب المؤمن يأكل في معي.

۳- مسند ابن حنبل ۶ / ۳۹۷.

۴- مسند ابوداود کتاب الأدب.

۵- صحیح مسلم ج - ۲.

۶- ترمذی / ۲۹۹.

هنگامی که جمعیت زیاد می‌شد آن حضرت می‌نشست تا برای همه جای نشستن باشد^(۱). مقدار ﷺ می‌گوید: من و دو رفیقم به قدری مفلس و تهیدست بودیم که بر اثر گرسنگی بینایی خود را از دست دادیم. ما به مسلمانان پیشنهاد دادیم تا ما را تحت تکفل خویش بگیرند، ولی هیچ‌کس به پیشنهاد ما پاسخ مثبت نداد.

سرانجام، به محضر آن حضرت ﷺ رفتیم، ایشان سه گوسفند به ما نشان دادند و فرمودند: شیر این‌ها را بخورید. چنانکه هریک از ما گوسفند خود را می‌دوشید و می‌نوشتید^(۲).

یک روز اصحاب صفه را به خانه حضرت عایشه رضی الله عنها بردند و فرمودند: چیزی برای خوردن هست بیاورید. چنانکه غذایی آورده شد. آن حضرت فرمودند: چیز دیگری هم اگر هست بیاورید. حضرت عایشه حلوایی آوردند. سپس مقداری شیر در کاسه بزرگی آوردند و این آخرین امکانات پذیرایی از میهمان بود^(۳).

تنفر از تکدی‌گری

با وجود این که آن حضرت همواره از وجودشان ابر گرم می‌بارید، ولی از درخواست و سؤال بدون ضرورت سخت نگران می‌شد و می‌فرمود: اگر شخصی مقداری همیزم بر پشت خود حمل کند و بیاورد بفروشد و آبروی خود را حفظ کند، بهتر از اینست که از مردم سؤال کند و به‌سوی آن‌ها دست دراز کند^(۴).

یک بار شخصی از انصار آمد و چیزی از ایشان درخواست کرد. آن حضرت فرمودند: آیا چیزی نزد تو هست؟ وی گفت: فقط گلیمی دارم که قسمتی از آن را زیرانداز و قسمتی دیگر را روانداز خود می‌کنم و یک کاسه آب‌خوری هم دارم. آن حضرت فرمودند: آن هردو را بیاور. سپس فرمودند: چه کسی این‌ها را خریداری می‌کند. شخصی گفت: یکی را به دو درهم می‌خرم. آن حضرت آن را به او فروخت و یک درهم را به انصاری داد تا با آن غذایی بخرد و با یک درهم دیگر ریسمانی بخرد و از جنگل و

۱- ابوداود کتاب الأطعمة.

۲- صحیح مسلم ۲ / ۱۹۸.

۳- ابوداود کتاب الأدب.

۴- صحیح بخاری، کتاب الصدقات / ۱۹۸.

بیابان هیزم بیاورد و در شهر بفروشد. بعد از پانزده روز به محضر آن حضرت آمد در حالی که ده درهم به دست آورده بود. آنگاه با آن‌ها مقداری گندم خرید. آن حضرت فرمودند: این بهتر است یا این که در روز قیامت بر چهره شما داغ گدایی گذاشته می‌شد.

یک بار چند نفر از انصار آمدند و از ایشان درخواستی کردند. آن حضرت به آن‌ها دادند دوباره درخواست کردند تا مادامی که چیزی باقی بود آن حضرت به آن‌ها می‌داد. وقتی چیزی باقی نماند، فرمودند: تا وقتی نزد من چیزی باشد آن را از شما دریغ نمی‌دارم، لکن هرکس از الله تعالی این دعا را بخواند که او را از ذلت سؤال و گداگری نجات دهد، خداوند دعایش را اجابت می‌کند و هرکس از خدا توانگری بخواهد، او را توانگری عطا می‌کند و هرکس صبر پیشه کند، الله تعالی او را صابر می‌گرداند و هیچ نعمت و دولتی بهتر از دولت صبر نصیب کسی نشده است.

حکیم بن حزام رضی الله عنه در فتح مکه اسلام آورده بود، یک بار از آن حضرت چیزی طلبید و آن حضرت به وی دادند، بعد از چند روز دوباره آمد و طلبید، آن حضرت دوباره دادند بار سوم آمد و طلبید، آن حضرت در این بار نیز دادند و سپس فرمودند: ای حکیم! این مال سبز و شیرین است، هرکس آن را با استغنا طلب کند، در آن برکت می‌یابد و هرکس با حرص و طمع طلب کند، از آن محروم می‌ماند و مثال او مانند کسی است که همواره می‌خورد و سیر نمی‌شود. دست بالا از دست پایین بهتر است. این تذکر و نصیحت آن حضرت چنان تأثیری بر حکیم گذاشت که تا وقتی زنده بود، هیچگاه یک چیز معمولی هم از کسی نطلبید^(۱).

در حجة الوداع، آن حضرت صلی الله علیه و آله اموال صدقات را تقسیم می‌کرد. دو نفر وارد شدند و خود را در زمره مستحقین قرار دادند. آن حضرت صلی الله علیه و آله به سوی آن‌ها نگرستند و دیدند که افرادی تنومند و قوی‌هیکل هستند. آنگاه فرمودند: اگر شما تمایل دارید من از این مال به شما می‌دهم، ولی افراد غنی و سالم و تنومند استحقاقی در این مال ندارند^(۲).

شخصی به نام «قبیصه» مقروض و بدهکار بود، نزد آن حضرت آمد و نیاز و حاجت خود را بیان کرد. ایشان وعده‌ای به وی دادند و سپس فرمودند: ای قبیصه! سؤال کردن و دست‌دراز کردن به سوی مردم فقط برای سه نفر جایز است: اول شخصی

۱- صحیح بخاری / ۱۹۹، کتاب الصدقات.

۲- ابوداود، کتاب الزکوة.

که مقروض و بدهکار است، ولی وقتی حاجتش برآورده شد، باید از سؤال خودداری کند. دوم کسی که بر اثر حادثه‌ای، مال و ثروتش را از دست داده باشد. سؤال و طلب از مردم برایش درست است تا مادامی که حال و وضعیت مقداری خوب شود. سوم کسی که مواجه با فقر و فاقه باشد و سه نفر از مردم گواهی دهند که او در فاقه قرار دارد. علاوه بر این‌ها هرکس از مردم سؤال و گداگری کند، او مال حرام می‌خورد^(۱).

دوری از خوردن صدقه

آن حضرت ﷺ برای خود و خاندان خود گرفتن صدقه و زکات را سخت موجب ننگ و عار می‌دانست. و می‌فرمود: وقتی به خانه می‌آیم گاهی دانه‌های خرما بر سر راه خود می‌بینم، دلم می‌خواهد که آن‌ها را بخورم، ولی این شبهه پیش می‌آید که از خرماهای صدقه نباشند لذا آن‌ها را می‌اندازم^(۲).

یک بار دانه خرمایی در سر راه دیدند فرمودند: اگر شبهه این نبود که از مال صدقه است، آن را می‌خوردم^(۳). یک بار امام حسن علیه السلام یک دانه خرما از خرماهای صدقه برداشت و در دهان خود قرار داد، آن حضرت او را توبیخ کرده فرمودند: مگر نمی‌دانی که خاندان ما از مال صدقه نمی‌خورد^(۴). سپس از دهانش بیرون آوردند. هرگاه کسی چیزی برای ایشان می‌آورد، می‌پرسید: هدیه است و یا صدقه؟ اگر هدیه بود قبول می‌کرد و اگر صدقه بود از قبول آن خودداری می‌کرد و آن را به دیگران می‌داد.

قبول هدایا

هدایای دوستان و عزیزان را قبول می‌کردند و در این باره هم تشویق می‌کردند و می‌فرمودند: «تهادوا تحابوا» (به همدیگر هدیه دهید، تا محبت میان شما پیدا شود). روی این اساس، اصحاب کرام بعضی از روزها معمولاً به خانه ایشان به‌طور هدیه چیزی می‌فرستادند، علی الخصوص روزی که نوبت اقامت در خانه حضرت عایشه رضی الله عنها بود^(۵).

۱- ابوداود، کتاب الزکوة.

۲- بخاری ۱ / ۳۲۸، کتاب اللقطة.

۳- بخاری ۱ / ۳۳۸، کتاب اللقطة.

۴- بخاری ۱ / ۲۰۱ کتاب الصدقات.

۵- بخاری، مناقب عایشه رضی الله عنها.

قبلاً بیان شد هر چیزی که به ایشان تقدیم می‌شد می‌پرسیدند صدقه است و یا هدیه است. اگر هدیه می‌بود قبول می‌کردند و گرنه از قبول آن خودداری می‌کردند. یک بار زنی شالی برای آن حضرت آورد و به ایشان هدیه داد. در همان موقع شخصی در آنجا بود و آن را از آن حضرت طلبید، ایشان آن را به وی دادند^(۱).

پادشاهان و حکمرانان اطراف و اکناف نیز برای ایشان هدیه می‌فرستادند. یکی از امرای شام استر سفید رنگی برای ایشان هدیه فرستاد. عزیز مصر استری از مصر فرستاده بود. یکی دیگر از امرا، یک جفت موزه فرستاد. یک بار قیصر روم پوستینی که حاشیه‌های ابریشمی داشت، برای ایشان فرستاد، آن حضرت لحظاتی آن را پوشید، سپس، آن را بیرون کرد و برای حضرت جعفر رضی الله عنه (برادر حضرت علی رضی الله عنه) فرستاد. او آن را پوشید و به محضر آن حضرت آمد. آن حضرت فرمودند: من برای این نفرستادم که تو آن را بپوشی. وی عرض کرد: پس آن را چه کنم؟ فرمودند: برای برادر خود نجاشی بفرست^(۲). حضرت جعفر تا زمان فتح خیبر در حبشه بود و نجاشی از او اسلام را تعلیم گرفته بود.

هدیه دادن آن حضرت صلی الله علیه و آله

کسانی که برای ایشان هدیه می‌فرستادند، آن حضرت نیز در عوض به آنان هدیه‌ای می‌داد. حضرت عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند: «كَانَ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَيُثِيبُ عَلَيْهَا» (آن حضرت هدیه را قبول می‌کرد و عوض آن را نیز می‌داد) «ذازان» پادشاه معروف یمن که حکومت حبشی‌ها را از میان برد و تحت نفوذ ایران، یک حکومت عربی تشکیل داده بود، خلعتی برای آن حضرت فرستاد که در مقابل سی و سه شتر خریده بود. آن حضرت پذیرفت و در عوض خلعتی برای او هدیه فرستاد که در مقابل بیست شتر خریداری شده بود. یک بار شخصی از قبیله «بنی قزاره» شتر ماده‌ای به آن حضرت هدیه کرد. آن حضرت هم هدیه‌ای به او داد، او سخت ناراض شد. آن حضرت بر منبر رفت و خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: شما به من هدیه‌ای می‌دهید و من هم به قدر استطاعت عوض آن را می‌دهم، ولی شما از این ناراض می‌شوید. در آینده جز از قبایل قریش،

۱- صحیح بخاری، کتاب الصدقه.

۲- صحیح بخاری، کتاب الجنائز.

انصار، ثقیف و دوس از هیچ قبیله‌ای هدیه‌ای قبول نخواهم کرد^(۱).
برای ابویوب انصاری که آن حضرت شش ماه در خانه ایشان سکونت داشت، اغلب باقیمانده غذا را می‌فرستاد^(۲). برای دیگر همسایه‌ها نیز هدایایی می‌فرستاد. اصحاب صفا اغلب اوقات از هدایای ایشان بهره‌مند می‌شدند.

عدم قبول احسان

آن حضرت ﷺ هیچگاه ممنون بودن و مورد احسان قرار گرفتن خود را گوارا نمی‌کردند، حتی از جان‌نثاری مانند حضرت ابوبکر صدیق، احسان را قبول نمی‌کردند. هنگامی که قصد هجرت کردند، ابوبکر صدیق شتر ماده‌ای به ایشان تقدیم کرد. ولی ایشان بهای آن را به وی پرداخت کرد^(۳). در مدینه منوره، برای ساخت مسجد نیاز به زمین بود، صاحبان زمین خواستند رایگان زمین‌های خود را در اختیار ایشان قرار دهند، ولی آن حضرت نپذیرفتند و بهای زمین‌ها را به آنان پرداخت کردند. یک بار عبدالله بن عمر بن حضرت عمر رضی الله عنهما هردو، با آن حضرت ﷺ هم‌سفر بودند. شتر عبدالله بن عمر سرکش بود و از شتر آن حضرت ﷺ جلو می‌رفت. عبدالله بن عمر می‌خواست آن را کنترل کند ولی در کنترل قرار نمی‌گرفت. حضرت عمر چند بار عبدالله را توبیخ کرد. آن حضرت ﷺ به عمر گفتند: این شتر را به من بفروشید. وی اظهار داشت: این شتر همین‌طور فدای شما است. آن حضرت فرمودند: این طور نه، بلکه به من بفروشید. وی دوباره همین مطلب را اظهار داشت، ولی آن حضرت نپذیرفتند و فرمودند: بفروشید. سرانجام، حضرت عمر با گرفتن قیمت آن موافقت کرد. آن حضرت خریدند و دوباره به عبدالله بن عمر دادند و فرمودند: حالا این مال شما است^(۴).

تساهل و عدم تشدد

حضرت معاذ بن جبل از بزرگان صحابه، در یکی از محله‌ها امام جماعت بود و در نماز صبح سوره‌های بزرگ می‌خواند. شخصی به محضر آن حضرت آمد و از وی شکایت

۱- أدب المفرد، بخاری / ۱۸.

۲- مسلم، کتاب الأطعمة.

۳- صحیح بخاری / ۵۵۳.

۴- صحیح بخاری / ۳۸۴.

کرد و گفت: او در نماز چنان سوره‌های بزرگی می‌خواند که من از اقتدا پشت سر وی ناتوان هستم. ابومسعود انصاری رضی الله عنه می‌گوید: هیچگاه من آن حضرت را چنان خشمناک ندیدم که در آن روز خشمناک دیدم. آن حضرت خطاب به مردم گفتند^(۱): بعضی هستند که مردم را از نماز متنفر می‌کنند. هرکس از شما امام جماعت هست باید نماز را مختصر ادا کند، زیرا در میان شرکت‌کنندگان در جماعت، افراد بیمار، سالخورده و اهل کار وجود دارند^(۲).

در حدود و قصاص، بی‌نهایت جانب احتیاط را رعایت می‌کردند و تا جایی که ممکن بود سعی می‌کردند آن را دفع کنند. یکی از مسلمانان به نام «ماعز اسلمی» مرتکب زنا شد. ولی فوراً به مسجد آمد و اظهار داشت: یا رسول الله! مرتکب عمل خلافی شده‌ام. آن حضرت روی برگرداند. او به سمت دیگر آمد. آن حضرت از آن سمت نیز روی برگرداند. آن حضرت چندین بار روی از وی برمی‌گرداندند و او هر بار جلو ایشان می‌آمد و به ارتکاب عمل زنا اقرار می‌کرد. سرانجام، آن حضرت فرمودند: دیوانه نشده‌ای؟ گفت: خیر، سپس پرسید: آیا ازدواج کرده‌ای؟ گفت: آری، فرمود: شاید فقط دست زده‌ای و لمس کرده‌ای؟ وی گفت: خیر، بلکه جماع کرده‌ام. در آخر، آن حضرت حکم رجم را اعلام کردند و دستور دادند تا سنگسار شود^(۳).

یک بار شخصی به محضر ایشان حاضر شد و عرض کرد: گناهی از من سر زده است، حد آن را بر من جاری کنید. آن حضرت چیزی نگفتند. وقت نماز هم فرا رسید. بعد از نماز آن شخص دوباره آمد و همان سخنش را تکرار کرد. آن حضرت فرمودند: خداوند گناهان تو را مورد عفو قرار داده است^(۴).

یکی بار زنی از قبیلهٔ غامد آمد و اظهار داشت: مرتکب عمل بدی شده‌ام. آن حضرت فرمودند: برگرد و برو. روز بعد آمد و اظهار داشت: آیا تو مرا مانند «ماعز» طرد می‌کنی؟ سوگند به خدا که حامله هستم. آن حضرت فرمود: برگرد و برو. روز سوم باز آمد. آن حضرت فرمود تا وقتی که وضع حمل کنی منتظر باش. هنگامی که وضع حمل

۱- صحیح بخاری، کتاب الصلوة و باب هل یقضی الحاکم وهو غضبان.

۲- صحیح بخاری ابواب مختلف آن.

۳- صحیح بخاری ابواب مختلف آن.

۴- ابوداود، کتاب الحدود.

کرد، بچه را در آغوش گرفت و به محضر آن حضرت آمد. آن حضرت فرمود: تا مدتی که بچه شیر می خورد، منتظر باش. وقتی دوران شیرخوارگی سپری شد، بیا. بعد از این که دوران شیرخوارگی به پایان رسید، به محضر ایشان حاضر شد. آنگاه آن حضرت بناچار دستور دادند تا سنگسار شود. مردم شروع به پرتاب سنگ کردند. یکی از آن‌ها سنگی زد که سنگ به صورت وی اصابت کرد و از صورتش خون فوران کرد و بر صورت آن شخص ریخت؟ آن شخص به وی دشنام داد. آن حضرت ﷺ فرمودند: زبان نگهدار، سوگند به خدا! او چنان توبه‌ای کرده است که اگر کسی که به زور خراج می گیرد، چنین توبه‌ای می کرد مورد عفو قرار می گرفت^(۱).

یک روز شخصی اظهار داشت: ما، در سرزمین یهود و نصارا زندگی می کنیم آیا در ظرف‌های آنان غذا بخوریم؟ فرمودند: اگر ظرف دیگری میسر شود، از ظرف‌های آنان استفاده نکنید و اگر میسر نشود، آن‌ها را بشویید و در آن‌ها غذا بخورید^(۲). یک بار یکی از اصحاب تا فرارسیدن ماه مبارک رمضان با همسر خود ظاهر کرد، ولی قبل از این که مدتظهار سپری شود با وی همبستر شد. سپس به مردم اطلاع داد و گفت: مرا به محضر آن حضرت ببرید. هیچکس قبول نکرد که او را به محضر آن حضرت ببرد. خود وی نزد آن حضرت رفت و جریان امر را برایش بیان کرد. آن حضرت نخست تعجب کرد ولی سپس فرمود: یک غلام آزاد کن. وی عذر آورد که غلامی ندارد. آن حضرت فرمودند: دو ماه پیاپی روزه بگیر. او از این امر هم اظهار عجز و ناتوانی کرد. آن حضرت فرمودند: به شصت مسکین طعام بده. وی گفت: خود ما در فقر و فاقه به سر می بریم. آن حضرت فرمودند: نزد عامل صدقه برو او به تو یک «وسق» خرما می دهد، از آن به شصت مسکین طعام بده و هرچه باقی ماند، برای اهل و عیال خود ببر. او رفت و به مردم گفت: شما متشدد و بی تدبیر بودید، ولی به محضر آن حضرت رفتیم و ایشان با من با تساهل و آسانی برخورد کردند^(۳).

یک بار یکی دیگر از صحابه به محضر آن حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول الله! من هلاک و نابود شدم. در ماه رمضان در حال روزه با همسر همبستر شدم. آن حضرت

۱- بخاری ۲ / ۸۲۳.

۲- بخاری ۲ / ۸۲۳.

۳- ابوداود ۱ / ۲۲۰.

فرمودند: می‌توانی یک غلام را آزاد کنی؟ وی گفت: خیر، فرمودند: می‌توانی دو ماه پیاپی روزه بگیری؟ گفت: خیر، فرمودند: می‌توانی به شصت مسکین طعام دهی؟ گفت: این را هم نمی‌توانم. آن حضرت لحظه‌ای تأمل کردند. در همین حال شخصی مقداری خرما برای آن حضرت هدیه آورد. ایشان فرمودند: شخص سائل کجا رفت. سائل گفت: یا رسول الله! من هستم. فرمودند: این خرماها را ببر و به فقرا و مساکین خیرات بده. گفت: یا رسول الله! در مدینه چه کسی از من فقیرتر است. آن حضرت تبسم کردند و گفتند: برو به اهل خانه‌ات بده^(۱).

دوری از تقشّف و رهبانیت

رهبانیت و زندگی مرتاض‌گونه را نمی‌پسندیدند. بعضی از اصحاب بر اثر تمایل طبیعی و یا متأثر شدن از راهبان مسیحی، آماده اختیار رهبانیت شدند. آن حضرت ﷺ آنان را بازداشتند. بعضی دیگر بر اثر عدم توانایی مالی نمی‌توانستند ازدواج کنند و تحمل این حال را هم نداشتند، لذا تصمیم گرفتند تا قطع عضو کنند. آن حضرت سخت اظهار ناخوشنودی کردند. یکی از صحابه به نام «قدمه بن مظعون» آمد و گفت: یکی از ما تصمیم گرفته تا گوشت حیوان نخورد و دیگری تصمیم گرفته تا ازدواج نکند. ایشان فرمودند: من که از این هردو استفاده می‌کنم. آنگاه آن هردو از تصمیم خود بازآمدند.

میان عرب‌ها صوم وصال (یعنی مدت‌ها روزه پیاپی گرفتن) رواج داشت، صحابه این تصمیم را هم گرفتند، ولی آن حضرت به شدت منع فرمودند. حضرت عبدالله بن عمرو بی‌نهایت زاهد و مرتاض بود، او تصمیم گرفته بود تا همیشه روزها را روزه بگیرد و شب‌ها را با عبادت سپری کند. وقتی آن حضرت آگاه شدند، او را احضار کردند و پرسیدند آیا این خبر صحیح است. وی اظهار داشت: آری، فرمودند: جسم تو بر تو حقی دارد. چشم هم بر تو حقی دارد و همسر هم بر تو حقی دارد. در ماه سه روز روزه گرفتن کافی است. عبدالله بن عمرو گفت: من بیش از این توانایی دارم. فرمودند: دو روز درمیان. گفت: بیش از این توانایی دارم. فرمودند: یک روز در میان و همین روزه داودی و افضل الصیام است. وی گفت: از این هم بیشتر توانایی دارم. فرمودند:

۱- بخاری / ۲۶۰ باب إذا جامع فی رمضان.

بهتر از این دیگر روزه‌ای نیست^(۱).

در یک روایت مذکور است که روزه گرفتن عبدالله بن عمرو زبان‌زد مردم شد. آن حضرت به خانه او رفتند. او گلیمی از چرم برای آن حضرت پهن کرد، ولی ایشان بر زمین نشست و خطاب به وی گفت: آیا تو را روزه سه روز از ماه کفایت نمی‌کند. گفت: خیر، فرمودند: پنج روز در ماه. گفت: خیر، خلاصه، آن حضرت هر بار اضافه می‌کردند و او بر آن راضی نمی‌شد. بالاخره، آن حضرت فرمودند: آخرین حد آن اینست که یک روز در میان روزه گیری^(۲).

یک بار حضرت ابوهریره رضی الله عنه عرض کرد: یا رسول الله! من جوان هستم و استطاعت ازدواج را ندارم و اطمینان و آرامش هم ندارم. ایشان سکوت کردند. ابوهریره دوباره همین جمله را تکرار کرد، ایشان این بار هم سکوت فرمود. بار سوم ابوهریره تکرار کرد، آنگاه ایشان فرمودند: حکم و قانون الهی قابل تغییر نیست^(۳).

شخصی از قبیله «باهله» به محضر آن حضرت آمد و سپس مرخص شد. بعد از یک سال دوباره به محضر ایشان حاضر شد. لکن در این مدت شکل و صورتش به قدری تغییر کرده بود که آن حضرت او را نشناخت. وقتی او خود را معرفی کرد، آن حضرت با تعجب از وی پرسیدند: تو آدم خوش‌قیافه‌ای بودی، چرا شکل و صورتت تغییر پیدا کرده. وی گفت: از زمانی که از محضر شما رفتم مسلسل روزه گرفتم. ایشان فرمودند: چرا جان خود را در عذاب انداخته‌ای علاوه بر روزه رمضان از هر ماه یک روز، روزه گرفتن کافی است. وی گفت: بیش از این توانایی دارم. آن حضرت یک روز دیگر اضافه کردند. وی درخواست بیش از این کرد. آن حضرت فرمودند: در هر ماه سه روز. از این هم تسلی حاصل نشد آنگاه ایشان فرمودند: ماه‌های حرام را روزه بگیر^(۴).

یک روز چند نفر از اصحاب صرفاً برای معلوم کردن چگونگی عبادت آن حضرت نزد ازواج مطهرات آمدند. آن‌ها فکر می‌کردند که آن حضرت در شب و روز جز عبادت دیگر کار و مشغولیتی ندارند. وقتی برنامه عبادت آن حضرت برای آن‌ها توضیح داده شد، آن

۱- صحیح بخاری، کتاب الصوم.

۲- صحیح بخاری، کتاب النکاح.

۳- صحیح بخاری، کتاب النکاح.

۴- ابوداود / ۲۲۴.

را مطابق با معیار خود نیافتند و گفتند: ما کجا و آن حضرت کجا. خداوند گناهان گذشته و آینده ایشان را مورد عفو قرار داده است. آنگاه یکی از آن‌ها گفت: من تمام شب را نماز می‌خوانم یکی دیگر گفت: من تمام عمر را روزه می‌گیرم. سومی گفت: من هرگز ازدواج نمی‌کنم. آن حضرت ﷺ سخنان آن‌ها را می‌شنیدند. فرمودند: سوگند به خدا! من بیش از شما از خدا می‌ترسم با وجود این، روزه می‌گیرم و افطار هم می‌کنم (یعنی بعضی روزها روزه می‌گیرم و بعضی روزها را روزه نمی‌گیرم) نماز می‌خوانم و می‌خواهم، ازدواج هم می‌کنم. هرکس بر روش من عمل نکند از گروه من خارج است^(۱).

یکی از اصحاب در یکی از غزوه‌ها بر غاری گذر کرد که آب داشت و در اطراف آن هم گیاهانی وجود داشت. به محضر آن حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول الله! من غاری دیده‌ام که وسائل ضروری زندگی در آنجا هست و دلم می‌خواهد به آنجا بروم ترک دنیا کنم و عزلت و گوشه‌نشینی را اختیار کنم. آن حضرت فرمودند: من با آیین یهودیت و یا نصرانیت به جهان مبعوث نشده‌ام. من مذهب سهل و آسان ابراهیمی را آورده‌ام^(۲).

تنفر از مداحی

مداحی و تعریف را گرچه از ته دل هم بود نمی‌پسندیدند. یک بار در محضر ایشان تذکره شخصی به میان آمد. یکی از حاضران از وی بسیار تعریف و تمجید کرد. آن حضرت فرمودند: تو گردن دوست خود را قطع نمودی. این جمله را چند بار تکرار کردند. سپس فرمودند: اگر علاقه دارید کسی را مدح و ستایش کنید، چنین بگوئید که به زعم ما وی چنین است^(۳).

یک بار شخصی از یک حاکم تعریف می‌کرد. حضرت مقدار نیز آنجا بود. مقداری خاک از زمین برداشت بر دهانش ریخت و گفت: رسول الله ﷺ دستور داده است که دهان مداحان را پر از خاک کنید^(۴). یک بار ایشان به مسجد آمدند. شخصی در آنجا

۱- صحیح بخاری، کتاب النکاح.

۲- مسند ابن حنبل ۵ / ۲۶۶.

۳- ادب المفرد / ۶۶.

۴- ادب المفرد / ۶۶.

نماز می‌خواند. آن حضرت از «محجن ثقفی» پرسیدند: این کیست؟ «محجن» او را معرفی کرد و از وی بسیار تعریف کرد. آن حضرت فرمودند: مواظب باش، این نشنود و گرنه هلاک و نابود می‌شود. یعنی احساس کبر و غرور می‌کند و این مایهٔ هلاکت و نابودی است^(۱). یک بار «اسود بن سریع» شاعر به محضر آن حضرت وارد شد و عرض کرد: در حمد و ثنای الله و مدح رسول او اشعاری سروده‌ام. آن حضرت فرمودند: آری، الله حمد را می‌پسندد. اسود شروع به خواندن اشعار کرد. در همین اثنا شخصی وارد شد. آن حضرت به اسود گفتند: توقف کند، او تا دیر وقت با آن حضرت سخن گفت و رفت. اسود دوباره شروع به خواندن اشعار کرد. آن شخص دوباره آمد و ایشان دوباره اسود را متوقف کردند. دو سه بار همین اتفاق روی داد. آخر الامر، اسود عرض کرد: این چه کسی است که شما به لحاظ او چند بار مرا از خواندن اشعار متوقف کردید؟ آن حضرت فرمودند: این شخصی است که سخنان لغو و بیهوده را نمی‌پسندد^(۲).

در اینجا شبهه‌ای ایجاد می‌شود که پس چرا آن حضرت ﷺ حسان بن ثابت را دستور می‌دادند تا بر منبر رود و اشعار خود را در مدح ایشان بخواند و ایشان گوش می‌دادند و می‌فرمودند: «اللَّهُمَّ أَيِّدُهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» جواب این شبهه این است که اشعار حسان در پاسخ به مطاعن اشعار کفار بود. شاعران عرب با قدرت کلام و شعر خود هرکس را می‌خواستند عزیز و هرکس را می‌خواستند ذلیل می‌کردند. ابن الزبیری، «کعب اشرف» و غیره می‌خواستند از این طریق به آن حضرت ایذاء برسانند. لذا مداحی حسان در واقع نوعی مبارزه با آن‌ها بود.

سادگی و بی‌تکلفی

وقتی از مجلس برمی‌خاستند و به خانه می‌رفتند، اغلب، کفش‌ها را همانجا می‌گذاشتند و پابره‌نه می‌رفتند. و این دال بر این بود که دوباره برمی‌گردند^(۳). هر روز شانه‌زدن و مرتب کردن موها را نمی‌پسندیدند و می‌فرمودند: یک روز در میان شانه زده شود. در خوردن، نوشیدن، لباس پوشیدن، نشستن و برخاستن تکلف نمی‌کردند. هرچه

۱- ادب المفرد / ۶.

۲- ادب المفرد / ۶.

۳- ابوداود ۲ / ۳۱۸.

میسر و حاضر می‌شد، می‌خوردند. لباس زبر و خشن می‌پوشیدند. بر زمین، حصیر، فرش هر جا که جایی بود می‌نشستند^(۱). برای ایشان آرد بیخته نمی‌شد^(۲). دکه پیراهن را اغلب بازمی‌گذاشتند. نمایش در لباس را نمی‌پسندیدند و از اسباب آرایش طبعاً نفرت داشتند. خلاصه، در هر چیز سادگی و بی‌تکلفی را دوست داشتند^(۳).

دوری از خوشگذرانی

اسلام با رهبانیت و ریاضت، سخت مخالف است «لا رهبانیه فی الإسلام» روی همین اساس، آن حضرت استفاده از بهره‌های جایز دنیوی را روا می‌داشتند و خود هم گاهی از آن‌ها بهره می‌بردند. با این وصف، ناز و نعمت و رفاه حال را نمی‌پسندیدند و دیگران را هم از آن منع می‌کردند. یک بار شخصی، حضرت علی علیه السلام را دعوت کرد و غذایی تهیه کرد و به خانه‌اش فرستاد. حضرت فاطمه علیها السلام زهره علیها السلام گفت: اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌آمد و با ما شریک می‌شد و غذا می‌خورد خوب بود. حضرت علی رفت و به ایشان گفت. ایشان آمدند و چون به در خانه رسیدند، دیدند که بر دیوارهای داخل خانه پرده‌هایی زده شده، برگشتند. حضرت علی علت برگشتن را پرسیدند. فرمودند: خلاف شأن پیامبر است که به خانه‌ای وارد شود که تجملاتی باشد^(۴). می‌فرمودند: در خانه یک بستر برای خود آدمی و یکی برای همسر و یکی برای میهمان کافی است و بستر چهارم سهم شیطان است^(۵).

یک بار به غزه‌ای رفتند. حضرت عایشه با ایشان همراه نبودند. وقتی از آنجا برگشتند به خانه عایشه آمدند، دیدند که از داخل خانه بر سقف پارچه‌ای زده شده، همان لحظه آن را پاره کردند و فرمودند: خداوند نعمت‌هایش را برای این به ما نداده که سنگ و آجر را لباس بیوشانیم^(۶).

۱- شمایل ترمذی.

۲- صحیح بخاری، کتاب الأطعمه.

۳- کتاب اللباس صحاح سته.

۴- ابوداود ۲ / ۲۱۷.

۵- ابوداود ۲ / ۲۱۸.

۶- ابوداود ۲ / ۲۰۹.

یکی از انصار خانه‌ای ساخت که گنبد آن بلند بود. آن حضرت پرسیدند این خانه مال کیست؟ مردم گفتند: مال فلانی است. ایشان ساکت شدند، بعداً که آن شخص به محضر ایشان آمد و سلام کرد، آن حضرت روی برگرداند او دوباره سلام کرد و ایشان دوباره روی برگرداند. او فهمید که چرا آن حضرت ناراحت است. رفت و آن را خراب کرد. یک روز آن حضرت به بازار می‌رفت، دید که آن گنبد دیده نمی‌شود. معلوم شد که آن انصاری آن را خراب کرده است. آنگاه فرمودند: علاوه بر خانه و ساختمانی که در حد نیاز آدمی باشد، دیگر هر ساختمانی و بال آدمی است^(۱).

یک بار شخصی قبایی برای ایشان فرستاد. ایشان آن را پوشیدند. سپس از تن بیرون آوردند و نزد حضرت عمر رضی الله عنه فرستادند. حضرت عمر در حالی که گریه می‌کرد به محضر ایشان آمد و عرض کرد: آنچه را شما برای خود نپسندیدی برای من فرستادی. فرمودند: من برای این که شما آن را بپوشید نفرستادم، بلکه فرستادم تا آن را بفروشی. چنانکه حضرت عمر به مبلغ هزار درهم آن را فروخت^(۲).

یک بار شخصی یک دست لباس خطدار برای آن حضرت فرستاد. ایشان آن را به حضرت علی دادند. علی آن را پوشید و به محضر ایشان حضور یافت. بر چهره ایشان آثار خشم نمایان شد و فرمودند: من برای این فرستادم تا قسمت، قسمت شود و برای پوشش زنان از آن استفاده شود^(۳).

یک بار انگشتری از طلا برای مهر درست کردند. به پیروی از ایشان صحابه نیز انگشتر زرین برای خود درست کردند. آن حضرت بر منبر رفتند و انگشتر خود را از دست بیرون آورده، آن را انداختند و فرمودند: حالا انگشتر نمی‌پوشم. صحابه نیز همان وقت انگشترهای خود را بیرون آورده و انداختند^(۴).

همانطور که سادگی را برای خود می‌پسندیدند، علاقمند بودند که اهل و عیال ایشان نیز زندگی ساده و دور از تکلفی داشته باشند. استعمال زیورآلات برای زنان مباح است، ولی برای اهل بیت خود این امر را هم خلاف اولی می‌دانستند. یک بار

۱- ابوداود، کتاب اللباس.

۲- ابوداود، کتاب اللباس.

۳- ابوداود کتاب اللباس.

۴- ابوداود، کتاب اللباس.

گردنبند طلایی در گردن فاطمه دیدند فرمودند: آیا برایت گوارا هست که مردم بگویند: بر گردن دختر پیامبر گردنبندی از آتش است^(۱). یک بار النگوهای طلایی در دست حضرت عایشه دیدند فرمودند: اگر این‌ها را بیرون آوری و النگویی که با زعفران رنگ شده بیوشی بهتر است^(۲). یک بار نجاشی مقداری زیورآلات به طور هدیه برای آن حضرت ﷺ فرستاد. در آن میان، انگشتری که نگین آن از سنگ حبشی بود، قرار داشت آثار کراهت و ناپسندیدگی بر چهر ایشان نمایان شد و با چوب آن را برداشتند و دست زدند^(۳).

یک بار شخصی لباس ابریشمی برای ایشان هدیه فرستاد. ایشان آن را پوشیدند و نماز خواندند. هنگامی که از نماز فارغ شدند با نهایت کراهت و تنفر آن را بیرون آوردند و فرمودند: «این لباس شایسته پرهیزکاران نیست».

به لحاظ تواضع و فروتنی، اغلب لباس ساده و معمولی می‌پوشیدند. حضرت عمر رضی الله عنه نظر بر این داشت که در روزهای جمعه و عیدین و هنگام شرفیابی سفیران به محضر آن حضرت، ایشان لباس رسمی و عالی بپوشند. اتفاقاً یک بار لباس ابریشمی در معرض فروش قرار داده شده بود. حضرت عمر اظهار داشت: یا رسول الله! این لباس را بخرید و در روزهای جمعه و هنگام ورود سفیران و نمایندگان ممالک و قبایل، آن را بپوشید. آن حضرت فرمودند: این را کسی بپوشد که در آخرت سهمی ندارد. اغلب، لباس زبر و خشن که از مو ساخته شده بود، می‌پوشیدند و هنگام وفات نیز از همین لباس بر تن داشتند^(۴).

زیرانداز و بستر آن حضرت نیز بسیار ساده بود. گاهی چرمی که پر از لیف خرما بود و گاهی پارچه ساده که دو لایه دوخته شده بود بستر ایشان بود. حضرت حفصه رضی الله عنها می‌گوید: یک شب بستر ایشان را چهار لایه کردم و پهن کردم تا اندکی نرم و ملایم باشد. صبح که از خواب بیدار شدند، از این امر اظهار نارضایتی کردند^(۵).

۱- نسائی ۲/ ۱۴۳.

۲- نسائی ۲/ ۱۴۳.

۳- مسند ابن حنبل ۲/ ۱۱۹.

۴- صحیح بخاری کتاب اللباس.

۵- شمائل ترمذی.

در سال نهم هجری، زمانی که از یمن تا شام فقط اسلام حکومت می‌کرد و آن حضرت در رأس چنین حکومتی وسیع و گسترده قرار داشتند، در خانه ایشان فقط یک تخت و یک مشک چرمی خشک شده وجود داشت^(۱).

حضرت عایشه رضی الله عنها می‌گوید: وقتی آن حضرت وفات کردند، جز مقداری جو دیگر چیز خوردنی در خانه وجود نداشت. آن حضرت خطاب به صحابه می‌فرمودند: در دنیا اینقدر توشه که برای یک مسافر در طی مسافت کافی است برای آدمی هم کفایت می‌کند^(۲).

یک بار بر حصیری دراز کشیده بودند، وقتی از روی آن برخاستند، مردم دیدند که آثار آن بر بدن ایشان نقش بسته است، آنگاه عرض کردند: یا رسول الله! آیا اجازه می‌دهید تشکی تهیه کنیم و بیاوریم. فرمودند: مرا با دنیا چه رابطه‌ای هست؟ من با دنیا فقط به اندازه آن مسافر رابطه دارم که برای لحظاتی در زیر سایه درختی توقف و رفع خستگی کند و سپس آنجا را ترک و به سوی مقصدش حرکت می‌کند^(۳).

در دوران ایلاء، هنگامی که حضرت عمر رضی الله عنه به محضر ایشان در «مشربه» آمد و کالاها و مایملک آن حضرت را در آنجا مشاهده کرد و دید که فقط یک ازار که ایشان پوشیده‌اند، یک تخت و یک متکا که با لیف خرما پر شده در آنجا موجود است. در گوشه‌ای از حجره مقداری جو در گوشه‌ای دیگر یک عدد پوست هم وجود دارد. بر دیوار اتاق هم چند پوست مشک آویزان است، اشک از چشمان حضرت عمر سرازیر شد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علت گریه را پرسیدند. عرض کرد: یا رسول الله! چرا گریه نکنم؟ وقتی می‌بینم که بر بدن اطهر شما نشان و آثار تخت خواب باقی مانده و این هم دارایی و مایملک شما است که ظاهر است. در حالی که قیصر و کسری در ناز و نعمت‌ها به سر می‌برند و شما هم بنده برگزیده و پیامبر خداوند هستید، آیا باید در چنین وضعی به سر ببرید! فرمودند: ای پسر خطاب! آیا این را نمی‌پسندی که آن‌ها مالک دنیا باشند و ما مالک آخرت^(۴).

۱- صحیح بخاری کتاب اللباس.

۲- مسند ابن حنبل ۶ / ۱۰۸، ابن ماجه کتاب الزهد.

۳- ترمذی، کتاب الزهد.

۴- صحیح بخاری، کتاب الطلاق، باب تخییر الازدواج.

مساوات و برابری

نزد ایشان امیر و غریب، کوچک و بزرگ، آقا و غلام، همگی برابر بودند. سلمان، صهیب و بلال که غلام و برده بودند، در بارگاه ایشان از سران قریش موقعیت و رتبه پایین‌تری نداشتند. یک بار حضرت سلمان و بلال در جایی نشسته بودند. اتفاقاً ابوسفیان از آنجا گذر کرد. آنان گفتند: هنوز شمشیر بر گردن این دشمن خدا کاملاً مسلط نشده است. حضرت ابوبکر رضی الله عنه خطاب به آنان گفت: آیا نسبت به سرداران قریش اینگونه الفاظی به کار می‌برید. سپس به محضر آن حضرت آمد و جریان را بیان کرد. آن حضرت فرمودند: تو آن‌ها را ناراض نکردی؟ اگر آن‌ها را ناراض کردی، خدا را ناراض کردی. حضرت ابوبکر بلادرنگ نزد آنان رفت و اظهار داشت: برادران! شما که از من ناراض نشدید؟ آن‌ها گفتند: خیر، خداوند تو را عفو کند^(۱).

زنی از قبیله بنی مخزوم، به جرم سرقت دستگیر شد. مردم اسامه بن زید را که آن حضرت فوق العاده با وی محبت داشت، برای سفارش نزد ایشان فرستادند تا ایشان را از قطع دست آن زن منصرف کند. ایشان فرمودند: اسامه! آیا در حدود الهی سفارش می‌کنی؟ سپس مردم را جمع کرده خطاب به آنان فرمودند: «امت‌های پیش از شما برای این هلاک و نابود شدند که هرگاه شخص بزرگ و محترمی از آن‌ها مرتکب جرمی می‌شد، نسبت به آن، تسامح می‌کردند و اگر یک فرد معمولی گناهی انجام می‌داد، او را سزا و کیفر می‌دادند. سوگند به خدا! اگر فاطمه دختر محمد سرقت می‌کرد، دست او نیز قطع می‌گردید»^(۲).

در غزوه بدر، همراه با سایر اسیران، عموی ایشان حضرت عباس رضی الله عنه نیز اسیر شده بود. اسیران در مقابل پرداخت فدیة آزاد می‌شدند. بعضی از افراد خیراندیش انصار، به لحاظ این که عباس از عزیزان و خویشاوندان نزدیک آن حضرت است، عرض کردند: یا رسول الله! اجازه دهید تا ما فدیة برادرزاده خود عباس را مورد عفو قرار دهیم. ایشان فرمودند: خیر، یک درهم را نیز عفو نکنید^(۳). آنچه در مجلس به ایشان تقدیم می‌شد،

۱- صحیح مسلم، فضایل سلمان و صهیب.

۲- بخاری، مسلم و ابوداود، کتاب الحدود.

۳- صحیح بخاری، باب فداء المشرکین.

همیشه از سمت راست تقسیم آن را آغاز می‌کردند و در این مورد امیر و غریب کوچک و بزرگ همه برابر بودند.

یک بار در محضر آن حضرت، جمعی از اصحاب حضور داشتند، اتفاقاً در جانب راست، حضرت عبدالله بن عباس که بسیار خردسال بود قرار داشت. در جانب چپ بزرگان صحابه حضور داشتند، از جایی مقداری شیر نزد آن حضرت آوردند، ایشان نوشیدند و سپس خطاب به عبدالله بن عباس فرمودند: اگر اجازه دهید تا به این‌ها بدهم. وی اظهار داشت: در این هدیه نمی‌توانم ایثار کنم چون که او در سمت راست مجلس بود و به لحاظ ترتیب جلسه نیز حق مال او بود، از این جهت آن حضرت او را ترجیح دادند^(۱).

حضرت انس رضی الله عنه می‌گوید: یک بار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خانه من آمدند و آب برای نوشیدن طلبیدند. من شیر بز تقدیم کردم. ترتیب جلسه چنین بود که حضرت ابوبکر در جانب چپ ایشان، حضرت عمر روبروی ایشان و یک نفر اعرابی در جانب راست ایشان بود. ایشان از آن نوشیدند. حضرت عمر به سوی حضرت ابوبکر اشاره کردند یعنی باقی‌مانده به وی داده شود، آن حضرت فرمودند: نخست حق کسی است که در جانب راست قرار دارد، آنگاه باقی‌مانده شیرها را به همان اعرابی دادند^(۲).

قریش به منظور اظهار برتری و فخر خود در مزدلفه اقامت می‌گزیدند، ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این امتیاز و تفاوت را نیز نپسندیدند. قبل از بعثت^(۳) و بعد از بعثت، نیز همواره با عامه مردم اقامت می‌کردند. این را هم نمی‌پسندیدند که در میان مردم، یک جایگاه خاصی برای ایشان تهیه شود و سایبانی درست شود. صحابه این را پیشنهاد کردند، ولی ایشان فرمودند: هرکس جلوتر وارد شود، جای خود را تصاحب می‌کند و حق مال اوست^(۴). هنگامی که اصحاب به طور دسته‌جمعی مشغول کاری می‌شدند، آن حضرت نیز با آن‌ها مشغول کار می‌شدند و مانند یک کارگر ساده کار می‌کردند. هنگام ورود به مدینه، اولین کار مهم، ساختن مسجد نبوی بود. در این کار، نیز

۱- صحیح بخاری / ۸۸۰.

۲- صحیح بخاری / ۳۵۰.

۳- ابوداود، کتاب المناسک.

۴- مسند ابن حنبل ۶ / ۱۸۶.

آن حضرت شخصاً حضور داشتند و با دستان مبارک خود، خشت حمل می‌کردند. صحابه عرض کردند: جان‌های ما فدای تو باد! شما چرا متحمل زحمت می‌شوید. ولی ایشان از انجام کار بازنیامد^(۱). در غزوه احزاب هنگامی که تمام صحابه در اطراف مدینه مشغول کندن خندق شدند، ایشان نیز مانند یک کارگر معمولی کار می‌کردند. به طوری که بر شکم مبارک، مقدار زیادی گرد و خاک جمع شده بود^(۲).

در یکی از سفرها غذا آماده نبود. تمام یاران مشغول تهیه غذا شدند و وسائل پخت و پز را فراهم کردند. کارها میان اصحاب تقسیم شد و وظیفه تهیه هیزم را آن حضرت بر عهده گرفتند. صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! این کار را نیز خودمان انجام می‌دهیم. فرمودند: درست است، ولی من دوست ندارم که خود را از شما ممتاز و جدا کنم. خداوند آن آدمی را دوست ندارد که خود را از میان همراهان خود ممتاز می‌کند^(۳).

در غزوه بدر، تعداد سواری‌ها بسیار کم بود به طوری که به هر سه نفر یک شتر داده شده بود و آن‌ها به نوبت بر آن سوار می‌شدند. آن حضرت ﷺ نیز مانند عامه مردم دو نفر دیگر را بر شتر خویش با خود سوار کرده بودند. آن‌ها ایثار می‌کردند و خطاب به آن حضرت می‌گفتند: یا رسول الله! شما سوار شوید ما پیاده می‌رویم، ولی ایشان فرمودند: نه شما بیش از من طاقت پیاده‌روی دارید و نه من کمتر از شما نیازمند ثواب هستم^(۴).

تواضع و فروتنی

کارهای خانه را خودش انجام می‌داد. به لباس‌ها پینه و پیوند می‌زد. خانه را جارو می‌کرد. شیر می‌دوشید. از بازار وسائل مورد نیاز می‌خرید. اگر کفش پاره می‌شد، خودش آن را می‌دوخت. بر الاغ سوار می‌شد، از نشستن با غلامان و یتیمان و هم‌سفره‌شدن با آنان عار نداشت^(۵). یک بار از خانه بیرون آمد، مردم به طور تعظیم از جا بلند شدند. فرمودند: عجم‌ها برای تعظیم بلند نشوید^(۶).

۱- صحیح بخاری.

۲- صحیح بخاری باب الهجرة و بناء المسجد.

۳- زرقانی ۴ / ۳۰۴.

۴- مسند ابن حنبل ۱ / ۴۴۲.

۵- مسائل ترمذی.

۶- ابوداود و ابن ماجه.

اگر مستمند و بیچاره‌ای بیمار می‌شد، از وی عیادت می‌کرد. نزد فقرا و مستمندان می‌رفت و می‌نشست به گونه‌ای که به‌طور مشخص کسی نمی‌توانست آن حضرت را میان آن‌ها تشخیص دهد. وقتی به مجلس وارد می‌شد، هر جا که جایی میسر می‌شد، می‌نشست^(۱). یک بار شخصی برای ملاقات آمد، ولی رعب نبوت چنان بر وی طاری شد که شروع به لرزه کرد. آن حضرت فرمودند: بی‌مناک مباش من حاکم و پادشاهی نیستم، من فرزند زنی از قریش هستم که گوشت خشکیده می‌پخت و می‌خورد^(۲).

از راه تواضع و فروتنی دو زانو را نصب می‌کرد و می‌نشست و غذا می‌خورد و می‌فرمود: من بنده هستم و مانند بندگان می‌نشینم و غذا می‌خورم. یک روز موقع غذا خوردن جای کافی نبود و مردم زیادی سر سفره طعام نشسته بودند، آن حضرت به ناچار زانوها را جمع کرده نشستند تا مردم از نظر جا در مضیقه نباشند، یک نفر بادیه‌نشین که در آن میان بود، اظهار داشت: محمد! این چه طرز نشستن است؟ ایشان فرمودند: خداوند مرا بنده‌ای خاکسار خلق کرده متکبر و سرکش نیافریده است^(۳).

تواضع و فروتنی ایشان به حدی بود که استعمال الفاظ و القاب تعظیمی را برای خود نمی‌پسندیدند. یک بار شخصی با این الفاظ ایشان را مورد خطاب قرار داد: ای آقای ما! ای بهترین ما! ای فرزند بهترین ما! ایشان فرمودند: ای مردم! تقوا را پیشه کنید، شیطان شما را بر زمین نزدند. من فرزند عبدالله هستم. بنده خدا و رسول او، خداوند به من مقامی عنایت کرده و من این را نمی‌پسندم که شما مرا از آن مقام بالاتر قرار دهید^(۴). یک بار شخصی ایشان را خطاب کرد: یا خیر البریه؟ (ای بهترین مخلوقات) ایشان فرمودند: آن ابراهیم بود^(۵).

عبدالله بن شخیر، می‌گوید: با هیأتی از جانب بنی عامر به محضر آن حضرت آمدم و عرض کردیم: شما آقا و سید ما هستید. فرمودند: «آقا خدا است» سپس عرض کردیم: شما بهترین و برترین ما هستید. فرمودند: هنگامی که سخن می‌گویید مواظب

۱- شمائل ترمذی.

۲- مستدرک ۳ / ۴۸.

۳- ابوداود، کتاب الأئمة.

۴- مسند ابن حنبل ۳ / ۱۵۳.

۵- صحیح بخاری باب فضائل ابراهیم.

باشید که شیطان شما را اغواء نکند^(۱).

در مدینه منوره زنی بود که اختلال حواس داشت. روزی به محضر آن حضرت آمد و عرض کرد: محمد! با شما کار دارم. ایشان فرمودند: من حاضر هرکجا می‌خواهی بروم. او آن حضرت را به سر کوچه برد و همانجا نشست. آن حضرت نیز در کنارش نشست و به سخنانش گوش داد و به کار او رسیدگی کرد^(۲).

«مخرمه» یکی از اصحاب است. یک بار به فرزند خود «مسور» گفت: نزد آن حضرت ﷺ از جایی لباس‌هایی رسیده و ایشان دارند آن‌ها را تقسیم می‌کنند. بیا تا باهم برویم، وقتی به آنجا آمدند، دیدند که آن حضرت به خانه رفته است. مخرمه به فرزندش گفت: ایشان را صدا کن، وی اظهار داشت: من در مقامی نیستم که آن حضرت را صدا کنم. مخرمه گفت: پسر! محمد جبار و سرکش نیست. با تحریک مخرمه، مسور ایشان را صدا کرد. آن حضرت ﷺ فوراً بیرون آمدند و به آن‌ها قبایی از دیبا که حاشیه آن زربافت بود، عنایت کردند^(۳).

یک بار یکی از انصار از یک نفر یهودی شنید که می‌گفت: سوگند به آن ذاتی که موسی را بر تمام انسان‌ها فضیلت و برتری داده است. او تصور کرد که شاید هدف او تعریض و اهانت به آن حضرت است. به خشم آمد و یک سیلی محکم بر صورتش زد. یهودی نزد آن حضرت آمد و از انصاری شکایت کرد. آن حضرت او را احضار کرد و پس از تحقیق و بررسی واقعه، فرمود: مرا بر سایر پیامبران فضیلت ندهید^(۴).

دوران اصلی غرور و اظهار برتری آدمی زمانی است که او در اطراف خود حضور و تجمع هزاران انسان را احساس کند که هر یک از آنان با اشاره‌ی وی حاضر به جانبازی و فداکاری خواهند بود. مخصوصاً زمانی که او فاتحانه با سپاهی عظیم و فاتح وارد شهر می‌شود. ولی منظره‌ی کامل و عجیبی از تواضع و فروتنی رسول اکرم ﷺ در چنین مواقعی در معرض دید قرار می‌گیرد. هنگام فتح مکه، در حالی وارد شهر شدند که سر مبارک ایشان از تواضع و فروتنی رو به زیر بود، به قدری که متصل با کجاوه قرار

۱- ابوداود، کتاب الأدب.

۲- ایضاً.

۳- صحیح بخاری / ۸۷۱.

۴- صحیح بخاری، کتاب الأنبياء، ذکر موسی.

داشت^(۱) در غزوه خیبر وقتی وارد خیبر شدند، سوار بر الاغی بودند که لگام آن از لیف خرما بود^(۲) در حجة الوداع بر کجاوه‌ای که سوار بودند، ارزش و بهای چندانی نداشت.

منع از تعظیم و ستایش بیجا

در این باره توجه فوق العاده داشتند و حضرت عیسیٰ عليه السلام را به طور مثال ذکر می‌کردند و می‌فرمودند: در مدح و ستایش من افراط نکنید، همچنان که مسیحیان درباره ابن مریم افراط می‌کنند. من بنده خدا و فرستاده او هستم، قیس ابن سعد می‌گوید: یک بار من به «حیره» رفتم، در آنجا دیدم که مردم به دربار حاکم شهر می‌روند و در مقابل او سجده می‌کنند. جریان را برای آن حضرت بیان کردم و گفتم: شما شایسته این هستید که مورد سجده قرار گیرید، لذا اجازه دهید تا شما را سجده کنیم. آن حضرت فرمودند: هنگامی که بر قبر من گذر کنی مرا سجده می‌کنی؟ عرض کردم: خیر، فرمودند: پس در حالی که زنده هستم نیز نباید مورد سجده قرار گیرم^(۳).
وقتی ربیع، دختر معوذ بن عفراء ازدواج کرد، آن حضرت به خانه «معوذ» رفتند و بر فرشی که برای عروس گسترده شده بود، نشستند. دخترک‌های خانه و محله جمع شدند و با زدن طبل برای شهیدان بدر مرثیه‌خوانی کردند، در میان اشعار و سرودهایی که می‌سرودند این مصرع بود: «فینا نبي يعلم ما في غد» در میان ما پیامبری هست که کارهای فردا را می‌داند. ایشان فرمودند: این را ترک کنید و همان اشعار نخست را بخوانید^(۴).

روزی که ابراهیم فرزند آن حضرت عليه السلام وفات کرد، برحسب اتفاق خورشید گرفتگی روی داد، در اذهان مردم این تصور پیش آمد که مقام و منزلت یک پیامبر متقاضی این است که در این غم و اندوه، حداقل سیارات آسمانی نیز شریک می‌شوند و در آن‌ها تحولاتی روی خواهد داد. روی این اساس، مردم این رویداد را بر همین امر حمل کردند. برای یک فرد جاه‌طلب چنین فرصت‌هایی بسیار باارزش است و می‌تواند به نحو مطلوب از آن بهره‌برداری کند، ولی شأن و مقام نبوت بسیار والا و مقدس است.

۱- شرح شفا قاضی و ابن هشام، مستدرک حاکم ۴ / ۳۱۷.

۲- مشکوة: أخلاق النبی عليه السلام.

۳- صحیح بخاری ۱ / ۲۴ کتاب الأنبياء.

۴- صحیح مسلم باب ضرب الدف فی النکاح.

آن حضرت بلادرنگ، مردم را در مسجد گرد آوردند و خطبه‌ای ایراد کردند و فرمودند: ماه‌گرفتنی و خورشیدگرفتگی از نشانه‌های قدرت الهی است و بر اثر زندگی و مرگ هیچ‌کس در آن‌ها تغییراتی روی نمی‌دهد^(۱).

یک‌بار آن حضرت ﷺ مشغول وضو بودند. آب وضو که از دست‌های مبارک ایشان بر زمین می‌ریخت، یاران جان‌نثار ایشان به قصد تبرک با کف دست خود می‌گرفتند و بر بدن خود می‌مالیدند. آن حضرت پرسیدند: چرا این کار را می‌کنید؟ عرض کردند: برای محبت با الله و رسول او، فرمودند: اگر کسی می‌خواهد با الله و رسول او محبت داشته باشد، باید هنگامی که سخن می‌گوید، راست بگوید و چون امین قرار داده شود، امانت را به صاحب آن بسپارد و حقوق همسایه را به خوبی رعایت کند^(۲). شخصی به محضر آن حضرت حضور یافت و در اثنای گفتگو عرض کرد: هرچه خدا بخواهد و هرچه شما بخواهید، آن حضرت فرمودند: تو برای خدا شریک و هم‌تار قرار دادی، بگو: هرچه خدا بخواهد^(۳).

شرم و حیاء

در کتب صحاح مذکور است که آن حضرت ﷺ از دختران دوشیزه نیز بیشتر شرم و حیا داشتند و در تمام وجودشان شرم و حیا نمایان بود. هیچگاه با کسی برخورد بد نداشتند و کسی را هم بد نمی‌گفتند. وقتی به بازار می‌رفتند، با سکون و سکوت می‌رفتند. جز تبسم، خنده و قهقهه‌ای بر لب نمی‌آوردند. در مجلس اگر سخن ناگواری گفته می‌شد، برای رعایت حال گوینده با زبان چیزی نمی‌گفتند و اثر آن بر چهره مبارک ظاهر می‌شد و صحابه متنبه می‌شدند. در سرزمین عربستان مانند سایر ممالک، شرم و حیا بیسار اندک مورد لحاظ قرار می‌گرفت. غسل در ملاء عام به صورت برهنه یک امر عادی بود. مردم، خانه کعبه را نیز برهنه طواف می‌کردند. آن حضرت ﷺ طبعاً از این کارها تنفر داشتند. یک بار فرمودند: از رفتن به حمام‌های عمومی خودداری کنید. مردم عرض کردند: از غسل در حمام، بدن پاکیزه می‌شود و برای بعضی از بیماری‌ها نیز مفید است. ایشان فرمودند: پس در این صورت حجاب را رعایت کنید. در

۱- صحیح بخاری و مسلم باب صلوة الخسوف.

۲- مشکوة به نقل از شعب الإيمان بیهقی.

۳- ادب الفرد امام بخاری / ۱۵۷.

سرزمین عربستان حمام‌ها عمومی وجود نداشت، ولی شهرهای مرزی شام و عراق دارای حمام بودند روی این اساس، آن حضرت فرمودند: هنگامی که ممالک عجم را فتح می‌کنید در آنجا حمام‌های زیادی خواهید یافت و چنانچه بخواهید به آن‌ها بروید، حجاب را رعایت کنید. یک‌بار چند زن به خانه حضرت ام سلمه رضی الله عنها آمدند. وی محل سکونت آنان را جويا شد، آن‌ها گفتند: شهر «حمص» در سرزمین شام موطن ما است. ام سلمه گفت: شما همان زن‌هایی هستید که در حمام‌ها غسل می‌کنید؟ آنان گفتند: مگر رفتن به حمام کار بدی است؟ وی گفت: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمودند: هر زنی غیر از خانه خود در جایی دیگر لباس از تن بیرون آورد خداوند آبروی او را می‌برد^(۱).

در ابوداود، روایت است که پیامبر اکرم ﷺ از رفتن به حمام مطلقاً منع کرده بودند، بعداً به مردها با رعایت حجاب اجازه دادند، ولی برای زنان همان حکم ممنوعیت باقی ماند. در عربستان «بیت الخلاء» (توالت) مرسوم نبود^(۲) و مردم برای قضای حاجت به بیابان و فضای باز می‌رفتند، ولی حجاب را رعایت نمی‌کردند و در مقابل یکدیگر با وجود کشف عورت برای قضای حاجت می‌نشستند و با یکدیگر به گفتگو می‌پرداختند. آن حضرت ﷺ سخت از این امر منع کردند و فرمودند: خداوند از این کار ناخشنود می‌شود^(۳). عادت مبارک آن حضرت چنین بود که برای قضای حاجت به قدری دور می‌رفتند که از نظرها غایب می‌شدند، تا زمانی که در مکه مکرمه اقامت داشتند، به بیرون از محدوده حرم می‌رفتند که حداقل از مکه مکرمه سه مایل فاصله داشت^(۴).

انجام امور شخصی

گرچه تمام صحابه جزو خدمتکاران حضرت بودند، ولی آن حضرت دوست داشتند که خودشان کارهای شخصی خویش را انجام دهند. از عائشه، ابوسعید خدری و حضرت حسن رضی الله عنه روایت است: «کان یخدم نفسه» یعنی کارهای خود را خودشان انجام می‌دادند. شخصی از عائشه رضی الله عنها پرسید که آن حضرت ﷺ در خانه چه کارهایی انجام

۱- الترغیب والترهیب.

۲- صحیح بخاری، حدیث افک.

۳- ابوداود و ابن ماجه.

۴- شرح شفای قاضی عیاض ۱۱۶/۲.

می‌دادند؟ وی اظهار داشت: کارهای خانه را انجام می‌دادند. لباس‌ها را خودشان پینه می‌زدند، خانه را جارو می‌کردند، شیر می‌دوشیدند، از بازار خرید می‌کردند، اگر تسمه کفش کنده می‌شد آن را می‌بستند، دلو را می‌دوختند. شتر را با دست خود قید می‌کردند و آن را گاه و علف می‌دادند، با کمک غلام آرد خمیر می‌کردند^(۱). یک بار حضرت انس بن مالک به محضر ایشان مشرف شد. آن حضرت داشت بدن شتری را با روغن چرب می‌کرد. در روایتی دیگر مذکور است که شتران زکات را داغ طبی می‌کرد و در روایت سوم مذکور است که گوسفندان را داغ می‌کرد^(۲).

یک بار وارد مسجد النبوی شدند، دیدند که شخصی در آن آب بینی انداخته، سنگریزه‌هایی برداشته و با دست مبارک خود آن را خراشیدند و مردم را از تکرار این عمل منع کردند^(۳). در دوران خردسالی، خانه کعبه تعمیر می‌شد، ایشان سنگ حمل و در تعمیر آن همکاری می‌کردند^(۴). در بنای مسجد نبوی و مسجد قبا و در حفر خندق، ایشان هم مانند یک کارگر ساده کار می‌کردند. با دست مبارک سنگ حمل و خندق را حفر می‌کردند، چنانکه در جلد اول بیان گردید. در یکی از سفرها، اصحاب کرام گوسفندی ذبح کرده برای پختن آن، کارها را میان خود تقسیم کردند. آن حضرت فرمودند: آوردن هیزم بر عهده من است، اصحاب راضی به زحمت ایشان نشدند، ولی آن حضرت فرمودند: امتیاز و فرق بین خود و شما را نمی‌پسندم^(۵). در یکی دیگر از سفرها تسمه کفش ایشان کنده شد، یکی از صحابه عرض کرد: کفش را به من بدهید تا آن را درست کنم. آن حضرت فرمودند: این یک نوع خودپسندی است که من آن را دوست ندارم. خودم آن را درست می‌کنم^(۶). دو نفر دیگر از اصحاب روایت می‌کنند که یک بار به محضر آن حضرت مشرف شدیم، دیدیم که ایشان مشغول کار بنایی در خانه هستند. ما هم با ایشان همکاری کردیم. در پایان کار برای ما دعای خیر فرمودند^(۷).

۱- صحیح بخاری، کتاب الأدب و باب ما یكون الرجل في مهنة أهله.

۲- این هر سه روایت در صحیح مسلم مذکور است.

۳- سنن نسائی کتاب المسجد.

۴- صحیح بخاری باب الجاهلیة.

۵- زرقانی ج - ۴ ص ۳۰۴ بحواله سیرت محبوب طبری.

۶- زرقانی / ۴ به نقل از کتاب تمثال.

۷- مسند ابن حنبل ۳ / ۴۶۹.

انجام کارهای دیگران

یک بار خباب بن ارت رضی الله عنه را به غزوه‌ای فرستادند. در خانه خباب جز زنان، دیگر کسی نبود، آن‌ها هم دوشیدن شیر را بلد نبودند. به همین جهت آن حضرت هر روز به آنجا می‌رفت و برای آنان شیر می‌دوشید. هنگامی که از حبشه برای آن حضرت رضی الله عنه میهمان آمد، صحابه خواستند تا از آنان پذیرایی کنند، ولی آن حضرت اجازه ندادند و فرمودند: این‌ها دوستان مرا در حبشه اکرام و پذیرایی کردند، لذا من خودم این وظیفه را انجام می‌دهم. در سال نهم هجری، هیأتی از کفار «تقیف طایف» به محضر آن حضرت شرفیاب شد. آن‌ها کسانی بودند که در سفر به طایف، آن حضرت را مجروح کرده بودند. آن حضرت آنان را در مسجد اسکان دادند و شخصاً از آنان پذیرایی کردند. کنیزان مدینه به محضر ایشان می‌آمدند و عرض می‌کردند: ای رسول خدا! ما این کار و این مشکل را داریم. آن حضرت به کار آن‌ها رسیدگی می‌کردند. کنیز دیوانه‌ای در مدینه بود. یک روز نزد آن حضرت آمد و دست ایشان را گرفت. آن حضرت فرمودند: ای زن! در هر کوچه‌ای از مدینه کاری داشته باشی، من کار تو را انجام خواهم داد. چنانکه آن کنیز، ایشان را به یکی از کوچه‌های مدینه برد و ایشان به مشکلات آن زن رسیدگی می‌نمودند. عبدالله بن اوفی یکی از صحابه می‌گوید:

«وَلَا يَأْنِفُ أَنْ يَمْشِيَ مَعَ الْأَرْمَلَةِ، وَالْمَسْكِينِ فَيَقْضِيَ لَهُ الْحَاجَةَ». «با بیوه‌ها و مساکین

می‌رفتند و از انجام کارهای آنان عاری نداشتند».

یک بار برای نماز آماده شدند و ایستادند، در همین اثنا یک عرب بادیه‌نشین آمد و دامن آن حضرت را گرفت و عرض کرد: کاری از من ناتمام مانده است و شاید آن را فراموش کنم، لذا بیایید و آن را انجام دهید. چنانکه آن حضرت فوراً با او به بیرون مسجد رفت کارش را انجام داد آنگاه آمد نماز را ادا کرد^(۱).

عزم و استقلال

خداوند متعال در قرآن کریم با بیان ﴿أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ از پیامبران بزرگ مدح و ستایش کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چونکه آخرین پیامبران بودند، لذا خداوند متعال این وصف را به‌طور خاصی در جود ایشان قرار داده بود. از آغاز بعثت تا وفات آن حضرت،

۱- ابوداود کتاب الأدب، بخاری کتاب الصلوة.

تک تک کارنامه‌های اسلام، مظهر کاملی از عزم و استقلال ایشان هستند. در کفرستان عربستان، به تنهایی و بدون یار و یاور، صدای دعوت حق را سر می‌دهد. تمام عرب به مقابله با وی برخاسته، مانند کوهی در مقابل وی قرار می‌گیرد. لیکن بلاد رنگ با عزمی راسخ و وقار و متانت بی‌مانندی از جانب او مواجه گشته، عقب‌نشینی می‌کند و قدرت و نیروی مخالفان در مقابل استواری و پایداری ایشان، از هم پاشیده و متلاشی می‌شود.

بعد از عدم موفقیت ظاهری در طی سیزده سال، بازهم ذات گرامی ایشان با جبن و ناامیدی آشنا نمی‌شود و مانند کوهی مستقیم و پابرجا است. سرانجام، روزی فرا می‌رسد که آن انسان تنها و بی‌کس، از میان حدود یکصد هزار نفر اصحاب و جان‌نثار، به سوی آخرت رخت سفر بسته، دار فانی را وداع می‌گوید. یک روز پیش از هجرت، صحابه از اذیت و آزار مشرکان و کفار تنگ آمده به محضر آن حضرت حضور یافته عرض کردند: شما برای چه، برای ما دعا نمی‌کنید (تا از این حال و وضع نجات یابیم) چهره آن حضرت از خشم و ناراحتی سرخ شد و فرمودند: «کسانی پیش از شما در امت‌های پیشین بودند که آنان را با اژه از میان دو نیم کردند و بدن‌های‌شان با شانه‌های آهنین شانه زده می‌شد، به طوری که گوشت و پوست از یکدیگر جدا می‌شد، ولی با وجود این، حاضر نشدند دین و آیین خود را رها کنند. سوگند به خدا! دین اسلام به مرحله کمال خود خواهد رسید به طوری که یک سوار از «صنعاء» تا «حضر موت» چنان بی‌خطر سفر می‌کند که غیر از خدا از چیزی دیگر ترس و واهمه‌ای نخواهد داشت»^(۱).

هنگامی که سران قریش از توطئه‌های خود خسته شدند، دست به حيله‌ای دیگر زدند و ریاست حکومت عرب را همراه با خزانه آن به ایشان پیشنهاد کردند. بدیهی است که چنین مواقعی پای قهرمانان بزرگ هم خواهد لرزید، طمع و حب مال و جاه آنان را وادار به عقب‌نشینی خواهد کرد. لیکن آن حضرت ﷺ با نهایت بی‌نیازی و استغنا، این پیشنهاد آنان را رد کردند. سرانجام، زمانی که آخرین پشتیبان و حامی ایشان، ابوطالب خواست ترک رفاقت و حمایت کند، آن حضرت در مرحله خاصی از آزمایش و ابتلاء قرار گرفتند، ولی جوابی که در آن موقع به ابوطالب دادند، والاترین نمونه و الگوی استقامت و پایداری در این جهان به شمار می‌آید. ایشان فرمودند: عمو

جانم! اگر قریش، در دست راست من خورشید و در دست چپ من ماه را قرار دهند، بازهم من از اعلان و دعوت حق باز نخواهم آمد. (سیره ابن هشام)

در غزو بدر، هنگامی که سیصد نفر مسلمان بی‌سر و سامان در مقابل سپاه از سر تا پا مسلح قریش قرار گرفت و سپاه کفر با غرور و نخوتی که داشت به پیش می‌آمد، در آن لحظه حساس، مسلمانان از هرسو گرد آن حضرت ﷺ آمده و به آن کوه استوار پناه بردند و ایشان با متانت، وقار و عزم راسخ پابرجا بودند^(۱).

در غزوهٔ احد، آن حضرت با صحابه درباره رفتن به غزوه مشورت کردند، همگی پیشنهاد حمله دادند، ولی بعد از این که ایشان زره و لباس رزم پوشیده و آماده حرکت شدند، صحابه به توقف و عدم حمله رأی دادند، اما آن حضرت فرمودند: شایسته پیامبر نیست که لباس رزم بپوشد و آن را از تن بیرون آورد^(۲). در غزوه حنین، هنگامی که تیراندازان قبیله هوازان با تیراندازی خود به سوی مسلمانان یورش بردند، اکثر مسلمانان تاب مقاومت نیاوردند. لیکن پیامبر گرامی با نهایت اطمینان و آرامش با تعدادی از جان‌نثاران خود در میدان نبرد مقاومت کردند و به حملات کفار پاسخ می‌گفتند. در آن موقع این سرود بر زبان مبارک جاری بود:

«أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبٌ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ». «من پیامبر راستگو هستم، من فرزند عبدالمطلب هستم»^(۳).

در یکی از غزوه‌ها آن حضرت در زیر سایه درختی استراحت می‌کردند، در همین حال یکی از کفار آمد و در حالی که آن حضرت در خواب بودند، شمشیر از نیام کشید و اعلام کرد: محمد! حالا چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ آن حضرت فرمودند: الله! این پاسخ قاطع و کوبندهٔ آن حضرت چنان رعب و ترسی در قلب آن کافر به وجود آورد که فوراً لرزه بر اندامش افتاد، شمشیر را در نیام کرد و کنار آن حضرت نشست^(۴).

۱- مسند ابن حنبل.

۲- بخاری ۲/ ۱۰۹.

۳- صحیح بخاری / ذکر غزوه حنین.

۴- بخاری ۲/ ۵۹۳.

شجاعت

این صفت، اساس و بنیاد اخلاق بشری است. عزم، استقلال، حق‌گویی، راست‌گفتاری و راست‌کرداری، همه این‌ها از شجاعت سرچشمه می‌گیرند. آن حضرت ﷺ با یورش انواع مصائب مواجه بودند، در ده‌ها غزوه شرکت کردند ولی هیچگاه، پای‌مردی، ثبات و استقامت را از دست ندادند. در غزوه بدر، هنگامی که سپاه مسلح یک هزار نفری کفار در مقابل سیصد نفر مسلمان بی‌سر و سامان قرار گرفت و آن‌ها را مورد حمله قرار داد، مسلمانان معرکه را ترک کرده، به آن حضرت ﷺ پناه آوردند. حضرت علی ؓ که در چندین میدان نبرد، از خود شهامت و شجاعت فوق‌العاده‌ای نشان داده بود، می‌گوید: در غزوه بدر هنگامی که تاب مقاومت در مقابل حمله شدید کفار را نیاوردیم به آن حضرت ﷺ پناه آوردیم. آن حضرت از همه شجاع‌تر و با شهامت‌تر بودند، در روز بدر هیچ‌کس از ایشان به صف مشرکان نزدیک‌تر نبود^(۱). در غزوه حنین، هنگام حمله تیراندازان هوازن، جمع کثیری از مسلمانان تاب مقاومت نیاورده از میدان نبرد عقب‌نشینی کردند. ولی آن حضرت با چند نفر از جان‌نثاران خود، محکم و استوار در میدان ایستادگی کردند. در آن موقع چندین بار آن حضرت می‌خواستند با قاطر خود به پیش بروند، ولی یاران مانع می‌شدند. با وجود این که در مقابل دشمن فقط ایشان و چند نفر از یاران مقاومت کردند، ولی هرگز قصد ترک میدان و یا عقب‌نشینی را ننمودند. شخصی از حضرت براء ؓ که در آن غزوه شرکت داشت، پرسید: آیا در غزوه حنین شما هم فرار کردید! وی اظهار داشت: آری، ولی من گواهی می‌دهم که آن حضرت پابرجا بودند و در مقابل دشمن ایستادگی کردند. سوگند به خدا! هنگامی که جنگ شدت می‌گرفت، ما در کنار ایشان پناه می‌آوردیم و شجاع‌تر از ما کسی به شمار می‌رفت که همراه ایشان و در کنار ایشان می‌بود^(۲).

حضرت انس بن مالک می‌گوید: آن حضرت ﷺ از همه شجاع‌تر بود. یک بار در مدینه شایع شد که دشمن در حال ورود به مدینه است. مردم برای دفاع آماده شدند. ولی نخستین کسی که پیش‌تاز دفاع شد، خود ایشان بودند. منتظر زین گذاشتن بر اسب هم

۱- مسند احمد بن حنبل ۱ / ۱۴۶.

۲- صحیح مسلم / ذکر غزوه حنین.

نشدند، بدون زین بر آن سوار شدند و به جاهایی که احتمال حمله از آنجا وجود داشت، گشت زدند و برگشتند و به مردم تسلی دادند که هیچ خطری وجود ندارد^(۱).

پیامبر اکرم ﷺ احدی را با دست مبارک خود به قتل نرساندند، «ابی بن خلف» از دشمنان سرسخت ایشان بود. در غزوه بدر اسیر شده بود، ولی با دادن فدیة آزاد شد و چون عازم مکه گردید، اعلام داشت: اسبی دارم که هر روز به آن علوفه می‌دهم. بر آن سوار شده محمد را به قتل خواهم رساند. در غزوه اُحد در حالی که بر همان اسب سوار بود، صف‌ها را شکافت و به آن حضرت نزدیک شد. صحابه خواستند تا از نزدیک شدن وی مانع شوند، ولی آن حضرت فرمودند: بگذارید تا بیاید. آنگاه نیزه‌ای از یک مسلمان گرفت و به طرف او رفت و با آن بر گردنش زد. او فریادی برآورد و پا به فرار گذاشت و مردم به او گفتند: چرا این قدر مرعوب شدی و آه و ناله سر می‌دهی؟ وی گفت: آری درست است، ولی این زخم از دست محمد بر من وارد شده است^(۲).

صداقت

گفتار راست از صفات لازمی یک پیامبر است که هرگز از وی منفک و جدا نمی‌شود. براین اساس، در باب اخلاق ایشان نیازی به بیان تفصیلی جزئیات این امر نبو. ولی ما، در اینجا فقط شهادت و اعترافات را که از زبان مخالفان و دشمنان اظهار شده است، بیان می‌کنیم

هنگامی که آن حضرت ﷺ ادعای پیامبری و اعلام بعثت کردند، کسانی از کفار که ایشان می‌شناختند، ایشان را متهم به دروغ‌گویی نکردند، بلکه این تهمات را وارد کردند که ایشان حواس و یا عقل خود را از دست داده‌اند، یا این که طبع شعر و شاعری در او پیدا شده است. به همین جهت، مجنون، ساحر و شاعر می‌گفتند، ولی هرگز کاذب و دروغگو نگفتند. یک روز در مجلس سران بزرگ قریش، ذکر آن حضرت به میان آمد. نضر بن حارث که بیش از دیگران جهان دیده و با تجربه بود، اظهار داشت: ای قریش! مصیبت و بلایی که بر شما نازل شده تا به حال چاره و تدبیری برای آن نیندیشیده‌اید. محمد از کودکی تا دوران جوانی نزد شما بوده است و از میان شما،

۱- صحیح بخاری.

۲- شرح شفا قاضی عیاض ۲ / ۶۴ به نقل از بیهقی و مصنف عبدالرزاق.

بهترین، راستگوترین، و امین‌ترین بوده است. حالا که آثار سفیدی در موهایش نمایان شده، و ادعاهایی را مطرح کرده است، می‌گویید: ساحر است، کاهن است، شاعر است و مجنون است! به خدا سوگند! من به سخنان او گوش داده‌ام، او از تهمت‌ها مبرا است و مصیبت و بلایی هم برای شما نیاورده است^(۱). ابوجهل می‌گفت: محمد! من تو را دروغگو نمی‌گویم. البته آنچه می‌گویی، آن را صحیح نمی‌دانم. در همان موقع این آیه قرآن نازل شد^(۲):

﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾ [الأنعام: ۳۳].

«مانا ما می‌دانیم که گفته‌ها و تکذیب‌های کفار تو را اندوهگین می‌سازد، آنان در واقع تو را تکذیب نمی‌کنند و لیکن ستمکاران آیات الهی را انکار می‌کنند».

هنگامی که به آن حضرت ﷺ از جانب خداوند دستور داده شد که خاندان خود را به سوی اسلام دعوت دهند، ایشان بر بالای کوهی رفته، ندا سر دادند: ای جماعت قریش! با این ندا و فراخوان، همگی در آنجا گرد آمدند. آنگاه حضرت فرمودند: «اگر به شما بگویم که سپاه دشمن از پشت این کوه دارد می‌آید، باور و یقین می‌کنید؟ آنان همگی گفتند: آری! زیرا ما هیچگاه از تو دروغی شنیده‌ایم^(۳)».

قیصر روم از ابوسفیان پرسید: آن مردی که نزد شما آمده و ادعای پیغمبری دارد، پیش از این ادعا هیچگاه از وی دروغی شنیده‌اید؟ ابوسفیان گفت: خیر، قیصر در میان سخنرانی خود اعلام کرد: من از شما پرسیده بودم که هیچگاه از آن مرد دروغی شنیده‌اید و شما در پاسخ اظهار داشتید: خیر، یقین دارم که اگر او بر خداوند بهتان می‌زد، از بهتان‌زدن بر آدمیان خودداری نمی‌کرد^(۴).

۱- جامع ترمذی تفسیر سوره انعام.

۲- صحیح بخاری.

۳- صحیح بخاری تفسیر سوره تبت.

۴- صحیح بخاری باب بدء الوحی.

وفای به عهد

وفای به عهد از خصلت‌های خاص پیامبر خدا ﷺ بود، به طوری که دشمن نیز به آن اعتراف می‌کرد. چنانکه قیصر از ابوسفیان پرسید: آیا محمد هیچگاه عهدشکنی کرده است؟ وی به ناچار در پاسخ اظهار داشت^(۱): خیر. وحشی قاتل حضرت حمزه رضی الله عنه از ترس و وحشت از این شهر به آن شهر می‌رفت. اهل طایف هیأتی را برای اعزام به مدینه انتخاب کردند، در آن هیأت او نیز حضور داشت، ولی از این بیم داشت که مبادا به طور انتقام کشته شود. لکن یاران، او را تسلی خاطر دادند که نگران مباش. محمد سفیران را به قتل نمی‌رساند. چنانکه او با همین اعتماد به بارگاه آن حضرت رضی الله عنه مشرف شد و اسلام آورد^(۲).

صفوان بن امیه (پیش از اسلام) از سرسخت‌ترین دشمنان بود. هنگام فتح مکه فرار کرد و از طریق جده عازم یمن شد. عمیر بن وهب به محضر آن حضرت حضور یافت و حال صفوان را بیان کرد. آن حضرت رضی الله عنه عمامه مبارک خود را به وی داد و فرمود: به صفوان بگو که این نشان امان شما است. عمیر آن را نزد صفوان برد و گفت: نیازی به فرار شما نیست به تو امان داده شده است. آنگاه صفوان به محضر پیامبر اکرم رضی الله عنه حاضر شد و عرض کرد: آیا شما مرا امان داده‌اید؟ فرمودند: آری^(۳).

ابو رافع یکی از غلامان بود. زمانی که کافر بود، از جانب قریش به عنوان سفیر و نماینده به مدینه منوره آمد. به محض این که نظرش بر چهره مبارک و درخشان آن حضرت افتاد، بدون اختیار صداقت اسلام در قلبش جای گرفت و مشرف به اسلام گردید و عرض کرد: یا رسول الله! حالا من هرگز به نزد کافران باز نخواهم گشت. ایشان فرمودند: نه، من پیمان‌شکنی نمی‌کنم و نمی‌توانم نمایندگان و قاصدان را نزد خود نگهدارم. تو فعلاً برگرد و برو. چنانچه پس از رسیدن به آنجا این اثر و کیفیت در قلبت باقی بود، برگرد و بیا. چنانکه در آن موقع بازگشت و بعداً آمد و مسلمان شد^(۴).

۱- صحیح بخاری باب بدء الوحی.

۲- صحیح بخاری، غزوه احد.

۳- ابن هشام.

۴- ابوداود باب الوفاء بالعهد.

یکی از شرایط صلح حدیبیه این بود که اگر کسی از مکه به مدینه رفت و مسلمان شد، باید طبق درخواست اهل مکه به مکه بازگردانده شود. در همان لحظه که معاهده بین فریقین نوشته می‌شد، ابوحنبل در حالی که زنجیر به پا داشت از زندان مکه فرار کرد و از آن حضرت ﷺ درخواست کمک کرد. تمام مسلمانان با مشاهده آن منظره رقت‌بار، سخت متأثر شدند. لیکن رسول اکرم با کمال اطمینان خطاب به وی فرمودند: ای ابوحنبل! صبر کن. ما نمی‌توانیم پیمان‌شکنی کنیم. خداوند به زودی راه نجاتی برای شما فراهم خواهد کرد^(۱).

پیش از بعثت، «عبدالله بن ابی العماء» با آن حضرت معامله‌ای انجام داده به ایشان گفته بود: شما همینجا بنشینید من برمی‌گردم و با شما تسویه حساب می‌کنم. عبدالله رفت و برحسب اتفاق فراموش کرد که بازگردد. بعد از سه روز از آنجا گذر و دید که آن حضرت هنوز در همان جا نشسته است. وقتی آن حضرت او را دیدند فرمودند: من از سه روز قبل در انتظار شما اینجا نشسته‌ام^(۲).

در غزوه بدر، تعداد مسلمانان در مقابل کفار کمتر از یک سوم بود. در چنین مواقعی تقاضای طبیعی آن حضرت باید این می‌بود که هرچند تعداد افراد بیشتر باشد بهتر است. لکن ایشان در این وقت نیز سراپا وفا بود. «حذیفه بن یمان» و «ابوحسل» دو نفر از صحابه از مکه می‌آمدند، در میاه راه، کفار آنان را بازداشتند و گفتند: شما نزد محمد می‌روید. آنان گفتند: خیر، آخر آن‌ها با این شرط رها شدند که در جنگ با آن حضرت همراه نشوند. آن هردو نزد آن حضرت آمدند و واقعه را برای ایشان بیان کردند. ایشان فرمودند: شما هردو برگردید. ما در هر حال، به وعده خویش وفا می‌کنیم، ما را مدد و نصرت خدا کافی است^(۳).

زهد و قناعت

نویسندگان اروپایی بر این پندارند که رسول اکرم ﷺ در مکه به عنوان یک پیامبر انجام وظیفه می‌کردند، وقتی به مدینه رفتند، وضعیت یک پادشاه و فرمانروا را

۱- صحیح بخاری، کتاب الشروط.

۲- ابوداود کتاب الأدب.

۳- صحیح مسلم، باب الوفاء بالعهد.

برگزیدند، ولی در واقع، با وجودی که تمام سرزمین عربستان تحت سیطره و تسلط ایشان بود، در فقر و فاقه زندگی می‌کردند. در صحیح بخاری باب الجهاد مذکور است: هنگام وفات، زره ایشان نزد یک یهودی در مقابل سیصد صاع جو گرو بود. لباس‌هایی که هنگام وفات بر تن داشتند، چندین پیوند به آن‌ها زده شده بود. این حال و وضع دورانی است که تمام سرزمین عربستان از مرزهای «شام» تا «عدن» فتح شده بود و انواع زر و سیم به سوی مدینه مانند سیلابی سرازیر بود.

تردیدی در این نیست که یکی از وظایف مهم آن حضرت قلع و قمع رهبانیت و ریاضت‌کشی بود. آنچه که خداوند به خاطر آن، نصارا را نکوهش کرده بود. ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا﴾ روی این اساس، گاهی آن حضرت غذای خوب و لذیذ هم می‌خوردند. لباس خوب و گران‌بها هم می‌پوشیدند، لیکن در حقیقت ایشان از زرق و برق دنیا دوری می‌کردند و می‌فرمودند: فرزند آدم علاوه بر این سه چیز به چیز دیگری نباید دل بندد: خانه‌ای برای سکونت، لباسی برای پوشیدن عورت و نان خشکی برای سیرکردن شکم و آب^(۱).

حضرت عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «ولا يطوي ثوب» هیچگاه لباس اضافی برای ایشان پیچیده و گذاشته نشد. یعنی فقط یک دست لباس بر تن داشتند. اضافه نداشتند که پیچده و گذاشته شود. یک بار حضرت عبدالله دیوار خانه خود را تعمیر می‌کرد اتفاقاً آن حضرت از جایی رسیدند و پرسیدند: مشغول چه هستی؟ عبدالله عرض کرد: دارم دیوار را تعمیر می‌کنم. ایشان فرمودند: اینقدر فرصت و مهلت از کجا؟!^(۲)

اغلب اوقات در خانه تنگدستی وجود داشت و چیزی برای خوردن نبود و اهل خانه و ایشان گرسنه می‌خوابیدند.

«كان رسول الله ﷺ يبيت الليالي المتتابعة طويلاً هو وأهله لا يجدون عشاءً»^(۳). «یعنی آن حضرت ﷺ و اهل و عیال‌شان چند شب پیاپی را در تنگدستی و گرسنگی به سر می‌بردند، زیرا که غذایی برای خوردن نداشتند».

۱- جامع ترمذی أبواب الزهد.

۲- ابن ماجه كتاب اللباس.

۳- جامع ترمذی، ذکر معیشة النبی ﷺ.

گاهی تا دو ماه بیابی در خانه آتش روشن نمی‌شد. یک بار حضرت عایشه رضی الله عنها همین واقعه را بیان کرد، عروه فرزند زبیر رضی الله عنه پرسید: پس چگونه زندگی می‌کردید؟ وی گفت: با خرما و آب. البته گاهی همسایه‌ها مقداری شیر می‌فرستادند که می‌نوشیدیم^(۱).

آن حضرت رضی الله عنه در تمام عمر خویش نان لواش^۲ نخوردند^(۳). هیچگاه از نان آرد سفید بیخته شده (آردی که سبوس آن گرفته می‌شود) که آن را به عربی «حواری» و «نقی» می‌گویند، تناول نفرمودند. مردم از سهل بن سعد که راوی این واقعه است پرسیدند: مگر در زمان آن حضرت غربال نبود: وی گفت: خیر، آن‌ها پرسیدند: پس آردها با چه چیزی بیخته می‌شد. گفت: با دهان پُف کرده و نخاله را جدا می‌کردند و با آرد باقیمانده نان می‌پختند^(۴). حضرت عایشه رضی الله عنها می‌گوید: آن حضرت رضی الله عنه پس از هجرت به مدینه تا هنگام وفات هیچگاه دو وعده غذا در حد سیر نمی‌خوردند^(۵).

در بحث فدک، خیبر و غیره محدثین و سیره‌نگاران نوشته‌اند که از درآمد آن‌ها مخارج یک سال خود را برمی‌داشتند. این موضوع ظاهراً با روایات فوق متضاد به نظر می‌رسد، ولی در حقیقت هردو صحیح می‌باشند، بدون تردید، ایشان از درآمد آن‌ها به قدر نفقه خود برمی‌داشتند و باقیمانده را میان فقرا و نیازمندان تقسیم می‌کردند و آنچه را برای خود می‌گذاشتند، هنگام مراجعه فقیران به آن‌ها می‌دادند، در احادیث داستان‌های تحمل فقر و فاقه و تهیدستی ایشان به کثرت موجودند که ما چند روایت را در اینجا ذکر می‌کنیم.

یک بار شخصی به محضر ایشان حضور یافت و عرض کرد: سخت گرسنه‌ام آن حضرت کسی را به خانه یکی از ازواج مطهرات فرستادند و فرمودند: مقداری غذا بفرستید. از خانه جواب آمد جز آب دیگر چیزی در خانه نیست، آن حضرت به خانه یکی دیگر از ازواج فرستادند، از آنجا نیز همین جواب داده شد، خلاصه به خانه تمام

۱- صحیح بخاری کتاب الرقاق.

۲- لواش: نان تنک و نرم و نازک.

۳- ایضاً.

۴- شمایل ترمذی.

۵- شمایل ترمذی.

ازواج فرستادند و همه همین جواب را دادند که جز آب چیزی دیگر در خانه وجود ندارد^(۱).

حضرت انس می‌گوید: یک روز به محضر ایشان حاضر شدم دیدم که شکم مبارک را با پارچه‌ای بسته‌اند، علت آن را پرسیدم، یکی از حاضرین جلسه اظهار داشت بر اثر گرسنگی بسته‌اند^(۲).

حضرت ابوطلحه می‌گوید: یک روز پیامبر اکرم ﷺ را دیدم که در مسجد دراز کشیده‌اند و از شدت گرسنگی مکرر پهلو عوض می‌کنند^(۳). یک بار صحابه از فرط گرسنگی به محضر آن حضرت شکایت کرده شکم‌های خود را به آن حضرت نشان دادند که هر یک از آن‌ها سنگی بر شکم خود بسته بود. آن حضرت شکم مبارک خود را به آنان نشان دادند که به جای یک سنگ دوتا سنگ بسته بودند^(۴). اغلب اوقات بر اثر گرسنگی صدای ایشان گرفته و ضعیف می‌شد، به طوری که صحابه می‌دانستند علت آن گرسنگی است. یک بار ابوطلحه به خانه خود آمد و به همسرش گفت: آیا چیزی برای خوردن هست؟ همین حالا پیامبر اکرم ﷺ را دیدم که آواز مبارکشان تغییر پیدا کرده ضعیف شده بود^(۵).

یک بار هنگام ظهر بر اثر گرسنگی از خانه بیرون آمدند، در میان راه ابوبکر و عمر را دیدند که آنان نیز از شدت گرسنگی بی‌قرار و مضطرب هستند. آن حضرت آنان را با خود به خانه ابویوب انصاری بردند، ابویوب همیشه برای آن حضرت شیر نگه می‌داشت، در آن روز آن حضرت دیر به خانه ایشان رفتند و او شیرها را به بچه‌ها داده بود، آن حضرت به خانه‌اش رسیدند او قبلاً به باغش رفته بود. همسر ابویوب از خانه خارج شد و خوش آمد گفت. آن حضرت پرسیدند: ابویوب کجا است؟ باغ در کنار خانه قرار داشت. ابویوب صدای آن حضرت را شنید و با شتاب آمد و خوش آمد گفت و عرض کرد: در این وقت حضرت عالی تشریف نمی‌آوردید، آن حضرت علت را بیان کرد، او به باغ رفت و خوشه‌ای از خرما آورد و گفت: حالا من گوشت آماده می‌کنم، گوسفندی

۱- صحیح مسلم ۲ / ۱۹۸ و صحیح بخاری / ۵۳۵.

۲- صحیح مسلم / ۱۹۳.

۳- ایضا.

۴- صحیح مسلم / ۱۹۳.

۵- صحیح مسلم / ۱۹۱.

ذبح کرد و مقداری از گوشت‌ها را آبگوشت و مقداری دیگر را کباب درست کرد و سر سفره گذاشت. آن حضرت ﷺ مقداری گوشت در نانی قرار داد و فرمود: این‌ها را به فاطمه برسانید، زیرا چند روز است که او را غذایی میسر نشده است، سپس با صحابه غذا تناول کردند. هنگامی که غذاهای متنوع را سر سفره دیدند، چشمان مبارک اشک‌آلود شد و فرمودند: آنچه خداوند گفته است که روز قیامت از نعمت‌های من سؤال می‌شوید، همین چیزها هستند^(۱). بسا اوقات، هنگام صبح به خانه ازواج مطهرات آمده می‌پرسیدند: چیزی برای خوردن هست؟ آن‌ها می‌گفتند: خیر، آنگاه می‌فرمود: پس من امروز روزه خواهم داشت^(۲).

عفو و حلم

سیره‌نگاران بیان نموده‌اند که برحسب شهادت تمام وقایع، آن حضرت ﷺ هیچگاه از کسی برای خود انتقام نگرفتند. در صحیحین از حضرت عایشه روایت است که هیچگاه رسول اکرم ﷺ از کسی برای خود انتقام نگرفتند. جز در صورتی که احکام و قوانین الهی نقض می‌شد^(۳).

پیش از شکست جنگ احد، خاطرهٔ برخورد تحقیرآمیز سران طایف همواره در خاطر آن حضرت وجود داشت^(۴). با این وجود بعد از ده سال هنگامی که در غزوه طایف به وسیله منجنیق بر مسلمانان سنگ پرتاب می‌کردند، از جانب دیگر، پیامبر رحمت عالمیان ﷺ اینگونه دعا می‌کردند: «بار الهی! به آنان فهم صحیح عطا کن و آنان را تسلیم آستان اسلام کن». چنانکه این دعا مستجاب شد و در سال نهم هجری، وقتی هیأت نمایندگی طایف به مدینه آمد، آن حضرت در صحن مسجد نبوی آنان را جای داد و با اعزاز و اکرام فوق العاده از آنان پذیرایی کرد^(۵).

۱- ترغیب و ترهیب ۷۵۲.

۲- مسند احمد بن حنبل ۲ / ۴۹.

۳- صحیح بخاری ۴ / ۹۴ کتاب الأدب.

۴- صحیح بخاری باب بدء الخلق.

۵- ابوداود ذکر طایف و مسند ابن حنبل ۴ / ۲۱۸.

قریش ایشان را ناسزا گفتند، تهدید کردند بر سر راهشان خار افکندند، بر بدن مبارک نجاست انداختند، در گلوی مبارک ریسمان انداخته آن را می کشیدند، نسبت به ایشان اهانت کردند، (نعوذ بالله) گاهی جادوگر می گفتند، گاهی دیوانه و گاهی شاعر، ولی آن حضرت بر هیچ یک از این موارد، اظهار خشم و غیظ نکردند.

اگر نسبت به یک فرد غریب و بیچاره‌ای در جلسه‌ای اهانت می شد، سخت خشم می گرفتند. شخصی که آن حضرت ﷺ را در بازار ذی المجاز در حالی که به اسلام دعوت می دادند، مشاهده کرد، چنین می گوید: آن حضرت ﷺ می گفتند: بگوئید «لا إله إلا الله» نجات می یابید، پشت سر ایشان ابوجهل بود و او بر سر آن حضرت خاک می ریخت و می گفت: ای مردم! این شخص می خواهد شما را از آیین و مذهب شما برگرداند، و این که شما معبودان خود، لات و عزی را رها کنید. راوی می گوید: در آن حال، آن حضرت به سوی ابوجهل نگاهی هم نیفکندند^(۱).

داستان افک می توانست علتی برای خشم آن حضرت ﷺ باشد. زیرا منافقین به حضرت عایشه صدیقه (نعوذ بالله) تهمت زده بودند. عایشه از محبوب ترین همسران آن حضرت و دختر ابوبکر صدیق یار غار و افضل الصحابه بود. منافقان به شدت این تهمت را در سطح شهر مدینه شایع کردند. تمام مدینه از این شایعه تکان خورد. شماتت دشمنان، بدنام شدن ناموس، متهم قراردادن محبوب ترین همسر، اینها مسائلی بودند که کاسه صبر آدمی را لبریز می کردند. با وجود اینها، بنگریم که پیامبر اکرم ﷺ با این موارد چه برخوردی داشتند. بانی تهمت بیش از همه عبدالله بن ابی رئیس المنافقین بود و آن حضرت به خوبی این امر را می دانستند. ولی تنها عکس العمل آن حضرت این بود که در جمع صحابه بالای منبر رفته، فرمودند: ای مسلمانان! چه کسی مرا از شرّ آن که مرا درباره ناموسم اذیت و آزار می دهد راحت می کند. حضرت سعد ابن معاذ در حالی که از شدت خشم بی تاب بود بلند شد و اعلام داشت: من برای این کار حاضرم، شما او را معرفی کنید تا سرش را از تنش جدا کنم، سعد بن عباده که هم پیمان عبدالله بن ابی بود، اظهار مخالفت کرد و از دو طرف حمایتها اعلام شد و

نزدیک بود که شمشیرها از نیام بیرون کشیده شوند، ولی آن حضرت آنان را به آرامش دعوت کرد و آرام شدند.

خداوند متعال آن واقعه را تکذیب و رد کرد و تهمت‌زنندگان برحسب قوانین شریعت مجازات شدند، اما عبدالله بن ابی مجازات نشد، زیرا که جرمش نه با اقرار و نه با گواه ثابت گردید. یکی از تهمت‌زنندگان که مورد مجازات قرار گرفت، «مسطح بن اثاثه» بود، او تحت تکفل حضرت ابوبکر قرار داشت، حضرت ابوبکر نفقه‌اش را قطع کرد، آنگاه این آیه نازل شد:

﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النور: ۲۲].

«و سوگند یاد نکنند بزرگان و ثروتمندان شما بر این که به خویشاوندان، مساکین و هجرت‌کنندگان در راه الله چیزی ندهند باید عفو و گذشت داشته باشند آیا دوست ندارید که خداوند شما را مورد آمرزش قرار دهد و خداوند بخشاینده و مهربان است.»

پس از نزول این آیه، حضرت ابوبکر رضی الله عنه نفقه‌اش را کما فی السابق برقرار نمود. یکی دیگر از تهمت‌زنندگان (همچنانکه در صحیح ترمذی کتاب التفسیر سوره نور تصریح شده) حسان بن ثابت بود. حضرت عایشه بیش از حد از وی ناخشنود بود، ولی این نتیجه فیض صحبت رسول اکرم بود که وقتی عروه بن زبیر در نزد حضرت عایشه از او بدگویی کرد، حضرت عایشه او را منع کرد و گفت: این شخص (حسان) از جانب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به کفار جواب می‌داد. «لبید بن اعصم» از منافقین یهود مدینه آن حضرت را جادو کرد، ولی آن حضرت اقدامی نکردند، حضرت عایشه به آن حضرت پیشنهاد دادند تا تحقیق بیشتری در این باره به عمل آید ولی ایشان فرمودند: من نمی‌خواهم میان مردم هنگامه‌ای برپا کنم^(۱).

«زید بن سعنه» زمانی که یهودی بود پیشه تجارت داشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از وی قرض گرفت. از وعده پرداخت قرض چند روزی هنوز باقی بود، او به محضر آن حضرت آمد و ضمن درخواست وام خود، ردای مبارک ایشان را گرفت و کشید و کلمات رکیکی

بر زبان آورد و برخورد ناشایستی با ایشان انجام داد و خطاب به آن حضرت اظهار داشت: ای خاندان عبدالمطلب! شما همیشه اینگونه حيله‌بازی می‌کنید. حضرت عمر سخت بر وی خشمگین شد و خطاب به وی اظهار داشت: ای دشمن خدا! نسبت به ساحت مقدس پیامبر اکرم اسائهٔ ادب می‌کنی؟ آن حضرت تبسم نموده فرمودند: عمر! ما چیزی دیگر از شما انتظار داشتیم و آن این که این شخص را تفهیم کنی که وامش را به خوبی درخواست کند و مرا تفهیم کنی که وامش را ادا کنم، آنگاه به عمر دستور دادند، وامش را ادا کنید و بیست صاع خرما اضافه بر طلبکاری‌اش به وی بدهید^(۱).

یک بار آن حضرت فقط یک دست لباس داشتند، آن ضخیم و خشن بود و هنگام عرق اذیت می‌کرد. اتفاقاً در همان روزها یکی از یهود لباس‌هایی از شام آورد. حضرت عایشه رضی الله عنها به آن حضرت گفتند: یک دست لباس از وی قرض کنید. آن حضرت شخصی را نزد یهودی فرستاد، آن منحوس اظهار داشت: می‌دانستم که ایشان می‌خواهند مال مرا غارت کنند. وقتی آن حضرت این کلام بی‌ادبانه و ناگوار او را شنید، فقط این قدر اظهار داشت: او خوب می‌داند که من بیش از همه محتاط و امانتدار هستم^(۲). یک بار زنی را دیدند که در کنار قبری نشسته گریه می‌کند، آن حضرت توقف نموده به وی گفتند: صبر را پیشه کن. آن زن ایشان را نمی‌شناختند، با لحنی بی‌ادبانه گفت: برو، تو چه می‌دانی که بر من چه مصیبتی وارد شده؟ آن حضرت رفتند. مردم به آن زن گفتند: مگر تو ندانستی که این رسول الله بود. او دوید، به محضر آن حضرت آمد و معذرت خواست و گفت: من تو را نشناختم. آن حضرت فرمودند: «همان صبری معتبر و ارزش دارد که در عین وقت مصیبت اختیار شود»^(۳).

یک بار حضرت سعد بن عباده بیمار شد، پیامبر اکرم ﷺ بر مرکب سوار شد و برای عیادتش رفت. در میانه راه جمعی از مردم نشسته بودند. عبدالله بن ابی رئیس منافقین نیز در میان آنها بود، از مرکب آن حضرت گرد برخاست او خطاب به آن حضرت گفت: «گرد و خاک به پا نکن» سپس بر بینی‌اش پارچه‌ای قرار داد.

۱- بیهقی، ابن حبان، طبرانی و ابونعیم و سیوطی هم سند آن را صحیح گفته است.

۲- جامع ترمذی، کتاب البیوع.

۳- بخاری کتاب الجنائز.

وقتی آن حضرت نزدیک جلسه رسید، گفت: «محمد! استر خود را به گوشه‌ای ببر زیرا بوی بد استر تو مغزم را خراب کرد». آن حضرت سلام گفت و سپس از مرکب پایین آمده، آنان را به اسلام دعوت داد. عبدالله بن ابی گفت: «در خانه ما نیا و ما را اذیت نکن و مزاحم نباش، هرکس خودش نزد تو آمد او را تعلیم بده».

عبدالله بن رواحه که از شاعران معروف بود، گفت: حتماً تشریف بیاورید کشمکش بین آن دو شدید شد تا این که نزدیک بود شمشیرها از نیام بیرون کشیده شود. ولی آن حضرت ﷺ هردو فریق را تفهیم و دعوت به آرامش نمود. از آنجا به خانه سعد بن عباده رفت و به سعد گفت: آیا شما سخنان عبدالله بن ابی را شنیدید؟ سعد بن عباده اظهار داشت: شما نگران نباشید، این همان شخصی است که قبل از تشریف‌آوری شما به مدینه، مردم مدینه برای ریاست او تاجی آماده کرده بودند^(۱).

هنگامی که در غزوه حنین، مال غنیمت تقسیم می‌کردند، یکی از انصار چنین گفت: این تقسیم برحسب رضای خدا نیست. آن حضرت شنیدند و فرمودند: خداوند بر موسی رحم کند، مردم او را بیش از این آزار دادند^(۲). یک بار یکی از اعراب بادیه‌نشین به محضر ایشان آمد، ایشان در مسجد بودند، برای عرب بادیه‌نشین نیاز به ادرار پیش آمد او که از ادب مسجد آگاه نبود، همانجا ایستاد و شروع به ادرار کرد. مردم از هرسو هجوم آوردند تا او را تنبیه کنند، ولی آن حضرت فرمودند: رهایش کنید و یک دلو آب بیاورید و آنجا بریزید. خداوند شما را برای سختی نفرستاده است، بلکه برای آسانی فرستاده است^(۳). حضرت انس که از خدمتکاران خاص آن حضرت بود، می‌گوید: یک بار پیامبر اکرم ﷺ خواستند مرا برای کاری بفرستند. من گفتم: نمی‌روم، ایشان سکوت کردند و من از خانه بیرون شدم. ناگهان از پشت سرم آمده گردنم را گرفتند. وقتی به‌سوی ایشان نگاه کردم دیدم که دارند می‌خندند. آنگاه با محبت فرمودند: انس! حالا برای کاری که گفته بودم می‌روی؟ عرض کردم: آری، حالا می‌روم. انس ضمن بیان

۱- صحیح بخاری ۲/ ۸۴۶.

۲- صحیح بخاری غزوه حنین.

۳- ایضا.

این داستان اظهار داشت: هفت سال در خدمت ایشان بودم، هیچگاه به من نفرمودند. چرا این کار را انجام دادی و یا چرا آن را انجام ندادی^(۱).

حضرت ابوهریره رضی الله عنه می گوید: عادت مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این بود که با ما در مسجد می نشستند و گفتگو می کردند، وقتی از مسجد به خانه می رفتند، ما هم از مسجد بیرون می رفتیم. یک روز طبق معمول از مسجد بیرون شدند، یکی از بادیه نشین ها آمد و ردای مبارک را چنان کشید که گردن مبارک قرمز شد. آن حضرت رو به جانب وی کرده او را نگاه کردند. او گفت: شتران مرا از گندم بار کن. مالی که نزد تو هست مال تو و پدرت نیست. آن حضرت فرمودند: نخست دبه گردن ما را بده آنگاه به تو گندم خواهم داد. او کراراً می گفت: به خدا سوگند هرگز دبه نخواهم داد. آن حضرت شتران وی را از جو و خرما بار کرد و چیزی هم به او نگفت^(۲).

قریش آن حضرت را دشنام می دادند و ناسزا می گفتند و بر اثر عناد و کینه توزی، ایشان را به جای محمد (ستوده شده) با نام مُذَمَّم (نکوهش شده)، صدا می کردند. لکن آن حضرت خطاب به دوستان خود فقط این قدر می گفتند: تعجب نمی کنید که خداوند چگونه فحش های قریش را از من دفع می کند، آن ها مذمم را ناسزا می گویند و او را نفرین می کنند در حالی که من محمد هستم^(۳).

هنگامی که ایشان برای فتح مکه آمادگی می کردند، به این امر توجه خاص داشتند که قریش از تصمیم ایشان آگاه نشوند. «حاطب بن بلتعنه» یکی از صحابه بود او (بنابه دلایلی) خواست تا قریش را از این موضوع آگاه کند، چنانکه نامه ای نوشت و به طور محرمانه توسط یک زن به مکه فرستاد. آن حضرت از موضوع آگاه شدند. فوراً حضرت علی و حضرت زبیر رضی الله عنهما را به دنبال آن زن فرستادند. آن ها او را دستگیر و با نامه به محضر آن حضرت آوردند. آن حضرت حاطب را احضار کرد و از او توضیح خواست. او به خطایش اعتراف کرد و معذرت خواست. در چنین موقعی هر فرد سیاستمداری دستور به مجازات مجرم می دهد، لکن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را مورد عفو قرار دادند، زیرا که او از

۱- صحیح مسلم و ابوداود، کتاب الأدب.

۲- ابوداود، کتاب الأدب همین روایت در بخاری و مسلم نیز با اندک تغییری مذکور است.

۳- مشکوة باب اسماء النبی.

اصحاب بدر بود. برای زن نیز مجازاتی در نظر گرفته نشد^(۱). در حالی که اگر آن نامه به دشمنان می‌رسید، خطرات سختی از جانب آنان متوجه مسلمانان می‌شد.

«فرات بن حیان» از جانب ابوسفیان مأمور جاسوسی در میان مسلمانان بود و در نکوهش و هجو آن حضرت اشعار می‌سرود. یک بار دستگیر شد، پیامبر اکرم ﷺ فرمان قتل او را صادر کردند. هنگامی که به محله‌ای از انصار برده شد، اظهار داشت: من مسلمان هستم. یکی از انصار به محضر آن حضرت آمد و عرض کرد: فرات می‌گوید: مسلمان هستم. آن حضرت فرمودند: بعضی از شما هستند که حال ایمان آنان را به خودشان محول می‌کنیم و یکی از آن‌ها فرات بن حیان است^(۲). مورخان نوشته‌اند که او بعداً مسلمان واقعی شد و آن حضرت ﷺ او را زمینی در «یمامه» دادند که درآمد آن ۴۲۰۰ (درهم) بود^(۳).

رفتار نیکو با دشمنان و عفو آن‌ها

در مجموعه اخلاق آدمی نایب‌ترین و نادرترین چیز، رحم و گذشت بر دشمنان است. لکن در وجود مقدس پیامبر اکرم ﷺ این امر به طور کامل وجود داشت. انتقام‌گرفتن از دشمن، وظیفه قانونی و طبیعی آدمی است. لکن در دایره اخلاق شریعت، این فرض به کراهت تحریمی تبدیل می‌شود. تمام روایات بر این امر متفق‌اند که پیامبر اکرم ﷺ هرگز از کسی انتقام نگرفت. بهترین فرصت برای گرفتن انتقام از دشمنان، روز فتح مکه بود، زمانی که آن کینه‌توزان که تشنه خون آن حضرت بودند و از دست جفاگر آن‌ها انواع اذیت و آزار به ایشان رسیده بود، در اختیار و در دست آن حضرت قرار گرفتند. لکن با وجود آن همه جور و جفایی که بر ایشان روا داشته بودند، آن حضرت با اعلام این گفته، آنان را رها ساختند: «لا تثریب علیکم الیوم، اذهبوا فأنتم الطلقاء» (امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست و شما همگی آزاد هستید). وحشی که قاتل عزیزترین عموی آن حضرت و شکننده قوت بازوی اسلام بود، در مکه زندگی می‌کرد. هنگامی که مکه فتح گردید، او به طایف فرار کرد. طایف نیز سرانجام

۱- صحیح بخاری، فتح مکه.

۲- ابوداود کتاب الجهاد.

۳- اسابه ترجمه فرات.

تسلیم شد و برای وحشی جای امنی باقی نماند، ولی او شنیده بود که پیامبر اکرم ﷺ به سفیران و نمایندگان تعرض نمی‌کند، از این جهت همراه با (گروه سفیران) به دامن رحمت عالمیان پناه برد و مشرف به اسلام شد. آن حضرت ﷺ فقط این را به او گفتند که دوباره نزد من نیا، زیرا با دیدن تو به یاد عمومی می‌افتم^(۱).

«هند»، همسر ابوسفیان که شکم حضرت حمزه را پاره کرده و دل و جگرش را درآورده بود، در روز فتح مکه نقاب پوشیده و به محضر آن حضرت حاضر شد، تا شناسایی نشود و بر اسلام بیعت کند و بدین طریق در امان بماند. پیامبر اکرم ﷺ او را شناخت ولی چیزی به او نگفت. «هند» از آن برخورد عجیب و فوق العاده متأثر شد و اظهار داشت: یا رسول الله! تا به حال نزد من هیچ خیمه‌ای مبعوض‌تر از خیمه شما نبود، ولی حالا هیچ خیمه‌ای برایم محبوب‌تر از خیمه شما نیست^(۲). عکرمه، فرزند ابوجهل بزرگترین دشمن اسلام بود و تا قبل از مسلمان شدن، از دشمنان سرسخت آن حضرت بود. در فتح مکه به سوی یمن فرار کرد، همسرش که مسلمان شده بود، به یمن رفت و عکرمه را تسلی خاطر داد و او هم مسلمان شد و به محضر آن حضرت حضور یافت وقتی که آن حضرت او را مشاهده کرد از فرط مسرت و شادی از جایش بلند شد و با چنان شادابی به سویش رفت که بر بدن مبارک ردایی نبود^(۳) و با این جمله از او استقبال کرد: «مَرْحَبًا بِالرَّاكِبِ الْمُهَاجِرِ» (ای سوار مهاجر خوش آمدید).

«صفوان بن امیه» از سران قریش و از دشمنان سرسخت اسلام بود. او «عمیر بن وهب» را با وعده و نوید به کشتن آن حضرت ﷺ مأمور کرده بود. زمان فتح مکه از ترس، به جده فرار کرد و خواست تا از طریق دریا به یمن برود. عمیر بن وهب به محضر آن حضرت حضور یافت و عرض کرد: یا رسول الله! صفوان بن امیه رئیس قبیله خویش است و از ترس فرار کرده و قصد داشته خودش را به دریا افکند. آن حضرت او را امان دادند. عمیر عرض کرد: یا رسول الله! چیزی به عنوان نشانی امان بدهید تا بر گفته‌ام اعتماد کند. ایشان عمامه مبارک خویش را عنایت فرمودند. او نزد صفوان رفت

۱- صحیح بخاری قتل حمزه.

۲- صحیح بخاری ذکر هند.

۳- موطا امام مالک کتاب النکاح.

و جریان را به او گفت. صفوان اظهار داشت: من بر جان خود بیم دارم. عمیر در پاسخ گفت: صفوان! هنوز از حکم و عفو محمد اطلاعی نداری؟ آنگاه همراه با عمیر به بارگاه نبوت حاضر شد و اولین چیزی که اظهار داشت این بود: عمیر می‌گوید: شما به من امان داده‌ای. آن حضرت فرمودند: راست می‌گوید. صفوان گفت: پس به من دو ماه مهلت دهید. ایشان فرمودند: به جای دو ماه چهار ماه مهلت دارید. سپس وی با طیب خاطر مسلمان شد. این داستان به طور مفصل در ابن هشام مذکور است. «هبار بن الأسود» کسی بود که به زینب دختر آن حضرت علیها السلام خیلی اذیت و آزار رسانده بود. حضرت زینب حامله بود و از مکه به مدینه هجرت کرد. کفار برایش ایجاد مزاحمت کردند و «هبار» عمداً او را از بالای شتر پایین انداخت که بر اثر آن، سخت مجروح شد و سقط جنین نمود. علاوه بر این، جنایات دیگری هم مرتکب شده بود و برهمنین اساس، در روز فتح مکه جزو کسانی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ریختن خون‌شان را مباح کرده بودند، او قصد داشت که به ایران پناهنده شود، ولی حلم و عفو نبوی او را به بارگاه نبوت کشاند. به محضر آن حضرت حضور یافت و عرض کرد: یا رسول الله! قصد داشتم به ایران فرار کنم ولی احسان، حلم و عفو شما به یادم آمد. خبرهایی که از من به شما رسیده صحیح است و به جهالت و نادانی خود اعتراف می‌کنم و حالا آمده‌ام تا مشرف به اسلام شوم. ناگهان دروازه رحمت که برای دوست و دشمن یکسان بازمی‌شود، گشوده شد و او را در آغوش گرفت^(۱).

موقعیت ابوسفیان پیش از اسلام روشن است و غزوه‌های نبوی به خوبی روشنگر آن اند، از غزوه بدر تا فتح مکه، اکثر جنگ‌ها علیه اسلام، توسط وی فرماندهی می‌شد. لکن در فتح مکه هنگامی که دستگیر و به بارگاه نبوت آورده شد و حضرت عباس او را آورد، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله برخورد محبت‌آمیزی با وی نمودند. حضرت عمر خواست تا در مقابل جرایم گذشته او را به قتل برساند، ولی آن حضرت منع فرمودند و بر این هم بسنده نکردند، بلکه امتیازی بزرگتر به او بخشیدند و اعلام نمودند: «هرکس به خانه ابوسفیان پناه آورد، مورد عفو قرار می‌گیرد». و بدینگونه خانه او نیز مورد اکرام و اعزاز

۱- ابن اسحاق و اصابه ذکر هبار.

قرار گرفت^(۱). آیا هیچ‌یک از فاتحان جهان تا به حال چنین برخورد و حسن سلوکی با دشمنان خود داشته است؟

هرکدام از قبایل عرب با خواست و رضای خودشان وارد حلقهٔ اسلام می‌شدند، فقط قبیله «بنوحنیفه» تا آخر تمرد نمود. «مسيلمه کذاب» که ادعای نبوت کرده بود از همین قبیله بود «ثمامه بن آثال» از سران قبیله بود. اتفاقاً به دست مسلمانان اسیر شد. او را به مدینه آوردند. رسول اکرم ﷺ دستور دادند تا به ستونی از ستون‌های مسجد بسته شود، آنگاه آن حضرت به مسجد آمدند و از وی پرسیدند: چه می‌گویی. وی اظهار داشت: ای محمد! اگر مرا به قتل برسانی یک از دشمنانت را به قتل رسانده‌ای و اگر بر من احسان و منت کنی، ممنون و سپاسگذار تو خواهم بود و اگر فدیة بخواهی، فدیة به تو پرداخت خواهم کرد. آن حضرت سکوت کردند روز دوم نیز به مسجد آمدند و به همین صورت مذاکره شد. روز سوم نیز همین جواب را از وی شنیدند. آن حضرت دستور دادند تا او را باز و آزاد کنند، «ثمامه» از آن لطف و عنایت غیر منتظره، تحت تأثیر قرار گرفت و در کنار درختی رفت غسل کرد و دوباره به مسجد آمد و کلمه شهادتین را بر زبان آورد و مسلمان شد و عرض کرد: یا رسول الله! احدی در دنیا از شما نزد من مبعوض‌تر نبود و حالا هیچ‌کس از شما در دنیا برایم محبوب‌تر نیست. هیچ دین و مذهبی از دین و مذهب تو نزد من منفورتر نبود و حالا مذهب تو عزیزترین مذاهب برایم می‌باشد. هیچ شهری از شهر تو برایم منفورتر نبود و حالا محبوب‌ترین شهر نزد من، شهر تو هست.

نیازی به اعاده داستان ستمگری و جفاگری قریش نیست. قبلاً ذکر شد که در شعب ابی طالب در مدت سه سال، ظالمان مکه ایشان و خاندان ایشان را چگونه در محاصره اقتصادی قرار دادند، به طوری که یک دانه گندم به آنجا نمی‌رسید و اطفال و کودکان از گرسنگی فریاد می‌کشیدند و آن جفاییشگان با شنیدن صدای آن‌ها شادمان گشته و می‌خندیدند، ولی معلوم شد که رحمت عالمیان در مقابل آنان چه برخورد و رفتاری داشتند. گندم از سرزمین یمامه وارد مکه می‌شد. رئیس یمامه «ثمامه بن آثال» بود. هنگامی که مسلمان شد به مکه رفت، قریش به خاطر تغییر آیین و پذیرش اسلام او را مورد طعنه قرار دادند. او به خشم آمد و سوگند یاد کرد که دیگر جز به رسول اکرم ﷺ به کسی دیگر گندم ندهد، این مسئله قحطی شدیدی در مکه پدید

۱- صحیح بخاری و صحیح مسلم، باب فتح مکه.

آورد. سرانجام، قریش دست به دامان رحمت عالمیان ﷺ شدند. آن ذات مقدسی که هیچ سائلی از آستانه‌اش محروم نمی‌شد. آن حضرت برای «ثمامه» پیام فرستاد که محاصره اقتصادی مکه را نقض و با ارسال گندم موافقت کند. چنانکه او کما فی السابق ارسال گندم را آغاز کرد^(۱).

برخورد با کفار و مشرکان

حسن سلوک و رفتار ایشان با کفار، در بسیاری از وقایع مذکور است. مورخان اروپایی مدعی اند این موارد مربوط به زمانی است که اسلام ضعیف بود و چاره‌ای جز مدارا و ملامت نبود. به همین جهت در ذیل این موضوع فقط وقایعی را ذکر می‌کنیم. که متعلق به زمانی است که قدرت و شوکت دشمنان و مخالفان درهم شکسته و رسول گرامی ﷺ با اقتدار تمام بر اوضاع مسلط بود. ابوبصره غفاری می‌گوید: زمانی که کافر بودم به مدینه آمدم و میهمان آن حضرت شدم، شبانگاه شیر تمام گوسفندان را نوشیدم به طوری که اهل بیت، تمام شب را در گرسنگی سپری کردند، ولی آن حضرت چیزی نگفتند (و بر من خرده‌ای نگرفتند).

ابوهریره داستان دیگری از همین قبیل را نقل می‌کند که یکی از کفار شبی مهمان آن حضرت شد. آن حضرت شیر یک گوسفند را برایش آوردند و او نوشید. گوسفند دوم دوشیده و شیرش آورده شد آن را هم نوشید. گوسفند سوم و چهارم تا این که هفت گوسفند شیرشان دوشیده شد و او همه آن‌ها را نوشید. پیامبر اکرم ﷺ خم به ابرو نیاوردند و چیزی نگفتند و شاید همین رفتار و برخورد خوب باعث شد که صبح روز بعد مشرف به اسلام شد و آنگاه فقط بر شیر یک گوسفند اکتفا کرد^(۲). حضرت اسماء می‌گوید: در دوران صلح حدیبیه مادرم که تا آن موقع هنوز مسلمان نشده بود، به قصد دریافت کمک و اعانه‌ای به مدینه نزد من آمد، من برای تحقیق این امر که با او که مشرک است چگونه برخورد شود، نزد آن حضرت ﷺ آمدم و از ایشان جويا شدم، ایشان فرمودند: با وی به خوبی رفتار کن^(۳).

۱- صحیح بخاری / ۶۲۷ باب وفد بنی حنیفه. قسمت آخر در ابن هشام مذکور است.

۲- ترمذی باب المؤمن يأكل في معي واحدة.

۳- صحیح بخاری باب صلة الوالد المشرك.

مادر حضرت ابوهیره کافر بود و همراه با فرزندش در مدینه زندگی می‌کرد و بر اثر جهالت و نادانی به پیامبر اکرم ناسزا می‌گفت. ابوهیره این امر را برای آن حضرت بیان کرد، ایشان به جای این که ناراحت و خشمگین شوند، دست به دعای هدایت برداشتند^(۱). انجام تمام کارهای خانه آن حضرت بر عهده بلال بود، پول و وجه نقد هم در دست وی بود، در صورت نبودن نقدینگی به بازار می‌رفت و قرض می‌کرد و به محض این که وجهی میسر می‌شد، آن را پرداخت می‌کرد. یک بار به بازار رفت یکی از مشرکان او را دید و گفتک: اگر وام می‌خواهی از من بخواه وی پذیرفت. یک روز به قصد اذان بلند شد در همین حال آن مشرک طلبکار با چند نفر تاجر به آنجا آمد و به وی گفت: ای حبشی! او در جواب این کلام غیر مؤدبانه، لیبک گفت. مشرک گفت: فقط چهار روز از وعده پرداخت وام باقی است. در صورتی که رأس موعد وام پرداخت نشود تو را می‌برم و کار گوسفندچرانی از تو می‌گیرم، بلال نماز عشاء را خواند و به محضر آن حضرت ﷺ رفت و جریان را برایش تعریف کرد و گفت: فعلاً چیزی موجود نیست که وام آن مشرک را بپردازیم. فردا او می‌آید و آبروی مرا می‌برد، لذا اگر اجازه بفرمایید تا از شهر خارج شوم و هرگاه اسباب پرداخت وام فراهم شد، برگردم.

خلاصه، شب را سپری کرد و وسایل سفر از قبیل کیسه خواربار، کفش و غیره را بر بالین خود گذاشت. صبح از خواب بیدار شد و رخت سفر را بست. در همین حال شخصی با شتاب وارد شد و اظهار داشت: پیامبر اکرم ﷺ شما را احضار فرمودند. او به محضر آن حضرت رفت و دید که چهار بار شتر گندم وارد شده و شتران بر دروازه ایستاده‌اند. آن حضرت فرمودند: مبارک باد؟ این شتران را رئیس فدک فرستاده است. او آن‌ها را به بازار برد و همه را فروخت و وام آن مشرک را پرداخت کرد و به مسجد نبوی آمد و به آن حضرت ﷺ گزارش داد که تمام وام آن مشرک را ادا کرده است^(۲). این داستان متعلق به بعد از فتح فدک، سال هفتم هجری است.

حضرت بلال از مقربان بارگاه رسول اکرم ﷺ و منتظم امور خانه ایشان است. یک فرد مشرک برخورد اهانت‌آمیزی با وی می‌کند. بلال از این که در معرض اهانت بیشتر

۱- صحیح بخاری.

۲- ابوداود جلد ۲ / باب قبول هدایا المشرکین.

قرار نگیرد قصد فرار از شهر می‌کند، وقتی پیامبر اکرم ﷺ ماجرا را از زبان بلال می‌شنود، علیه آن فرد مشرک هیچ اقدامی نمی‌کند و در فکر حمایت از بلال هم برنمی‌آید. اتفاقاً از جایی مقداری گندم اهدایی میسر می‌شود و وام آن فرد مشرک ادا می‌گردد و نسبت به برخورد اهانت‌آمیز وی هیچ اقدامی به عمل نمی‌آید، بلکه مورد عفو قرار می‌گیرد. این حلم و این عفو فقط شایسته رحمت عالمیان است و وجود سایر سیاستمداران جهان از آن خالی به نظر می‌رسد.

مشکل‌ترین مسئله برای مسلمانان و پیامبر اکرم ﷺ مسئله منافقین بود. منافقین گروهی از کفار بودند که رئیس آنان عبدالله بن ابی بود. پیش از این که پیامبر اکرم ﷺ به مدینه بیایند، اهل مدینه تصمیم گرفته بودند تا عبدالله بن ابی را رهبر خود و فرمانروای مدینه تعیین کنند. بعد از جنگ بدر اظهار اسلام کرده بود، ولی در باطن کافر بود. پیروان او نیز چنین اسلامی را پذیرفته بودند (یعنی در ظاهر مسلمان و در باطن کافر) و جماعتی از منافقین را تشکیل داده بودند. آنان در خفا علیه اسلام انواع توطئه و دسیسه می‌کردند با قریش و دیگر مخالفین در این راستا هماهنگی داشتند و اسرار مسلمانان را در اختیار آنان قرار می‌دادند. ولی از سوی دیگر مراسم و احکام اسلام را به جا می‌آوردند. در نماز جمعه و جماعات و جنگ‌ها شرکت می‌کردند. پیامبر اکرم ﷺ از آنان و نشان و حالات تک تک آنان آگاه بودند، لکن چون احکام و قوانین شریعت بر اسرار دل‌ها و بر باطن اجرا نمی‌شود، بلکه با اعمال ظاهر وابسته هستند، لذا آن حضرت احکام کفر را بر آنان جاری نفرمودند. تا اینجا مسئله شریعت و قانون بود، ولی بر مبنای عفو و حلم و عنایات نبوی، ایشان همواره با آنان حسن سلوک و رفتار خوب داشتند. یک بار در غزوه‌ها یکی از مهاجران به یک نفر از انصار یک سیلی زد. انصاری گفت: یا للانصار! مهاجر نیز مهاجران را صدا زد. نزدیک بود که شمشیرها از نیام بیرون کشیده شوند. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: این سخنان جاهلیت هستند که بر زبان آوردید. هردو فریق آرام شدند. عبدالله بن ابی از جریان مطلع شد و اظهار داشت: وقتی به مدینه برسیم این مسلمانان پست و ذلیل را اخراج خواهیم کرد. دیگر رفقای وی گفتند: شما دست از حمایت و نصرت مهاجران بردارید، این‌ها خود به خود هلاک و نابود می‌شوند. چنانکه این امر در قرآن کریم مذکور است:

﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا... يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنَهَا الْأَذَلَّ﴾ [المنافقون: ۷-۸]. «آن‌ها کسانی هستند که می‌گویند: «بر آنان که نزد رسول الله هستند (چیزی) انفاق نکنید تا پراکنده شوند.... آن‌ها می‌گویند: «اگر به مدینه باز گردیم، یقیناً صاحبان عزت، ذلیلان را از آنجا بیرون می‌کنند».

پیامبر اکرم ﷺ به عبدالله بن ابی گفتند: آیا شما چنین گفته‌اید او منکر شد. حضرت عمر رضی الله عنه اظهار داشت: یا رسول الله! اجازه دهید تا گردن این منافق را بزنم. آن حضرت فرمودند: مردم می‌گویند محمد یاران و دوستان خود را به قتل می‌رساند^(۱). در جنگ احد، زمانی که قرار بود سپاه اسلام در مقابل سپاه کفر قرار گیرد، عبدالله بن ابی با سیصد نفر از یاران خود از سپاه اسلام جدا شد و به مدینه بازگشت. این امر ضربه‌ای سخت به مسلمانان وارد کرد. با وجود این، رسول اکرم ﷺ از این خیانت وی گذشت کردند و هنگامی که وفات کرد آن حضرت در عوض احسان وی که به حضرت عباس پیراهن خویش را داده بود، پیراهن مبارک خود را با وجود ناخشنودی مسلمانان به وی پوشانید و او را با همان پیراهن دفن کردند^(۲).

برخورد و رفتار با یهود و نصارا

در حیطه اخلاق گرامی آن حضرت، فرق و تفاوتی میان کافر و مسلمان، دوست و دشمن، خویش و بیگانه وجود نداشت و ابر رحمت بر دشت و چمن به‌طور یکنواخت می‌بارید. یهود بغض شدید با آن حضرت ﷺ داشتند و تک تک وقایع تا زمان وقوع غزوه خیبر شاهد بر این امر اند. ولی طرز عمل و برخورد آن حضرت ﷺ همواره مبتنی بر این بود، در اموری که درباره آن‌ها احکام مستقلی نازل نشده بود، از آنان تقلید می‌کردند^(۳). یک بار یکی از یهود در بازار اظهار داشت: سوگند به آن ذاتی که موسی را بر تمام پیامبران برتری داده است، یکی از صحابه آن را شنید نتوانست آن را تحمل کند از وی پرسید: آیا بر محمد ﷺ نیز؟ او گفت: آری! صحابی از شدت خشم یک سیلی

۱- صحیح بخاری تفسیر سوره منافقون.

۲- صحیح بخاری.

۳- صحیح بخاری.

به وی زد از آنجا که دشمنان نیز به عدل و اخلاق آن حضرت اعتماد داشتند، آن یهودی مستقیماً به محضر ایشان رفت و از آن صحابی شکایت کرد. آن حضرت بر صحابی خشم گرفت^(۱).

پسر یکی از یهود بیمار شد، پیامبر اکرم ﷺ به عیادت وی رفتند و او را به اسلام دعوت دادند، او به سوی پدرش نگاه کرد، گویا هدفش جلب نظر موافق پدر بود، پدرش گفت: آنچه ایشان به شما می‌گویند بپذیر، چنانکه او مشرف به اسلام شد^(۲). یک بار به پاس احترام جنازه یکی از یهودیان از جا بلند شدند^(۳). یک روز چند نفر از یهود به محضر آن حضرت آمده و از جایی که شرارت و خبث نفس داشتند، به جای «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ»، «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ» (مرگ بر تو) گفتند، حضرت عایشه رضی الله عنها خمشگین شد و به آنان پاسخ داد. آن حضرت او را منع کرده فرمودند: عایشه! خشونت نشان نده نرمی کن، زیرا خداوند نرمی در هر چیز را دوست دارد^(۴).

با یهود داد و ستد داشتند و خواسته‌های بیجا و درشت خویی آنان را تحمل می‌کردند و چنانچه بین یهود و مسلمانان در معاملات اختلافی روی می‌داد، بی‌جهت از مسلمانان جانبداری نمی‌کردند. نمونه‌های مختلفی از این موضوع تحت عناوین دیگر مذکور است. یک بار یکی از یهود به محضر ایشان آمد، شکایت کرد و گفت: محمد! یکی از مسلمانان به من سیلی زده است. آن حضرت آن مسلمان را احضار و تنبیه نمود. زمانی که هیأت نمایندگی مسیحیان نجران به مدینه آمد، آن حضرت از آنان پذیرایی کرد و اقامت‌شان را در مسجد نبوی قرار داد. حتی به آن‌ها اجازه داد تا در مسجد طبق عرف و رسم مذهبی خودشان نماز بخوانند، وقتی مسلمانان خواستند آنان را از این کار بازدارند، آن حضرت مسلمانان را منع فرمودند^(۵). مجالست با یهود و نصارا و معاشرت و ازدواج با آنان را روا می‌داشت و احکام ویژه‌ای برای آنان در شریعت اسلام وضع نمود.

۱- صحیح بخاری.

۲- صحیح بخاری کتاب الجنائز.

۳- صحیح بخاری.

۴- صحیح بخاری کتاب الأدب ۲ / ۲۳۹ مصر.

۵- زادالمعاد.

محبت و شفقت با غرباء

در میان مسلمانان اقشار مختلفی وجود داشت. امیر و مرفّه، غریب و مستمند، ولی رسول گرامی اسلام ﷺ با همه برخورد یکسانی داشتند. بلکه با مستمندان و طبقات پایین جامعه به طوری برخورد می کردند که فشار فقر و محرومیت بر دوش آنان سبک می نمود. یک بار بر حسب اقتضای طبع بشری برخوردی برخلاف معمول از ایشان سر زد که بلادرنگ از بارگاه خداوند متعال به ایشان تذکر داده شد. این واقعه در مکه روی داد. تعدادی از بزرگان قریش در محضر آن حضرت حضور داشتند و ایشان آنان را به اسلام دعوت می داد. اتفاقاً در همین حال عبدالله بن ام مکتوم که فردی نابینا و فقیر بود بر ایشان وارد شد و در جمع قریش نشست و شروع به گفتگو با آن حضرت نمود. از آن جایی که سران قریش افرادی مغرور و خودپسند بودند، وجود فردی مانند ابن ام مکتوم را در جمع خود گوارا ندانستند. آن حضرت ﷺ به منظور دلجویی آنان و به امید آن که شاید دعوت اسلام در دل های سخت و تیره آنها نفوذ کند، در آن لحظه به سوی ابن ام مکتوم توجهی ننمود و به سخنان خود با بزرگان قریش ادامه داد. لکن این امتیاز به بارگاه الهی مقبول نشد و این آیه نازل گردید^(۱):

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۱ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ۲ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي ۳ أَوْ يَذَّكُرُ ۴ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى ۵ أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى ۶ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ۷ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي ۸ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى ۹ وَهُوَ يَخْشَى ۱۰ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ۱۱ كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ۱۲ فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ ۱۳﴾ [عبس: ۱-۱۲].

«رو ترش کرد و چهره اش را برگرداند از این که نزد او نابینا آمد و تو چه می دانی شاید او پاکیزه بطن است و یا قصد شنیدن پندی داشت که او را سودمند افتد، ولی کسی که توانگر است تو به سوی او توجه می کنی و به تو ربطی ندارد که او پاکیزه باطن نشود ولی کسی که نزد تو شتابان می آید و از خدای خود می ترسد، پس تو از او غفلت می ورزید، هرآینه آیات قرآنی پند بزرگی است، پس هرکس می خواهد از آن پند پذیرد». همین فقیران و مفلسان، اولین جان نثاران اسلام بودند. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ همراه با آنان برای خواندن نماز به حرم می رفتند سران قریش با مشاهده وضع

نابسامان ظاهری‌شان آنان را با دیده تحقیر نگریسته و به طور تمسخر می‌گفتند: ﴿أَهْتُولَاءٍ مِّنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِّنْ بَيْنَاتٍ﴾ [الأنعام: ۵۳]. (آیا این‌ها را خداوند از میان ما مورد منت و احسان خویش قرار داده است)، ولی آن حضرت ﷺ این تمسخر و استهزاء آنان را به خوبی تحمل می‌کردند. حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه فردی بود که در طبیعتش قدری احساس برتری وجود داشت و خودش را از تهیدستان و فقرا برتر تصور می‌کرد، آن حضرت ﷺ خطاب به وی فرمود: آنچه که از رزق و نصرت نصیب شما می‌شود به برکت همین فقرا است ^(۱). و خطاب به اسامه بن زید فرمودند: بر دروازه بهشت توقف نمودم دیدم بیشتر کسانی که وارد بهشت می‌شوند، همین فقراء و مساکین‌اند ^(۲).

عبدالله بن عمرو بن عاص روایت می‌کند که یک بار در مسجد نبوی نشسته بودم، فقرای مهاجرین هم در گوشه‌ای از مسجد نشسته بودند و در همین اثنا پیامبر اکرم ﷺ وارد شدند و در جمع آنان نشستند. آنگاه من نیز به جمع آنان پیوستم. آن حضرت فرمودند: «بشارت و نوید باد بر فقرای مهاجرین که چهل سال جلوتر از ثروتمندان وارد بهشت می‌شوند». عبدالله بن عمر می‌گوید: دیدم که از این نوید آن حضرت، چهره آنان از شادی و مسرت درخشید و برایم آرزو شد که کاش من هم جزء آنان می‌بودم ^(۳).

یک بار ایشان در مجلسی نشسته بودند، در همین اثنا شخصی از آنجا گذر کرد، آن حضرت از شخصی که در کنارش نشسته بود پرسید: «نظر تو نسبت به این شخص چیست». وی اظهار داشت: این فردی ثروتمند و امیری است، سوگند به خدا او شایستگی این را دارد که چنانچه خواستگاری کند، مورد پذیرش واقع شود و چنانچه نزد کسی سفارش کند، سفارشش نیز پذیرفته شود، آن حضرت سکوت کردند. پس از لحظاتی شخصی دیگر از آنجا گذر کرد دوباره آن حضرت پرسیدند: «در باره این شخص نظرت چیست». او اظهار داشت: این از فقرای مهاجرین است و شایسته این است که چنانچه خواستگاری کند، مورد پذیرش قرار نگیرد و سفارش کند، سفارشش رد شود و اگر

۱- مشکوة باب فضل الفقراء به نقل از صحیح مسلم.

۲- ایضا به نقل از صحیحین.

۳- مشکوة به نقل از دارمی.

چیزی بگوید، کسی آن را نشنود. آن حضرت فرمودند: «اگر تمام انسان‌های روی زمین در سطح آن مرد ثروتمند قرار گیرند از تمام آن‌ها این فقیر و بیچاره بالاتر است»^(۱).

اغلب اوقات، آن حضرت ﷺ در دعا‌های‌شان این دعا را می‌خواندند: «بار اله! مرا مسکین زنده نگهدار و مسکین بمیران و در گروه مساکین حشر بفرما».

حضرت عایشه رضی الله عنها پرسید چرا یا رسول الله؟ ایشان فرمودند: برای این که این‌ها پیش از ثروتمندان به بهشت می‌روند. سپس فرمودند: ای عایشه! هیچ مسکینی را ناامید از دروازه‌ات مران. گرچه با دادن یک دانه خرما یا خشک هم باشد. ای عایشه! با مسکین و بیچارگان محبت داشته باش و با آنان نزدیکی کن تا خداوند تو را به خود نزدیک کند^(۲). یک بار چند نفر فقیر به محضر پیامبر حضور یافته و عرض کردند: یا رسول الله! ثروتمندان در مقام‌های آخرت نیز دارند از ما پیشی می‌گیرند و همچنانکه ما نماز و روزه به جا می‌آوریم آن‌ها نیز به جا می‌آورند، ولی اجر و ثوابی که بر اثر صدقات و انفاق به آن‌ها می‌رسد، ما از آن محروم هستیم. آن حضرت فرمودند: آیا شما را چیزی بگویم که بر اثر انجام آن با گذشتگان برابر باشید و از آیندگان پیشی گیرید. عرض کردند: آری، یا رسول الله! ایشان فرمودند: بعد از هر نماز، سی و سه بار سبحان الله، سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر بخوانید. بعد از چند روز دوباره همان گروه به محضر ایشان حضور یافته و اظهار داشتند: یا رسول الله! برادران ثروتمند ما نیز این را شنیده‌اند و می‌خوانند. آن حضرت فرمودند:

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» یعنی این عطای الهی است به هرکس که خواهد می‌دهد^(۳).

زکاتی که از مسلمانان وصول می‌شد، دستور العمل آن چنین بود که:

«تُؤْخَذُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ» یعنی از ثروتمندان هر شهر وصول شده، میان فقراء و مساکین آنجا تقسیم شود.

اصحاب کرام به شدت بر این دستور عمل می‌کردند و زکات یک منطقه و شهر را به جای دیگر نمی‌فرستادند^(۱). در بحث مساوات اسلامی، این واقعه به‌طور مفصل بیان

۱- مشکوة به نقل از صحیحین.

۲- مشکوة باب فضل الفقراء به نقل از بخاری و مسلم.

۳- صحیح بخاری و مسلم باب استحباب الذكر بعد الصلاة.

شده که یک بار حضرت ابوبکر رضی الله عنه در امری، حضرت سلمان و بلال را که از فقرای مهاجرین بودند، تهدید نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ابوبکر فرمودند: آیا آنان را مورد اذیت و رنجش خاطر قرار دادی. آنگاه حضرت ابوبکر رضی الله عنه نزد آنان رفت و عذرخواهی کرد. آن‌ها او را مورد عفو قرار دادند.

در «عوالی» مدینه، زنی سکونت داشت. او به شدت بیمار شد به طوری که امید از زندگی‌اش منقطع گردید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صحابه گفتند: هرگاه او بمیرد خودم بر وی نماز جنازه می‌خوانم، بعداً او را دفن کنید. اتفاقاً در پاسی از شب وفات کرد، جنازه‌اش را آماده کردند و نزد آن حضرت آوردند، دیدند که آن حضرت در حال استراحت هستند و مناسب ندانستند که ایشان را از خواب بیدار کنند و شب او را به خاک سپردند. صبح، آن حضرت حال وی را جویا شدند. آن‌ها جریان را گفتند. آن حضرت از جایش بلند شدند و همراه باصحابه بر سر قبر وی رفته نماز جنازه خواندند^(۲).

حضرت جریر رضی الله عنه روایت می‌کند که یک روز قبل از ظهر در محضر آن حضرت نشسته بودیم. در همین اثناء جمعی از افراد یک قبیله به حضور ایشان رسیدند. آنان به قدری بی‌سر و سامان بودند که لباسی بر تن نداشتند و پا برهنه بودند، فقط تکه‌ای از چرم بر تن بسته بودند و شمشیرهایشان بر گردن‌هایشان آویزان بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با مشاهده وضع و حال آن‌ها، فوق العاده متأثر شدند و رنگ چهره مبارک تغییر پیدا کرد و از فرط اضطراب به خانه می‌رفتند و بیرون می‌آمدند. آنگاه به بلال دستور دادند تا اذان گوید، بعد از ادای نماز خطبه‌ای ایراد فرمودند و مسلمانان را برای کمک و یاری‌رساندن به آنان تشویق کردند^(۳).

عفو و گذشت از دشمنان شخصی

عفو دشمنان شخصی و گذشت از حمله قاتلان، امری است که در صحیفه اخلاق پیامبران مشهود و نمایان است. شبی که هجرت کردند، برای کفار قریش مسلم بود که بامدادان سر محمد از تنش جدا خواهد شد و به همین منظور دسته‌ای از دشمنان،

۱- ابوداود کتاب الزکوة.

۲- صحیح بخاری سنن نسائی، کتاب الجنایة.

۳- صحیح مسلم، باب الصدقات.

تمام شب، خانه آن حضرت را در محاصره قرار دادند. گرچه در آن موقع نیرو و توان ظاهری برای گرفتن انتقام از دشمنان وجود نداشت. ولی زمانی فرا رسید که قدرت کافی برای این امر وجود داشت و آن حضرت می‌توانستند همه آنان را از دم تیغ بگذرانند. اما برای همگان معلوم است که آن حضرت احدی را در مقابل آن جرم و جنایات‌شان مجازات نکردند.

در روز هجرت، قریش یکصد شتر جایزه برای آوردن سر آن حضرت و یا دستگیری ایشان تعیین نموده اعلام کرده بودند: هرکس سر آن حضرت را بیاورد و یا زنده دستگیر کند، یکصد شتر به وی داده خواهد شد. «سراقه بن جعشم» اولین کسی بود که در حرص و آز قرار گرفت و سوار بر اسب تیزرفتار خود شد و آن حضرت را تعقیب کرد. وقتی به ایشان نزدیک شد، دو سه بار با خطر غیبی مواجه شد و سرانجام، از عزم و اراده خود بازآمد و از محضر آن حضرت درخواست امان کرد. آن حضرت امان‌نامه‌ای برایش نوشت و به او داد^(۱). هشت سال بعد هنگام فتح مکه مسلمان شد و هیچ سخنی از آن جنایت وی به میان نیامد^(۲).

عمیر بن وهب از دشمنان سرسخت آن حضرت بود و زمانی که تمام قریش برای گرفتن انتقام کشته‌شدگان بدر بی‌تاب بوده و لحظه‌شماری می‌کردند، صفوان بن امیه به وی نوید جایزه گرانبهایی داد تا به‌طور مخفیانه به مدینه برود و آن حضرت ﷺ را به قتل رساند، عمیر شمشیر خود را زهرآگین کرد و به مدینه رفت. وقتی مردم او را دیدند از وضع و حال او مشکوک شدند. حضرت عمر رضی الله عنه خواست تا با شدت با او برخورد کند، ولی آن حضرت ﷺ او را منع کردند و در کنار خود نشاندند و راز آمدنش به مدینه را به وی گفتند، او بهت زده شد، ولی آن حضرت هیچ تعرضی به وی نکردند، او تحت تأثیر قرار گرفت و مسلمان شد و به مکه رفت و اقدام به دعوت اسلام نمود. (این واقعه متعلق به سال سوم هجری است)^(۳).

یک بار از غزه‌ای برگشتند در میان راه بر اثر شدت گرما در جایی بار انداختند. مردم به زیر سایه‌های درختان رفتند تا استراحت کنند، آن حضرت ﷺ نیز در زیر سایه

۱- صحیح بخاری باب الهجرة.

۲- استیعاب و اصابه.

۳- تاریخ طبری.

درختی استراحت کرده شمشیر خود را به شاخه‌ای از درخت آویزان نمودند. یکی از عرب‌های بادیه‌نشین از جایی آمد و شمشیر آن‌حضرت را پایین آورد و از نیام بیرون کشید، آن‌حضرت ناگهان بیدار شدند و دیدند که شخصی بر بالین ایشان ایستاده و شمشیر به دست گرفته، وقتی دید که آن‌حضرت بیدار شدند، گفت: یا محمد! حالا بگو چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ آن‌حضرت فرمودند: الله، این جواب هیبتناک آن‌حضرت، لرزه بر اندام آن شخص انداخت و شمشیر را در نیام کرد. در همین اثناء صحابه آمدند و آن‌حضرت جریان را برای آنان بیان نمودند و هیچ تعرضی به آن شخص نکردند.^(۱)

شخص دیگری تصمیم گرفته بود تا آن‌حضرت را به قتل رساند. صحابه او را دستگیر نموده به محضر ایشان آوردند، وقتی آن‌حضرت را دید، ترسید. آن‌حضرت خطاب به وی فرمودند: نترس، اگر تو موفق می‌شدی نقشه‌ات را اجرا کنی بازهم نمی‌توانستی مرا به قتل برسانی.^(۲)

در دوران صلح حدیبیه یک دسته هشتاد نفری در تاریکی شب از «جبل تنعیم» مخفیانه وارد شدند و قصد داشتند، آن‌حضرت را به قتل رسانند، نهایتاً تمام آنان دستگیر شدند. لیکن رسول اکرم ﷺ هیچگونه تعرضی به آنان نکردند و آنان را رها نمودند. درباره همین واقعه، این آیه قرآن نازل گردید:

﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ﴾ [الفتح: ۲۴].

یکی از زنان یهود در خیبر به آن‌حضرت ﷺ در غذا زهر خوراند. هنگامی که ایشان غذا را تناول کردند، اثر زهر را احساس نمودند. یهودیان را احضار و جریان را بررسی نمودند. یهود اعتراف به توطئه کردند و آن‌حضرت به هیچ‌یک از آنان تعرضی نکردند. ولی بعداً بر اثر همان زهر، یکی از صحابه که از همان غذا خورده بود، وفات کرد و آن‌حضرت فقط همان زن را محکوم به قصاص نمود. (در حالی که خود پیامبر اکرم ﷺ تا حین وفات اثر آن زهر را در وجود مبارک خویش احساس می‌کردند)^(۳).

۱- صحیح بخاری کتاب الجهاد.

۲- مسند ابن حنبل ۳ / ۴۷۱.

۳- جامع ترمذی.

دعای خیر در حق دشمنان

دعا علیه دشمنان عادت فطری بشر است، ولی مقام پیامبران از سایرین به مراتب والاتر است و کسانی که آنان را ناسزا گویند، برای آنان دعای خیر می‌کنند و با دشمنان خود محبت می‌کنند. مظالم و مصائبی که قبل از هجرت از جانب کفار در مکه متوجه مسلمانان و شخص آن حضرت ﷺ می‌شد، بیان شدند و نیازی به ذکر و یادآوری دوباره نیست. در همان دوران، حضرت خباب بن ارت رضی الله عنه عرض کرد: یا رسول الله! در حق دشمنان دعای بد کنید. با شنیدن این جمله، چهره ایشان سرخ شد^(۱).

یک بار دیگر نیز چند نفر چنین مطالبی گفتند: آن حضرت فرمودند: «من برای جهانیان به عنوان رحمت فرستاده شده‌ام نه برای لعنت و نفرین»^(۲). قریش که سه سال آن حضرت را در محاصره قرار داده و مانع از رسیدن آذوقه و خوار و بار به ایشان شده بودند، در نتیجه شرارت‌های خود و بر اثر دعای آن حضرت، با قحط‌سالی شدیدی مواجه شدند، به طوری که استخوان و مردار می‌خوردند. ابوسفیان به محضر آن حضرت ﷺ آمد و عرض کرد: محمد! قوم تو دارد هلاک و نابود می‌شود، به بارگاه خدا دعا کن تا این مصیبت را دور کند، ایشان بلادرنگ دست به دعا برداشتند و خداوند آنان را از آن مصیبت نجات داد^(۳).

در جنگ احد دشمنان، آن حضرت را با سنگ زدند، به سوی ایشان تیراندازی کردند، علیه ایشان شمشیر کشیدند، دندان مبارک را شهید کردند و جبین‌شان را خون‌آلود نمودند با این همه، رحمت عالمیان جواب این حملات را با این سپر دادند: «اللَّهُمَّ اهد قومي فإنهم لا يعلمون» (بار الهی! قوم مرا هدایت کن زیرا آنان نادان هستند). طایف که دعوت اسلام را به تمسخر و استهزا پاسخ داده و از پناه‌دادن داعی اسلام ابا و ورزیده بود، طایفی که پاهای مبارک رحمت عالمیان را خون‌آلود کرده بود و نسبت به آن، فرشته غیب کسب اجازه می‌کند که اگر دستور دهید تا کوهی را بر آن‌ها وارونه کنم. در پاسخ این جمله را می‌شنود: «شاید از نسل آن‌ها خداپرستانی متولد شوند»^(۴).

۱- صحیح بخاری، بعثة النبی ﷺ.

۲- مشکوة المصابیح، أخلاق النبی ﷺ به نقل از صحیح مسلم.

۳- صحیح بخاری تفسیر سوره دخان.

۴- صحیح بخاری.

بعد از ده دوازده سال همین طایف، دعوت اسلام را با منجیق پاسخ می‌دهد و جمع زیادی از مسلمانان شهید می‌شوند، صحابه می‌گویند: یا رسول الله! در حق آنان دعای بد کنید. ایشان دست برای دعا بالا بردند، مردم فکر می‌کردند آن حضرت ﷺ علیه آنان دعا می‌کند، ولی از زبان مبارک این جملات خارج می‌شوند: «خداوندا! ثقیف (اهل طایف) را گرویده اسلام کن و آنان را دوستانه به مدینه بیاور». آن تیری که در میدان جنگ به هدف اصابت نمی‌کرد، در صحن مسجد در مدینه از زبان مبارک خارج شد و درست به هدف اصابت کرد و چند روز بعد آنان به مدینه آمده در صحن مسجد نبوی حضور یافته و مشرف به اسلام شدند^(۱).

قبیله دوس در یمن زندگی می‌کرد. طفیل بن عمرو دوسی رئیس آن قبیله و از مدت‌ها پیش مشرف به اسلام شده بود. تا مدتی در میان قبیله خود مشغول دعوت اسلام بود. ولی آنان بر کفر خود اصرار می‌ورزیدند. به ناچار به محضر آن حضرت حضور یافت و از قساوت قلبی قبیله خود شکایت کرد و اظهار داشت: در حق آنان دعای بد کنید. وقتی مردم آن را شنیدند، گفتند: حالا تردیدی در نابودی «دوس» نیست، لکن رحمت عالمیان با این الفاظ دعا کردند^(۲): «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَأُتِ بِهِمْ» (بار الها! دوس را هدایت کن و آنان را بیاور).

مادر ابوهریره مشرکه بود، هرچند او را تبلیغ و به اسلام دعوت می‌کرد، قبول نمی‌کرد. یک روز او را به اسلام دعوت داد و او شروع به ناسزاگویی به آن حضرت ﷺ کرد، ابوهریره ناراحت شد و شروع به گریه کرد و در همان حال به محضر آن حضرت رفت و جریان را بیان کرد. آن حضرت چنین دعا کرد: «بار الها! مادر ابوهریره را هدایت کن» ابوهریره خوشحال شد و به خانه بازگشت. وقتی به خانه آمد دید در بسته است و مادرش دارد غسل می‌کند. وقتی از غسل فارغ شد، در را باز کرد و کلمه شهادت را بر زبان آورد و مسلمان شد^(۳).

۱- ابن سعد غزوه طایف.

۲- صحیح مسلم مناقب دوس.

۳- صحیح مسلم فضائل ابوهریره.

عبدالله بن ابی بن سلول، کسی بود که در تمام عمر منافق بود و از هیچ توطئه و دسیسه‌ای علیه آن حضرت ﷺ و مسلمانان دریغ نورزید و آشکارا و پنهانی در پی تحقیر و اهانت آنان بود. با کفار قریش رابطه محرمانه داشت. در غزوه احد با سیصد نفر از یاران خود از سپاه اسلام جدا شد. در جریان «افک» بیشترین نقش را در تهمت زدن به اُم المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها داشت. با وجود این همه جرم و جنایات، همواره حلم و عفو آن حضرت شامل حالش بود و هنگامی که مُرد، آن حضرت بر وی نماز جنازه خواند، حضرت عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! شما بر این شخص نماز جنازه می‌خوانید، حال آن که مرتکب چنان جنایاتی شده است! آن حضرت تبسم نموده و فرمودند: عمر! کنار برو. هنگامی که حضرت عمر بیشتر اصرار کرد، فرمودند: اگر به من اختیار داده می‌شد که با هفتاد بار نماز خواندن بر وی، او مورد مغفرت قرار می‌گیرد، بیش از این بر وی نماز می‌خواندم^(۱).

شفقت و عطوفت بر کودکان

بر کودکان فوق العاده شفقت داشتند. هنگامی که از سفر برمی‌گشتند، هر کودکی را که در مسیر راه می‌دیدند او را جلو یا پشت سر خود سوار می‌کردند و بر کودکان سلام می‌کردند^(۲). یک روز خالد بن سعد به محضر آن حضرت ﷺ حضور یافت. دختر کوچک او با وی همراه بود و پیراهن سرخ‌رنگی بر تن داشت، آن حضرت فرمودند: «سنه، سنه» به زبان حبشی به «حسنه» (زیبایی) «سنه» می‌گویند، چون که در حبشه متولد شده بود، آن حضرت با همان زبان با وی سخن گفت. میان دو شانه آن حضرت ﷺ مهر نبوت به صورت یک برآمدگی وجود داشت. کودکان عادت دارند که هر چیزی که عجیب به نظرشان آید، با آن بازی می‌کنند. به همین جهت او شروع به بازی با مهر نبوت کرد. خالد او را منع کرد، ولی آن حضرت فرمودند: بگذار تا بازی کند^(۳). یک بار نزد آن حضرت از جایی مقداری لباس آوردند که در میان آن‌ها یک عدد چادر مشکی که دو طرف آن حاشیه داشت. آن حضرت خطاب به حاضران گفتند: این

۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز.

۲- ابوداود کتاب الأدب.

۳- صحیح بخاری ۲ / ۸۸۶.

چادر را به چه کسی بدهم. آن‌ها ساکت شدند، ایشان فرمودند: أم خالد را بیاورید او آمد و آن حضرت آن را به وی داد و دوبار فرمود: «بپوش تا کهنه شود» نقش بوتۀ گل‌هایی که در چادر بود او را نشان داد و فرمود: «أم خالد! ببین چه قدر زیبا است»^(۱)!

قبلاً ذکر شد که أم خالد در حبشه متولد شده بود و تا چندین ماه در آنجا بود و به همین جهت با زبان حبشی به وی گفت: این سن است. این سن است. یعنی زیبا است. یکی از صحابه می‌گوید: در دوران کودکی و خردسالی به نخلستان انصار می‌رفتم و با پرتاب سنگ به درختان خرما، خرما می‌افکندم. مردم مرا دستگیر کرده به محضر آن حضرت ﷺ بردند. ایشان فرمودند: چرا سنگ پرتاب می‌کنی. عرض کردم: برای این که خرما بخورم، ایشان فرمودند: آن خرماهایی که خودبخود بر زمین می‌افتند آن‌ها را بخور سنگ پرتاب نکن. آنگاه دست مبارک خود را به طور نوازش بر سرم کشیده و برایم دعای خیر کردند^(۲).

از وقایع محبت بین مادر و فرزند خیلی متأثر می‌شدند. یک بار یک زن مسکین نزد حضرت عایشه آمد و دو دختر خردسالی با وی همراه بود. در آن موقع نزد عایشه چیزی نبود. فقط یک دانه خرما بود که به وی داد. او آن را دونیم نمود و میان هردو تقسیم کرد. وقتی آن حضرت ﷺ وارد خانه شدند، حضرت عایشه جریان را برایش گفت. ایشان فرمودند: به هرکس خداوند فرزند بدهد و او حق آن‌ها را ادا کند از دوزخ محفوظ می‌ماند^(۳).

حضرت انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول اکرم ﷺ می‌فرمودند: وقتی نماز را شروع می‌کنم دلم می‌خواهد آن را طولانی بخوانم که ناگهان صدای طفلی از کنار صف‌ها به گوشم می‌رسد و من آن را مختصر می‌خوانم تا مادرش (بر اثر شنیدن گریه طفل خود) ناراحت نشود^(۴).

این شفقت و عطوفت منحصر به اطفال مسلمانان نبود، بلکه بر اطفال مشرکان و کفار نیز عطوفت داشتند. یک بار در یکی از غزوات به طور اشتباهی چند کودک کشته شدند. وقتی آن حضرت مطلع شدند، خیلی ناراحت شدند، شخصی اظهار داشت: یا

۱- صحیح بخاری کتاب اللباس.

۲- ابوداود کتاب الجهاد.

۳- صحیح بخاری / ۸۷.

۴- بخاری کتاب الصلوة.

رسول الله! آن‌ها اطفال مشرکان بودند. ایشان فرمودند: اطفال مشرکان از شما بهترند، آگاه باشید! کودکان را به قتل نرسانید. هر نفسی بر فطرت الهی است^(۱).

عادت داشتند که هرگاه میوه تازه‌ای در فصل میوه به ایشان اهدا می‌شد، هریک از حاضرین که خردسال‌تر بود آن را به او می‌داد^(۲). کودکان را می‌بوسید و آنان را نوازش می‌کرد. یک بار شخصی بادیه‌نشین به محضر ایشان آمد و دید ایشان فوق العاده با کودکان محبت دارند و آنان را نوازش می‌کنند. وی گفت: شما کودکان را هم دوست دارید و آن‌ها را می‌نوازید! من ده تا بچه دارم ولی تا به حال هیچکدام از آن‌ها را نبوسیده‌ام! ایشان فرمودند: وقتی خداوند متعال محبت را از قلب تو ربوده است من چه کار کنم^(۳).

جابر بن سمره، یکی از اصحاب داستان خردسالی خود را بیان می‌کند که یک بار پشت سر آن حضرت ﷺ نماز می‌خواند، چون نماز تمام شد، ایشان به سوی خانه خود رفتند من هم پشت سر ایشان راه افتادم جلوتر چند کودک دیگر آمدند. آن حضرت آن‌ها را مورد نوازش قرار داد و مراهم نوازش نمود^(۴). در زمان هجرت وقتی وارد مدینه شدند، دختران خردسال انصار از شادی بر در خانه‌های خود سرود می‌خواندند، هنگامی که آن حضرت از آنجاها گذر می‌کردند می‌فرمودند: ای دخترکان! آیا شما مرا دوست دارید؟ آنان گفتند: آری، ایشان فرمودند: من نیز شما را دوست دارم^(۵). حضرت عایشه در خردسالی ازدواج کرده بود. او همیشه با دختران خردسال محله بازی می‌کرد وقتی به خانه آن حضرت آمد: دختران خردسال محل آنجا می‌آمدند و با وی بازی می‌کردند. وقتی آن حضرت به خانه وارد می‌شدند، آن‌ها به پاس احترام آن حضرت در گوشه خانه خاموش می‌نشستند. آن حضرت آنان را تسکین خاطر داده و وادار به بازی با عایشه می‌کردند^(۶).

۱- مسند ابن حنبل ۳ / ۴۳۵.

۲- معجم صغیر طبرانی.

۳- صحیح بخاری و مسلم کتاب الأدب.

۴- صحیح مسلم باب طیب رائحة النبی ﷺ.

۵- سیرة النبی ﷺ ۱ / بحث هجرت.

۶- ابوداود کتاب الأدب.

شفقت و کرم بر غلامان

پیامبر اکرم ﷺ بر غلامان شفقت خاصی داشتند و می‌فرمودند: این‌ها برادران شما هستند، آنچه را خود می‌خورید به آنان بدهید و آنچه را خود می‌پوشید به آنان بپوشانید. غلام‌هایی که به آن حضرت ﷺ تعلق می‌گرفتند، آنان را آزاد می‌کردند، لکن آنان نمی‌خواستند از زنجیر احسان و کرم ایشان رها شوند و پدر، مادر و قبیله و تمام وابستگان خود را رها نموده در تمام عمر در خدمت آن حضرت ﷺ می‌ماندند. زید بن حارثه غلام بود آن حضرت ﷺ او را آزاد کردند. پدرش آمد تا او را با خود ببرد ولی او همانجا ماند و دروازه آستانه رحمت عالمیان را بر بودن در سایه عطف و پدر، ترجیح داد و از رفتن با پدر امتناع ورزید. با اسامه فرزند زید به قدری محبت داشتند که می‌فرمودند: اگر اسامه دختر بود او را از زیور آلات می‌پوشاندم. با دست مبارک خویش بینی‌اش را تمیز می‌کردند. غلامان از شنیدن لفظ غلام نسبت به خود احساس کهنتری می‌کردند. پیامبر اکرم ﷺ این را هم گوارا ننمودند و فرمودند: هیچ‌یک از شما نسبت به غلام و کنیز خود نگوید: «غلام من، کنیز من» بلکه بگوید: «پسر من، یا دختر من» غلام نیز به آقای خود خداوند نگوید. خداوند الله است. بلکه آقا گوید. ایشان به قدری به شفقت و عطف بر غلامان اهمیت می‌دادند که در بیماری وفات، آخرین وصیت ایشان این بود که درباره غلامان از خدا بترسید.

حضرت ابوذر از بزرگان صحابه و در اوایل اسلام، مسلمان شده بود، پیامبر اکرم ﷺ از صداقت و راستگویی وی ستایش و تمجید می‌کرد. یک بار او به یک غلام عجمی ناسزا گفت. آن غلام به محضر رسول اکرم ﷺ رفت و از وی شکایت کرد. آن حضرت ابوذر را تذکر دادند و فرمودند: «هنوز جاهلیت در تو باقی است. این‌ها برادران شما هستند. خداوند شما را بر آنان برتری داده است. اگر حسب میل شما نباشند آنان را بفروشید و مخلوق خدا را اذیت نکنید، از آنچه می‌خورید به آنان بخورانید و آنچه می‌پوشید به آنان بپوشانید. کاری به آنان محول نکنید که توان انجام آن را نداشته باشند و در کارها با آن‌ها همکاری کنید»^(۱).

۱- بخاری باب المعاصی من أمر الجاهلیة و ابوداود کتاب الأدب.

یک بار ابومسعود انصاری، غلام خود را کتک می‌زد، از پشت سر خود صدایی شنید، ابومسعود! آنقدر که تو بر این غلام اختیار داری خداوند بیش از آن بر تو اختیار و تسلط دارد. ابومسعود به عقب نگاه کرد، دید که آن حضرت ﷺ هستند. عرض کرد: یا رسول الله! من او را برای رضای خدا آزاد کردم. فرمودند: اگر چنین نمی‌کردی آتش دوزخ به تو می‌رسید. شخصی به محضر آن حضرت حاضر شد و اظهار داشت: یا رسول الله! چند بار تقصیرات غلام خود را عفو کنم. آن حضرت ساکت شدند، دوباره آن را تکرار کرد. باز ساکت شدند بار سوم تکرار کرد. آن حضرت فرمودند: هر روز هفتاد بار عفو کن.

در زمان رسول اکرم ﷺ کنیزی میان هفت نفر مشترک بود، یکی از آنان با سنگی به او زد آن حضرت مطلع شد و فرمود: آن را آزاد کنید. آن‌ها گفتند: یا رسول الله! ما هفت نفر هستیم و فقط همین یک نوکر و کنیز را داریم. فرمودند: «پس تا زمانی که نیاز به کار و خدمت او دارید نزد شما باشد و هرگاه از او بی‌نیاز شدید آزادش کنید»^(۱). شخصی دیگری دو غلام داشت و از آنان خیلی شکایت داشت. آنان را می‌زد و به آنان ناسزا می‌گفت ولی آن‌ها از خلاف‌های خود باز نمی‌آمدند. به محضر آن حضرت ﷺ آمد و به ایشان شکایت کرد و راه حل آن را جویا شد. آن حضرت فرمودند: اگر مجازات تو به اندازه خلاف‌های آنان باشد فبها و اگر بیش از حد تخلفات باشد، خداوند به اندازه آن تو را مجازات خواهد کرد. وقتی این را شنید مضطرب و بی‌قرار شد و شروع به گریه و زاری نمود. آن حضرت فرمودند: مگر این شخص قرآن نمی‌خواند: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ﴾. آنگاه وی گفت: یا رسول الله! بهتر است که من این‌ها را از خود جدا کنم. شما گواه باشید که من آنان را آزاد کردم^(۲).

مردم به غلامان زن می‌دادند و هرگاه می‌خواستند میان آن‌ها تفریق و جدایی می‌کردند. چنانکه شخصی کنیز خود را به عقد غلام خود درآورد و بعداً خواست میان آن دو جدایی کند. غلام به محضر آن حضرت آمد و شکایت کرد: آن حضرت بر منبر رفت و خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: چرا به غلامان زن می‌دهید و بعداً میان آن‌ها

۱- ابوداود کتاب الأدب.

۲- مسند ابن حنبل ۶ / ۲۸۰.

تفریق می‌کنید. ازدواج و طلاق فقط حق شوهر است^(۱).
 بر اثر همین عطوفت و شفقت، اغلب، غلامان کفار فرار کرده به محضر آن حضرت
 می‌آمدند و آن حضرت آن‌ها را آزاد می‌کرد^(۲).
 هنگامی که مال غنیمت تقسیم می‌شد، به غلامان نیز مقداری از آن می‌دادند^(۳).
 غلامانی که آزاد می‌شدند چون نزد آنان مال و ثروتی وجود نداشت، لذا از اولین درآمد
 بیت المال به آن‌ها داده می‌شد^(۴).

برخورد با زنان

این صنف لطیف همواره در جهان در حقارت و احساس کمتری قرار داشته و بر
 همین اساس، در حالات و روش زندگی هیچ شخصیت جهانی این امر مورد توجه و
 لحاظ قرار نگرفته که روش معاشرت وی با این قشر مظلوم بوده است. اسلام تنها
 مذهبی در جهان است که از حقوق زنان دفاع نموده و به لحاظ عزت و ارجمندی آنان
 را همسان با مردان قرار داده است. لذا در وقایع و حالات زندگی شارع اسلام این را هم
 باید مد نظر قرار دهیم که طرز برخورد و معاشرت ایشان با زنان چگونه بوده است. در
 صحیح بخاری در داستان ایلاء آن حضرت ﷺ (جداشدن چند روز از ازواج مطهرات) این
 مقوله حضرت عمر رضی الله عنه مذکور است که ما در مکه به زنان هیچ توجهی نداشتیم و در مدینه
 نسبتاً زنان موقعیت بهتری داشتند، ولی نه در آن حدی که استحقاق آن را داشتند. پیامبر
 اکرم ﷺ ضمن این که با فرمایشات و احکام خود، حقوق آنان را اثبات نمودند، با برخورد و
 رفتار خویش این امر را بیشتر تثبیت و آشکار کردند. داستان‌های ازواج مطهرات جداگانه
 بیان شده‌اند. در اینجا ما به ذکر چند داستان عمومی بسنده می‌کنیم.

در محضر رسول اکرم ﷺ همیشه مردان حضور داشتند و زنان را فرصتی برای
 شنیدن وعظ و اندرزهای آن حضرت و دریافت مسائل حاصل نمی‌شد، آنان نزد

۱- سنن ابن ماجه كتاب الطلاق.

۲- ابوداود كتاب الجهاد و مسند ابن حنبل ۱ / ۲۴۳.

۳- ابوداود باب قسمة الفیء.

۴- در تاریخ ۱۹ / ۵ / ۷۶ روز یکشنبه ساعت ده سی و پنج دقیقه این دفتر در هواخوری بند ویژه
 روحانیت در حالی که دیگر آقایان به ملاقات رفته بودند و مولوی قندابی مشغول حفظ سوره
 یوسف بود، به اتمام رسید.

آن حضرت ﷺ آمده درخواست نمودند که یک روز برای حضور به بارگاه نبوت برای آنان در نظر گرفته شود. آن حضرت پذیرفتند و یک روز را برای آنان تعیین نمودند^(۱).

یکی از کسانی که در ابتدای اسلام به حبشه هجرت کرد، اسماء بنت عمیس بود، در زمان فتح خیبر همراه با سایر مهاجرین حبشه به مدینه آمد. یک روز به ملاقات حضرت حفصه آمد اتفاقاً در آن موقع حضرت عمر نیز در آنجا بود از حفصه پرسید: این کیست؟ حضرت حفصه او را معرفی کرد. عمر گفت: همان حبشی و دریایی. اسماء بنت عمیس گفت: آری، همان. حضرت عمر رضی الله عنه گفت: ما پیش از شما هجرت کردیم و بر همین اساس حق بیشتری بر رسول اکرم داریم. اسماء سخت خشمگین شد و اظهار داشت: هرگز چنین نیست. شما با رسول اکرم ﷺ همراه بودید و ایشان به گرسنگان طعام می‌دادند. در صورتی که حال ما چنین بود که از خانه و کاشانه خود دور و در حبشه زندگی می‌کردیم. آنان ما را اذیت می‌کردند و همواره بر جان‌های خود بیمناک بودیم. در همین اثناء رسول اکرم ﷺ وارد شد. اسماء گفت: یا رسول الله! عمر چنین گفت، آن حضرت گفتند: تو در پاسخ چه گفتی. او گفته‌هایش را برای آن حضرت بیان کرد. ایشان فرمودند: عمر حق بیشتری از شما بر من ندارد. عمر و رفقایش فقط یک بار هجرت کردند و شما دو بار هجرت کردید، هنگامی که این واقعه میان مردم شایع شد، مهاجرین حبشه گروه گروه نزد اسماء می‌آمدند و جملات آن حضرت ﷺ را از زبان وی گوش می‌کردند. حضرت اسماء می‌گوید: برای مهاجرین حبشه هیچ چیزی در دنیا مسرت‌انگیزتر و شادی‌آفرین‌تر از این جملات رسول اکرم ﷺ نبود^(۲).

حضرت انس بن مالک که از خادمان خاص آن حضرت بود، خاله‌ای به نام ام حرام داشت که به لحاظ رضاعی خاله رسول اکرم ﷺ نیز بود. معمول آن حضرت بود که وقتی به قبا می‌رفتند، نزد وی هم می‌رفتند. او اغلب اوقات برای ایشان غذا می‌آورد و آن حضرت تناول می‌کردند و گاهی نیز آنجا می‌خوابیدند و ام حرام موهای ایشان را تمیز می‌کرد^(۳). آن حضرت با مادر حضرت انس، ام سلیم محبت زیادی داشتند. اغلب

۱- صحیح بخاری کتاب هل يجعل للنساء يوماً علی حدة.

۲- صحیح بخاری غزوه خیبر.

۳- صحیح بخاری کتاب الجهاد / ۳۹۱.

به خانه وی هم می‌رفتند، او زیراندازی می‌انداخت و آن حضرت استراحت می‌کردند. هنگامی که از خواب بیدار می‌شدند، او عرق‌های آن حضرت را می‌گرفت و در شیشه‌ای قرار می‌داد هنگام مرگ وصیت کرد که از آن عرق‌ها به کفنش بزنند. یک بار ملیکه جدّه انس آن حضرت را دعوت کرد، پس از صرف غذا، آن حضرت فرمودند: بیایید تا باهم نماز بخوانیم. در خانه فقط یک حصیر وجود داشت، آن هم کهنه که رنگش سیاه شده بود. انس آن را با آب شست و بعد آن را پهن کرد، آن حضرت ﷺ امام شدند، انس و جدّه‌اش و یک غلام یتیم صف بسته ایستادند. آن حضرت دو رکعت نماز خواندند و به خانه برگشتند^(۱).

اسماء دختر ابوبکر در نکاح حضرت زبیر بود، وقتی به مدینه آمدند، حضرت زبیر جز یک اسب دیگر چیزی نداشت. اسماء به بیابان می‌رفت و برای اسب گاه و علفی می‌آورد و غذا می‌پخت، آن حضرت قطعه زمینی که به فاصله دو مایل از مدینه قرار داشت به حضرت زبیر داده بود، اسماء به آنجا هم می‌رفت و نهال درخت خرما بر سر خود قرار می‌داد و می‌آورد. یک روز در حالی که نهال بر سرش داشت از آنجا می‌آمد. رسول اکرم ﷺ بر شتری سوار بودند و از همان اطراف می‌آمدند. وقتی اسماء را دیدند، شتر را نشانند تا اسماء بر آن سوار شود. او خجلت‌زده شد وقتی آن حضرت دیدند که وی بر اثر شرم و حجب سوار نمی‌شود، او را رها کرده به راهش ادامه دادند. حضرت اسماء می‌گوید: بعد از آن حضرت ابوبکر ﷺ نوکر و خدمتکاری فرستادند که کارها را انجام می‌داد و من به قدری احساس راحتی کردم که گویا از قید غلامی آزاد شدم^(۲).

یک بار چند زن از خویشاوندان نزدیک در محضر آن حضرت نشستند و با جرأت و جسارت با ایشان گفتگو می‌کردند، در همین اثنا حضرت عمر وارد شد و با ورود وی همه زنان بلند شدند و به گوشه‌ای رفتند، آن حضرت ﷺ خندیدند. عمر اظهار داشت: خداوند شما را شاد نگهدارد چرا می‌خندید و فرمودند: از تعجب بر آن زنان که با شنیدن صدای شما خاموش شدند و به گوشه‌ای رفتند، حضرت عمر ﷺ خطاب به آنان گفت: ای دشمنان جان‌های خود! از من می‌هراسید از پیامبر اکرم بی‌م و هراسی ندارید.

۱- صحیح بخاری باب الصلوة علی الحصیر.

۲- صحیح بخاری / ۷۸۶، کتاب النکاح.

آن‌ها گفتند: تو نسبت به رسول اکرم ﷺ طبع خشن و سختی داری^(۱). یک بار در خانه حضرت عایشه رضی الله عنها خوابیده و پارچه‌ای بر صورت کشیده بودند. روز عید بود و دخترهای کوچولو سرود می‌خواندند، حضرت ابوبکر آمد و آنان را ترساند (و خواست از خواندن سرود بازشان دارد) آن حضرت ﷺ فرمودند: بگذار تا سرود بخوانند امروز روز عید آن‌ها است. زنان معمولاً با جرأت و جسارت از ایشان مسائل می‌پرسیدند و اصحاب بر این جرأت آن‌ها تعجب می‌کردند. ولی آن حضرت اظهار نگرانی نمی‌نمودند و چون که معمولاً طبع نازک و قلبی ضعیف دارند از این جهت آن حضرت فوق العاده رعایت حال‌شان را می‌کردند. یک غلام حبشی به نام «انجشه» در پیشاپیش شتران سرود و شعر می‌خواند، در یکی از سفرها ازواج مطهرات نیز همراه بودند او شعر می‌خواند و شتران با سرعت بیشتر راه می‌رفتند، آن حضرت فرمودند: انجشه! مواظب باش شیشه‌ها (قلب زن‌ها) نشکنند^(۲).

رحم بر حیوانات

بر حیوانات بی‌نهایت رحم داشتند، جور و ستمی را که از مدت‌ها میان عرب درباره حیوانات رواج داشت، از بین بردند. مرسوم بودند که بر گردن شتر قلاده‌ای (گردن‌بندی) آویزان می‌کردند، آن را نیز منع کردند^(۳). از گوشت بدن جانوران زنده قطعه‌ای می‌بریدند و می‌پختند و می‌خوردند، از این کار منع فرمودند. از بریدن دم جانوران و موهای گردن اسب‌ها منع کردند و فرمودند: دم وسیله دفاعی و موهای گردن لحاف و روپوش آن‌ها است و از بستن و ایستادن طولانی آن‌ها در طویله منع کرده فرمودند: پشت جانوران را کرسی و محل نشستن خود قرار ندهید، همچنین جنگاندن آنان با یکدیگر را ناجایز قرار دادند. یک رسم ظالمانه و بی‌رحمانه این بود که جانوران را در نقطه‌ای می‌بستند و آن را هدف تیراندازی قرار می‌دادند، از این سنگدلی نیز منع فرمودند. یک بار الاغی را دیدند که صورتش را داغ داده بودند. فرمودند: هرکس صورت این را داغ داده است لعنت خدا بر

۱- صحیح بخاری، مناقب عمر بن خطاب.

۲- شتران عادت بر این دارند که هنگام سفر یکی در کنار آن‌ها شعر و سرود بخواند با نشاط و سرعت بیشتری به راه‌شان ادامه می‌دهند. (مترجم)

۳- صحیح مسلم باب اللباس والزینة.

وی باد. گاهی برای نشانه و علامت‌گذاری به داغ‌دادن نقطه‌ای از بدن حیوان نیاز پیش می‌آمد. در این صورت آن قسمت از بدن حیوان را داغ می‌دادند که سفت و سخت بود حضرت انس رضی الله عنه می‌گوید: یک بار در میان گله گوسفندان رفتم و دیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارند گوش‌های گوسفندان را داغ می‌دهند^(۱).

یک بار به سفری می‌رفتند. مردم در محلی منزل گزیدند در آنجا پرنده‌ای تخم گذاشته بود شخصی آن را برداشت. آن پرنده مضطرب و بی‌قرار شد و پرپر می‌کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: چه کسی تخم این پرنده را برداشته و او را اذیت کرده است؟ شخصی گفت: یا رسول الله! این خطا از من سر زده است. فرمودند: آن را سر جایش بگذار^(۲). یکی از اصحاب به محضر مقدس ایشان حضور یافت در دست وی چند جوجه پرنده در حالی که بالای آن‌ها را با چادری پوشیده بود قرار داشت. آن حضرت از وی پرسیدند، وی اظهار داشت: از لانه صدایی به گوشم رسید. به آنجا رفتم و دیدم که این جوجه‌ها اند. آن‌ها را برداشتم مادر آن‌ها دید و بر بالای سرم با اضطراب پرواز می‌کرد ایشان فرمودند: برو این جوجه‌ها را در جای آن‌ها بگذار^(۳).

یک بار در مسیر راه گذر آن حضرت بر شتری شد که از شدت گرسنگی شکمش به پشتش چسبیده بود. فرمودند: درباره این بیچارگان از خدا بترسید^(۴). یک بار به باغ یکی از انصار رفت، در آنجا شتری دید که گرسنه به نظر می‌رسید، شتر با دیدن آن حضرت به صدا درآمد. آن حضرت دست شفقت بر آن کشید و سپس از مردم نام صاحب آن را جويا شدند، معلوم شد که متعلق به یکی از انصار است، آنگاه خطاب به وی فرمودند: درباره این حیوان از خدا نمی‌ترسی^(۵).

۱- در این احادیث در ترمذی، ابوداود و غیره مذکور اند.

۲- ادب المفرد امام بخاری، باب رحمة البهائم.

۳- مشکوة به نقل از ابوداود.

۴- ابوداود کتاب الجهاد.

۵- ایضاً.

رحمت و محبت عمومی

وجود مقدس پیامبر گرامی اسلام ﷺ برای تمام جهانیان رحمت بود، حضرت عیسیٰ مُتَّبِعِ الْبَحْرِ گفته بود: «من شاهزاده امنیت هستم» ولی اثری از کارنامه اخلاقی ایشان برجای نمانده است. در حالی که رحمت عالیمان را خداوند متعال در ازل چنین مورد خطاب قرار داده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷].

در صفحات گذشته داستان‌های زیادی از حلم و عفو، تسامح و گذشت آن حضرت بیان شد و معلوم گردید که در آن گنجینه رحمت، دوست و دشمن، کافر و مسلمان، زنان، کودکان، مردان، آقا و غلام، انسان و حیوان، همه این‌ها به طور یکسان سهیم بودند. شخصی از محضر ایشان برای کسی درخواست دعای بد کرد. ایشان خشمناک شده و فرمودند: من در جهان برای نفرین نیامده‌ام^(۱). بلکه رحمت عالمیان قرار داده شده و مبعوث شده‌ام. آن حضرت به جهانیان این پیام را اعلام نمود:

«لَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَحْسَدُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا»^(۲). «با یکدیگر بغض و کینه نداشته باشید. با یکدیگر حسد نورزید و به یکدیگر پشت نکنید و همه بندگان خدا و با یکدیگر برادر باشید».

در حدیث دیگری فرمودند:

«أَجِبَ لِلنَّاسِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُسْلِمًا»^(۳). «آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگران بیسند تا مسلمان باشی».

از انس روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِلنَّاسِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ، وَحَتَّىٰ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ»^(۴). «هیچ‌یک از شما مؤمن نیست، تا مادامی که برای دیگران بیسند آنچه را که برای خود می‌پسندد و تا مادامی که با دیگران فقط برای رضای خدا محبت نکنند».

۱- زرقانی ۹ / ۲۸۹.

۲- صحیح بخاری باب الهجرة / ۸۹۷.

۳- مسند امام احمد بن حنبل ۲۷ / ۲۱۴، ط. الرساله. محقق مسند احمد می‌گوید: حدیث حسن.

۴- مسند امام احمد بن حنبل ۲۱ / ۳۵۳، ط. الرساله. اما در صحیحین و دیگر کتاب معتبر حدیث با

این الفاظ آمده است: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ، حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ». [مصحح]

شخصی به مسجد نبوی آمد و چنین دعا کرد: بار الها! من و محمد را مورد مغفرت قرار بده. آن حضرت فرمودند: وسعت رحمت الهی را تنگ نمودی^(۱). در روایت دیگری مذکور است که یک عرب بادیه‌نشین به مسجد النبی آمد و پشت سر آن حضرت نماز گزارد بعد از اختتام نماز بر شترش سوار شد و اظهار داشت: بار الها! بر من و محمد رحمت فرو فرست، و کسی را در این رحمت با ما شریک مگردان. آن حضرت خطاب به صحابه فرمودند: آیا این شخص گمراه‌تر است و یا شتر او یعنی این دعای وی را نپسندیدند.

رقت و رأفت قلبی

رسول اکرم ﷺ فوق العاده مهربان و با شفقت بودند. مالک بن حویرث عضو یک هیأت نمایندگی به محضر آن حضرت حضور یافته و تا مدت بیست روز در مجالس پرفیض نبوی شرکت داشت، می‌گوید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَحِيمًا رَقِيْقًا»^(۲) (یعنی آن حضرت ﷺ مهربان و رقیق‌القلب بودند).

هنگامی که کودک خردسال حضرت زینب رضی الله عنها دختر گرامی پیامبر اکرم ﷺ در شرف مرگ قرار گرفت، او آن حضرت را نزد خود فرا خواند و سوگند داد که حتماً تشریف بیاورد، پیامبر اکرم ﷺ به خانه زینب رفتند. حضرات سعد بن عباد، معاذ بن جبل، ابی بن کعب و زید بن ثابت رضی الله عنهم نیز با ایشان همراه بودند، بچه را در آغوش آن حضرت گذاشتند و او در حال جان‌دادن بود. ناگهان از چشمان مبارک اشک جاری شد. سعد تعجب نمود و اظهار داشت: یا رسول الله! این چیست؟ آن حضرت فرمودند: خداوند بر آن بندگان رحم می‌کند که آنان بر دیگران رحم کنند^(۳).

هنگامی که از غزه احد به مدینه برگشتند در تمام خانه‌ها ماتم و عزا برپا شده بود و زنان بر شهدای خویش نوحه می‌خواندند. با مشاهده آنان آن حضرت اندوهگین شد و فرمود: «برای حمزه (عموی ایشان) هیچ نوحه‌خوانی نیست»^(۴).

۱- بخاری / ۸۵۵.

۲- بخاری / ۸۵۵.

۳- صحیح بخاری، باب المرض / ۸۸۲.

۴- سیره النبی ﷺ / غزه احد.

یک بار یکی از اصحاب داستانی از دوران جاهلیت تعریف می‌کرد که دخترکی داشتم و بعضی از عرب‌ها عادت و رسم داشتند که دختران خود را به قتل می‌رساندند. من هم دخترم را زنده به گور کردم، من بر او خاک می‌ریختم، در حالی که او باباجان! باباجان! می‌گفت. با شنیدن این جملات دردناک و رقت‌بار، اشک از چشم‌های مبارک آن حضرت ﷺ جاری شد و فرمود: دوباره این داستان را بیان کنید. آن صحابی آن را دوباره بیان کرد. آن حضرت بدون اختیار گریه کردند به حدی که محاسن مبارک‌شان با اشک خیس شد.

حضرت عباس رضی الله عنه در غزوه بدر اسیر شده بود، مسلمانان دست و پای او را بستند و او از شدت درد بی‌تابی می‌کرد، صدای ناله و بی‌تابی وی چندین بار به گوش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید، ولی دست و پای وی را باز نکردند تا مردم چنین فکر نکنند که این یک نوع برخورد امتیازی با یکی از خویشاوندان خویش است، با وجود این، آن حضرت را خواب نمی‌آمد و بی‌تاب و مضطرب بودند و پهلو عوض می‌کردند. تا این که سرانجام، صحابه علت اضطراب و بی‌تابی آن حضرت را درک نموده و گره‌های ریسمان را شل کردند. وقتی بی‌تابی و ناله‌های حضرت عباس برطرف شد، آن حضرت به خواب رفتند و استراحت نمودند.

مصعب بن عمیر رضی الله عنه یکی از اصحاب بود که قبل از اسلام در ناز و نعمت و رفاه حال پرورش یافته بود. پدر و مادرش لباس‌های گران‌بهای برای خریداری می‌کردند وی با توفیق الهی، مشرف به اسلام شد. وقتی پدر و مادر دیدن که فرزندشان آیین و مذهب آباء و اجداد خود را ترک نموده، محبت‌شان ناگهان تبدیل به عداوت و دشمنی گشت. یک بار به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حالی حضور یافت که بر لباس‌هایش پینه و پیوند زده شده بود و از آن لباس‌های گران‌بها و ابریشمی دیگر خبری نبود با مشاهده آن وضع و حال متأثرکننده، اشک در چشمان مبارک آن حضرت حلقه زد^(۱).

۱- الترغیب و الترهیب ۲ / ۲۴۷ به نقل از ترمذی و مسند ابویعلی.

عیادت، تعزیت و غمخواری

در عیادت بیماران هیچ فرق و تفاوتی میان دوست و دشمن، مؤمن و کافر وجود نداشت. در سنن نسائی باب التکبیر علی الجنّازة مذکور است:

«كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَحْسَنَ شَيْءٍ عِيَادَةً لِلْمَرِيضِ» یعنی آن حضرت ﷺ به عیادت بیماران توجه خاص داشت و از آنان به خوبی عیادت می‌کرد. در بخاری، ابوداود و غیره مذکور است که یک غلام یهودی بیمار شد و آن حضرت از وی عیادت کرد^(۱). هنگامی که عبدالله بن ثابت بیمار شد، آن حضرت به عیادت وی رفتند، دیدند که غش بر وی طاری شده آن حضرت او را صدا زدند، ولی او بیهوش بود. آنگاه فرمودند: «افسوس ابوالربیع! حالا دیگر از دست ما کاری ساخته نیست». زنان بدون اختیار شروع به گریه و فریاد کردند، مردم آن‌ها را منع کردند ولی آن حضرت فرمودند: حالا بگذارید تا گریه کنند بعد از مرگ نباید گریه کرد، دختر عبدالله بن ثابت گفت: من آرزوی شهادت وی را داشتم، زیرا که تمام وسایل جهاد را آماده کرده بود، آن حضرت فرمودند: «اجر و ثواب نیت جهاد به وی رسیده است»^(۲).

حضرت جابر ﷺ بیمار شد و خانه او دور بود با وجود این، آن حضرت ﷺ پیاده به عیادت وی می‌رفتند^(۳). یک بار بیمار شد. آن حضرت همراه با ابوبکر ﷺ پیاده به عیادتش رفتند بر وی غش طاری شده بود، آن حضرت آب خواستند و وضو گرفتند باقیمانده آب را بر صورتش پاشیدند، جابر به هوش آمد و عرض کرد: یا رسول الله! مال متروکه خود را به چه کسی بدهم، آنگاه این آیه نازل شد: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾^(۴).

شخصی بیمار شد آن حضرت چند بار به عیادتش رفتند، وقتی وفات کرد، مردم از این جهت که شب است و آن حضرت را در تاریکی شب زحمت ندهیم، ایشان را خبر

۱- صحیح بخاری، باب عیادة المشرك.

۲- ابوداود باب الجنائز.

۳- ابوداود باب الجنائز.

۴- بخاری کتاب الجنائز.

نکردند و او را به خاک سپردند، صبح که آن حضرت مطلع شد ابراز گلایه کرد و بر سر قبرش رفت و نماز جنازه خواند^(۱).

عبدالله بن عمرو در غزوه احد شهید شده بود و کفار دست و پاهای وی را قطع نموده بودند، جسد وی را آوردند و در جلو رسول اکرم ﷺ گذاشتند، روی جسدش چادری کشیده شده بود، جابر پسر او آمد و بر اثر محبت خواست چادر را دور کند و پدرش را زیارت نماید، مردم او را منع کردند. دوباره خواست این کار را بکند و باز هم مردم نگذاشتند. آن حضرت ﷺ فرمودند: اجازه دهید تا پدرش را دیدار کند، وقتی چادر را دور کرد خواهر عبدالله بی اختیار فریاد برآورد. آن حضرت فرمود: جای گریه نیست. فرشتگان او را در سایه بال‌های خویش قرار داده‌اند^(۲).

یک بار حضرت سعد بن عباده بیمار شد، آن حضرت به عیادت وی رفتند وقتی او را دیدند بر ایشان رقت طاری شد و اشک از چشمان مبارک جاری شد. صحابه با مشاهده گریه آن حضرت نیز به گریه افتادند. یکی از حبشی‌ها مسجد را جارو می‌کرد، هنگامی که وفات کرد^(۳)، صحابه آن حضرت را خبر نکردند یک روز آن حضرت از حال وی جويا شد، آن‌ها گفتند: وی وفات کرده، فرمودند: پس چرا مرا خبر نکردید، آنان گفتند: وی در حدی نبود که شما را زحمت بدهیم (یعنی قابل این نبود که شما را برای تشییع جنازه‌اش مطلع کنیم) آن حضرت محل دفن وی را پرسیدند و بر سر قبرش رفته بر وی نماز جنازه گزارند^(۴).

هنگامی که جنازه‌ای از مقابل آن حضرت برده می‌شد، ایشان به پاس احترام آن از جایش بلند می‌شدند در صحیح بخاری مذکور است که آن حضرت فرمودند: هنگامی که جنازه‌ای از مقابل شما برده شود او را مشایعت کنید و یا حداقل برایش بلند شوید و تا مادامی که از مقابل شما رد نشده بایستید^(۵).

۱- بخاری، کتاب الجنائز.

۲- بخاری کتاب الجنائز / ۱۷۳.

۳- بخاری باب الصلوة علی القبر راوی روایت ابوهریره شک کرده که او زن بود یا مرد ولی از روایات دیگر معلوم می‌شود که او زن بوده و نامش ام محجن بوده است.

۴- صحیح بخاری / ۱۲۸، کتاب الجنائز.

۵- بخاری / ۱۷۵، کتاب الجنائز.

گرچه آن حضرت فوق العاده رقت قلبی و شفقت داشتند، ولی مخصوصاً هنگام وفات عزیزان و خویشاوندان سخت متأثر می‌شدند با وجود این، نوحه‌خوانی و ماتم را نمی‌پسندیدند. حضرت جعفر برادر حضرت علی علیه السلام بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخت با وی محبت داشتند. وقتی خبر شهادت او را شنیدند، در مجلس ماتم نشستند و جلسه ماتم گرفتند. در همان موقع شخصی آمد و گفت: زنان در خانه جعفر دارند گریه می‌کنند. ایشان فرمودند: بروید و آنان را منع کنید. آن شخص رفت و برگشت و گفت: من منع کردم، ولی آنان گوش به حرفم ندادند. آن حضرت دوباره فرمودند: بروید و آنان را منع کنید. چنانکه آن شخص دوباره رفت و منع کرد، ولی آن‌ها باز نیامدند، آنگاه آن حضرت فرمودند: برو در دهان‌شان خاک بریز ^(۱).

ظرافت و لطافت طبع

گاهی با طبعی لطیف سخنان ظریفی هم می‌گفتند. یک بار حضرت انس را صدا زدند و فرمودند: ای دو گوش! ^(۲) نکته‌ای که در این جمله وجود داشت، این بود که حضرت انس رضی الله عنه بسیار مطیع بود و همیشه گوش به اوامر آن حضرت داشت. ابوعمیر برادر خردسال حضرت انس یک گنجشک داشت اتفاقاً آن مرد. ابوعمیر خیلی ناراحت و اندوهگین شد. وقتی آن حضرت او را در آن حالت اندوهگین مشاهده کرد، فرمود: «یا ابا عمیر، مَا فَعَلَ التُّعَيْرُ» ^(۳) یعنی (ای ابوعمیر! گنجشک تو چکار شد).

شخصی به محضر ایشان حاضر شد و عرض نمود: یک مرکب و سواری به من بدهید. ایشان فرمودند: بچه شتری به تو می‌دهم وی گفت: یا رسول الله! بچه شتر را چکار کنم. آن حضرت فرمودند: آیا شتری هست که بچه شتر نباشد.

پیرزنی به محضر آن حضرت آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! برایم دعا کنید که بهشت نصیبم شود. ایشان فرمودند: پیرزنان به بهشت نمی‌روند. او خیلی آزرده‌خاطر

۱- بخاری، کتاب الجنائز، باب المجلس عند المصيبة.

۲- شمائل ترمذی.

۳- صحیح بخاری.

شد و با گریه از آنجا برخاست، آن حضرت به صحابه فرمودند: به او بگویید: پیرزان به بهشت می‌روند، ولی جوان می‌شوند و می‌روند^(۱).

یکی از صحابه به نام «زاهر» رضی الله عنه بیابان‌نشین بود، او همیشه هدیه‌هایی برای آن حضرت می‌فرستاد. یک بار وسایلی از روستایش برای فروش به شهر آورد، وی در بازار نشسته و مشغول معامله بود که آن حضرت ﷺ به آنجا آمدند و از پشت سر او را به آغوش گرفته فشردند. وی گفت: کیست؟ رهایم کن، چون به پشت نگاه کرد، دید که آن حضرت ﷺ هستند، آنگاه پشت خود را به سینه ایشان چسباند. آن حضرت فرمودند: چه کسی این غلام را می‌خرد؟ او گفت: یا رسول الله! هرکس غلامی چون مرا خریداری کند، ضرر می‌کند. آن حضرت فرمودند: ولی ارزش و بهای تو نزد الله بسیار است^(۲).

شخصی به محضر آن حضرت آمد و عرض کرد: برادرم شکم‌درد دارد. فرمودند: عسل بنوشانید. بار دیگر آمد و گفت: او را عسل نوشاندم، ولی نفعی نشد. آن حضرت دوباره فرمودند: عسل بنوشانید، بار سوم آمد و گفت: عسل نوشاندم و نفعی نشد آن حضرت همان جواب را دادند. بار چهارم آمد آن حضرت فرمودند: گفته خدا (که شهد شفاء است) راست است، لیکن شکم‌درد برادرت دروغ است. برو به او عسل بنوشان. این بار که عسل نوشاندم، درد از بین رفت و شفا حاصل شد^(۳). در معده‌اش مواد فاسد زیادی جمع شده بود وقتی خوب تنقیه شد، درد از بین رفت.

محبت با فرزندان

با فرزندان بی‌نهایت محبت داشتند، عادت مبارک چنین بود که وقتی به سفر می‌رفتند، قبل از حرکت نزد حضرت فاطمه می‌رفتند و چون از سفر بازمی‌گشتند، اولین کسی که به محضر ایشان می‌رسید، حضرت فاطمه رضی الله عنها بود، یک بار به غزه‌ای رفتند در همین اثناء حضرت فاطمه برای دو فرزندش (حسن و حسین) دو دستبند نقره‌ای درست کرده و بر در خانه‌اش پرده‌ای آویزان نمود. هنگامی که آن حضرت از سفر بازگشتند، برخلاف معمول، به خانه فاطمه نرفتند. وی متوجه امر شد پرده را پاره

۱- شمائل ترمذی.

۲- شمائل ترمذی.

۳- صحیح بخاری ۴۸ باب الدواء بالعسل.

کرد و دستبندها را از دست‌های آنان بیرون نمود، آن‌ها در حالی که گریه می‌کردند به محضر آن حضرت رفتند، آن حضرت آن دستبندها را به بازار فرستاد و فرمود تا در عوض آن‌ها دستبند عاج بیاورند.

هرگاه حضرت فاطمه به محضر ایشان حضور می‌یافت، آن حضرت به استقبالش بلند می‌شد، پیشانی‌اش را می‌بوسید و او را در جای خود می‌نشاند. ابوقتاده رضی الله عنه می‌گوید: در مسجد نبوی نشسته بودیم که ناگهان آن حضرت صلی الله علیه و آله در حالی که امامه (نوه ایشان) را بر دوش‌های خویش قرار داده بود وارد شدند و در همان حال نماز خواندند وقتی به رکوع می‌رفتند، او را پایین می‌آوردند و چون می‌ایستادند دوباره بر دوش‌های خویش قرار می‌دادند و با این وضع نماز را به پایان رساندند^(۱).

حضرت انس رضی الله عنه می‌گوید: احدی را ندیدم که با خانواده خود آن قدر محبت و الفت داشته باشد که آن حضرت داشتند. ابراهیم فرزند ایشان در «عوالی مدینه» پرورش می‌یافت، جایی که حدود سه چهار مایل با مدینه فاصله داشت، آن حضرت پیاده از مدینه به ملاقات وی می‌رفتند در خانه دود وجود داشت، بچه را از دست مَرُضعه (زن شیردهنده) می‌گرفتند و می‌بوسیدند، آنگاه به مدینه بازمی‌گشتند.

یک بار اقرع به حابس با یکی از سران عرب به محضر آن حضرت حضور یافت، آن حضرت امام حسین رضی الله عنه را بوسیدند، اقرع گفت: من ده فرزند دارم و تا به حال هیچکدام از آن‌ها را نبوسیده‌ام. ایشان فرمودند: هرکس بر دیگران رحم نکند، بر وی نیز رحم نمی‌شود (یعنی خداوند بر وی رحم نمی‌کند).

با حضرت حسن و حسین رضی الله عنهما فوق العاده محبت داشتند و می‌فرمودند: این‌ها گل دسته‌های من هستند، به خانه فاطمه می‌رفتند و می‌فرمودند: فرزندانم را بیار او آنان را می‌آورد آن حضرت می‌بوسیدند و به آغوش می‌گرفتند. یک بار در مسجد خطبه‌ای ایراد می‌کردند، در همین حال حسن و حسین رضی الله عنهما که لباس سرخ‌رنگ بر تن داشتند آمدند و بر اثر صغر سن می‌دویدند تا آن حضرت که آنان را دیدند تاب نیاوردند از منبر پایین آمدند و آن‌ها را به آغوش گرفتند و روبروی خود نشانند، آنگاه فرمودند: خداوند راست گفته است:

۱- نسائی / ۱۲۰ باب إدخال الصبيان فی المساجد. در صحیح بخاری نیز این حدیث مذکور است.

﴿أَتَمَّا أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ فِتْنَةً﴾ [الأفال: ۲۸] می فرمودند: حسین از من است و من از حسین هستم، هرکس با او محبت کند، خداوند او را مورد محبت قرار دهد.

یک بار حضرت حسن و یا حضرت حسین بر دوش مبارک ایشان قرار داشت. یکی از یاران گفت: چه سواری خوبی به دست آورده‌ای؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: سوار نیز جایگاه والایی دارد^(۱). یک بار حضرت حسن یا حضرت حسین (به یاد راوی نیست که کدام یک از آنان بود) بر قدم‌های مبارک آن حضرت قدم گذاشته ایستاده بود. آن حضرت فرمودند: بالا بیا او بر سینه مبارک پیامبر اکرم قدم گذاشته بالاتر رفت، آن حضرت دهانش را بوسید و فرمود: پروردگارا! من با این محبت دارم، تو نیز با او محبت داشته باش^(۲).

یک بار آن حضرت به یک مهمانی می‌رفتند. دیدند که حضرت حسین دارد بازی می‌کند. آن حضرت به سوی او رفته و دست‌ها را به منظور در آغوش گرفتن وی دراز کردند او که می‌خندید از جلو آن حضرت به این سو و آن سو فرار می‌کرد. آخر آن حضرت او را دستگیر کرد به آغوش گرفت و اظهار داشت: حسین از من است و من از حسین هستم^(۳).

اغلب، حضرت حسین را به آغوش می‌گرفت، دهان مبارک خویش را بر دهانش قرار می‌داد و می‌گفت: «خدایا من او را دوست دارم تو نیز او را دوست داشته باش». هنگامی که همسر حضرت زینب، داماد آن حضرت ﷺ در غزوه بدر اسیر شد و نتوانست فدیة خویش را بپردازد برای حضرت زینب پیام فرستاد. حضرت زینب گردن‌بند خویش را برایش فرستاد. این همان گردن‌بند بود که حضرت خدیجه به عنوان جهیزیه به او داده بود. وقتی پیامبر اکرم ﷺ آن را مشاهده کرد، ناراحت شد و اشک از چشمان مبارکش جاری گشت. سپس خطاب به صحابه فرمود: اگر شما موافق هستید من گردن‌بند زینب را برایش پس می‌فرستم. چنانکه همگی اعلام رضایت کردند.

حضرت زینب دختر خردسالی به نام «امامه» داشت. پیامبر اکرم ﷺ او را بسیار دوست می‌داشت و هنگام نماز با آن حضرت همراه بود. وقتی آن حضرت نماز می‌خواندند او بر

۱- تمام این روایات از شمایل ترمذی اخذ شده‌اند. نسبت به راوی روایت اخیر ترمذی گفته: بعضی از علماء او را ضعیف الحافظه قرار داده‌اند.

۲- ادب المفرد بخاری / ۵۱.

۳- ادب المفرد امام بخاری / ۷۳.

دوش مبارک ایشان سوار می‌شد، وقتی به رکوع می‌رفتند، او را از دوش پایین می‌آوردند و چون از رکوع به قیام می‌رفتند، او دوباره بر دوش آن حضرت سوار می‌شد. از مفهوم روایات معلوم می‌شود که خود آن حضرت ﷺ او را بر دوش قرار می‌داد و پایین می‌آورد، ولی علامه ابن القیم نوشته است: این عمل کثیر است که منافعی با نماز می‌باشد. او خودش بر دوش آن حضرت سوار می‌شد و آن حضرت او را منع نمی‌کرد.

یکی از نوه‌های آن حضرت در حال مرگ قرار داشت. حضرت زینب برای آن حضرت پیام فرستاد آن حضرت به آنجا رفتند و آن کودک در همان حال در آغوش آن حضرت قرار داده شد. وقتی آن حضرت حالت او را مشاهده کردند، اشک از چشمان مبارک جاری شد. حضرت سعد که با آن حضرت ﷺ همراه بود، اظهار داشت: یا رسول الله! این گریه چرا؟ آن حضرت فرمودند: این اثر رحم و عطوفتی است که خداوند متعال در دل‌های بندگان خویش قرار داده است^(۱).

هنگام وفات حضرت ابراهیم (اشک از چشمان مبارک جاری گشت و فرمودند: چشم‌ها اشک می‌ریزند. دل اندوهگین است، ولی با زبان آنچه که مورد پسند خدا است می‌گوییم)^(۲).

این محبت و عطرقت پیامبر اکرم ﷺ مخصوص فرزندان و اهل و اولاد ایشان نبود، بلکه آن حضرت ﷺ معمولا با تمام بچه‌ها انس و محبت داشت.

۱- صحیح بخاری / کتاب المرضى / ۸۴۴.

۲- بخاری / کتاب الجنایز / ۱۴۴.

**ازواج مطهرات
و
فرزندان گرامی**

ازواج مطهرات

حضرت خدیجه رضی الله عنها

سلسله نسب وی چنین است: خدیجه بنت خویلد، بن اسعد ابن عبدالعزی بن قصى. نسبت او در قصى با نسب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هم می پیوندد. پیش از بعثت رسول اکرم، با لقب «طاهره» معروف بود. مادرش فاطمه بنت زاهده و پدرش یکی از افراد معتمد قبیله خویش بود، او به مکه آمده با قبیله بنوعبدالدار هم پیمان شده بود^(۱).
آنگاه با فاطمه بنت زاهده از خاندان عامر بن لؤی ازدواج کرد و خدیجه متولد شد. خدیجه، نخست با فردی به نام ابوهاله بن زراره تمیمی ازدواج کرد و صاحب دو پسر به نام های هند و حارث شد^(۲).

پس از وفات ابوهاله با عتیق ابن عایذ مخزومی ازدواج کرد. از او صاحب دختری شد و نام او را نیز هند نهاد. به همین جهت خدیجه با ام هند خوانده می شد. هند مسلمان شد و شمایل مفصل رسول اکرم صلی الله علیه و آله از او منقول است. او فوق العاده فصیح بود. در جنگ جمل با حضرت علی همراه بود و در همین جنگ شهید شد^(۳).

خدیجه پس از وفات عتیق به عقد و نکاح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درآمد که شرح مفصل آن قبلاً بیان شد. آن حضرت صلی الله علیه و آله از خدیجه دارای شش فرزند شد دو پسر که در خردسالی وفات کردند و چهار دختر به نام های: فاطمه زهرا، زینب، رقیه و ام کلثوم. حالات مفصل این ها بعداً بیان خواهد شد. یکی از خواهران خدیجه، «هاله» بود، او مسلمان شد و تا پس از وفات حضرت خدیجه در قید حیات بود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با خدیجه بی نهایت محبت داشتند. هنگام ازدواج، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیست و پنج سال و خدیجه چهل سال سن داشتند. پس از ازدواج، خدیجه بیست و پنج سال در قید حیات بود. تا وقتی او زنده بود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله ازدواج دیگری نکردند.

۱- طبقات ابن سعد، ذکر خدیجه، کتاب النساء.

۲- طبقات ابن سعد.

۳- اصابه تذکره هند.

پس از وفات خدیجه، عادت مبارک آن حضرت ﷺ چنین بود که هرگاه گوسفندی در خانه ذبح می‌کردند، برای زنانی که با خدیجه دوست بودند نیز سهمیه‌ای می‌فرستادند. حضرت عایشه می‌گوید: گرچه من خدیجه را ندیده بودم، ولی به قدری بر او رشک می‌بردم که بر کسی دیگر نمی‌بردم، علت آن این بود که آن حضرت ﷺ از او همیشه یاد می‌کردند. یک بار در این باره سخنی بر زبان آوردم که آن حضرت ﷺ رنجیده‌خاطر شدند و فرمودند: «خداوند محبت خدیجه را به من عطا نموده است»^(۱).

یک بار پس از وفات خدیجه، هاله خواهر او به ملاقات رسول اکرم ﷺ آمد و کسب اجازه ورود به خانه کرد. صدای او شبیه صدای خدیجه بود. با شنیدن صدای او خاطره خدیجه برای آن حضرت تجدید شد و تکان خوردند و فرمودند: هاله است. حضرت عایشه نیز آنجا بود او بر تأثر شدید آن حضرت از خاطره خدیجه رشک برد و اظهار داشت: شما همیشه از یک پیرزن که مرده است یاد می‌کنید. در حالی که خداوند همسران بهتر از وی به شما داده است. در صحیح بخاری همین مقدار مذکور است، ولی در استیعاب ذکر شده که رسول اکرم ﷺ در پاسخ اظهار داشتند:

«چنین نیست. هنگامی که مردم مرا تکذیب کردند او مرا تأیید نمود. وقتی مردم کافر بودند، او مسلمان شد. وقتی هیچ یار و یاورى نداشتم او یار و یاور من بود».

حضرت سوده بنت زمعه رضی الله عنها

از میان ازواج مطهرات این امتیاز مختص حضرت سوده است که پس از وفات حضرت خدیجه، رسول اکرم ﷺ با او ازدواج کردند.

او در ابتدای اسلام مشرف به اسلام شد و از این جهت در ردیف کسانی است که در اوایل بعثت آن حضرت ﷺ به اسلام درآمدند. او قبلاً با «سکران بن عمرو» ازدواج کرده بود و هر دو در هجرت دوم به حبشه هجرت کرده بودند.

پس از برگشت از حبشه، سکران بعد از چند روز وفات کرد و فرزندی به نام عبدالرحمن از او باقی ماند که در جنگ «جلولاء» به شهادت رسید.

۱- صحیح مسلم، فضایل خدیجه.

پس از وفات خدیجه رسول گرامی اسلام ﷺ بی‌نهایت پریشان و اندوهگین بودند. در همین حال، خوله بنت حکیم به محضر آن حضرت آمد و اظهار داشت: شما نیاز به یک شریک زندگی دارید، در این باره چه می‌فرمائید؟ آن حضرت فرمودند: من موافقم آنگاه بنابه پیشنهاد خوله و موافقت آن حضرت، خوله نزد پدر حضرت سوده رفت و برحسب عرف جاهلیت با جمله «انعم صباحا» (صبح بخیر) سلام کرد و سپس پیام خواستگاری آن حضرت را از سوده به او رساند. او اظهار داشت: من موافقم محمد کفو ما است ولی با سوده مشورت کن. پس از مشورت و انجام امور مقدماتی، رسول اکرم ﷺ به آنجا رفتند و پدر سوده خطبه نکاح را قرائت کرد و چهار صد درهم مهر مقرر شد و سوده به عقد نکاح آن حضرت ﷺ درآمد.

پس از ازدواج، عبدالله بن زمعه برادر سوده از سفر آمد وقتی از این وصلت مطلع شد، چون هنوز مسلمان نشده بود، از شدت عصبانیت شروع به ریختن خاک بر سر و صورت خویش کرد. چنانکه پس از تشریف به اسلام همواره بر این عمل احمقانه خود افسوس می‌خورد.

ازدواج رسول اکرم ﷺ با سوده و عایشه در یک مقطع زمانی صورت گرفت، لذا مورخان در این باره اختلاف نظر دارند که اول با کدامیک از آن دو ازدواج نموده‌اند. ابن اسحاق معتقد است که نخست آن حضرت با سوده ازدواج کردند سپس با عایشه، ولی عبدالله بن محمد بن عقیل معتقد است که نخست آن حضرت با عایشه ازدواج کردند، بعداً با سوده.

حضرت سوده قامتی بلند و جسمی فربه داشت و نمی‌توانست با سرعت راه برود و بر همین اساس، در حجة الوداع هنگام حرکت از مزدلفه او از پیامبر اکرم اجازه گرفت تا قبل از کاروان حرکت کند.

پیش از نزول احکام حجاب، ازواج مطهرات مانند سایر زنان و طبق عرف قدیمی عرب‌ها برای قضای حاجت به بیرون از خانه به سمت بیابان و مکان‌های خلوت می‌رفتند. این امر برای حضرت عمرؓ گوارا نبود. لذا به کرات به محضر آن حضرت ﷺ پیشنهاد حجاب را می‌داد. در همان دوران یک شب حضرت سوده برای قضای حاجت

بیرون رفت و چون به لحاظ قد و قامت شناخته شده بود، حضرت عمر او را دید و اظهار داشت: سوده! ما تو را شناختیم، پس از همین واقعه آیه حجاب نازل شد^(۱).

اخلاق و عادات

جود و سخا یکی از اوصاف و اخلاق نمایان و درخشان رسول اکرم ﷺ بود، بر همین اساس هرکدام از صحابه که قرب و نسبت بیشتری با آن حضرت داشت، بیشتر تحت تأثیر این وصف قرار می‌گرفت. ازواج مطهرات فرصت بیشتری برای بهره‌گیری از اخلاق و عادات رسول اکرم ﷺ داشتند، لذا این وصف در اغلب آنان به طور واضح به نظر می‌رسد. حضرت سوده در این وصف و عادت نیکو غیر از حضرت عایشه از سایرین برتری داشت. یک بار حضرت عمر رضی الله عنه یک کیسه برای او فرستاد از حامل کیسه پرسید: داخل کیسه چیست؟ او اظهار داشت: درهم، حضرت سوده گفت: در کیسه خرما درهم فرستاده می‌شود! آنگاه تمام آنان را تقسیم کرد.

در بُعد اطاعت و فرمانبری از رسول اکرم ﷺ نیز ممتاز و بر سایر ازواج مطهرات برتری داشت.

روایت حدیث

از او فقط پنج حدیث روایت شده و در صحیح بخاری فقط یک حدیث از آن‌ها مذکور است. حضرت عبدالله ابن عباس و یحیی ابن عبدالرحمن بن اسعد بن زراره از صحابه از وی روایت کرده‌اند.

۱- بخاری ۱ / ۱۲۶ در باره شأن نزول آیه حجاب شدیداً اختلاف نظر وجود دارد. یک روایت همین است که ذکر شد. در روایتی دیگر مذکور است که حضرت ﷺ اظهار داشت: نزد شما افراد مختلفی می‌آیند لذا اگر به ازواج مطهرات دستور حجاب می‌دادید خوب بود. در تفسیر ابن جریر از مجاهد منقول است که پیامبر اکرم ﷺ با صحابه غذا می‌خورد. حضرت عایشه نیز سر سفره بود در اثنای غذا خوردن دست یکی از صحابه به دست حضرت عایشه اصابت کرد، این امر برای پیامبر اکرم ﷺ ناگوار شد. آنگاه آیه حجاب نازل شد.

عموماً معروف است که آیه حجاب در دعوت ولیمه حضرت زینب نازل شد، چنانکه در کتب صحاح با تفصیل مذکور است. حافظ ابن حجر بین این روایات چنین تطبیق قابل شده که برای نزول آیه حجاب اسباب و وقایع متعددی وجود دارد. و داستان حضرت زینب آخرین سبب و شان نزول آیه است، زیرا که در خود آیه به آن اشاره شده است. فتح الباری ۱ / ۲۱۹.

وفات

در تاریخ وفات وی اختلاف نظر وجود دارد. از دیدگاه واقدی وی در دوران حضرت امیر معاویه رضی الله عنه وفات کرده است. حافظ ابن حجر تاریخ وفات او را سال ۵۵ هجری بیان نموده و امام بخاری در تاریخ خود با سند صحیح روایت کرده که در دوران خلافت حضرت عمر رضی الله عنه وفات نموده است.

علامه ذهبی در تاریخ کبیر می‌گوید: در اواخر دوران خلافت حضرت عمر وفات کرده است. حضرت عمر رضی الله عنه در سال ۲۳ هـ به شهادت رسید، لذا سال وفات حضرت سوده سال ۲۲ هـ خواهد بود در تاریخ خمیس مذکور است که همین روایت از همه صحیح‌تر است^(۱).

حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها

نام وی عایشه و کنیه‌اش ام عبدالله بود. گرچه فرزندی نداشت، ولی به لحاظ ارتباط و علاقه خاصی که با خواهرزاده‌اش عبدالله ابن زبیر داشت، این کینه را انتخاب کرد. نام مادرش زینب و کنیه مادرش «ام رومان» بود. حضرت عایشه در سال چهارم بعثت متولد شد و در سال دهم بعثت به ازدواج آن حضرت صلی الله علیه و آله درآمد. در آن موقع شش سال سن داشت و قبلاً فرزند جبیر ابن مطعم از او خواستگاری کرده بود. پس از وفات حضرت خدیجه، خوله بنت حکیم به پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد خواستگاری داد و آن حضرت نیز موافقت کردند. خوله این امر را با ام رومان در میان گذاشت و او با حضرت ابوبکر یادآوری کرد، حضرت ابوبکر اظهار داشت: من به جبیر ابن مطعم وعده داده‌ام و تا به حال هرگز خلاف وعده‌ام عمل نکرده‌ام. ولی جبیر ابن مطعم به این جهت مخالفت کرد که اگر عایشه به خانواده آنان برود، آن خانواده از اسلام متأثر خواهد شد. سرانجام، حضرت ابوبکر به خوله جواب مثبت داد و عایشه را به عقد نکاح آن حضرت درآورد و مبلغ چهارصد درهم مهر مقرر گردید. در صحیح مسلم از حضرت عایشه روایت است که مهر ازواج مطهرات پانصد درهم بوده است.

پس از ازدواج، رسول اکرم صلی الله علیه و آله سه سال در مکه بودند. در سال سیزدهم بعثت، هجرت کردند و حضرت ابوبکر رضی الله عنه نیز با ایشان همراه بود. وقتی به مدینه رسیدند،

۱- زرقانی ۳ / ۲۶۲، طبقات ابن سعد فقط روایت اول را ذکر کرده است.

رسول خدا ﷺ زید بن حارثه و ابورافع را به مکه فرستادند تا حضرت فاطمه، ام کلثوم و حضرت سوده را به مدینه بیاورند.

ابوبکر رضی الله عنه عبدالله بن اریقط را فرستاد تا ام رومان، اسماء و عایشه را به مدینه بیاورد. وقتی به مدینه رسیدند، حضرت عایشه سخت بیمار شد و بر اثر شدت بیماری موه‌های سرش ریخت. پس از بهبودی، ام رومان تصمیم گرفت تا مراسم جشن عروسی را برپا کند. در آن موقع عایشه ۹ سال سن داشت و با دخترکان هم‌سن و سال خویش مغشول بازی بود. ام رومان آمد او را صدا زد و به خانه برد. در آنجا زنان انصار گرد آمده بودند وقتی عایشه وارد خانه شد همه به او تبریک گفتند. هنگام ظهر آن حضرت ﷺ تشریف آوردند و مراسم عروسی انجام گرفت.

قبلاً عقد و نکاح در ماه شوال صورت گرفت و جشن عروسی نیز در ماه شوال برپا شد. در دوران جاهلیت در ماه شوال بیماری طاعون شیوع پیدا کرده بود و به همین جهت عرب‌ها برپایی مراسم عروسی و غیره را در این ماه، شوم و غیر مناسب می‌دانستند. غالباً رسول اکرم ﷺ برای از بین بردن این تفکر غلط، این ماه را انتخاب کرده بودند.

وفات

حضرت عایشه رضی الله عنها مدت نه سال با آن حضرت ﷺ زندگی مشترک داشت هنگام ازدواج نه سال و هنگام وفات پیامبر ﷺ هجده سال سن داشت.

پس از وفات رسول اکرم ﷺ تقریباً چهل و هشت سال در قید حیات بود و در سال ۵۷ هـ وفات نمود. در آن موقع ۶۶ سال سن داشت و طبق وصیت در شب در جنت البقیع به خاک سپرده شد. قاسم بن محمد، عبدالله بن عبدالرحمن، عبدالله بن ابی عتیق، عروه بن زبیر و عبدالله بن زبیر او را در قبر گذاشتند. حضرت ابوهریره رضی الله عنه از جانب مروان بن حکم، حاکم مدینه بود لذا نماز جنازه به امامت او برگزار شد.

پیامبر اکرم ﷺ با حضرت عایشه بسیار محبت داشت و بر اثر همان محبت، در آخرین روزهای بیماری وفات از ازواج مطهرات اجازه طلبیدند تا آخرین روزهای زندگی را در خانه او و نزد او سپری کنند. وقایع زیادی که بیانگر محبت و علاقه شدید رسول الله ﷺ نسبت به حضرت عایشه است، در کتب احادیث و سیره مذکورند.

زندگی علمی

زندگی علمی حضرت عایشه رضی الله عنها اهمیت زیادی دارد. در دوران خلافت حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت عثمان رضی الله عنهم فتوا می داد و مسایل شرعی مسلمین را پاسخ می گفت.

بر بزرگان صحابه اعتراضات علمی و فقهی ای را مطرح کرده که علامه سیوطی در یک رساله آن‌ها را گرد آورده است. تعداد ۲۲۱۰ حدیث از او روایت شده که بر ۱۷۴ حدیث، شیخین (بخاری و مسلم) اتفاق نظر دارند و امام بخاری ۵۴ حدیث و امام مسلم ۶۸ حدیث به طور منفرد از او روایت کرده‌اند.

بعضی از علما اظهار داشته‌اند: یک چهارم مسایل احکام شرعی از وی منقول است. در جامع ترمذی مذکور است که هرگاه اصحاب کرام رضوان الله علیهم اجمعین در یک مسأله فقهی با مشکل مواجه می شدند، به حضرت عایشه رضی الله عنها مراجعه می کردند و وی آن را حل می کرد. شاگردان او می گویند: ما فردی مانند عایشه در خوبی بیان و شیوایی مطالب مشاهده نکرده‌ایم. در فن تفسیر، حدیث، فلسفه احکام، ادبیات، خطابه و علم الانساب، تبحر خاص داشت. قصاید بزرگ شعرا را حفظ داشت حاکم در مستدرک و ابن سعد در طبقات این وقایع را به طور مفصل ذکر کرده‌اند. در مسند ابن حنبل و بعضی دیگر از کتب حدیث نمونه‌هایی از فضل و کمال علمی وی بیان شده است.

حضرت حفصه رضی الله عنها

حفصه دختر حضرت عمر و نام مادرش زینب بنت مظعون است، پنج سال پیش از بعثت در سالی که قریش خانه کعبه را تعمیر می کردند، متولد شد. نخست با خنیس بن حذافه ازدواج کرد و با او به مدینه هجرت نمود. خنیس در غزوه بدر مجروح شد و بعداً بر اثر همان جراحت شهید شد^(۱). حضرت حفصه از خنیس صاحب فرزندی نشد. پس از این که حفصه بیوه شد حضرت عمر رضی الله عنه در صدد ازدواج او برآمد. از سوء اتفاق در همان روزها حضرت رقیه (دختر رسول اکرم و همسر حضرت عثمان) وفات کرد.

۱- زرقانی ۲ / ۲۷۰ عموماً همین معروف است ولی در اصابه مذکور است که خنیس در غزوه احد شهید شد.

حضرت عمر به حضرت عثمان پیشهاد ازدواج با حفصه را داد. او اظهار داشت: من در این باره باید فکر کنم، آنگاه حضرت عمر به حضرت ابوبکر پیشهاد داد ولی او سکوت اختیار کرد، و حضرت عمر از وی نگران شد. سرانجام، رسول اکرم ﷺ پیشهاد ازدواج با حفصه را مطرح نمود. ازدواج صورت گرفت، پس از ازدواج، حضرت ابوبکر با حضرت عمر ملاقات کرد و اظهار داشت: هنگامی که تو پیشهاد ازدواج با حفصه را با من در میان گذاشتی، من سکوت اختیار کردم و به شما جوابی ندادم و شما از من نگران شدید. دلیلش این بود که رسول اکرم ﷺ این امر را تذکره کرده اظهار تمایل نموده بود و من نخواستم که راز ایشان افشا شود اگر آن حضرت با وی ازدواج نمی کرد من برای این امر آماده بودم.

از آنجایی که حفصه دختر حضرت عمر بود، مقداری در طبیعت وی تندی و خشونت وجود داشت. در صحیح بخاری درباره واقعه ایلاء از حضرت عمر رضی الله عنه روایت است که ما در زمان جاهلیت به زنان اعتنایی نمی کردیم و حقی برای آنان قائل نمی شدیم. یک روز درباره مسئله ای می اندیشیدم، همسر من نظر و پیشنهادی داد بنده گفتم: شما زنان حق دخالت در امور را ندارید، او گفت: تو به سخنانم توجه نمی کنی و اهمیتی برای آن قائل نمی شوی در حالی که دختر تو با پیامبر اکرم ﷺ با خشونت برخورد می کند. من بلند شدم و نزد حفصه آمدم و گفتم: دخترم! مگر تو با پیامبر اکرم ﷺ با خشونت رفتار می کنی و باعث آزرده گی خاطرشان می شوی؟ او گفت: آری، ما اینگونه برخورد می کنیم. گفتم: آگاه باش! من تو را از عذاب الهی برحذر می دارم. تو با کسی که پیامبر اکرم ﷺ را حسن و جمالش فریفته خویش کرده است (یعنی حضرت عایشه) حق رقابت نداری^(۱).

در جامع ترمذی مذکور است که یک بار حضرت صفیه گریه می کرد، رسول خدا ﷺ آمدند و علت گریه را جويا شدند. او گفت: حفصه مرا طعنه زده و گفته است: «تو دختر یهودی هستی» آن حضرت فرمودند: تو دختر پیامبری هستی، عموی تو پیامبر و تو در ازدواج پیامبر هستی. حفصه در چه چیزی بر تو اظهار برتری می کند^(۲).

۱- صحیح بخاری ۱ / ۳۰.

۲- ترمذی / ۴۷۸ کتاب المناقب.

یک بار حضرت عایشه و حضرت حفصه به حضرت صفیه رضی الله عنهن گفتند: پیامبر اکرم ما را دوست تر دارد و ما از تو برای ایشان عزیزتر هستیم، زیرا علاوه بر این که همسر او هستیم از نظر خویشاوندی دختر عموی او می‌باشیم. حضرت صفیه ناراحت شد و این امر را با پیامبر اکرم در میان گذاشت. آن حضرت فرمودند: چگونه آنان از تو عزیزتر خواهند بود. چرا تو نگفتی: شوهر من محمد است. پدرم هارون و عمویم موسی است.

حضرت عایشه و حضرت حفصه دختران حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما هستند. از این جهت در مقابل سایر ازواج مطهرات باهم متحد و هم‌فکر بودند، ولی گاهی با یکدیگر رقابت می‌کردند. یک بار حضرت عایشه و حضرت حفصه هر دو با آن حضرت رضی الله عنهما در یک سفر همراه بودند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شب‌ها بر شتر حضرت عایشه سوار می‌شدند و با وی صحبت می‌کردند. یک روز حضرت حفصه به حضرت عایشه گفت: امشب تو بر شتر من سوار شو و من بر شتر تو سوار می‌شوم تا تنوعی حاصل شود. حضرت عایشه اعلام آمادگی کرد. شب فرا رسید و رسول اکرم صلی الله علیه و آله برحسب معمول نزد شتر حضرت عایشه آمد و بر آن سوار شد، وقتی به منزلگاه رسیدند و حضرت عایشه آن حضرت را در کنار خود ندید از شدت ناراحتی از شتر پایین آمد و پاهای خویش را داخل بوته‌ای از گیاه اذخر فرو برد و اظهار داشت: پروردگارا! یک مار و یا عقربی را بیاور تا مرا بگزد^(۱).

وفات

حضرت حفصه در سال ۵۴ هجری و در دوران خلافت حضرت امیر معاویه رضی الله عنهما وفات کرد. پیش از وفات به برادرش عبدالله بن عمر رضی الله عنهما وصیتی را که حضرت عمر کرده بود، تکرار کرد. مقداری از دارایی خود را وقف و مقداری دیگر را صدقه کرد. مروان بن حکم که در آن موقع حاکم مدینه بود، بر وی نماز جنازه خواند و از محله بنی حزم تا خانه حضرت مغیره بن شعبه در حمل جنازه شرکت داشت. از آنجا تا محل دفن،

۱- این امر به‌طور خاص قبالت ملاحظه است که این نوع روایات از میان ازواج مطهرات فقط درباره حضرت عایشه و حضرت حفصه مذکورند، باید علت و انگیزه آن را جویا شد. قابل تأمل است که منافقان دشمنی خاصی با حضرت ابوبکر و حضرت عمر داشتند و ممکن است در ساختن این نوع روایات نقشی داشته باشند.

حضرت ابوهریره در حمل جنازه شرکت کرد و برادرانش عبدالله، عاصم، سالم، حمزه و فرزندان عبدالله بن عمر رضی الله عنہم او را در قبر قرار دادند^(۱).

حضرت زینب أم المساکین رضی الله عنہا

نام وی زینب و کنیه اش أم المساکین بود، زیرا به فقرا و مساکین طعام می داد و عنایت خاصی به این امر داشت. قبل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله با عبدالله بن جحش ازدواج کرده بود. عبدالله در جنگ احد در سال ۳ هـ شهید شد و زینب در همان سال به نکاح رسول اکرم صلی الله علیه و آله درآمد. پس از ازدواج دو سه ماه در قید حیات بود. در زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از حضرت خدیجه فقط همین همسر آن حضرت وفات کرد. آن حضرت بر وی نماز جنازه خواندند و در جنت البقیع دفن کردند. هنگام وفات ۳۰ سال سن داشت.

حضرت ام سلمه رضی الله عنہا

نام او هند و کنیه اش أم سلمه بود. نام پدرش سهیل و مادرش عاتکه بود. قبلاً با عبدالله بن عبدالاسد که به نام ابوسلمه معروف است ازدواج کرده بود. ابوسلمه پسر عموی او و برادر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

ام سلمه و شوهرش هردو اسلام آورده بودند و در اولین هجرت به حبشه هجرت کردند. سلمه فرزند او در حبشه متولد شد و از آنجا به مکه برگشتند و از آنجا به مدینه هجرت کردند. از نظر سیره نگاران او اولین زنی است که از مکه به مدینه هجرت کرده است و این افتخار بزرگی برایش حساب می شود. ابوسلمه فردی شجاع و پهلوان بود و

۱- در باره سال وفات حضرت حفصه نیز اختلاف نظر وجود دارد. طبق یک روایت او در جمادی الاول سال ۴۱ هـ وفات کرد و در آن موقع ۵۹ سال سن داشت. ولی اگر سال وفات را ۴۵ هـ قرار دهیم، سن او ۶۲ سال خواهد بود. طبق یک روایت در دوران خلافت حضرت عثمان و در سال ۲۷ هـ وفات کرد. این روایت بر این اساس استوار است که وهب از ابن مالک روایت کرده سالی که آفریقا فتح شد حضرت حفصه در همان سال وفات کرده است. آفریقا در دوران خلافت حضرت عثمان در سال ۲۷ هجری فتح شد، ولی این خطای فاحش است، زیرا آفریقا دو بار فتح شده. بار دوم به دست حضرت معاویه بن خدیج در سال ۵۰ هـ فتح گردید. وهب بن مالک سال وفات حفصه را فتح همین سال قرار داده است.

در غزوه بدر و احد شرکت نمود. در غزوه احد مجروح شد و بر اثر همان جراحات جان به جان آفرین سپرد. در جمادی الثانی سال چهارم هـ دار فانی را وداع گفت.

جنازه او با اهتمام خاصی خوانده شد و رسول اکرم ﷺ در نماز جنازه او نه تکبیر گفتند. پس از نماز صحابه پرسیدند: ای رسول خدا! شما در نماز جنازه مرتکب سهو شدی؟ آن حضرت فرمودند: او شایسته هزار تکبیر بود. هنگام وفات ابوسلمه، ام سلمه حامله بود پس از وضع حمل و سپری شدن عدت، رسول خدا ﷺ پیام ازدواج به او دادند. او این عذرها را مطرح کرد:

۱- من زنی هستم که بسیار اهل غیرت می باشم؛

۲- دارای فرزند می باشم؛

۳- سن من نیز بالا است؛

آن حضرت ﷺ عذرهایش را تحمل و با وی ازدواج نمودند.

وفات

سیره نگاران اتفاق نظر دارند که از میان ازواج مطهرات ام سلمه آخرین کسی است که وفات کرد. ولی در سال وفات او اختلاف نظر وجود دارد واقدی سال ۵۹ هجری و ابراهیم حربی سال ۶۲ هجری را سال وفات اعلام کرده اند. امام بخاری در تاریخ کبیر نوشته است در سال ۵۸ هجری وفات کرده و در بعضی روایات سال ۶۱ هجری پس از مطلع شدن از شهادت حضرت حسین ﷺ وفات نمود. ابن عبدالله همین روایت را صحیح قرار داده است.

با توجه به اختلاف روایات، تعیین سال وفات مشکل به نظر می رسد، ولی این قدر یقینی است که تا زمان واقعه «حرّه» زنده بود. در صحیح مسلم مذکور است که حارث بن عبدالله بن ابی ربیع و عبدالله بن صفوان به محضر ام سلمه حاضر شدند و از آن سپاهی جويا شدند که در زمین فرو می رود. این سؤال زمانی مطرح شد که یزید، مسلم بن عقبه را همراه با سپاه شام به سوی مدینه فرستاد و واقعه حره روی داده بود. واقعه حره در سال ۶۳ هـ پیش آمده است. لذا روایاتی که درباره وفات حضرت ام سلمه، قبل از این تاریخ ذکر شده اند، صحیح نیستند.

ابن عبدالبر نوشته است که بنابر وصیت حضرت ام سلمه سعید بن زید بر وی نماز جنازه خواند. ولی در صحت این روایت تردید وجود دارد. سعید بن زید برحسب اختلاف

روایات در سال ۵۱، یا ۵۲ و یا ۵۵ هجری وفات کرده است و این به طور قطع و یقین ثابت است که ام سلمه تا آن موقع زنده بود. واقدی مرقوم داشته که ابوهیره بر وی نماز جنازه خواند، اما اگر هنگام وفات او سعید بن زید در قید حیات می‌بود، حضرت ابوهیره برخلاف وصیت، بر وی نماز جنازه نمی‌خواند. به هر حال، از میان ازواج مطهرات حضرت ام سلمه آخرین فردی بود که دار فانی را وداع گفت و هنگام وفات ۸۴ سال سن داشت.

فضل و کمال

از میان ازواج مطهرات پس از حضرت عایشه در فضل و کمال، رتبه و مقام اوست. این سعد در طبقات بر این امر تصریح کرده است. در روایت حدیث و نقل احکام به جز حضرت عایشه هیچ‌کدام از ازواج مطهرات به پایهٔ او نمی‌رسند. در صلح حدیبیه هنگامی که صحابه کرام درباره حلق و قربانی در خارج از محیط حرم مکه تردید و تأمل داشتند، تدبیر و فراست حضرت ام سلمه این مشکل را حل نمود. این بهترین دلیل فضل و کمال علمی او به حساب می‌آید. این واقعه در صحیح بخاری به‌طور مفصل مذکور است.

حضرت زینب رضی الله عنها

یکی از کسانی که با حضرت عایشه ادعای رقابت و برابری و برتری می‌کرد، حضرت زینب بود. حضرت عایشه می‌گوید: کانت تسامینی (یعنی او همواره با من رقابت داشت). او شایسته این امر نیز بود. زیرا که به لحاظ نسب دختر عمه رسول اکرم ﷺ و در حسن جمال نیز ممتاز بود. پیامبر اکرم ﷺ فوق العاده با او محبت داشت. در زهد و پارسایی چنان مقامی داشت که وقتی منافقان به حضرت عایشه تهمت زدند و در این تهمت «حمنه» خواهر زینب نیز شرکت داشت، رسول اکرم ﷺ اخلاق و عادات حضرت عایشه را از وی پرسید او صریحاً اعلام داشت: ما علمت إلا خيراً (من درباره او جز خیر و خوبی چیزی دیگر نمی‌دانم).

حضرت عایشه نیز به صداقت و پارسایی او اعتراف داشت. در عبادت بی‌نهایت خشوع و خضوع داشت. هنگامی که رسول اکرم ﷺ خواستند با وی ازدواج کنند، او اظهار داشت: تا من استخار نکنم، نمی‌توانم در این باره تصمیمی بگیرم.

یک بار رسول اکرم ﷺ مقداری مال بین مهاجرین تقسیم می کردند. حضرت زینب در این مورد سخنانی بر زبان آورد. حضرت عمر که در آنجا حضور داشت بر وی پرخاش کرد. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: از او صرف نظر کنید زیرا او اواه (یعنی خاشع و متضرع) است. طبعی قانع و فیاض داشت. کار می کرد و از حاصل کار خود در راه خدا صدقه می کرد. یک بار حضرت عمر رضی الله عنه خرج یک سال او را برایش فرستاد. او پارچه‌ای بر آن‌ها گذاشت و به «برزه بنت رافع» دستور داد تا آن‌ها را بین یتیمان و خویشاوندان او تقسیم کند. برزه اظهار داشت: ما نیز سهمی داریم او گفت: هرچه در زیر پارچه باقی مانده است مال توست. پارچه را برداشت دید که پنجاه درهم باقی مانده است. وقتی همه آن‌ها تقسیم شد به بارگاه خداوند چنین دعا کرد: پروردگارا! به من مهلت مده که در سالی دیگر از عطایا و بخشش عمر بهره‌ای ببرم. دعایش پذیرفته شد و در همان سال دار فانی را وداع گفت.

وفات

پیامبر اکرم ﷺ به ازواج مطهرات فرموده بود:

«أَسْرَعُكُنَّ لِحَاقًا بِي أَطْوَلُكُنَّ يَدًا». «کسی از شما زودتر نزد من می‌رسد که دستش از دیگران درازتر باشد».

این اشاره‌ای بود به این که بذل و جود بیشتر داشته باشد. ولی ازواج مطهرات معنای ظاهری آن را متوجه شدند و شروع کردند به اندازه گرفتن دستان خویش. حضرت زینب برحسب بذل و جودی که داشت مصداق این پیشگویی قرار گرفت و قبل از همه دار فانی را وداع گفت. لباس کفن را خودش مهیا کرده وصیت کرده بود که چنانچه حضرت عمر کفنی بدهد یکی از آن دو کفن را صدقه کنند. چنانکه به این وصیت عمل شد. حضرت عمر رضی الله عنه بر وی نماز جنازه خواند. سپس از ازواج مطهرات پرسید: چه کسی وارد قبرش شود، آن‌ها گفتند: کسانی که اجازه ورود به خانه‌اش را داشتند (یعنی محارم) چنانکه حضرات اسامه، محمد ابن عبدالله بن جحش و عبدالله ابن ابی احمد بن جحش او را در قبر گذاشتند در سال بیستم هجری وفات کرد و در آن موقع، پنجاه و سه سال سن داشت.

طبق روایت واقدی هنگام ازدواج با رسول اکرم ﷺ سی و پنج سال سن داشت.

حضرت جویریہ رضی اللہ عنہا

حضرت جویریہ دختر «حارث ابن ضرار» رئیس قبیله بنی المصطلق بود و با مسافع بن صفوان که در روستای مریسع به قتل رسید، ازدواج کرده بود. در این جنگ غلام و کنیزان زیادی نصیب مسلمانان شده بود. یکی از آن کنیزان جویریہ بود. وقتی مال غنیمت تقسیم شد او در سهم ثابت ابن قیس بن شماس انصاری قرار گرفت.

یکی از قوانین اسلام «عقد کتابت» است یعنی با توافق آقا، غلام و کنیز در مقابل آزادی خویش مبلغ معینی را به آقا می‌پردازند. بر همین اساس، جویریہ پذیرفت تا مبلغ نوزده اوقیه طلا به مولایش بپردازد ولی این مبلغ بسیار سنگین بود. او به محضر رسول اکرم ﷺ حضور یافت و عرض کرد: ای رسول خدا! من مسلمان شده‌ام و دختر حارث هستم که سردار قبیله خویش است و با ثابت بن قیس عقد کتابت بسته‌ام. مشکلاتی که بر من وارد شده از شما پنهان نیست و من توان پرداخت این مبلغ را ندارم، لذا به محضر شما حاضر شده‌ام و تقاضای مساعدت دارم. آن حضرت فرمودند: آیا بر امری بهتر از این خشنود نمی‌شوی؟ او اظهار داشت: چه چیزی؟ ایشان فرمودند: آن مبلغ را من می‌پردازم و سپس با تو ازدواج می‌کنم. او در پاسخ گفت: بسیار خوب است می‌پذیرم. آن حضرت ثابت بن قیس را فرا خواند و مبلغ مورد نظر را به او پرداخت کرد و پس از آزادی، جویریہ را به ازدواج خود درآورد.

وقتی این خبر میان مسلمانان شایع شد و به اطلاع آنان رسید، تمام غلامان و کنیزانی که وابسته به قبیله بنی المصطلق بودند به پاس احترام و صلت آن حضرت با این قبیله، آنان را آزاد کردند. طبق یک روایت تعداد آنان هفتصد نفر ذکر شده است.

حضرت عایشه رضی اللہ عنہا می‌گوید: به برکت حضرت جویریہ ده‌ها نفر آزاد شدند. در بعضی از روایات مذکور است که جویریہ این پیشنهاد را مطرح کرده بود و آن حضرت ﷺ تمام آن اسیران را به او بخشیده بودند. حضرت جویریہ در سال ۵۰ هـ در سن ۶۰ سالگی وفات کرد و در جنت البقیع به خاک سپرده شد.

حضرت ام حبیبه رضی اللہ عنہا

نام او «رمله» و کنیه‌اش ام حبیبه است. هفده سال پیش از بعثت رسول اکرم ﷺ متولد شد. با عبیدالله بن جحش ازدواج کرد. پس از بعثت رسول اکرم ﷺ هردو مشرف

به اسلام شدند و به‌سوی حبشه هجرت کردند. طبق یک روایت، حبیبه دختر او در حبشه متولد شد. وقتی به حبشه رسیدند، عبیدالله بن جحش آیین مسیحیت را اختیار کرد ولی ام حبیبه بر اسلام استوار ماند و در نهایت او و عبیدالله بنابر اخلاف دین از یکدیگر جدا شدند. این امر مقدمه‌ای شد تا ضمن مشرف‌شدن به شرف اسلام و هجرت، افتخار ورود به جمع ازواج مطهرات را نیز به دست آورد. چنان که پیامبر اکرم ﷺ عمر بن امیه ضمری را نزد نجاشی برای خواستگاری از ام حبیبه فرستاد. نجاشی کنیز خویش را پیش ام حبیبه فرستاد تا پیام آن حضرت را به او ابلاغ کند.

او خالد بن سعید اموی را وکیل خویش تعیین نمود و دو انگشتر و النگو به ابرهه کنیز نجاشی مژدگانی داد.

شب فرا رسید و نجاشی جعفر بن ابی طالب و مسلمانان آنجا را گرد آورد و خطبه نکاح را خواند و از جانب پیامبر اکرم ﷺ چهار صد دینار مهر مقرر نمود^(۱). مهر به خالد بن سعید پرداخت گردید و مردم خواستند متفرق شوند، ولی نجاشی اظهار داشت: دعوت ولیمه سنت تمام پیامبران است بشینید و شام بخورید. چنانکه شام صرف شد آنگاه مردم متفرق شدند. وقتی مهریه به ام حبیبه تحویل داده شده او مبلغ پنجاه دینار را به «ابرهه» کنیز نجاشی داد. ولی او اظهار داشت: نجاشی از تحویل این‌ها مرا منع کرده است. روز بعد مقداری خوشبوی عود، زعفران، عنبر و غیره را نزد او آورد تا آن‌ها را با خود نزد پیامبر اکرم ﷺ ببرد. وقتی تمام مراسم ازدواج انجام گرفت، نجاشی او را با شرحبیل بن حسنه به محضر آن حضرت ﷺ فرستاد. ام حبیبه در سال ۴۴ هـ

۱- در باره تاریخ این رویداد اختلاف نظر وجود دارد. معروف این است که در سال هفتم هجری بوده است. ولی در بعضی روایات سال ششم هجری ذکر شده است. ممکن است پیامبر اکرم ﷺ عمرو بن امیه ضمری را به قصد نکاح فرستادند و در سال هفتم هجری خطبه نکاح خوانده شده باشد. در این هم اختلاف است که نکاح در کجا و توسط چه کسی خوانده شده ولی صحیح این است که در حبشه و توسط نجاشی خوانده شد. در باره مقدار مهر صحیح همین است که ذکر شده ولی در بعضی روایات نهصد دینار و در بعضی چهار هزار دینار و در ابوداود چهار هزار درهم مذکور است و طبق روایت زهری چهل اوقیه است، لذا اگر آن‌ها درهم باشند مقدار آن‌ها هزار و ششصد درهم می‌شود.

وفات کرد و در مدینه به خاک سپرده شد^(۱).

حضرت میمونه رضی الله عنها

نام او میمونه، نام پدر حارث و نام مادر هند است. قبلاً با مسعود بن عمرو بن عمیر ثقفی ازدواج کرده بود. مسعود او را طلاق داد آنگاه با ابورهم بن عبدالعزی ازدواج کرد. پس از وفات ابورهم، به ازدواج رسول اکرم ﷺ درآمد. درباره چگونگی ازدواج روایات مختلفی ذکر شده است. در یک روایت مذکور است که او خود را به آن حضرت هبه کرد. در روایت دیگری مذکور است که آن حضرت ﷺ غلام خویش، ابورافع را با اوس بن خولی از مدینه فرستاد و او را وکیل تعیین کرد، او از جانب آن حضرت ایجاب قبول نمود. ولی روایت صحیح این است که ازدواج بنا به پیشنهاد حضرت عباس صورت گرفت و او خطبه نکاح را خواند.

وفات

اتفاق عجیبی پیش آمد در محل «سرف» نکاح او صورت گرفته بود و در همین محل نیز دار فانی را وداع گفت. حضرت عبدالله بن عباس بر او نماز جنازه خواند و او را در قبر قرار داد. در کتب صحاح مذکور است که وقتی جنازه او حمل شد، حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه اظهار داشت: این همسر پیامبر خداست، لذا جنازه را با ادب حمل کنید. درباره تاریخ وفات اندکی اختلاف نظر وجود دارد، ولی صحیح این است که ۵۱ هـ وفات نموده است.

حضرت صفیه رضی الله عنها

نام او صفیه نبود، ولی برحسب نوشته زرقانی، بهترین و گزیده‌ترین سهم مال غنیمت که به امام یا پادشاه می‌رسد، آن را «صفیه» می‌گویند و چون در جنگ خیبر از همین طریق به ازدواج پیامبر اکرم ﷺ درآمد، لذا با نام «صفیه» معروف شد. نام اصلی او زینب بود، نام پدر، حی بن اخطب و نام مادر «ضره» بود.

۱- بعضی سال ۴۲ هـ را سال وفات ذکر کرده‌اند. از نظر ابن ابی خيثمه سال وفات او ۵۹ هـ است. بعضی ۵۰ و بعضی ۵۵ هـ را سال وفات او ذکر کرده‌اند و طبق یک روایت محل دفن او در دمشق است.

صفیه از جانب پدر و مادر از نسب والایی برخوردار بود. پدرش سردار قبیله بنونضیر و مادرش دختر سردار قبیله بنی قریظه بود. او نخست با «سلام بن مشکم قرظی» ازدواج کرده بود. ابن مشکم او را طلاق داد آنگاه با کنانه بن ابی الحقیق ازدواج کرد. کنانه در جنگ خیبر کشته شد، و صفیه اسیر گردید. وقتی اسیران خیبر گرد آورده شدند، دحیه کلبی از پیامبر اکرم ﷺ درخواست کنیزی کرد. آن حضرت به او اجازه دادند تا از میان اسیران برای خود کنیزی انتخاب کند. او صفیه را انتخاب کرد. یکی از یاران به محضر ایشان حاضر شد و عرض کرد: شما دختر رئیس بنونضیر و بنوقریظه را به دحیه داده‌اید؟ او فقط در شأن شما هست. آن حضرت دحیه را فرا خواند. او با صفیه حاضر شد، آن حضرت کنیزی دیگر به او بخشید و صفیه را آزاد و سپس با او ازدواج کرد.

از خیبر حرکت کردند وقتی به محل «صهباء» رسیدند جشن عروسی برگزار شد و ارزاقی که نزد مردم بود در یک جا گردآوری و دعوت ولیمه ترتیب داده شد. وقتی از آنجا حرکت کردند، آن حضرت ﷺ او را بر شتر خویش سوار کردند و با عبای خویش او را در حجاب قرار دادند و این نشانه این بود که او حالا جزو ازواج مطهرات قرار گرفته است.

پیامبر اکرم ﷺ با صفیه فوق العاده محبت داشتند و همواره از وی دلجویی می‌کردند. یک بار در اثنای سفر، صفیه بیمار شد و حضرت زینب شتر اضافی داشت. پیامبر اکرم ﷺ خطاب به او فرمودند: یک شتر به صفیه بدهید. او در پاسخ گفت: من به این یهودیه شتر خویش را بدهم؟ آن حضرت ﷺ بر این پاسخ وی به قدرت ناراحت شدند که تا دو ماه نزد او نرفتند. یک بار نزد صفیه رفتند دیدند که او دارد گریه می‌کند. از وی علت گریه را پرسیدند. او گفت: عایشه و زینب می‌گویند: ما از تمام ازواج برتر هستیم، زیرا علاوه بر همسر بودن پیامبر، دختر عموهای او نیز هستیم. آن حضرت فرمودند: چرا تو چنین نگفتی که حضرت هارون پدرم و حضرت موسی عمویم و محمد ﷺ همسر من می‌باشد، پس شما چگونه از من بهتر هستید.

حضرت صفیه در سال ۵۰ هـ وفات کرد و در جنت البقیع به خاک سپرده شد.

فرزندان گرامی

در باره تعداد فرزندان پیامبر اکرم ﷺ اختلاف نظر شدید وجود دارد. ولی روایت متفق علیه این است که آن حضرت ﷺ شش فرزند داشتند:

- ۱- قاسم؛
- ۲- ابراهیم؛
- ۳- زینب؛
- ۴- رقیه؛
- ۵- ام کلثوم؛
- ۶- فاطمه؛

تمام دختران آن حضرت در صدر اسلام در قید حیات بودند و با افتخار هجرت مفتخر گردیدند. ولی ابن اسحاق نام دو فرزند دیگر را ذکر کرده است یعنی طاهر و طیب. طبق این روایت تعداد دختران و پسران آن حضرت برابر خواهد بود.

با بررسی تمام روایات، معلوم می‌شود که تعداد فرزندان آن حضرت ﷺ دوازده فرزند هشت پسر و چهار دختر بوده است. در مورد تعداد دختران اختلاف نظر وجود ندارد، ولی در مورد تعداد پسران اختلاف نظر شدیدی وجود دارد. درباره قاسم و ابراهیم همه اتفاق نظر دارند. حضرت ابراهیم از ماریه قبطیه و بقیه از حضرت خدیجه بودند^(۱).

حضرت قاسم

قاسم اولین فرزند آن حضرت ﷺ و یازده سال پیش از نبوت متولد شد. طبق روایت مجاهد فقط هفت روز زنده ماند و طبق ابن سعد تا دو سال در قید حیات بود، ابن فارس نوشته است که به سن تشخیص رسیده بود.

همچنانکه پیش از همه متولد شده بود، پیش از همه وفات کرد. روایت معروف چنین است که قبل از بعثت وفات کرد. پیامبر اکرم ﷺ کنیه خویش را به همین جهت

ابوالقاسم انتخاب کردند. ایشان این کنیه را بسیار می‌پسندیدند و هرگاه صحابه با محبت از ایشان نام می‌بردند با کنیه ابوالقاسم یاد می‌کردند.

یک روز از بازار گذر می‌کردند شخصی از پشت سر صدا زد: ابوالقاسم! آن حضرت روی برگردانید و به‌سوی او متوجه شدند. او اظهار داشت: ای رسول خدا! من با شما نبودم فرد دیگری را صدا می‌زدم. آنگاه آن حضرت ﷺ به منظور رفع اشتباه، از این که کسی کنیه خود را ابوالقاسم بگذارد، منع فرمودند.

حضرت زینب رضی الله عنها

سیره‌نگاران اتفاق نظر دارند که حضرت زینب از همه دختران بزرگتر بود. زبیر بن بکار می‌گوید: زینب بعد از قاسم متولد شده است. ولی از نظر ابن کلبی، زینب اولین فرزند پیامبر اکرم ﷺ است که پیش از بعثت هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ سی ساله بودند، متولد شد. وقتی آن حضرت از مکه مکرمه هجرت کردند، اهل و عیال ایشان در مکه ماندند. حضرت زینب با پسر خاله خویش ابوالعاص بن ربیع بن لقیط ازدواج کرد. ابوالعاص در غزوه بدر اسیر شد. وقتی رها شد از وی وعده گرفته شد که پس از رسیدن به مکه حضرت زینب را به مدینه فرستد.

ابوالعاص به مکه رفت و حضرت زینب را با برادر خویش کنانه به مدینه فرستاد. چون خطر تعرض کفار وجود داشت، کنانه مسلح شد و از مکه حرکت کرد وقتی به محل «ذی طوی» رسید، چند نفر از کفار قریش او را تعقیب کردند. «هبار بن اسود» حضرت زینب را با نیزه خویش بر زمین انداخت. حضرت زینب که حامله بود، وضع حمل نمود. آنگاه کنانه از ترکش تیر بیرون آورد و اعلام کرد: اگر کسی نزدیک بیاید هدف این تیرها قرار خواهد گرفت. مهاجمان عقب نشستند. ابوسفیان با سایر سران قریش آمد و خطاب به کنانه گفت: از تیراندازی خودداری کن ما می‌خواهم مذاکره کنیم. سپس گفت: مشکلات و مصایبی که از جانب محمد متوجه ما شده است برایت معلوم است. لذا چنانچه حالا آشکارا بخواهید دختر او را به مدینه ببرید، مردم می‌گویند: قریش ضعیف شده‌اند. ما نیازی به نگهداری زینب نداریم. هنگامی که جو آرام شود، به طور پنهانی او را ببرید. کنانه این نظر را پسندید و پس از چند روز شبانه از مکه خارج شد و حضرت زینب را با خود برد. پیامبر اکرم ﷺ زید بن حارثه را فرستاده بود. او تا «بطن یاجج» آمد و کنانه در آنجا حضرت زینب را به او تحویل داد.

حضرت زینب به مدینه آمد و شوهر او در مکه در حال شرک باقی ماند. ابوالعاص در جنگی دیگر اسیر شد^(۱). در این موقع نیز حضرت زینب او را پناه داد. آنگاه به مکه رفت و اماناتی که از مردم نزد او بود، به آنان برگرداند و مسلمان شد. پس از مسلمان شدن دوباره به مدینه آمد و حضرت زینب که بر اثر اختلاف دین میان آنان تفریق شده بود، به نکاح او درآمد. در ترمذی و غیره از حضرت ابن عباس روایت شده که عقد جدیدی صورت نگرفت ولی در روایت دیگر تصریح شده که عقد جدید منعقد شد. گرچه روایت حضرت عبدالله بن عباس به لحاظ سند بر روایت دیگر ترجیح دارد ولی فقها بر روایت دوم عمل کرده‌اند و روایت حضرت عبدالله بن عباس را چنین توجیه کرده‌اند که در عقد جدید تغییری در مهر و غیره پیش نیامد، لذا عبدالله بن عباس از آن به عنوان نکاح قبلی تعبیر نمود و گر نه پس از تفریق، تجدید نکاح لازم است.

ابوالعاص با حضرت زینب برخورد شریفانه‌ای را پیشه کرد و رسول اکرم ﷺ از این برخورد وی تمجید کردند. پس از تجدید نکاح، حضرت زینب مدت کمی در قید حیات بود. در سال هفتم و یا ششم هجری، ابوالعاص مشرف به اسلام شد و حضرت زینب در سال هشتم هجری وفات نمود. أم ایمن، سوده بنت زمعه و ام سلمه را غسل دادند و پیامبر اکرم ﷺ در قبر قرار دادند. حضرت زینب دو فرزند برجای گذاشت یکی امامه و دیگری علی. درباره علی یک روایت است که در خردسالی وفات کرد. ولی روایت معروف چنین است که به سن رشد رسید. ابن عساکر نوشته است که در جنگ یرموک شهید شد.

پیامبر اکرم ﷺ با امامه بسیار محبت داشت و هنگام نماز نیز او را از خود جدا نمی‌کرد. در صحاح سته مذکور است که آن حضرت او را بر دوش خود می‌گذاشت و نماز می‌خواند وقتی به رکوع می‌رفت از دوش مبارک خویش پایین می‌آورد و چون از سجده سر را برمی‌داشت دوباره بر دوش خویش سوار می‌کرد. یک بار هدایایی به

۱- در اسبابه مذکور است که ابوالعاص با کاروان قریش در جمادی الاول سال ششم هجری از مکه حرکت کرد. رسول اکرم ﷺ زید بن حارثه را با ۱۷۰ سوار از مجاهدین برای تعقیب کاروان فرستاد. کاروان به محل «عیص» رسیده بود که مورد حمله سربازان اسلام قرار گرفت. تعدادی از کفار اسیر شدند و مال غنیمت به دست آمد. ابوالعاص در آن میان بود. وقتی او را به مدینه آوردند حضرت زینب به او تأمین داد و با سفارش او به محضر رسول اکرم ﷺ اموالش به او برگردانده شد.

محضر آن حضرت آورده شد که در میان آنان یک گردنبد نیز قرار داشت. امامه در گوشه‌ای بازی می‌کرد. آن حضرت فرمودند: این را به عزیزترین فرد خانواده‌ام می‌دهم. ازواج مطهرات فکر کردند این افتخار نصیب حضرت عایشه خواهد شد، ولی ایشان امامه را صدا کردند و آن را در گردن او قرار دادند.

ابوالعاص به حضرت زبیر بن عوام وصیت کرده بود که وکیل ازدواج او باشد و هرکجا صلاح دانست او را ازدواج دهد. چنانکه وقتی حضرت فاطمه وفات کرد، او را به ازدواج حضرت علی درآورد. حضرت علی هنگام شهادت به حضرت مغیره وصیت کرد تا با امامه ازدواج کند. مغیره با او ازدواج کرد و فرزندی به نام یحیی از او متولد شد. ولی در بعضی روایات مذکور است که از امامه فرزندی متولد نشد. امامه در نزد حضرت مغیره وفات کرد.

حضرت رقیه رضی الله عنها

جرجانی نوشته است که رقیه از تمام دختران رسول اکرم ﷺ کوچکتر بود. ولی روایت معروف این است که پس از حضرت زینب متولد شد. نخست با عتبه پسر ابولهب ازدواج کرد. ابن سعد نوشته است که این ازدواج قبل از بعثت صورت گرفته است. ام کلثوم دختر دیگر آن حضرت نیز به ازدواج عتبه پسر ابولهب درآورده شده بود. وقتی پیامبر اکرم ﷺ معبوث شدند و دعوت اسلام را آشکارا ساختند، ابولهب فرزندان خود را گرد آورد و به آنان گفت: اگر شما از دختران محمد جدا نشوید، هرگونه ارتباط من با شما حرام است. آنگاه هردو فرزند در جهت اجرای دستور پدر از همسران خود جدا شدند.

آنگاه پیامبر اکرم ﷺ رقیه را به ازدواج حضرت عثمان درآورد. دولایی نوشته است که حضرت عثمان در دوران جاهلیت با وی ازدواج کرده بود، ولی در یک روایت از حضرت عثمان روایت شده است که این ازدواج در دوران اسلام انجام گرفته است. پس از ازدواج، حضرت عثمان به حبشه هجرت کرد و در این سفر حضرت رقیه نیز همراه بود تا مدتی پیامبر اکرم ﷺ از آنان اطلاعی نداشت. زنی به محضر آن حضرت حضور یافت و عرض کرد: من آن‌ها را ملاقات کرده‌ام، پیامبر اکرم ﷺ در حق آنان دعای خیر کرد و فرمود: پس از حضرت ابراهیم و حضرت لوط، عثمان نخستین کسی است که با همسر خویش هجرت کرده است.

در حبشه صاحب فرزندی به نام عبدالله شدند، ولی او فقط شش سال زنده ماند. حضرت عثمان از حبشه به مکه و از آنجا به مدینه هجرت کرد. وقتی به مدینه آمدند، حضرت رقیه بیمار شد و این زمان غزوه بدر بود و حضرت عثمان رضی الله عنه بر اثر تیمارداری او نتوانست در جنگ شرکت کند. روزی که زید بن حارثه به مدینه آمد و مژده فتح و پیروزی مسلمانان را در بدر اعلام نمود، حضرت رقیه وفات کرد و چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بدر بود، نتوانست در تشییع جنازه او شرکت کند.

ام کلثوم رضی الله عنها

با کنیه خویش معروف است. در سال سوم هجری حضرت رقیه وفات کرد و در ربیع الاول همان سال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ام کلثوم را به ازدواج حضرت عثمان درآورد. در صحیح بخاری مذکور است که وقتی حفصه بیوه شد، حضرت عمر به حضرت عثمان پیشنهاد داد تا با حفصه ازدواج کند. حضرت عثمان تأمل کرد و پاسخی به وی نداد. ولی در روایات دیگر مذکور است که وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از قضیه آگاه شد، به حضرت عمر گفت: من برای تو شخصی بهتر از عثمان و برای عثمان شخصی بهتر از تو معرفی می‌کنم. تو دختر خویش را به ازدواج من دریاور و من دختر خویش را به ازدواج عثمان درخواهم آورد..

چنانکه ازدواج صورت گرفت و پس از ازدواج، حضرت ام کلثوم تا مدت شش سال در قید حیات بود و در شعبان سال نهم هجری وفات نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر وی نماز جنازه خواندند و حضرت علی، حضرت فضل بن عباس و حضرت اسامه بن زید او را در قبر قرار دادند.

حضرت فاطمه زهراء رضی الله عنها

نام او فاطمه، لقب زهرا و در تاریخ تولدش اختلاف نظر وجود دارد. طبق یک روایت در سال اول بعثت متولد شده است. ابن اسحاق نوشته است غیر از ابراهیم تمام فرزندان آن حضرت رضی الله عنها پیش از نبوت متولد شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در چهل سالگی مبعوث شدند. بنابراین، میان دو روایت چنین تطبیق داده می‌شود که حضرت فاطمه در آغاز بعثت متولد شد و چون میان هر دو مدت، فاصله زیادی وجود دارد، لذا این اختلاف روایت به وجود آمده است. ابن جوزی نوشته است که پنج سال قبل از

بعثت هنگامی که خانه کعبه بازسازی می‌شد، متولد شد. در بعضی از روایات مذکور است که یک سال پیش از بعثت متولد شد. اگر سال اول بعثت را سال ولادت او قرار دهیم در این صورت در سن ۱۵ سال و پنج و نیم ماهگی، در سال دوم هجری با حضرت علی ازدواج کرد. سن حضرت علی ۲۱ سال و پنج ماه بود^(۱).

نخست، حضرت ابوبکر و سپس حضرت عمر از حضرت فاطمه، خواستگاری کردند، ولی پیامبر اکرم ﷺ به آنان پاسخی ندادند. آنگاه حضرت علی نیز اظهار تمایل نمود. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: چیزی برای پرداخت مهریه داری؟ وی در پاسخ اظهار داشت: به جز یک اسب و یک زره چیزی دیگر ندارم. آن حضرت فرمودند: اسب که برای جنگ لازم است ولی زره را بفروش. چنانکه حضرت عثمان زره را به مبلغ ۴۸ درهم خریداری کرد و حضرت علی آن مبلغ را آورد و به رسول اکرم ﷺ تقدیم نمود. آن حضرت به بلال دستور دادند تا از بازار خوشبو و عطر تهیه کند. عقد نکاح منعقد شد و پیامبر اکرم ﷺ یک تخت و یک بستر به عنوان جهیزیه به فاطمه تحویل دادند.

در اصابه مذکور است که آن حضرت یک شال، یک مشک و یک آسیاب دستی جهیزیه دادند که تا پایان عمر نزد او بودند. پس از ایجاب و قبول زمان برپایی مراسم ازدواج فرا رسید. پیامبر اکرم ﷺ به حضرت علی گفت: منزلی فراهم کنید. چنانکه منزل حارث بن نعمان میسر شد و حضرت علی و حضرت فاطمه در آن اقامت گزیدند.

پیامبر اکرم ﷺ همواره سعی می‌کردند تا رابطه خوبی میان حضرت علی و حضرت فاطمه رضی الله عنهما وجود داشته باشد و هرگاه کدورتی میان آنان پیش می‌آمد، آن حضرت آن را دفع می‌کردند.

یک بار نزد آنان رفتند کدورت پیش آمده را مرتفع ساخته آن دو را با یکدیگر آشتی دادند. وقتی از خانه بیرون آمدند شاد و مسرور بودند. مردم پرسیدند: هنگامی که شما نزد آنان رفتید، حالتی دیگر داشتید و حالا که از آنجا برگشتید خیلی شاد هستید (یعنی هنگام رفتن نگران و اندوهگین بودید و حالا که برگشته‌اید شاد و با نشاط

۱- طبق یک روایت حضرت علی در سن هشت سالگی مشرف به اسلام شد ولی نظر راجح این است که در سن ده سالگی اسلام آورد. در این صورت هنگام ازدواج ۲۴ سال سن داشت.

هستید). پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: من میان آن دو نفری که خیلی آنان را دوست دارم آشتی برقرار کردم.

یک بار حضرت فاطمه نزد پیامبر اکرم آمد و از حضرت علی گلایه و شکایت کرد. حضرت علی نیز پشت سر او آمد. رسول اکرم خطاب به فاطمه اظهار داشت: دخترم! تو باید بدانی کدام شوهر پشت سر همسر خویش که قهر کرده است برای تسلی خاطر او می‌آید. حضرت علی به قدری از این کلام آن حضرت متأثر شد که به حضرت فاطمه گفت: از این به بعد هیچگاه سخنی که برخلاف میل تو باشد نخواهم گفت.

یک بار حضرت علی قصد ازدواج دوم را کرد. پیامبر اکرم ﷺ از این قصد او آگاه و سخت ناراحت شدند، به مسجد آمدند و خطبه‌ای ایراد کردند و در آن خطبه، عدم رضایت خویش را از این تصمیم حضرت علی اعلام نموده فرمودند: دخترم گوشه جگر من است، هرکس او را بیازارد مرا آزرده است، چنانکه حضرت علی از تصمیم خویش باز آمد و تا زمانی که حضرت فاطمه در قید حیات بود، ازدواجی دیگر نکرد^(۱).

حضرت فاطمه پنج فرزند داشت:

- ۱- حسن؛
- ۲- حسین؛
- ۳- حسن؛
- ۴- ام کلثوم؛
- ۵- زینب؛

۱- صحیح بخاری، ذکر أصهار النبی ﷺ.

باید توجه داشت آنچه در بالا از پیش آمدن شکرآب در بعضی مواقع میان حضرت علی و حضرت فاطمه رضی الله عنهما مذکور است، جزو خصوصیات بشری است و به هیچ وجه از مقام و منزلت‌شان چیزی نمی‌کاهد. این شکرآب گاهی میان رسول خدا ﷺ و همسران‌شان نیز روی می‌داد. چنانکه یک بار بر همین اساس آن حضرت یک ماه از همسران‌شان فاصله گرفتند. البته ممکن است بسیاری از نویسندگان شیعه این را نپذیرند، ولی آنچه ذکر شد روایت صحیح بخاری است و علو مقام و منزلت حضرت فاطمه زهرا و حضرت علی رضی الله عنهما از وقایع فوق به خوبی واضح است و اینگونه مسایل فطری و طبیعی در سرشت تمام انسان‌ها نهفته است.

محسن در خردسالی وفات کرد. حضرت زینب، امام حسن، امام حسین و ام کلثوم به لحاظ رویدادهای مهمی که در تاریخ اسلام پیش آمده و آنان نقش مهمی در آن داشته‌اند، از شهرت ویژه‌ای برخوردارند.

وفات حضرت فاطمه زهراء علیها السلام

حضرت فاطمه در ماه رمضان سال یازده هجری، پس از ۶ ماه از رحلت جانگداز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دیار باقی شتافت^(۱).

ایشان در هنگام وفات ۲۹ سال عمر داشتند. روایت‌های تاریخی در تحدید عمر ایشان به شدت در تضادند. بعضی ایشان را در هنگام وفات ۲۴ ساله، و برخی ۲۵ ساله و برخی دیگر ۳۰ ساله معرفی کرده‌اند. در این میان علامه زرقانی بر این باور است که گزارش تاریخی اول - ۲۹ سالگی ایشان - از همه درست‌تر به نظر می‌رسد.

اگر ۴۱ سالگی پیامبر را سال تولد ایشان در نظر بگیریم، این عمر با آن تاریخ مطابقت نمی‌کند. و اگر بگوئیم ایشان در ۲۴ سالگی وفات کرده‌اند این سال شاید بتواند سال ولادت ایشان باشد. ولی اگر قبول کنیم که ایشان پنج سال قبل از نبوت بدنیا آمده‌اند، در آن صورت عمر ایشان در هنگام رحلت‌شان ۲۹ سال بوده است.

حضرت ابراهیم

ابراهیم آخرین فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. او در ماه ذی الحجه سال هشتم هجری در «عالیه» که حضرت ماریه قبطیه زندگی می‌کردند بدنیا آمد. از اینروست که برخی عالیه را «مشربه ابراهیم» نیز می‌نامند. سلمی؛ همسر ابو رافع، کنیز صفیه؛ دختر عمه پیامبر، دایه‌گری ایشان را انجام داد. ابورافع چون مژده ولادت ابراهیم را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داد، پیامبر به عنوان مژدگانی برده‌ای به او هدیه فرمودند. پیامبر در روز هفتم ولادت فرزندشان عقیقه دادند. و به وزن موی سر نوزاد نقره صدقه کرده، او را «ابراهیم» نام نهادند.

۱- البته در این باره نیز روایت‌های تاریخی اتفاق نظر ندارند. برخی آورده‌اند که ایشان پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه روز بیشتر زنده نماندند، و برخی گفته‌اند چهار ماه پس از رحلت پدرشان وفات کردند، و برخی دو ماه بعد، و بعضی سه ماه بعد، و برخی دیگر سه ماه و پنج روز بعد را گزارش کرده‌اند. ولی آنچه در روایت‌های موثوق صحاح از حضرت عائشه آمده است شش ماه را تأیید می‌کند.

تمام زنهای انصاری تمنا داشتند به نوزاد شیر دهند، ولی پیامبر اکرم ﷺ ابراهیم را به «ام برده»؛ خوله دختر منذر بن زید انصاری سپرد، و در مقابل آن به ایشان چند درخت خرما دادند.

در روایت بخاری از حضرت انس آمده است که پیامبر اکرم ﷺ نوزاد را برای شیرخوارگی به «ام سیف» سپردند. قاضی عیاض نوشته است که «ام سیف» همان «ام برده» است. البته این تأویل به هیچ وجه بعید نیست. ولی آمده است که همسر او «براء بن اوس» بود، که او به کنیه «ابوسیف» مشهور نیست!

«ام سیف» در حومه مدینه می‌زیست، و پیامبر از فرط محبت بسیاری که به فرزندشان داشتند بدانجا می‌رفتند و ابراهیم را در آغوش گرفته می‌بوسیدند. شوهر «ام سیف» آهنگر بود، و همیشه خانه‌اش پر از دود بود. و پیامبر خدا ﷺ با وجود پاکی سرشتشان این را گوارا می‌دانست.

تصور عرب‌ها چنین بود که هرگاه شخصیتی بزرگ وفات کند، ماه گرفتگی و یا خورشیدگرفتگی روی می‌دهد. اتفاقاً در روز وفات ابراهیم خورشیدگرفتگی روی داد و شایعه شد که این خورشیدگرفتگی نتیجه مرگ ابراهیم است. رسول خدا ﷺ مطلع شد و اعلام فرمود: ماه و خورشید دو نشانی از نشانی‌های خداوند هستند که برای مرگ هیچ‌کس گرفتگی در آن‌ها به وجود نمی‌آید.

جنازه وی در یک تابوت کوچک حمل شد. رسول خدا بر وی نماز جنازه گزاردند، فضل بن عباس و اسامه او را در قبر گذاشتند و در کنار قبر عثمان بن مظعون به خاک سپرده شد. رسول خدا ﷺ کنار قبر ایستاده بودند. روی قبر آب پاشیده شد و یک نشان روی آن نصب گردید. طبق روایت ابوداود و بیهقی دو ماه و ده روز سن داشت در ذی الحجه سال هشتم هجری متولد شد و طبق این روایت در سال نهم هجری وفات کرده است.

طبق نظر واقدی در ماه ربیع الاول سال دهم هجری وفات نموده و براساس این نظریه، حدود پانزده ماه پس از تولد زنده بوده است. در بعضی از روایات مذکور است که شانزده ماه و هشت روز زنده بوده است. بعضی‌ها یک سال و ده ماه و شش روز نوشته‌اند ولی طبق روایت صحاح از حضرت عایشه رضی الله عنها ابراهیم هفده و یا هجده ماه سن داشت.

معاشرت با ازواج مطهرات

تعداد ازواج مطهرات به نه تن رسیده بود و براساس فطرت، هرکدام از آنان خُلق و خوی خاص خود را داشت. آنان به طور طبیعی با یکدیگر رقابت داشتند و چون رسول خدا ﷺ همیشه در فقر و فاقه به سر می‌بردند، به لحاظ خوراک و پوشاک همیشه در تنگنا قرار داشتند و گاهی لب به گلایه و شکوه می‌گشودند. با تمام این اوصاف هیچگاه بر جبین اخلاق آن حضرت ﷺ چین و کروچی نقش نمی‌بست. با خدیجه محبت فوق العاده داشتند، هنگامی که با وی ازدواج کردند در اوج جوانی بودند و خدیجه حدود چهل سال سن داشت، تا زمانی که خدیجه در قید حیات بود، آن حضرت دیگر ازدواجی نکردند، بعد از وفات هرگاه از او تذکره می‌شد، رسول خدا ﷺ از فرط محبت وی دگرگون می‌شدند.

پس از حضرت خدیجه، حضرت عایشه محبوب‌ترین همسر ایشان بود. علت محبت وی صرفاً علل ظاهری مانند زیبایی و غیره نبود. زیرا که حضرت صفیه از وی زیباتر بود و سایر همسران نیز در این مورد کاستی‌ای نداشتند، بلکه آنچه باعث ترجیح وی بر سایر ازواج مطهرات بود، شایستگی علمی، وسعت نظر، و نیروی حافظه و ملکهٔ اجتهاد وی بود که او را از سایرین ممتاز کرده بود.

یک بار تعدادی از ازواج مطهرات نزد حضرت فاطمه رفتند و او را به عنوان نمایندهٔ خویش به محضر رسول خدا ﷺ فرستادند، او به محضر آن حضرت حضور یافت و اظهار داشت: مرا ازواج مطهرات نزد شما فرستاده‌اند تا علت محبت فوق العاده شما را با دختر ابوبکر جويا شوم. رسول خدا ﷺ فرمودند: جان پدر! آیا کسی را که من دوست دارم تو دوست نداری؟ حضرت فاطمه موضوع را متوجه شد و نزد ازواج مطهرات برگشت و اظهار داشت: من در این مورد دخالت نمی‌کنم. آنگاه آنان حضرت زینب را به عنوان نماینده انتخاب و نزد پیامبر فرستادند. علت انتخاب حضرت زینب این بود که او بیش از دیگران خود را رقیب حضرت عایشه می‌دانست. او به محضر رسول خدا حضور یافت و با جرأت و جسارت تمام در این باره به گفتگو پرداخت و طی سخنان خویش روی این موضوع تأکید داشت که عایشه مستحق این همه محبت و امتیاز نیست. حضرت عایشه ساکت نشست و گوش می‌داد. وقتی سخنان حضرت زینب به پایان رسید، حضرت عایشه آغاز سخن نمود و چنان مستدل و معقول به سخنان حضرت

زینب پاسخ داد که حضرت زینب بهت زده شد. آنگاه رسول خدا ﷺ فرمودند: آیا متوجه شدی مگر نمی دانی که این دختر ابوبکر است^(۱).

رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: انتخاب همسر براساس چهار چیز باید باشد:

۱- زیبایی؛

۲- مال؛

۳- نسب؛

۴- دینداری؛

پس شما زنان با دیانت را انتخاب کنید^(۲). رسول اکرم ﷺ در تمام امور، مسأله دین را مقدم می‌دانستند و همین امر در ازواج مطهرات نیز منظور نظر بود. ازواج مطهرات بیش از دیگران در محضر رسول خدا ﷺ حضور داشتند، لذا امور دینی و احکام و مسایل مذهبی را بیش از دیگران فرا می‌گرفتند. با این وصف برای فهم نکات دینی و رسیدن به عمق احکام شرعی، نیاز به استعداد، نیروی حافظه و اجتهادی فوق العاده بود و این اوصاف در شخصیت حضرت عایشه به طور کامل وجود داشت و بر همین اساس، در بسیاری از مسایل نظر وی برخلاف نظر بزرگان صحابه است و به دور از انصاف نیست که فهم، دقت نظر و اصابت رأی او در آن مسایل بر نظر دیگران ترجیح داده شود. چنانکه بعضی از این موارد در بحث زندگی حضرت عایشه ذکر شدند. عادت رسول اکرم ﷺ چنین بود که هر روز به خانه تک تک ازواج مطهرات سر می‌زدند و لحظاتی آنجا می‌ماندند و سپس نوبت هرکدام بود، شب را در آنجا سپری می‌کردند.

این روایت ابوداود است. زرقانی در طی بیان حالات أم المؤمنین أم سلمه نوشته است که هنگام عصر به خانه‌های ازواج مطهرات می‌رفتند و نخست از خانه أم سلمه شروع می‌کردند. در بعضی از روایات مذکور است که در نوبت هرکدام از ازواج مطهرات سایر ازواج در خانه او گرد می‌آمدند و تا دیر با رسول خدا ﷺ به گفتگو می‌پرداختند. از این معلوم می‌شود که گرچه میان آنان بر اثر اقتضای فطرت بشری گاهی شکرآب وجود داشت و بر یکدیگر رشک می‌بردند، ولی قلب‌هایشان پاک و صاف بود و با یکدیگر

۱- این داستان در صحیح بخاری و سایر کتب حدیث به طور مفصل مذکور است.

۲- صحیح بخاری، کتاب النکاح.

محبت می‌ورزیدند. افتخار و شرف همنشینی رسول خدا ﷺ آینه قلب آنان را جلا بخشیده بود و دل‌های‌شان از هر نوع آلودگی و زنگار پاک شده بود. این امر را می‌توان در پرتو ماجرای «افک» به خوبی درک کرد که وقتی منافقان به حضرت عایشه رضی الله عنها تهمت زدند، یک فرصت طلایی برای هووها پیش آمده بود که چنانچه در دل‌هایشان بغض و کینه نسبت به همدیگر وجود می‌داشت از آن فرصت استفاده می‌کردند، ولی دامن ازواج مطهرات از آلوده‌شدن به این گناه بزرگ پاک و صاف ماند. رقیب بزرگ و سرسخت حضرت عایشه حضرت زینب بود، لکن وقتی رسول خدا ﷺ از وی در این باره استفسار نمودند، وی انگشت بر گوش‌ها گذاشت و اظهار داشت: کلا و حاشا! این تهمت محض است. هنگامی که حضرت عایشه از واقعه افک یاد می‌کرد، همواره از پاکدلی حضرت زینب یاد و از او تشکر می‌کرد. چنانکه در صحیح بخاری در روایات متعدد به‌طور مفصل مذکور است.

رسول اکرم ﷺ بی‌نهایت با ازواج مطهرات مدارا می‌کردند و خاطرخواه آنان بودند وقایع ذیل به خوبی مؤید این موضوع‌اند:

یک بار ازواج مطهرات در سفر با آن حضرت همراه بودند. ساربان شتر را با شدت نهیب زد آن حضرت فرمودند: مواظب باش این‌ها شیشه هستند. حضرت صفیه غذاهای بسیار خوب درست می‌کرد. یک روز غذایی درست کرد و برای رسول خدا ﷺ فرستاد. در آن موقع رسول خدا در خانه حضرت عایشه بود. حضرت عایشه کاسه را از دست خادم ربود و بر زمین زد. کاسه شکست و پیامبر اکرم ﷺ تکه‌های شکسته آن را گرد آورد و به هم پیوند داد آنگاه کاسه‌ای دیگر در عوض آن برای حضرت صفیه فرستاد^(۱).

یک بار حضرت عایشه ناراحت بود و با رسول خدا ﷺ با صدای بلند صحبت می‌کرد، در همین اثناء حضرت ابوبکر رضی الله عنه وارد شد، به‌سوی عایشه حمله برد و گفت: تو با رسول خدا اینگونه حرف می‌زنی و خواست او را سیلی زنی رسول خدا ﷺ در وسط آمد و مانع شد. حضرت ابوبکر در حالی که خشمگین بود، از خانه بیرون رفت، رسول خدا خطاب به حضرت عایشه اظهار داشت: چطور، من تو را نجات دادم! پس از چند روز حضرت ابوبکر به محضر رسول خدا حاضر شد و اظهار داشت: حالا که اوضاع عادی

۱- صحیح بخاری کتاب النکاح.

شده است مرا در آشتی و صلح با خود همراه سازید، همچنانکه در آن روز در جنگ شرکت داشتم! رسول خدا فرمودند: آری، آری^(۱).

یک بار رسول خدا ﷺ به حضرت عایشه فرمودند: هرگاه تو از من ناراحت می شوی من متوجه می شوم. او گفت: چگونه؟ فرمودند: وقتی در حال عادی و شادمانی سوگند یاد می کنی چنین می گویی: سوگند به رب محمد! و هرگاه در حال ناراحتی سوگند یاد می کنی می گویی: سوگند به رب ابراهیم! حضرت عایشه رضی الله عنها گفت: آری، یا رسول! چنین است و من در آن موقع، فقط نام تو را رها می کنم^(۲).

حضرت عایشه هنگام ازدواج خردسال بود و با دخترک های محله بازی می کرد، وقتی رسول خدا ﷺ وارد خانه می شدند، دخترک ها فرار می کردند، آن حضرت آن ها را فرا می خواندند و وادار به بازی با عایشه می کردند^(۳).

حبشی ها نیزه کوچکی دارند که به آن «حراب» می گویند و با آن بازی و تمرین می کنند. یک بار در روز عید آن ها این تمرین ها را انجام می دادند. حضرت عایشه برای تماشای آن بازی اظهار تمایل نمود. رسول خدا ﷺ جلو ایستادند و عایشه رخسار خویش را بر دوش مبارک گذاشت و آن بازی را تا دیر تماشا می کرد، آن حضرت فرمودند: حالا از تماشای این بازی سیر شدی؟ وی گفت: خیر، آن حضرت خاموش ایستادند تا این که خودش خسته شد و از دوش مبارک رسول خدا پایین آمد.

یک بار حضرت عایشه با عروسک هایی بازی می کرد، رسول خدا ﷺ وارد خانه شدند و دیدند که در میان عروسک ها یک اسب بالدار نیز وجود دارد. فرمودند: عایشه! این چیست؟ وی گفت: اسب های حضرت سلیمان پر نیز داشتند. آن حضرت تبسم کردند^(۴). میان عامه مردم چنین معروف است که در زمان قدیم اسب ها بال داشتند، و چون هنگام سیر آن ها یک نماز از حضرت سلیمان فوت شد، بال های آن ها را قطع نمود و از آن به بعد بال اسب ها از بین رفت، ولی هنوز اثر آن ها روی اسب ها موجود است. حضرت عایشه به سوی همین امر اشاره کرده بود.

۱- ابوداود کتاب الأدب باب ما جاء فی المزاح.

۲- صحیح مسلم.

۳- صحیح مسلم.

۴- ابوداود کتاب الأدب.

یک بار پیامبر اکرم ﷺ به حضرت عایشه پیشنهاد مسابقه دو دادند، مسابقه برگزار شد و چون حضرت عایشه در آن موقع کم سن و چست و چابک بود، در مسابقه از رسول خدا پیشی گرفت. پس از چند سال دوباره مسابقه برگزار شد و این بار رسول خدا برنده شدند و فرمودند: یک به یک، این پاسخ باخت قبلی است^(۱).

ساده‌زیستی ازواج مطهرات و اهل بیت

انسان می‌تواند ساده‌زیستی را اختیار کند. شقاوت و سختی‌ها را تحمل نماید و خود را از قید و بند آرایش‌های دنیوی رها سازد. ولی نمی‌تواند این خصایص را به عزیزان، خویشاوندان و اهل بیت خود بالاجبار تحمیل کند و آنان را با خود همراه نماید. به همین جهت است کسانی که در دنیا زندگی زاهدانه و رهبانیت را برگزیدند، از فکر و غم زن و فرزند خود را فارغ می‌نمودند.

در تاریخ معنوی و مذهبی جهان فقط زندگی رسول خدا ﷺ از این قاعده مستثنی است. آن حضرت نه همسر داشتند که بعضی از آنان در ناز و نعمت پرورش یافته و به خانواده‌های مرفه وابسته بودند. لذا به طور طبیعی به غذاهای خوب و لباس‌های فاخر تمایل داشتند. فرزندان خردسالی در خانه رسول اکرم ﷺ وجود داشتند که برای رشد خویش به غذاهای مقوی و امکانات خوب نیاز داشتند.

همچنانکه قبلاً بیان شد رسول خدا ﷺ با خویشاوندان، عزیزان و فرزندان خویش محبت زیادی داشتند. آن حضرت با رهبانیت به شدت مبارزه کردند و کثرت فتوحات اسلامی سیلی از اموال و وجوه نقدی را به سوی مدینه سرازیر کرده بود، با این وصف ایشان اهل بیت و خانواده خویش را مانند خود از آلوده شدن با زرق و برق دنیا دور نگه داشتند، و هرکجا لازم بود، در این باره به آنان تذکر می‌دادند. روی همین اساس، زندگی خانوادگی ایشان مظهر کاملی از اسوه حسنۀ آن حضرت به حساب می‌آید.

حضرت فاطمه محبوب‌ترین فرزند پیامبر بود، ولی در پرتو محبت ایشان هیچگونه نفع دنیوی نصیبش نشده بود. حال و وضع زندگی او طوری بود که بر اثر کار با آسیاب دست‌های وی آبله گرفته بودند و بر اثر حمل مشک آب، بر سینه‌اش آثار ریسمان باقی

مانده بود و بر اثر جارو زدن خانه لباس‌هایش فرسوده و خاک‌آلوده شده بودند و از نشستن کنار آتش لباس‌هایش با دود سیاه شده بودند^(۱).

با این وصف، وقتی از رسول خدا ﷺ درخواست کنیزی برای انجام کارهای خانه کرد، آن حضرت امتناع ورزیدند و فرمودند: این حق یتیمان و فقرا است.

یک بار به خانه حضرت فاطمه آمدند و دیدند که بر اثر افلاس و تهیدستی چنان روسری کوچکی را پوشیده است که اگر سرش را بپوشاند پاهایش برهنه می‌شوند و اگر پاها را بپوشاند سرش برهنه می‌شود^(۲). روش آن حضرت فقط این نبود که عزیزان و افراد خانواده را از رفاه‌طلبی و آسایش بازمی‌داشتند و از این قبیل چیزها به آنان نمی‌دادند، بلکه اگر کسی به آنان چنین چیزی می‌داد از استفاده آن منع می‌کردند. چنانکه یک بار حضرت علی گردن‌بند طلایی به حضرت فاطمه داد رسول خدا مطلع شدند و فرمودند: فاطمه! آیا می‌خواهی مردم بگویند دختر رسول خدا گردن‌بند آتشین پوشیده است. آنگاه حضرت فاطمه آن را فروخت و با پول آن غلامی خرید^(۳).

یک بار رسول خدا ﷺ از غزه‌ای برگشتند، حضرت فاطمه به طور استقبال پرده‌هایی بر دروازه‌های خانه نصب کرده حضرت حسن و حضرت حسین علیهما السلام را دست‌بند نقره‌ای پوشانده بود. آن حضرت طبق معمول، نخست به خانه حضرت فاطمه آمدند وقتی آن حال و وضع را دیدند برگشتند، حضرت فاطمه دلیل بازگشت رسول خدا را متوجه شد پرده‌ها را پاره کرد و دست‌بندها را از دست بچه‌ها بیرون کرد. بچه‌ها گریه‌کنان به محضر رسول خدا رفتند. ایشان فرمودند: این‌ها اهل بیت من هستند و من نمی‌خواهم با نقش و نگار دنیا آلوده شوند. آنگاه برای حضرت فاطمه یک گردن‌بند معمولی و دو دست‌بند عاج فیل تهیه نمودند.

محبتی که با ازواج مطهرات داشتند در شکل اسباب و کالاهای دنیوی نمودار نمی‌کردند. چنانکه وقتی ازواج مطهرات چنین درخواستی را مطرح کردند، آن حضرت ایلاء کردند (یعنی یک ماه از آنان فاصله گرفتند).

۱- ابوداود.

۲- ابوداود.

۳- نسایی، کتاب الزینة.

از تمام ازواج مطهرات حضرت عایشه را دوست‌تر داشتند، ولی این دوستی در پیرایه لباس خوب، غذای خوب و خانه خوب نمودار نبود، و همان لباسی که سایر ازواج بر تن داشتند، حضرت عایشه نیز همان را بر تن داشت. چنانکه می‌گوید: «مَا كَانَ لِإِحْدَانَا إِلَّا تَوْبٌ وَاحِدٌ»^(۱). «هرکدام از ما فقط یک دست لباس داشت».

اگر گاهی برخلاف معمول، لباس و یا دیگر وسایل زینتی دنیوی را بر بدن‌شان مشاهده می‌کرد، آنان را منع می‌نمود، یک بار دید که یکی از آنان دستبند طلایی پوشیده است، فرمود: اگر دستبند چوبی را با زعفران رنگ می‌کردی و می‌پوشیدی بهتر بود. تمام افراد خانواده از پوشیدن زیورآلات طلایی و پوشیدن لباس‌های ابریشمی منع شده بودند و خطاب به آنان می‌گفتند: اگر آرزوی این نعمت‌ها را در بهشت دارید، پس در این جهان از پوشیدن آن‌ها خودداری کنید.

انتظام امور خانه

گرچه تعداد ازواج مطهرات به نه نفر رسیده بود و انجام امور خانه وقت زیادی می‌طلبید با این وصف رسول خدا ﷺ دخالت مستقیم در ساماندهی امور خانه‌های ازواج مطهرات نداشت و هرچه نزد شخص ایشان می‌آمد آن را در کارهای خیر صرف می‌کردند، چنانچه چیزی باقی می‌ماند به خانه نمی‌رفتند، تا این که آن را در راه خیر خرج می‌کردند، سپس به خانه می‌رفتند.

اما مسئولیت انجام امور خانه‌های ازواج مطهرات بر عهده حضرت بلال بود، در ابوداود از عبدالله هوزنی روایت است که از حضرت بلال پرسیدم: انتظار امور خانه رسول خدا چگونه انجام می‌گرفت؟ وی اظهار داشت: مسئولیت انجام آن امور از اول تا آخر عهد رسالت بر عهده بنده گذاشته شده بود و هرگاه شخص نیازمندی نزد رسول خدا ﷺ می‌آمد به من دستور می‌دادند تا بروم قرض کنم و نیاز او را برآورده سازم و من چنین می‌کردم.

مخارج ازواج مطهرات

هزینه خانه‌های ازواج مطهرات از طریق مزارع و باغ‌های بنونضیر به دست می‌آمد و هنگام به دست آمدن محصولات آن‌ها را می‌فروختند و مخارج یک سال تأمین می‌شد^(۱).

هنگام فتح خیبر سهمیه سالانه هرکدام از ازواج مطهرات هشتاد وسق خرما و بیست وسق جو مقرر گردید. هر وسق شصت صاع (معادل دویست و هفتاد کیلوگرم) است. در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه بعضی از ازواج مطهرات از جمله حضرت عایشه رضی الله عنها به جای محصول، از زمین‌های خیبر به آن‌ها داده شد^(۲).
جلد دوم به پایان رسید.

بیشتر کار ترجمه این جلد نیز مانند جلد اول در بند ویژه روحانیت زندان وکیل آباد مشهد صورت گرفته است. ولی مقداری از آخر کتاب باقی مانده بود که در روز جمعه به تاریخ ۱۳۸۱ / ۰۵ / ۱۹ در زاهدان پایان یافت.

به امید توفیق تکمیل بقیه جلد‌ها

فالحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات

ربنا تقبل منا إنك أنت السميع العليم

ابوالحسین عبدالمجید مرادزهی خاشی

۱- صحیح بخاری ص ۸۰۶.

۲- صحیح بخاری، کتاب المزارعة.